۱۵۳
۲-ع

۱۵۳ معزی
۲۱۱۸۷۶

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۱۱۸۷۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب ....
مؤلف ....
موضوع ....
شمارهٔ اختصاصی (۱۵۳) ازکتب اهدائی : معزی

۱۵۳

خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

حل مسائل بحرم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد [illegible] ولنبیه و سایر الائمة الاجلة
المعصومین [illegible] ارباب بصیرت پوشیده و مستور نماند که
اقل خلق الله [illegible] نقی قطب الدین بن عبد الحی الحسینی اللاری وفقه الله
تعالی لما یحب و یرضی چون از تالیف کتاب حل و عقد نجوم و تصنیف کتاب
سراج السائلین در احکام [illegible] فارغ شد یکی از فضلای زمان که
در هر [illegible] ازین بی بضاعت نمود بر تالیف مسایل
[illegible] مسایل [illegible] و هیچ جبر نجاوز جایز نمیداشت بلکه امتثال
واجب میدانست گفت تا حیات مستعار ترا باقیست قفل خاموشی
بر لب منزن و عفا لا تجزونا طرقا باز کن و بموجب نظم ان آثارنا
تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار یادکاری در جهان بگذار و صدق
حدیث نبوی لا تنقضی الا و قد ثلث در منصهٔ ظهور آر بیت کنون

کنون نیست گر امکان گفتار هست، بگوای برادر بلطف و خوشی
که فردا چو پیک اجل در رسد، بحکم ضرورت زبان در کشی
این بی بضاعت امر او را سمعا و طاعة کنند بطریق و شاورهم فی الامر
مشورت نمودم که بچه طریق بگوارد نطق وا روان سازم و از چه مقوله علم
در حیز بیان آورم آن یار موافق و آن دوست صادق گفت درین
اوقات اکابر زمان و اهالی دوران بیشتر [illegible] از سوانح
حالات [illegible] سؤال تمام [illegible]
وقوف صواب آمده و چند کتاب عمده درین باب پرداخته اگر از آن
ترک حشو و تطویل و تکرار کنی و خلاصه و زبده آن انتخاب کنی و بعضی
سؤالات که اکابر زمان کرده اند و حکم رانده بطریق مثال با آن ضم سازی
متحقق خواهد بود رای رزین و فکر متین او را صواب دانسته شروع
در آن نموده از حضرت کردگار [illegible] بر اتمام آن
کتاب را اجل مسایل موسوم ساخته و بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه ترتیب
داد مقدمه در بیان بعض مسایل که واجبست که قبل از شروع درین
علم بداند و آن مشتمل است بر دوازده فصل فصل اول در بیان
سایل و مسؤول عنه و طریق سؤال فصل دویم چون چند نفر یک
طالع سؤال کنند حکم آن چیست فصل سیم آنکه منجم چگونه امتحان

سایل و عدم امتحان داند و مدت بقای دلیل مسئله فصل چهارم در بیان
صحت استخراج ضمیر فصل پنجم در پیدا کردن دلیل که ضمیر از آن استخراج
توان کرد فصل ششم در پیدا کردن ضمیر فصل هفتم قاعده کلیه
در استخراج ضمیر فصل هشتم در بیان منسوبات بروج دوازده گانه
فصل نهم در بیان ابتدای عاقبت کارها فصل دهم در پیدا کردن
[illegible] در بیان وقت دوا کشتن [illegible]
[illegible] در دلیلهای طالع
باب دویم در دلیلهای بیت [illegible] سیم در دلیلهای بیت سیم
باب چهارم در دلیلهای بیت چهارم باب پنجم در دلیلهای
بیت پنجم باب ششم در دلیلهای بیت ششم باب هفتم در
دلیلهای بیت هفتم باب هشتم در دلیلهای بیت هشتم باب نهم
در دلیلهای بیت نهم باب دهم در دلیلهای بیت دهم باب یازدهم
در دلیلهای بیت یازدهم باب دوازدهم در دلیلهای بیت دوازدهم
خاتمه در ذکر بعضی مسایل متفرقه که بنحوی متفرع بر ین کتاب مقدمه
در بیان بعضی مسایل که واجبست که قبل از شروع درین علم بدانند مشتمل
بر دوازده فصل فصل اول در بیان سایل و مسؤول عنه و طریق سؤال
بدانکه غرض از تدوین علم نجوم آن بود که بدلایل ظنی و بحثی نیات و قیاس

قیاس دیگر نیات خبرها دادن قبل از وقوع آن و اکثر بوقوع پیوست و بعضی
بواسطهٔ خطای منجم یا بسببی از اسباب خفیه بر منجم در حیز امکان بماند و
چون بزرگان این فن شریف متعذر دانستند حکم راندن یوماً بیوم بر حسب ثبات
طالع اشخاص انسانی بدلایل ظنی و برهان کافی چنان یافتند که اگر کسی جهة
مهمی جزوی سؤال کند از منجم او در آن وقت استخراج طالع کند و سیر کواکب
و وضع افلاک بتجوید [illegible] حکم کنند و بزرگان
احکامیان بدین طریق حکم [illegible] کردیم و اکثر از قوة
بفعل آمد پس سایل کسی است که بجهة حاجتی نزد منجم رود و مسؤول عنه هاجتست
که سؤال از جهة اوست و طریق سؤال آنست که یکشبانروز در خیال آن
مسئله باشند که اگر بمنجم رسند سؤال نمایند و بعضی گویند همین که در
خاطر خطور کرد اگر سؤال کنند قصوری ندارد اما اول اولیست و باید
که سایل نیت درست داند و چند نیت در هم نکند مگر که کلی احوال خود بیند
و برای امتحان نزد منجم نرود و در وقت راست ایستادن آفتاب سؤال نکند
چه در آن وقت دانستن ارتفاع و طالع صعوبتی دارد و منجم باید که
حظوظ و سعادت و ضعف و نحوست کواکب خوب باز رسد تا حکم او خطا
نشود و صاحب روضة المنجمین گوید که خطای سایل اکثر از آنست که اجتهاد
تمام و صافی نکند و معتمد باشد و بطریق تجربه و تعنت بپرسد از آنجهة خطا

بر حکم افتد و خطای منجم اکثر از انست که آنرا ارتفاع و قیاس درست نباشد
وکار بر کزاف وتخمین کند و بر حسب آن حکم کند واکر در وقت زوال
باشد منجم را تامل باید کرد چو بادلت ارتفاع در طالع تفاوت بسیار
افتد واکر قوة سعدان و نحسان [illegible] اوی باشد پس عاجز باشد و فرق
نتواند کرد و بدانکه طالع دلیل [illegible] است و سابع دلیل مسؤل عنه
وضد یا واین نجو بر [illegible] بود حکم راست نیاید فصل دویم
در بیان انکه اکر چند نفر [illegible] چون سایلان
جمع شوند و منجم ارتفاع بیند و طالع راست [illegible] هر کس کوید سوال سایل
اول از طالع کوید [illegible] سایل دوم از بیت دوم وحاجت سایل سوم از بیت سوم
برین ترتیب و صاحب روضه وکفایة التعلیم کوید که سوال سایل اول از طالع
[illegible] کوید [illegible] از عاشر وحاجت سایل سوم را از هفتم وجواب سایل چهارم
از رابع کوید و چون پنجم رسد ارتفاع تازه کیرد که ممکن بود که خداوند حد و
صورت بکردد و درجات بروج نیز تغیر یابد و دور دیوس کوید جواب سایل
اول از طالع و دوم از عاشر و سوم از یازدهم وحاجت سایل پنجم چهارم از بیت
پنجم وحاجت سایل پنجم از بیت سابع وحاجت ششم از بیت سوم وحاجت
هفتم از بیت چهارم وحاجت سایل هشتم از بیت نهم و چهار خانه که بطالع
نظر ندارند و از طالع ساقطند از ان حکم نتوان کفت فصل سیم در

در بیان انکه منجم بچه نحو داند که سایل امتحان میکند و مدت بقای دلیل
مسئله چون منجم خواهد که بداند که سوال بامتحانست یا نه بنکرد بماه
اکر منصرف از تربیع یا مقابله عطارد بود آن سوال امتحان بود دیکر
بنکرد بطالع و بصاحب طالع اکر در آن طالع کوکبی مستراست وقمر متصل
بصاحب طالع وری قابل تدبیر [illegible] یا بنقلها اکر آن سوال
درست نیست واکر این دلایل [illegible] نیست آن [illegible] نیست وغرض
سایل امتحانست واکر [illegible] نی بشود سوال بعضی درست
و بعضی نه یا سوال [illegible] ضمیر [illegible] است که دلش بدان نکرانست
و لا تامل نیک باید کرد که خطا نکند وحکما کفته اند که مدت بقای دلیل
مسئله قدر یکدور قمر است و بعضی کفته اند که قدر یکدور شمس است
و کفته اند که قدر یکدور آن ستاره ایست که دلیل بود و مستولی بود بر
حاجت وصاحب روضة المنجمین کوید که من این را هیچ وجهی [illegible] مدت
بقای دلیل مسئله چندان شناسم که آن حاجت روا شود یا فوت شدن
آن وامید وفا و نا امیدی آن فصل چهارم در بیان ضمیر استخراج ضمیر
مبنای استخراج ضمیر بر سه اصل است اول صحة ضمیر که سایل ثابت بود
در اندیشه آن کار باشد که ضمیر کرده است و آن اندیشه منقطع نشود
تا آنوقت که از منجم پرسد واکر سه شب در آن اندیشه باشد بهتر که قمر از دو

ضمیر تا وقتی که از منجم سوال میکند یکبرج تمام سیر کرده باشد پس حکم آن درست
آید و بجای طالع اصل قیام نماید دویم انکه منجم بتوفیق طالع وقت با آله صحیح
بیرون آورد و بیوت دوازده کانه درست نماید و کواکب تقویم کند و در
زایچه ثبت کند سیم انکه سابع طالع مسعود باشد که اکر سابع و صاحب
آن منحوس باشد منجم خطا کند و ضمیر نتواند بیرون آورد چنانکه بطلمیوس در
صد کلمه میکوید اکثر ما یکون خطاء المنجم اذا کان السابع وصاحبه منحوسین
پس چون این اصول دانستی [illegible] دلیل سایل و مسؤل عنه و دلیل حاجت
وغرض پیدا باید کردن تا ضمیر درست توان کفت و دلیل در فصل آینده ذکر
خواهد شد فصل پنجم در پیدا کردن دلیل که ضمیر از ان استخراج توان
کرد بعد از انکه طالع معلوم کرده شود و خانهای طالع درست داشته و
کواکب را در محل خود نوشته سهم الغیب سهم الحاجة و سهم السعادة معلوم
شده باشد و عجز واجتماع یا استقبال متقدم بدست آورده باشی و مستولی
بر درجه طالع دانسته باشی و مستولی بر درجه طالع آن کوکبیست که در آن
درجه حظی داشته باشد و بران درجه ناظر باشد بیکی از نظرهای پنجکانه
و مبتز دانسته باشی و مبتز کوکبیست که در صورة طالع درو تدبیر باشد
یا در حظی از حظوظ خود بود و کواکب اکثر بدو ناظر پس چون این مقدمات
معلوم کردی بدانکه دلیل سایل صاحب طالع است و کوکب طالع باشد

باشد یا ناظر باشد بطالع و مستولی بر درجه طالع واکر مستولی نبوده باشد
ان کوکب که قمر از وی منصرف شده دلیل سایل است و کوکبی که در طالع بود
دلیل سایل است وصاحب ساعت دلیل سایل است و هر کدام از قوتهای
ذاتی و عرضی قویتر باشد آنرا اختیار کنند و دیکران اکر قوة داشته باشند
شریک کنند دلیل مسؤل عنه صا[illegible] هفتم اکر بهفتم ناظر باشد و مستولی
بر درجه هفتم و کوکبی که در هفتم باشد [illegible] که قمر بوی متصل باشد و صاحب
برج خداوند ساعت [illegible] است فصل ششم در بیان
کردن ضمیر بدانکه قبل [illegible] سایل باید که ضمیر مشغول
سوال دارد دیکر انکه حاجت سایل بر منجم از جهة ضمیر باید که همچنان باشد که
حاجت بیمار از جهة علة بطبیب تا ضمیر کدست کرد داز ان روی سایل شب
و روز در غم ضمیر بود چنانچه بیمار شب و روز در غم علة بود و هر چیز که بر پشت
نباشد وقت سوال ان ضمیر درست نبود و برای این معنی منجمان کویند
سایل را که شب با ضمیر باش طایفه که این اصول ندانسته بر کفت منجمان
استهزا کردند چون این اصول معلوم کردی و دلیل بدست آوردی و مستولی
دانستی واکر چه از پیش بطریق اجمال کفته ایم که مستولی بر درجه طالع کدام
کوکبست اما شاید از غلبه تدبیر یا از غلبه نسیان منذکر نباشی ای عزیز
بیان کنم مفصلا تا متذکر باشد باید که نظر کنی تا بر درجه طالع کدام کوکب را

حظ مشتری است آن کوکب مستولی باشد و آن بدین نوع است بصاحب برج طالع
پنج شهادت دهند و بخداوند شرف چهار شهادت و بخداوند حد سه
شهادت و بخداوند مثلثه اول را دو و هر یک دو شهادت الا آنکه دوم
ضعیفتر بود و بخداوند یوم و ساعت و وجه و مثلثه سوم و ستاره که قمر
بدو پیوندد و ... و اثنی عشریه ... طالع و کوکبی که در وتد طالع و عاشر
باشد هر کدام ... دهند پس هر کدام که حظ او و شهادت او بیشتر
و ناظر بجزو مطلوب بود ... مستولی بود و دیگر که حظ او کمتر
شریک آن و هر کدام از کواکب مذکوره از صاحبان حظ در خانه خود یا شرف
خود باشند شهادت ایشان مضاعف شود مثال طالعی را گرفتیم برج ثور



صاحب بیت زهره صاحب شرف قمر
صاحب مثلثه زهره و قمر و مریخ و صاحب
حد عطارد و صاحب وجه زهره و صاحب
ساعت نیز زهره پس در بیت ثور طالع
زهره را پانزده شهادت یافتیم چرا
که زهره صاحب بیت است و در خانه خود شهادت او مضاعف شد
کرده باشد و چون صاحب مثلثه اولست دو شهادت و چون صاحب وجه
و ساعت است و در طالع است هر کدام یک شهادت دارند که مجموعا پانزده

پانزده شهادت باشد و قمر را ده شهادت و عطارد را سه شهادت یافتیم
و چون در جوزا در خانه خود بود شهادت او مضاعف شد که شش باشد
لهذا مستولی زهره باشد و قمر و عطارد شریک او و چون مستولی و دلیل
سایل و مسئول هند و غرض معلوم کردی نظر کن که دلیل سایل که در طالع
مذکور زهره است مثلا در کدام خانه است از طالع دلیل ضمیر از آن خانه بود
و قمر هم چنین چنانکه اگر زهره ... در پنجم باید گفتن که ضمیر از
بهر فرزند نیست غایب ... حاصل کلام بطلمیوس است
و اعتماد بر این بیشتر است اما استادان دیگر درین باب بجز بر و قیاس نحوها
گفته اند و از آن نکته چند باز گفته میشود اول نظر کن تا مستولی بر درجه
طالع و درجه نیر نوبه و درجه سهم السعاده کدام کوکبست آن ستاره که قوی تر
باشد در جایگاه او نگاه کنند هر جا که بود ضمیر از آن جنس بود دوم خداوند
سهم السعاده و خداوند مثلثه اول باید دید که کدام قوی تر بود و در کدام خانه
بود سؤال از منسوبات آنخانه گوید سیم نظر کنند در نه بهر درجه طالع
تا در کدام برج و درجه است و کدام ستاره بر و ناظر اگر ستاره سعد و ناظر
باشد دلیل از طبع و جنس آن ستاره بود و اگر هیچ نظر نبود از جنس خانه بود
مقرر چهارم نظر کنند اثنی عشریه درجه طالع بهمان طریق که در نه بهر
مذکور شد پنجم اتصال قمر بضر هفت نکا باید داشت و نقل و جمع و رد

و قبول که دلیل او سخت قوی بود ششم هندوان اعتماد بر خداوند
ساعت کنند چنانکه هر جای که او باشد ضمیر از آن جنس بود و آن ستاره که
ناظر است بر وی بنا کنند هفتم بنگر بدلیل طالع تا بکدام کوکب متصل است
اگر آنکوکب که دلیل بوی پیوسته یا خواهد پیوست اندر طالع باشد ضمیر وی
از تن و جان باشد یا از رنج کالبد یا ... ر خود و اگر کوکبی که دلیل بدان پیوندد
در برج دوم بود ضمیر از روزی کردن یا از مال باشد و اگر در سوم بود ضمیر از
برادران و منسوبات آن برج ... در برج چهارم باشد ضمیر از مادر
و پدر و از ضیاع و عاقبت کار و ز میتها باشد و اگر در پنجم بود ضمیر از فرزند بود
یا از عشق و اگر در ششم بود ضمیر از بندگان و خدمتکاران و بیماری و منسوبات
برج ششم بود و اگر در هفتم بود ضمیر از آبادی یا از نکاح و منسوبات آن برج
بود و اگر در هشتم بود ضمیر از میراث و خوف و خطر بود و اگر در نهم باشد
ضمیر از علم یا از سفر دور بود و اگر در دهم بود ضمیر از پیشه و سلطان و بیع
و شری باشد و اگر در یازدهم بود ضمیر از دوستان و امید بود و اگر در دوازدهم
بود ضمیر از دشمنان یا زندان و غم و شدة و بیماری یا از حیوان و ستور باشد
و اگر دلیل طالع با آن ستاره که پیوسته باشد راجع بود ضمیر از غایبی که سل
پرسد یا از کم شده یا از فرو ماندگی کار یا از باز داشته بود و اگر دلیل
با آفتاب متصل باشد یا دلیل خود آفتاب بود ضمیر از سلطان بود و اگر

اگر منحوس و راجع باشد ضمیر از متحیر و فرو مانده بود و اگر دلیل طالع بمقابله
نحسین باشد ضمیر از جنگ و داوری باشد و اگر بزحل پیوندد ضمیر از بستگی
کار بود و اگر بمریخ پیوندد از تثلیث ضمیر از سفر باشد و اگر بزهره پیوندد از
تثلیث ضمیر از زن بود و اگر بمشتری پیوندد ضمیر از مال بود و اگر بعطارد پیوندد
ضمیر از نامه بود یا خبر غلام و کودک هشتم بنگرند اگر خداوند ساعت مریخ
باشد و نحس اندر وتد بود ضمیر از دزد بود و اگر خداوند ساعت زهره بود
دلیل بود و ناظر از تثلیث و تسدیس ... از درستی بود و تزویج و اگر کواکب
نحس باشد و زهره بدو متصل ضمیر از عداوت و خصومت زنان باشد و اگر
زحل دلیل بود یا آنکه دلیل بزحل پیوندد ضمیر از رنج یا از غم و شدة و قرض
باشد نهم اگر در طالع مشتری باشد یا راس ضمیر از خدای تعالی و آنجهان
و کارهایی که بحق تعلق دارد و اگر زهره در طالع بود ضمیر از نکاح بود و اگر
در هفتم از طلاق بود و اگر در هفتم عطارد بود ضمیر از نامه و پیغام بود
و کتاب و اگر آفتاب در طالع بود سؤال از زوال ملک و اگر در وسط السماء
بود سؤال از سلطان و مادر بود دهم اگر آفتاب در حدود کواکب باشد
سؤال از آن منسوب باشد بآنکوکب اگر صاحب سؤال آن باشد و صاحب
طالع در زایله ضمیر وی از شوی ساختن و اگر صاحب طالع در دوم بود
ضمیر از فرزند بود که در شکم مادر است یازدهم گفته اند که در صورت

سایل نیک تامل باید کرد تا سایل بکدام صورة و کدام برج شهادت دارد ضمیر
سایل از انکوکب و آن برج کویند و این بسیار بعید است دوازدهم
کویند که ضمیر از سهم الضمیر طلب باید کرد و آن نیز بچند وجه بیان کرده اند
اول از طالع وتد برج سهم السعاده بکیرند تا محل کوکب صاحب ساعت
و از طالع طرح کنند هر جا که برسد [illegible] از آن برج و کوکب او باشد ثانی
بکیرد از درجه وتد طالع تا درجه طالع و از طالع طرح کنند هر جا که برسد
ضمیر آنجا بود ثالث بک[illegible]م سؤال تا درجه کوکبی که بعد
از اجتماع یا استقبال مقدم بر سؤال ماه بوی متصل شده باشد و از آن
کوکبی که ماه در وقت سؤال بوی متصل است یا متصل خواهد شد
طرح کنند آنجا که برسد ضمیر آنجا باشد و صاحب وضع المنجمین کوید این
سهم ضمیر از جمله اسرار است و با بسیت لطیف و ماننده عود دادن بطلمیوس
باید دانستن چه اکر درجه طالع مولود بر جزو اجتماع یا استقبال درست
شود دلیل پرسنده نیز روا بود رابع از درجه آفتاب تا درجه طالع
بکیرد آنچه دلیل بخشد بود در برج خویش برو افزا و از برج دلیل طرح کن
هر جا که برسد ضمیر آنجا بود تذنیب چون دانستی که مسئله از
کدام جنس است نظر کن تا بدان خانه مستولی کیست چنانکه اکر سؤال
از مال باشد مستولی بر درجه دوم بیرون باید آوردن و او را دلیل

دلیل دانستن و علی هذا القیاس حال جمیع البیوت و هم چنین حال انکوکب
که بطبع دلیل آن چیز بود چنانچه آفتاب از جهة عمل و رفعت و زهره از بهر
لذت و فرزند قاعده کلیه در استخراج ضمیر صاحب کفایة التعلیم بیان
میکند و درین محل ایراد کردن مناسب نمود بدانکه دلایل ضمیر از کواکب
ده است اول مبتز دوم [illegible] تدبیر مبتز سیم قابل تدبیر
طالع چهارم قابل تدبیر قمر پنجم دافع تدبیر صاحب طالع ششم
مستولی بر درجه طالع هفتم [illegible] مستولی بر درجه طالع هشتم
کوکبی که در طالع باشد نهم قابل تدبیر [illegible] دهم صاحب بیت قمر اکر
قابل تدبیر قمر یا قمر ممازج صاحب طالع باشد مقدم بود بر قابل تدبیر طالع و اکر
قمر و صاحب طالع هر دو در مبتزی برابر باشند قمر مقدم باشد بر صاحب طالع
و اکر قمر در مکان خود مقبول بود و قابل تدبیر وی مسعود بر همه مقدم باشد
بشرط آنکه ناظر باشد بطالع و سهم السعاده را هم از جمله دلایل شمرده اند
بدان سبب که در همه احکام نیرین و شایح نیرین را اثری عظیم است و صاحب
ساعت را هم اثری عظیم است در دلایل ضمیر و خبی و [illegible] او را اثر برابر تدبیر
قمر است خصوص که صاحب یوم نیز باشد بدانکه هر دلیل از ین دلایل
بر چیزی دلیل کند از اجناس و اسباب و اغراض ضمیر چنانچه مبتز و قابل تدبیر
صاحب طالع و قابل تدبیر قمر و مستولی و کوکبی که در طالع باشد و صاحب ساعت

و محل هر یک از طالع بر اجناس ضمیر دلیل کند بتنهایی و اکر این کواکب خداوندان نند
و دافع تدبیر صاحب طالع و اثنی عشریه طالع و مکان صاحب وی بر اسباب ضمیر
دلیل کند و قابل تدبیر مبتز و قابل تدبیر مستولی و قابل تدبیر صاحب بیت قمر
اغراض ضمیر دلیل کند و اینقدر به مثال روشن شود مثال آنست
سایلی یافتیم در شهر غزنین برج سرطان با نوزده درجه و شمس در
[illegible] حمل بر درجه عاشر هر اینه مبتز درین شکل شمس است پس دلیل جنس
ضمیر شمس است و بیت عاشر [illegible] بر جاه و ریاست دلیل کند و عاشر
بر شغل و عمل پس ضمیر سایل ازین جنس باشد و چون شمس خداوند دوم
طالع است و دوم دلیل مال و معین و معاش است پس سبب ضمیر سایل
طلب مال یا معین یا معاش است و اکر قابل تدبیر شمس مریخ باشد غرض ضمیر
سایل ثنا است از جهة غلبه و قهر بر اعدا و اکر قابل تدبیر مشتری است غرض
ثنا است از جهة عدل و انصاف میان مردمان و اکر زحل باشد غرض ثنا ست
از جهة ثبات و ابقای خاندان قدیم و بر آوردن بناهای پایدار و مانند آن
بدان سبب که غرض غایت جاه و ریاسة طلب ثنا است پس اکر دو سه کوکب دلایل
جنس ضمیر افتد چون میان ایشان موافقه بود استخراج ضمیر آسان
کردد چنانچه در طالع مبتزی بود و قابل تدبیر قمر و قابل تدبیر صاحب طالع
هم آن مبتز باشد و اکر میان ایشان مخالفه بود آن کوکب که مقدم است

دلیل جنس ضمیر باشد و اکر اختلاف در حد شافعی و فساد بود چنانکه استدلال
ممکن نکردد استعانت خواه بطالع اجتماع یا استقبال مقدم بر وقت تا
کدام جانب را ترجیح دهند اعتماد بر آن جانب کن و چنان دان که آن طالع
طالع سایل است فصل هشتم در بیان منسوبات بیوت دوازده کانه
طالع طالع دلیل کند در سؤ[illegible] آنچه دلیل است در ولادت و [illegible]
از آن نیز و آن زیاده است که طالع دلیل اغاز کارها است و ظهور آن و [illegible]
جاه و افزونی دوم دلیل داد [illegible] آمدن غایب و جهت جستن باد
سیم دلیل اسرار و اخبار و عبادتخانها و برادران چهارم دلیل
چیزهای کهن و جای کنج و جای دزدی و دزدیده و دبیرستان کودکان
و ضیاع و عقار و پدران و مکان پنجم دلیل خبر و رسول و هدیه و شادی
و عشق و جاهای دور دست و بدست آوردن مال کذشتکان و دعوت
و احوال فرزندان ششم دلیل چیزی حقیر است و کار زنان و خادمان
و بندکان و تهمت و حسد و حیلت و دروغ و کریختن و فسق و فجور و حبس
و زندان و بیماری هفتم دلیل غایب است و جنک و شرکت و کنج و مقصد
مسافر و کرانی و ارزانی نرخها و کم شدن و خرید و فروخت و زیان هشتم
دلیل خوف و خطر و میراث و چیزی تلف شده و معین خصم و حمق نهم
دلیل کاری کذشته و کاری شکفت و خبر و رسول و سفر و راه و خواب دیدن

دهم دلیل صاحب ولایت و شهرت کارها و چیزی و شراب و پید یازدهم
دلیل مال و الیست و صادق و ملوک و معیشت وی و رشوت و دوستی نزدیکان
و چیزی نیکو و نو دوازدهم دلیل کاری کی نشنه است و کویخته است
و عصیان و خبث و بدکانی و حقد و مکر و حسد و خساست و حبس و حشر
نهم در بیان دلایل ابتدا و عاقبت کارها بدانکه دلیل ابتدای
ع و صاحب اوست مادام که در وتد باشد و قمر و سهم السعادة و
خداوند ساعت چون بطالع با [illegible] دلیل عاقبت کار برج چهارم
و صاحب او و خداوند خانه ماه د سو بی که قمر بوی متصل است و صاحب
برج سهم السعاده پس بنگر ماه و خداوند خانه ماه اگر هر دو قوی حال باشند
اول آن کار و آخرش هر دو نیک بود و اگر ماه قوی حال باشد و صاحب خانه
ماه ضعیف بود اول کار خوب بود و آخر تباه شود و اگر بر عکس بود اول
آن کار تباه بود و آخر قوام یابد و اگر ماه و صاحب خانه ماه هر دو ضعیف بود
اول و آخر آن کار هر دو بد بود فصل دهم در دانستن روا شدن
حاجت و آنچه بآن تعلق دارد پس چون ضمیر بیرون آوردی اگر پرسند که
غرض حاصل آید یا نه و حاجت تمام شود یا نه از آن سه کوکب بنگر اول قمر
دوم صاحب طالع سیم صاحب حاجت و صاحب بیت غرض است و
غرض هر بیتی مدلول وی است چنانچه یاد کردیم پس هر گاه که یکی ازین سه کوکب را

کوکب را قوة شهادت تمام باشد حاجت وی تمام کردد و هر گاه که شهادت
تمام نباشد حاجت تمام حاصل نیاید و بحسب قوة شهادت حاجت حاصل آید و
تمامی قوة قمر در شهادت هفت نوع است اول قبول وی در مکان خود
دوم اتصال وی بشمس و شمس در وتدی قوی سیم اتصال وی
بصاحب طالع از وتد چهارم [illegible] اتصال وی بسعدی از بیت آن سعد
[illegible] اتصال وی بکوکبی مقبول ششم اتصال وی از خانه خود یا شرف خود
بسعدی در وتد هفتم اتصال [illegible] صاحب طالع در طالع یا از طالع و آنچه
ناتمام است و بمنزله نیمه است ده نوع است اول اتصال وی بسعدی
که او را قبول نکند در وتد دوم اتصال وی بکوکبی در بیت کوکب سیم
اتصال وی در بیت خود یا شرف خود بکوکبی در زایل چهارم اتصال وی
بصاحب حاجت پنجم اتصال وی بکوکبی در بیت حاجت ششم بودن وی در
طالع یا در وتدی مقبول هفتم اتصال بکوکبی در طالع هشتم بودن وی
در بیت حاجت نهم بودن خداوند خانه وی در وتد دهم اتصال وی
بشمس در اسد یا در حمل لیکن در زایل وتد اما تامی قوة صاحب طالع هم هفت
نوع است اول قبول وی در مکان دوم اتصال وی بصاحب حاجت سیم
اتصال وی بسعدی از وتد در بیت آن سعد چهارم اتصال وی در بیت
خود یا در شرف خود بکوکبی در وتد پنجم اتصال بکوکبی سعد در بیت حاجت

یا قبول اتصال ششم اتصال وی بسعدی در طالع هفتم اتصال وی بسعدی
از بیت خود یا شرف خود و آنچه ناتمام است و بمنزله نیمه است شش نوع است
اول اتصال سعدی از وتد بدو دوم اتصال وی از بیت خود یا شرف
خود بکوکبی در زایل سیم اتصال وی در بیت حاجت بسعدی چهارم
[illegible] بی در بیت حاجت پنجم بودن خداوند وی در وتد ششم
[illegible] وی در وتد اما تمامی قوة صاحب حاجت دو نوع است اول
اتصال او بصاحب طالع دوم [illegible] سعدی در طالع اما آنچه ناتمام است
و بمنزله نیمه است چهار نوع است اول قبول وی در مکان خود دوم
نقل نور و جمع میان صاحب طالع و قمر سیم اتصال سعدی از بیت حاجت
بدو چهارم بودن وی در طالع و چون این مقدمه کلیه دانستی بعضی
از مقدمات جزوی در بیان روا کشتن حاجت بیان کنم بدانکه اگر
خداوند طالع در خانه حاجت و غرض بود و خداوند غرض و حاجت در خانه
طالع یا مقارن بود دو دلیلین یا قمر دلیل کند که حاجت روا شود مگر که دو دلیل
محترق بود یا هابط که خلل افتد بجهة ضعیفی ایشان و اگر دلیلان ساقط
بوند و لیکن از میان ایشان ستاره بود که نور یکی را نقل کند بدیگری حاجت
روا کردد و پس اگر ناقل نحس بود بر دست مردی بد کنند روا کردد و اگر
ناقل سعد بود بر دست مردی نیکو کار روا کردد و اگر ناقل از دوستی بدلیلان

بدلیلان نکرد حاجت روا شود بآسانی و اگر از دشمنی نکرد بدشواری و رنج
روا کردد و اگر هیچ ستاره نبود که نقل نور دلیلین کند اگر ستاره هست که نور
هر دو را جمع کند دلیل کند که حاجت روا شود بر دست شخصی از جنس آن ستاره
که نور دلیلین را جمع کرده بر انکونه که یاد کردیم از سعادت و نحوست و آسانی
و دشواری و اگر نظر هر دو دلیل [illegible] نقل یا بجامع از دوستی بود حاجت
کرد برضای هر دو و اگر یکی بدوستی نکرد و بیان دیگر بدشمنی روا کرد
برضای آنکه دلیلش بدوستی [illegible] رضای آن دیگر و اگر هر دو بدشمنی
نکرند بی رضای هر دو روا کردد و اگر ازینکه یاد کردیم هیچ نبود حاجت روا
نکردد و اگر هر دو دلیل پیوند کنند بستاره که اندر هبوط بود حاجت تباه کردد
و اگر یکی ازین دو دلیل بخداوند حاجت پیوندد از تربیع و مقابله و خداوند
حاجت نحس بود خداوند مسئله را از آن کار بلا و سختی رسد پس چون مسئله
بر تو مشکل شود و ندانی که حاجت روا شود یا نه اعتماد بر یازدهم و خداوند
خانه یازدهم کن اگر خداوند یازدهم اندر طالع بود مقبول یا بسعدی همی نگرد
و آن سعد اندر طالع بود یا اندر وتدی بود و مقبول حاجت روا کردد و اگر
بخلاف این بود حاجت تباه شود فصل یازدهم در بیان وقت روا
کشتن حاجت چون دانسته باشی که حاجت روا میشود و خواهی که بدانی که
کدام وقت حاجت روا کردد پس بدان که کارها که تمام شود بروز تمام شود یا

بماه یا بسال بحسب طبیعت حاجت و بیشتر علما بر آنند که وتد طالع دلیل ساعت است
و عاشر دلیل روز و سابع دلیل ماه و رابع دلیل سال چرا که بعضی چیزها است
که باندک مایه تمام روز کار کرده و بعضی بود که نشاید که تمام شود مگر
...احتما چون مدت آبستنی و زادن و بعضی باشد که بسالها تمام شود
...خت نشانیدن و آنچه بدین ... پس چون خواهند که بدانند
...شند بدرجات هر دو دلیل اگر هر دو بدرجات مساوی باشند هم
در آن روز حاجت روا گردد ... ایشان درجات بود بیاید
که چند است هر درجه را روزی گیرند اگر برج منقلب بود و هر درجه را
ماهی گیرند اگر برج ذو جسدین باشد و هر درجه را سالی گیرند اگر برج
ثابت باشد مثال سؤال کردند که حاکم بندر عباس بجهة حاجتی
عرضه بدیوان عالی نوشته حاجت او روا شود یا نه ارتفاع گرفتیم و طالع
معین شد بدین صورت چون
میان صاحب طالع و صاحب غرض
و صاحب حاجت مقابله بود
و دو درجه بین الدلیلین تفاوت
بود بعد از آنکه بدلایل مذکور
در صورت همین طالع یافته بودیم که



که حاجت بر آید گفتیم که چون برج ثابت است بعد از دو سال حاجت بر آید و
چنان شد و اگر هر دو دلیل در آن ربع بود که از طالع است تا دهم مدت
حاجت روا گشتن روز بود و اگر از آن ربع بود که از هفتم است تا دهم
مدت ماه بود و همچنین از طالع تا چهارم و اگر از آن ربع است که از چهارم
تا هفتم مدت سال بود و اگر در ... مسئله یکسال یا دو یا سه ...
در طالع بود چون بجایگاه طالع رسد حاجت در آن روز روا گردد و
بود که حاجت زودتر از آن که د... شان راست کرده روا گردد و هم
گاه که ماه از یکی دلیل بر گردد و بدلیل دیگر پیوندد و چون دلیل کند که حاجت
روا شود و روا نگردد باک نیست که شاید تا ماه بجای خویش آید از بهر آنکه
گردیدن ماه بر دو فلک و پیوند کردنش بر دلیلان و جایگاه حاجت
دلیل کند بر روا گشتن حاجت چه مقدم نزد دلایل حصول غرض وی قمر است
پس صاحب طالع و صاحب حاجت بدان صفت که یاد کردیم پس اگر کوکب راجع
دلیل باشد آنگاه حاجت روا شود که مستقیم گردد و اگر وعده در هبوط بود
وفا آنگاه کند که بشرف رسد و اگر در حال ضعیف باشد وفا در حال قوة
خود بود و اگر در زایل بود وفا در وتد باشد و اگر وعده در وتد عاشر بود
وفا در حادی عشر بود و وعده سعد بیشتر راست آید و وعده نحس بیشتر
دروغ خاصه وعده مریخ مثال در روز دوشنبه بیستم شهر ربیع الاول

سنه سؤال کردند که بندگان علامی فهامی امیر ابو الحسن که در ملک فارس
بعد از نواب مستطاب خاقانی امام قلیخان بزرگی و فضیلت و حال او در فارس
نبود حاجتی داشت بنواب اعلای همایون شاهی و نواب مستطاب عالی بجهة
روا شدن حاجت بنابر الالقاب عریضه بدرگاه گیتی پناه نوشته اما حاجت
...نوبر وفق مدعای بندگان عالی رقم شاهنشاهی صادر شود یا نه
...ع گرفته شد و زایچه طالع بدین طریق
صورت یافت بعد از نظ...



بر آن شد که در روز یکشنبه بیست و
ششم شهر مذکور رقم از جانب نواب اعلای
همایون رسد و حاجت حضرت علامی
روا شود و احکام آنچه بود نوشته در روز دوشنبه مذکور و بملازمان
نواب علامی سپرد که روز مذکور مطالعه فرمایند و صدق و کذب نوشته
بر خود ظاهر سازند چون روز یکشنبه بیست و ششم رقم نواب اشرف رسید
و مژده بهجت و سرور رسانید اکابر و اشراف فارس و لار بتهنیت روا
شدن حاجت حضرت بنابر الالقاب در خدمت حضرت علامی بودند
که طالع مسئله که نوشته شده بود بحضور طلبید و احکام خوانده شد
آنچه این بی بضاعت نوشته بود خصوصا این که روز یکشنبه بیست و ششم

ششم شهر ربیع الاول سنه مذکور حاجت روا خواهد شد و بفعل آمده بود
همه دعای آمرزش استادان این فن کردند و تحسین این بی بضاعت گفته
و چون تالیف بنام نواب علامی بود در نظر ایشان آزموده و سپرده

فصل دوازدهم

در استخراج خبی خبی پنهان کردن چیزیست و پرسیدن حال وی از منجم
برای امتحان و اگر نه آن بودی که بطلمیوس در ثمرة الفلک تجویز کردی ...
معنی سخن نگفتمی بدانسبب که صلاحیت استخراج ندارد از دو وجه یکی
آنکه جزئی محض است دویم آنکه ... پنهان نگران نیست و سایل
برای آنچیز اندیشمند و غمناک نبود اگر غمناک بودی چنانکه از جهت ضمیر متاثر
بودی یا سبب غم در حال سؤال و تاثیر غم تاثیر قویست و تاثیر قوی بی موثر
قوی نباشد و موثر قوی معتبر است پس بنگر اگر برج طالع منقلب بود دلیل
حیوانیست و اگر برج ذو جسدین بود دلیل نبات و اگر برج ثابت بود دلیل
جمادی پس اگر برج آتشی و ثابتست دلیل جوهریست که بر آتش گدازد و همین
طریق از آتشی و خاکی و بادی و ثابت و منقلب و ذو جسدین تمیز نماید و باید
که بر یک دلیل یکباره اعتماد نکند الا که نظرها و اتصالها و سعود و نحوس
و اجرام یکدیگر معلوم کند و در همه نگرد و آنچه اصوب فی‌العلم و معرفت نزدیکتر
و بدلیل و حجت موافقتر بر آن حکم کند چه اگر برجی با هیله ... نهد چه
طالع بود و چه زایل و چه آنکه خداوندش مشرقی بود و چه خداوندش مغربی و چه

خداوندش محترق دیدیم هم بدین نکردیمش و همه از حالت هریک معلوم کردن تا
خطا کم افتد و بصواب متقارب تر بود و در روضة المنجمین مثالی گفته بود در
اینجا ایراد کردیم **مثال** طالعی گرفتیم جوزا آمد و خداوندش عطارد و خداوند
ساعت هم او بود و زهره با او و مریخ ناظر بود نظر داشت گفتیم ذو جسدین است
ر جنس بود و چون خداوند [illegible] طارد با زهره واجب کند که برنگ
لون بود و دو دو سپیدی بود و نیز شره و پاکیزگی و لهو بکار دارند و
انبر نظر مریخ نیز بود و [illegible] نگاه کردیم تا کدام دو چیز بود
که برنگ آسمانگون بود و سپید [illegible] دوم کرکی نیز که از بهر پاکیزگی
بکار دارند گفتیم ناخن ببر است که بسیم و زر کرده اند **و کلیه** در بیان
اتصال قمر است بصاحب طالع و قابل تدبیر صاحب طالع چنانکه یاد کردیم در
استخراج ضمیر و بدین سبب گوییم اگر منجم در طالع خبی یکی از این سه دلیل بیابد
یعنی اگر خداوند طالع یا صاحب ساعت و قابل تدبیر بیوند خبی کرده است
و اگر نظر قمر با ایشان نیابند خصوصا اگر نحسان در اوتاد باشند نشاید
از آن سخن گفتن و از ما دیش منجم کنند و ممکن است که چیزی باشد از حال
و جوهر خویش گشته که هیچ بر اصل خود نماند و اگر یکی از این سه دلیل یابد
باید که حال جوهر خبی از میش نگرد پس از قمر پس از طالع و صاحب وی پس از
رابع و صاحب وی پس از قابل تدبیر هر یک بدانست که دلیل جوهر خبی سنگ است

بلغ

سنگست یا چوب یا سیم یا زر یا مانند آن و اگر یکی از این کواکب بطالع ناظر باشد
خبی از جنس جوهر طالع باشد و اگر نباشد از جنس جوهر قابل تدبیر وی بود
و اگر قابل تدبیر ندارد از جنس جوهر بیت وی بود و لون خبی بطلمیوس گوید که
لون خبی از صاحب طالع باید جست هم چون زحل که سیاه رنگ و آهنگون و
آهن و امثال آن باشد حکمای هند [illegible] گویند که بنگر بصاحب طالع که
کدام کوکبست آن چیز که خبی کرده اند [illegible] لون آن کوکبست هرمس گوید بنگر
شهادت کدام کوکب بیشتر [illegible] کب باشد ابوریحان گوید
بنگر بخداوند طالع که بکدام کوکب متصل است آن چیز لون آن کوکب دارد و صاحب
کفایة التعلیم و روضة المنجمین گویند لون خبی از صاحب ساعت باید جست
اگر پرسند که طاق بود یا جفت بشمر از درجه طالع تا آخر درجه که خداوند
طالع در آن درجه باشد اگر درجات طاق بود طاق باشد و اگر جفت بود جفت
باشد قیمت خبی بنگر بخداوند طالع اگر در اوتاد بود با قیمت باشد و اگر در
مایل وتد بود میانه بها باشد و اگر در زایل اوتاد باشد بی قیمت بود و اگر
از آنها که گفتیم در شرف بود امکان بها بود و اگر طالع خانه نحس بود و خداوندش
قوتی دارد آن چیز بی قیمت باشد و بی طمع بود و اگر خانه سعد بود و خداوندش
مسعود بود آن چیز قیمت تمام داشته باشد بوی خبی چون خداوند طالع
ساقط بود و نیران و سعدان بدو نظر دارند و با راس یا ذنب بود یا نظر

نحسان دلیل کند بر چیزی که بوی کنده داشته باشد پس هر چه از این کمتر
بود حکم بر آن کند عدد خبی ابوریحان گوید که اگر قمر و عطارد در برجهای آبی
بود آن جنس بعدد بسیار بود و اگر از درجه قمر با عطارد یکی بود چون جفت بود
آن چیز از یکی فزون نیست هر کب یا بچیزی پیوسته و اگر فرد بود یک چیز است و
[illegible] بود در خانهای منقلب دلیل کند که اندوه افزون نیست چون اگر در برج
[illegible] باشد دو از باشد و اگر در برج منقلب بود کرد باشد و اگر در برج آتشی
بود آنچنین برنگ زرد بود و [illegible] بادی باشد برنگ سرخ بود منقش
و بعضی گفته اند صاحب سهم السعاده دلیل شکل خبی است جایگاه نگاه
کن تا دلیل اندر کدام برج بود اگر منقلب بود دلیل کند که در میان جامه بود
و چیزی که ثبات ندارد و اگر بدین مانند و ثابت در جایگاهی که از جای نگردد
و در زیر زمین باشد و ذو جسدین در سوراخی یا در ازاری باشد نو و کهن
بنگر بماه اگر از ماه تا هفت روز کمتر بود آن چیز نو بود و از هفت تا چهارده
میانه بود و از چهارده تا آخر آنچه گفته بود دیگر نگاه کن در دو دلیل در مسئله
نهاری چون فوق الارض متصل بستاره نهاری شرقی مستقیم دو از احتراق
و جمعه چیزی بود نو با خطر و اگر بخلاف این باشد کهن بود بودن قمر اندر
برج عقرب یا سوستن بستاره اندر عقرب چیزی مجوف بود بودن قمر اندر
برج کرم و خشک یا سرد و خشک نه مجوف بود بلکه مصمت بود قمر اندر تاج

بلغ

تاسع یا ثالث یا آنکه خداوند طالع اندر هفتم بود یا راجع و ساقط سبک بود
اکنون باز بر سر نظم کتاب آییم و مقدمه ختم کنیم و از بیچاره دوازده برج طالع
بخش گوییم **باب اول** در دلیلهای طالع بر کشتن قمر دلیل بود بر محرک تمشیر
و پیوستن بر باقی عمر حال خداوند خانه قمر دلیل است بر عمر سایل اگر سایل
ابتدای کار پرسد بطالع و صاحب وی و قمر و سهم السعاده نگاه کن
کدام را اگر قوت بیشتر باشد دلیل است و بخانه چهارم و خداوندش و خداوند
سهم السعاده و خداوند خانه [illegible] نظر داشته باشد دلیل
عاقبت کار باشد اگر بوقت ابتدا [illegible] دو دلیل عاقبت در زایل
بود آغاز کار نیک بود و عاقبت بد و اگر دلیل عاقبت در وتد باشد و دلیل ابتدا
در زایل عاقبت کار نیک بود و ابتدای کار بد و اگر قمر در برج منقلب گاهی بآن
کار مشغول شود و گاهی ترک کند و اگر برج ثابت بود آغاز کار روی قوی
باشد و اگر در برج ذو جسدین باشد آن کار دو سه بار آغاز کند و از آن
کار بکاری دیگر نقل کند و اگر قمر یا دلیل ابتدا بسعدی متصل باشد آغاز
بشادی بود و اگر از عمر سوال کند اگر قمر از نحسی باز گردد و به سعدی پیوندد
عمر گذاشته بر سختی و محنت کند و اینده باشد و باقی بر سعادت و اقبال و اگر
حال قمر بر عکس بود حکم بر عکس باشد و اگر از سعدی بسعدی پیوندد تمام عمر
در دولت باشد و اگر از نحسی بنحسی پیوندد بر خلاف این بود اگر خداوند طالع

تحت الشعاع یا محترق بود و قمر منحوس باشد یا در هفتم یا نحسات ناظر باشند
بطالع بد باشد و اگر پرسند که مر خداوند مسئله را حال چگونه بود بنگر تا دلیل
اگر دلیل اندر طالع باشد یا در خانه خویش و راجع و محترق نباشد و خداوند
ساعت سعد باشد دلیل بود که خداوند مسئله نیکو حال است و با مال
... و از آن غم که دارد فرج ... یافت و اگر از سعدی منصرف
... و بنحسی متصل گردد دلیل است که خداوند مسئله را حال نیکوست و
لیکن غم پیش خواهد آمد و اگر ... بپیوندد یا خواهد پیوست در دوم
باشد غم از سبب زیان مال باشد و اگر در سیم بود آن غم از سبب برادران یا دوستان
یا نزدیکان باشد و برین قیاس اندر باقی خانها حکم باید راند چنانکه اگر نحسی
در دهم باشد و دلیل بدو متصل شود غم سایل اندیشه کار بود یا از سبب سلطان
و اگر دلیل با آفتاب خواهد پیوست از مقابله و مقارنه دلیل بود که آن غم بسبب
سلطانست و اگر دلیل اندر برج شرف باشد دلیل کند که سایل صاحب جاه و
شرفست و اگر دلیل در برج شرف راجع یا محترق یا ساقط باشد از طالع دلیل
کند که خداوند مسئله سلطان بوده باشد که معزول شده و مال از دست
رفته و اگر دلیل اندر برج شرف در می آید دلیل کند که سایل بجاه و حرمت خواهد
رسید و اگر دلیل اندر برج غریب بود و ساقط از طالع دلیل کند که سایل اندر
آن شهر غریبست و مر او را جاه و قدر نباشد و اگر در برج غریب باشد و لیکن

لیکن در وتدی باشد دلیل کند که در آن شهر غریب بود لیکن نزد مردمان با
قدر و جاه و معروف باشد و اگر دلیل اندر وتد باشد و خداوند خانه دلیل بوی
ناظر بود دلیل کند که خداوند مسئله هم معروف بود و هم ستوده و اگر دلیل اندر
وتد باشد اما خداوند خانه اش ناظر نباشد بوی دلیل کند که خداوند مسئله
معروف بود اما نزد مردمان ستوده نباشد و اگر دلیل اندر وتد بود
و در هبوط دلیل باشد و صاحب خانه دلیل بدلیل ناظر نباشد دلیل کند که سایل
خسیس و بد اصل باشد و اگر در وتد ... هبوط در برج ششم دلیل کند
که سایل بنده یا بنده زاده باشد و اگر دلیل در دوازدهم در هبوط باشد دلیل
کند که سایل از حبس می پرسد و اگر دلیل در هبوط باشد و ساقط از طالع و صاحب
خانه دلیل بدلیل ناظر نباشد دلیل کند که سایل بی حسب و بی نسب و معروف
نباشد و بد حال بود و اگر با اینهمه حال که یاد کردیم سعدی ناظر باشد دلیل
کند که سایل روزی از دست رنج خویش یابد و غذا بروز و اگر نحسی ناظر بود
دلیل کند که سایل بد حال بود بدشواری روزی بروز روزی بدست آورد و درویش
بود و اگر دلیل بکوکبی متصل بود که آن کوکب در احتراق باشد و در پنجم باشد دلیل
کند که فرزند سایل بیمار بود و غم سایل از آن رهگذر است و اگر آن کوکب که
دلیل بوی متصل است در برج هفتم محترق بود و با صاحب هفتم باشد دلیل
کند که از بیماری زن غمگین است و اگر آن کوکبی که دلیل بوی متصل است در دوم

محترق باشد دلیل کند که غم وی از زیان مالست اگر سایل سوال کند که مرا چند
سال از عمر باقی مانده بنگر بخداوند طالع و بماه هر کدام که در وتد باشند آن کوکب
دلیل گیر و اگر هر دو ساقط باشند پس دلیل طالع درست کن بدان نظر نیک که
... گفتیم که مستولی بر درجه طالع دلیل باشد و بنگر از درجه دلیل تا درجه طالع
... دلیل در برج ثابت باشد و آن برج وتد باشد یا مایل وتد هر درجه را سالی
... کند و اگر در برج ذوجسدین ... درجه را ماهی حکم کند و اگر دلیل در
برج منقلب باشد هر د... و درین میان چون شماره بدرجه
نحس رسد یعنی بقاطع رسد صاحب مسئله بیمار شود و اگر سعدین بدان درجه
ناظر نباشند بیم هلاک بود و اگر سعدی ناظر باشد بجان در جه باز گردد از بیماری
و اگر سعدی اندر وتد بود یا مایل الوتد و از نحس پاک و ماه مسعود بود دلیل
کند بر درازی عمر سایل و اگر نحسی بار سوست یا تحت الشعاع بود یا در هبوط
بود و ماه منحوس بود دلیل کند که سایل را عمر اندک باشد مانده آنگاه از درجه
دلیل حساب کن تا درجه نحس و هر درجه را سالی حکم کن پس اگر ضعیف بود یا در
برج منقلب باشد و ماه منحوس باشد یا ساقط باشد از طالع هر درجه را روزی
حکم کن اگر سایل سوال کند که مرا چند سال از عمر گذشته بنگر که دلیل از کدام
کوکب منصرفست حساب از درجه کوکب منصرف تا درجه دلیل کن و هر درجه را از
سالی حکم کن و اگر بدین درست نگردد بنگر بدان کوکب منصرف که اندر کدام برج است

برجست اگر وتد طالع باشد سالهای وسطی آن کوکب حکم کند که از عمر سایل گذشته
و اگر در زایل وتد بود حکم بر آن کن که سالهای صغرای کوکب از عمر مولود گذشته
و اگر بدین سبب درست نگردد بنگر تا دلیل اندران برج که هست چند درجه رفته
هر درجه را سالی حکم کند اگر کسی سوال کند مرا عمر چند خواهد بودن اگر ضعیف
یا منحوس هم چنین دلیل کند بر کوتاهی عمر سایل و نحوست آن بود که صاحب هفتم
بر دلیل ناظر باشد و مثالی که صاحب کفایه در طالع مسئله خود آورده بود
نیز در اینجا ایراد نمودیم مثال ط... مریخ اندر وی با پنجم و صاحب
طالع عطارد و منصرف از تربیع مریخ و در وبال با احتراق و ماه ساقط و خداوند
طالع نزدیکست بدرجه احتراق پس خداوند طالع را عمر اندک مانده باشد و
چون مشتری بطالع ناظر است و بخداوند طالع ناظر پس گوییم در این احتراق
بیمار گردد و لیکن نمیرد و از آنکه درجه صاحب طالع تا درجه آفتاب شش درجه است
گوییم شش ماه عمر خداوند مسئله مانده از بهر آنکه در برج ذوجسدین است
و اگر احتراق در برج ثابت بیستی میگفتیم شش سال دیگر میزید و اگر برج منقلب
بودی و مشتری ناظر نبودی میگفتیم که شش روز بزید و از ما سایلی احوال خود پرسید

طالع گرفتیم بدین صورت مستولی بر درجه طالع
خواستیم چون عطارد پنج شهادت خانه و
چهار شهادت شرف و یک شهادت وجه

داشت و چون در خانه خود است مضاعف ساختیم بیست شهادت شد
و مریخ سه شهادت دارد شریک اوست پس دلیل درین صورت عطارد باشد
پس نظر کردیم که آیا سایل درین شهر غریب است یا نه چون دلیل در خانه خود است
… تیم که غریب نیست و در مکان خود است و احوال عمر کن شنه او بخوبی
… قمر متصل بعطارد است … ارد صاحب طالع دلیل است که با فقر
… مرحبست و چون زحل در وطا اوست و راجع تعطیل کند در کارها و
کاهل و زیان پیند از … نفقه و خواری کشد و بیماری
پیش آید بواسطه آنکه صاحب … ست و در طالع است و بیماری او از
سردی و خشکی باشد و بیماری بطول انجامد **باب دوم** در دلیلها که
بیند قوم اگر سایل سوال کند از مال اگر قمر متصل باشد بسعدی و صاعد بود
و زاید و ناظر بود بطالع مال یابد و دلیل دولت باشد و اگر منحوس بوده باشد
و او را قوت گرفتن باشد دلیل باشد که دولت سایل روز بروز فروغ گیرد
و انکوکب که دلیل مال یافتن بود مثل صاحب دوم و سهم السعاده و قمر اگر در
طالع بود بجهة خویش مال یابد و اگر در سیم بود از برادران و سفر نزدیک
مال یابد و هم چنین تا دوازده خانه طالع و اگر صاحب طالع دلیل کبری شاید
خاصه که مستولی بود بر طالع چنانکه بنگری که در کدام خانه است مال از
انجا یابد و پیوستن دلیل نیز بستارگان هم چنین نگاه باید داشت چه اگر

اگر بمشتری پیوندد از اهل زهد و ورع سیم و زر یابد و اگر بزهره پیوندد از زنان
و خادمان و کودکان زر یابد و باید از قمر و سهم السعاده نیز غافل نشوند که
ایشان را در درویشی و توانگری شهادت تمام هست پس اگر سهم السعاده متصل
باشد بشمس و مشتری و از تحسان شمس و مشتری ساقط باشند یا …
اینها در شرف باشد و مسعود و … م السعاده در وتد باشد دلیل
بقای دولت و جمع مال بسیار که از وی بفرزندان وی رسد ابو معشر بلخی
اگر صاحب دوم با صاحب سهم الس… باشد در شمال مال بسیار جمع
کند از خداوندان دولت و بزرگان یا خود توانگر شود و ماشاء الله مصری
گوید که اگر خداوند دوم در طالع باشد و قوی حال مال از بسیاری جای جمع کند
بی رنج و اگر خداوند دوم در طالع بود مال برنج و تعب بدست آورد و اگر سعدی
در برج دوم بود یا صاحب وی بسعدی ناظر باشد پیوستی دلیل بود بیافتن
مال و بهتر آن بود که میان ایشان قبول بود پس اگر آن سعد ناظر که یاد کردیم
صاعد باشد دلیل کند که مال بسیار یابد **و بدانکه** برجهایی که دلیل سخاوت
بود جوزا سنبله میزان عقرب حوت چون این برجها طالع باشد یا صاحب طالع
درین برجها باشد یا قمر یا کوکب مبشر درین برجها باشد دلیل است بر آنکه سایل
اسراف کننده و بخشنده بود اما برجهایی که توانگری دهد ثور است و سنبله
و جدی و برجهایی که مال دهد و باز ستاند جوزا است و میزان و دلو اگر این برجها

ضعیف باشند و منحوس دلیل است بر تنگی معاش و رفتن آنچه بر دست باشد
و اگر مسعود باشند دلیل است بر توانگری و سعادت اما آن بروج که مال
دهند و باز نستانند سرطان و عقرب و حوت اگر پرسند که این مال که حاصل
شود چند عدد باشد بنگر بصاحب دوم و عطارد هر کدام که قوی‌تر باشد بقوة
… یا عرضی وی دلیل عدد مال باش… اگر در جایگاه بد بود یا در هبوط
بود بیست درم یا بیست … باشد یعنی مثلثه عطیه صغرای خود عطا بخشد
و اگر در مثلثه خود بود … عمر را در ده ضرب کند و اگر در
شرف بود در صد ضرب کند و اگر در خانه خود بود آن عدد را یعنی عطیه صغری را
در هزار ضرب کند و هم چنین است قیاس هر کوکبی که دلیل بود اگر در هبوط
یا بد حال بود مال بمقدار عطیه صغری او بود و اگر در مثلثه و شرف و خانه
بود بدین تفصیل است که مذکور شد و اگر دلیل راجع بود آنچه بر هد نیمه از آن کم
کند و اگر محترق بود هیچ نیابد و اگر بعد از شمس چهار درجه بود ثلثان کم
کند و چون سعدان ناظر بعطارد باشند زیاده کند در مال و نظر نحسان کم
کند چون اینها معلوم شد اگر پرسند این مال از چه ره گذر حاصل آید اگر
آن سعدی که صاحب طالع بوی ناظر است اگر در طالع است یا در دوم آن
مال از دست رنج خویش فراز آورد پس اگر آن برج آتشی بود مال از کار آتش
و اگر آن برج که سعد اندرو نیست بادی باشد دلیل کند که سایل را مال از

از تجارت باشد یا قحبه بدین قیاس میکن و اگر در برج دوم سعدی نباشد و نیز
ناظر نباشد از جای سعدی بنگر بخداوند طالع اگر ناظر بود بسهم السعاده
یا بابه یا بخداوند سهم السعاده یا بمشتری دلیل کند که مال یابد و این مال
بدان وجه یابد که سهم السعاده مانند آن بود یا مشتری **خرید و فرو…**
اگر سوال کنند که جنسی که میفرو… … دارد یا کساد است اگر
النور و العدد و الحساب بسته … الارض دلیل گرانی و دولت کالا است
اگر حال قمر بر خلاف … دلیل کسا… **…ستادن مال** بجهة
تجارت تا نیر تجارت دلیل از عطارد بیرون باید آورد از قوة ذاتی و عرضی و
حال جایگاه او و قمر چون هم چنین صاعد بود در شمال و زاید بود در نور و عدد
پس اگر مال بجایی فرستد بجهة تجارت و زیادتی طمع دارد نظر کن بعطارد و قمر
و درجه خانه دوم و درجه خانه یازدهم اگر قمر بعطارد متصل بود و از نحسها پاک
بود و مریخ از ایشان ساقط بود و زهره بقمر ناظر بود یا بدرجه خانه یازدهم
دلیل است بر زیادتی و بسیار شدن مال و سود تجارت و اگر قمر بصاحب
بیت المال متصل بود و از نحس بری باشد همین حکم دارد و اگر بر خلاف
این باشد دلیل زیان و نقصان بود و اگر پرسند که بیع واقع شود یا نه اگر
صاحب طالع و صاحب هفتم بهم متصل باشند دلیل بیع است و اگر قمر در برج
مستقیمة الطلوع باشد فاید در نور و عدد و سعدان بوی ناظر باشند هم

چنز که خرید شود زیاده از بهای وی سود کند اکر پرسند که این جنس نکاه
دارم یا بفروشم اکر صاحب طالع الوقت قوی و نیکو حال باشد و بسعدی متصل
باشد متاع نکاه باید داشت و در غیر این حال باید فروخت اکر پرسند که این
متاع بسود فروخته شود یا بزیان بنکر بصاحب طالع و صاحب دوم و قمر هر
که قوت بیشتر باشد وی دلیل است پس اکر دلیل از ساقط میل وتد کند
یا بکوکبی متصل شود که در وتد بود یا در شرف وی باشد دلیل است بر آنکه
بسود فروخته شود و اکر د[illegible]یانه بود در سود و زیان و اکر دلیل
در وتد یا مایل وتد باشد و ساقط شود یا بکوکبی متصل شود که ساقط باشد
اندان فروخته شود مسئله اکر پرسند که زیان مال از چه سبب و از چه جا
باشد بنکر بدان کوکب که دلیل کرفتن مال است یعنی خداوند دوم از کدام برج
نحس بدو پیوندد یعنی از کدام خانه نحس خواهد شد زیان مال سایل از آن برج
باشد که نحس اندر وی باشد پس اکر نحسین اندر طالع بود یا خداوند طالع
باشد دلیل کند که زیان مال سایل از کاهلی باشد و اکر آن نحس اندر دوم یا شکل
یا خداوند دوم سایل خود بدست خود مال تلف کند و اکر در سوم بود از
برادران و خواهران یا سفر نزدیک تباه شود و اکر نحس در چهارم باشد یا خداوند
چهارم بود زیان مال از سبب پدر و مادر شود و همه برین قیاس حکم کن
مسئله اکر خواهی که بدانی که مالش باسانی بدست آید یا بدشواری اکر

اکر طالع متصل بود بدلیل مال باسانی فراز آید و اکر دلیل مال اندر وتد باشد
شرقی و صاعد بود اندر مراغمت خود دلیل بود که سایل را مال بسیار فراز
آید و اکر دلیل مال اندر زایل وتد بود یا مغربی باشد دلیل بود بر اندک مال و
کاه باشد که دلیل مال مقبول نباشد چون بدین حال باشد دلیل باشد که سایل
روزی بحیله حاصل تواند کرد و چ[illegible]ی بدلیل ناظر باشد بنظر عد[illegible]
دلیل کند بر تنکی معاش سایل و بر نیازمندی مسئله اکر کسی
کند که مرا از مال سلطان روزی [illegible] بطالع و بخداوند وسط
السماء اکر بیکدیکر اتصال مقبول [illegible] باشد سایل از سلطان یا از
نصیب سلطان روزی مند بود و اکر دلیل طالع با خداوند وسط السماء اتصال
نباشد بنکر بکوکبی که نور ایشان نقل کند یا جمع دلیل کند که مال یابد از سلطان
پس اکر این نیز نباشد بنکر در وسط السماء اکر کوکب سعدی باشد و دلیل
طالع با وی متصل باشد مال یابد از سلطان و اکر این نیز نباشد بنکر اکر دلیل
طالع و آفتاب اتصال دارند بدوستی مال یابد از سلطان و اکر جز این باشد
که مذکور شد مال از سلطان نیابد مسئله بدانکه قمر بعد از راس
تا نود درجه شمالی صاعد زاید بود و از نود درجه تا ذنب شمالی هابط ناقص
و از ذنب تا نود درجه جنوبی هابط زاید و از نود درجه تا راس جنوبی صاعد
ناقص بود مسئله چون کفتیم از پیش که هر کوکب که دلیل مال بود عدد عطیه

صغری خود مال دهد بلکه مثل کو بناشی میکوییم که عطیه صغری آفتاب پانزده
سال است و عطیه صغری قمر بیست و پنج و عطیه صغری زحل سی و عطیه صغری
مشتری دوازده سال و عطیه صغری مریخ پانزده و عطیه صغری زهره هشت
سال است و عطیه صغری عطارد بیست سال است و چون در هر باب مثالی
آنچه از مولف سوال کرده اند و از کتابهای دیکر استنباط شده
[illegible]د خواهد شد درین باب نیز کفته شود مثال در روز دوشنبه بیستم
شهر رمضان سنه ۱۰۳۶ [illegible] که مال بدست من آید یا نه
اما سطرلاب ارتفاع کرفته شد بود ارتفاع غربی بود بیست و شش
درجه بود در آن وقت شمس در جوزا بود بسر درجه بر مقنطره ارتفاع وقت
کذاشتیم و اندروی اسطرلاب زایچه طالع بدین صورت شد



چون خداوند دوم در طالع است و در
برج غریب و راجع دلیل است که مال یابد
و چون میان مریخ و مشتری که صاحب
طالع و دوم است نظر تمام دوستی است
از امر المقصود یابد بعد از آن نکاه کردیم که
چند عدد یابد کوییم از حیثیت اینکه آن تیر
در مکان خود عطارد قوی نیست و در خانه خود است عطیه صغری عطارد را

عطارد را در هزار ضرب کردیم بیست هزار شد حکم کردیم که در این سال
دویست تومان که بیست هزار محمدی باشد خواهد یافت باب سیم
در دلیلهای بیت سیم اکر از حال برادران پرسند نکاه کن ببرج سیم و
صاحبش و صاحبان مثلثه بیت سیم و اتصال ایشان بیکدیکر
کوکب صاحب سیم در طالع پس اکر [illegible]ها که کفتیم سعد یا مسعود
و با همدیکر نظر دوستی باشد دل[illegible] صلاح حال برادران و موافقت
با یکدیکر و اکر نحس باشند یا منحوس [illegible] باشد دلیل کند بر فساد و
ناخوشی میان ایشان و اکر برج سیم ذو جسدین باشد و در وی چند
کوکب باشد دلیل است که برادران از یک پدر و مادر نباشند و هر کوکبی
با ول برج بود دلیل برادر بزرکتر باشد پس اکر پرسند که حال برادرم چیست
بنکر در سیم اکر سعدی باشد حال برادرش نیکو بود و سلامت بود و اکر
نحس بود بد باشد و زیان زده و اکر در سیم کوکب نبود اکر صاحب سیم در وتدی
بود مستقیم السیر و محترق و راجع و تحت الشعاع و در هبوط نبود حال برادران
نیکو بود و اکر صاحب سیم در اوتاد مشرقی باشد و مقبول خداوند دولت
باشد و ستوده در میان مردم و اکر نیز با سعدی بخداوند سیم ناظر
بود برادر سایل با سعادت رسیده باشد و شادی دید و اکر خداوند
سیم در شرف بود برادر سایل با جاه و منزلت زیاده شود و اکر صاحب سیم در

پنجم یا دو نهم یا در یازدهم باشد دلیل کند که برادرش در سفر باشد پس اگر دلیل
برج راجع یا محترق یا بنحس متصل باشد برادر سایل را سفر نیک نباشد و اگر
نحسی بصاحب سیم متصل شده باشد در برج ششم برادر سایل در آن سفر بیمار
بود و اگر آن نحس در دوازدهم بود برادر سایل را از سبب دشمنان زیان زده
و یا در زندان باشد **مسئله** اگر پرسد که برادر یا خواهر اسیرم
برآید یا نه بنگر بدلیل طالع و صاحب برج سیم اتصال یا جمع النور یا نقل النور
داشته باشند دلیل کند ... اگر چنین باشد بر نیاید دیگر
بنگر بصاحب یازدهم اگر بصاحب سیم ناظر بود بتثلیث یا بتسدیس پس امکان
محبت بود پس اگر صاحب خانه سیم و یازدهم هر دو مؤنث بود از خواهران نفع بسیار
یابد
بسیار یابد چاشنیش حاصل شود و اگر هر دو مذکر بود از برادران فایده یابد
مسئله اگر پرسد که برادر با من دوستست یا نه بنگر بخداوند طالع
و قمر اگر یکی ازین دو بصاحب سیم متصل باشد بنظر دوستی میان سایل و
برادرش دوستی و موافقت بود و اگر بدشمنی متصل بود دوستی نباشد اگر
صاحب طالع را با صاحب سیم اتصال نباشد بنگر بصاحب سیم اگر بطالع ناظر
باشد از نظر دوستی دلیل کند که برادرش سایل را دوست دارد و اگر بتربیع
یا مقابله بطالع نگرد برادر سایل با وی دشمن باشد دیگر بنگر بصاحب سیم
اگر کوکب نحس باشد و اندر طالع باشد یا در برج دوم سایل را از برادر مضرت

مضرت رسد و زیان برادرش عیالوی کرده و اگر خداوند برج سیم ستاره
سعد باشد در طالع باشد یا در دوم و محترق نباشد سایل را از برادر منفعتها
رسد چنانکه مؤلف سایل حال برادر خود دیدم بجهت دوستی و نفع ارتفاع
کوفته شده او اسطرلاب طالع معلوم نمود و صورت طالع این ...



چون سیم برج ذو جسدین بود معلوم شد که
برادر اینست و صاحب سیم چون سعد است
و در دوم اما راجع است اگر منفعت ... مضرت
نخواهد رسانید و چون صاحب طالع و قمر هیچکدام
بصاحب سیم متصل نیست و صاحب سیم بطالع ناظر
نیست نه دوستی داشته باشد برادر سایل با سایل و نه دشمنی و چون ارباب
مثلثه بیت سیم شمس که رب مثلثه اولست با زحل که رب مثلثه سیم است ناظر
میباشد بتربیع و تربیع نظر نیم دشمنی است دلیل است که هیچ محبتی داشته باشد
برادر با سایل مؤلف و چون رب مثلثه دوم و سیم بنظر نیم دوستی که تسدیس
باشد بر جیت ناظر اند بتسدیس و هر دو راجعند دوستی که برادر سایل با سایل
کند از روی حیله و ساختگی باشد و چون زحل در بد و ازدهم این طالع است
مضرت بجانب دشمنان سایل بسیار برسد هر اجعنا بسوق کلام پس اگر
نظر دوستی باشد منفعت با آسانی و اگر نظر تربیع از دشمنی باشد بمشقت

میرسد و اگر از مقابله باشد میان ایشان جنگ و خصومت بود و اگر نظر مقابله
باشد اما قبول باشد میان ایشان فایده بود او برادر لیکن بداوری و جنگ
بسیار **مسئله** اگر پرسد که بجایی خواهم رفت اینجا بهتر باشد یا آنجا اگر دلیل
و برا اتصال و انصراف نبود نظر کنیم بدلیل در آن برج که هست قوت دارد و در
برج دیگر قوت هم خواهد داشت ... سایل را در هر دو موضع برابر بود بخوشی
و اگر اتصال و انصراف نبود بنگر بخداوند برج طالع یا بخداوند برج سیم و غیره
اگر با آخر برج بود و به برج ... در آن برج که هست قوی حال است
و در برج دیگر ضعیف بود بهتر ... است و اگر دلیل با اول برج باشد و بدین
برج که نو آمده باشد قوی تر باشد سایل را نقل کردن بهتر باشد و اگر در برجی
نو که آمده باشد ضعیف باشد و در آن برج که از وی انتقال افتاده قوی باشد
سایل را جای خود نگاه داشتن بهتر بود پس اگر دلیل که خداوند طالع باشد
یا ماه یا خداوند ساعت یا خداوند سیم باشد اگر دو تن باشند دلیل آید
پس اگر دلیل از نحس باز گشته باشد و بنحس متصل باشد شود سایل را بودن
اینجا بهتر از نقل باشد **مسئله** اگر کسی از نصیحت پرسد بوسط السماء طالع
نگاه کند اگر سعدی اندر او بود یا خداوند عاشر اتصال بسعدان دارد
نصیحت دوستست و نامراد بود و اگر بخلاف آن باشد دروغ گوید و فایده
طلب فساد و زیان کند **مسئله** فی صدق الخبر و کذبه اگر قمر و صاحب طالع

طالع در طالع بود و از نحس دور بوند و یکی ازین دو کوکب بکوکبی که در زایل افتد
باشد متصل نبوند آن خبر حق بود و اگر قمر با صاحب طالع از وتد بکوکب ساقط
متصل باشد و غیر مقبول بود آن خبر دروغ است ابو معشر گوید که دلیل خبر
چهار است **اول** قمر **دوم** درجه طالع **سیم** صاحب طالع **چهارم**
سهم الاخبار و آن چنان بود که ... عطارد گیرند تا قمر و از طالع بیفکنند
بشمار الفهم کدام ازینها که قوی تر باشد دلیل خبر **بود بباید** دانست که
زحل صادقست و مریخ کاذب ... مذهب کاذب و شمس و قمر
صادقند و عطارد مزاج کواکب گیرد و بعضی او را در اصل کاذب نهاده اند
پس اگر دلیل خبر منصرف باشد از کوکب راجع یا از کوکبی که در برج معوج الطلوع
بود یا در برج منقلب یا زایل و ساقط باشد خاصه که نحس باشد خبر دروغ بود
و اتصال قمر بنگر که بکدام ستاره است اگر دور بود از احتراق و رجعت و نظر
نحسان خبر حق بود و راست و اگر بخلاف این باشد باطل بود و اگر خداوند
طالع تحت الشعاع بود آن خبر پنهان بود و بر همه کس ظاهر نشود اگر خداوند
طالع و قمر اندر برجهای معوج الطلوع بود دلیل بود که خبر دروغ است دیگر اندر
ساعت وقت **مسئله** نگاه کن اگر بعدد برجهای زایل بود مثل سیم و ششم و
نهم و دوازدهم خبر راست بود و اگر خداوند ساعت در برج سعدی بود خبر
راست بود و اگر طالع برج ثابت یا ذو جسدین بود و ماه بسعدی پیوند د

و آن سعد بطالع ناظر بود خبر راست بود و اگر در برج نحسی بود خبر دروغ بود
دیگر اگر طالع برج منقلب بود یا خالی السیر باشد یا ماه یا صاحب طالع منحوس بود
یا راجع خبر دروغ بود و اگر ماه از عطارد منصرف بود و عطارد منحوس بود یا راجع
[illegible] دروغ بود و اگر ماه بنحسی پیوندد و آن نحس خداوند خانه ماه بود خبر دروغ بود
[illegible] بسعدی پیوندد و آن سعد [illegible] یا ساقط بود از طالع یا اندر هبوط
[illegible] بر دروغ بود و اگر طالع برج معوج الطلوع و ماه در برج معوج الطلوع بود
خبر دروغ بود مسئله فی [illegible] صفوی از منصور بن طلحه
نقل میکند که بعد از استماع خبر نظر بطالع و قمر پس اگر قمر متصل بکوکبی باشد که
در طالع است یا وتدی از اوتاد خبر صحیح است پس اگر متصل بکوکبی باشد در سابع
خبر پوشیده گویند و اگر متصل بکوکبی باشد در رابع خبر ظاهر نشود و اگر قمر
متصل بکوکبی باشد در غیر این مواضع خبر دروغ است و درین باب مثالی بگوییم
مثال خبر رسید که شخصی ثلاثه حکومت لار دارد حاکم از بنده سؤال کرد
که این خبر صحیح باشد و حکومت بوی دهند یا نه ارتفاع گرفته شد و طالع برین
طریق بود



در صورت طالع چون عطارد بطالع بود و قمر نیز [illegible] متصل بزحل و بمریخ متصل بمریخ گفتیم این حکومت دروغ است و دیگر دلایل و شواهد که ایراد آن باعث اطناب و تطویل است گفتیم خبر

خبر دروغ است و خبر دروغ بود و حکم که کرده بودیم درست شد مسئله خبر
مریض غایب صحیح است یا نه اگر پرسند از خبر مرگ غایب یا بیمار غایب بنگر بخداوند
طالع اگر ساقط بود از طالع و منحوس بود خبر بیماری درستست یا زیادتی بیماری
بود که بدان نسبت بیمار بود و اگر خداوند طالع محترق بود و ماه در ششم بود و منحوس
یا پیوسته باشد بخداوند هشتم خبر مرگ درست بود باب چهارم
دلیلهای بیت چهارم مسئله در ملک و عقار طالع و خداوند بیت دلیل خریدار
بود و هفتم و خداوند بیت دلیل فر[illegible] چهارم و خداوند بیت دلیل آنچیز
که میفروشند و دهم بهای آن اگر خداوند بیت ساعت یا خداوند هفتم طالع در
برج هفتم بود خریدار حریصتر باشد در خریدن و اگر صاحب طالع با خداوند هفتم
متصل بود فروشنده حریصتر بود اتصال خداوند طالع و هفتم بیکدیگر
جمع و نقل نور ایشان دلیل بود بر تمام شدن بیع خاصه که با قبول بود و بنظر
دوستی که با تمام شدن منفعت یابد و خرم شود خداوند چهارم چون منحوس
بود یا راجع یا در هبوط دلیل کند که آن عقار ویرانست و اگر سهم عقار [illegible]
منحوس بود نیز آن عقار ویران بود و اگر خداوند چهارم سعد یا مسعود
بود یا خداوند سهم عقار سعد یا مسعود باشد آن ملک آبادان باشد اگر
خداوند طالع در هفتم باشد یا صاحب هفتم متصل بود دلیل است بر آنکه آن
سرای خریده شود و این بیع با تمام رسد مسئله اگر پرسند که این خانه که

میخرم چگونه است پس بباید دانستن که صاحب چهارم و کوکبی که در وی است دلیل
نیکی و بدی و نوی و کهنگی و مبارکی و نامبارکی خانه است و طالع در هکذر
خانه است و موضع قمر دلیل درخانه است و موضع شمس دلیل ساحه و گشادگی
[illegible] سرا است و موضع زهره دلیل خرمی خانه و جایگاه عشرت و شادی و
طرب و موضع عطارد دلیل [illegible] گنجینه و کتابخانه باشد و موضع
[illegible] دلیل ادبخانه و جایگاه تاریک و کنده بود و موضع مشتری دلیل مجلس گاه
و جایهای عالی و بزرگ [illegible] مریخ دلیل مطبخ و خون بختن است
و موضع راس دلیل نردبان و موضع ذنب دلیل هیمه دانست مسئله اگر
پرسند که از خریدن این باغ یا این خانه یا این زمین نفع یابیم یا نه اگر میان
دلیل سایل و مسئول عنه نظر مودت باشد و قبول منفعتها یابد و اگر نظر
عداوت باشد و قبول منفعت یابد ولیکن برنج و مشقت و اگر نظر مودت باشد
و قبول نبود کار بآسانی برآید ولیکن منفعت آن بسیار نبود و اگر عداوت
بود و [illegible] نبود هیچ ضرری و منفعتی دران نبود مسئله اگر پرسند که همسایگان
[illegible] دار و این عقار یا نه و اگر دارند خوب بند یا بد پس بنگر بطالع که دلیل همسایه است
اگر سعد اندر طالع باشد همسایگان آن عقار مردم صالح و خوب باشند
و اگر نحس اندر طالع باشد همسایگان دزد و خاین باشند و اگر اندر طالع
سعد باشد و مستقیم همسایگان پایدار بوند و اگر سعد راجع بود پایدار

پایدار بوند و اگر آن ستاره نحس و مستقیم بود همسایه دزد پایدار بود و اگر
راجع بود دزد ناپایدار بود و از آن مکان برود مسئله اگر پرسند که اندر
آن ضیاع درخت بود یا نه بنگر بوسط السما اگر کوکب سعد باشد دران ضیاع
درخت بسیار بود و اگر آن سعد مستقیم بود درخت پایدار بود و اگر آن
سعد مشرقی بود درختان باردار بوند و روز بروز زیاده شوند [illegible]
سعد مغربی بود آن درختان اندک و بی بر باشند و اگر آن سعد راجع بود
درختان بار ندارند و بر کنده [illegible] وسط السما کوکب نحس باشد
اندران ضیاع درخت اندک باشد و اگر آن نحس راجع باشد آن درختان بار
دار نباشند و اگر در وسط السما ستاره نباشد بنگر اگر خداوند وسط السما
صاعد باشد در آن ضیاع درخت بسیار بود و اگر خداوند وسط السما مشرقی یا
باشد آن درختان بسیار و پر میوه باشند و اگر مغربی یا هابط باشد اندک
بر باشند و اگر خداوند وسط السما بوسط السما ناظر نبود اندران ضیاع درخت
نبود مسئله اگر پرسند که در آن ضیاع نبات یعنی درخت چیست بوده
یا نه بنگر در هفتم اگر کوکب سعد بود نبات بسیار بود و اگر آن سعد مشرقی بود
یا صاعد آن نبات با منفعت بسیار بود و اگر آن سعد مغربی باشد یا راجع یا
هابط آن زمین غله ندهد و اگر نحس بدان سعد نگرد از تربیع یا مقابله یا مقارنه
آن نبات را آفت رسد پس اگر آن نحس زحل بود آفت از آب یا از سرما یا از کرم یا از ملخ

بود و اگر مریخ بود آفت آن از پی آبی بود یا از گرما و اگر در هفتم سعد نباشد و
نحس باشد دان ضیاع نبات کم بود و غله محصول کم دهد پس اگر در هفتم کوکبی
نباشد بنگر بخداوند برج هفتم اگر بهفتم نگرد دانند دران ضیاع نبات بود و
... دانند دران زمین نبات نبود انگه بنگر ببرج چهارم اگر دران سعدی
... دان باشد و اگر نحس باشد ... باشد و اگر در رابع کوکبی نبوده
... بجز اگر صاحب رابع برابع ناظر باشد آن ضیاع آبادان باشد و الا ویران
باشد مسئله اگر پر ... ... است یا نه و آب دارد و بکوه
متصل است یا نه بنگر اگر برج چهارم ... دستی بود ضیاع بکوه متصل بود یا ز مین
پرسنگ بود و فراز و نشیب در آن بود و اگر برج رابع خاکی بود آن زمین
هموار بود و آن زمین نرم و خوش زراعت بود و اگر برج چهارم بادی بود آن
ضیعه بر دو نوع بود و یکسان نباشد و اگر برج رابع آبی بود آن زمین آب
خیز بود یا در حوالی آن آب باشد مسئله اگر پرسند که این خانه بها و قیمتش
بسیار است و قیمتی است یا نه بنگر بدان کوکبی که اندر وسط السما است عدد
عطیه کبری وی بنگر که چند است بعدد هر سالی صد درم بشمار بهای
ضیاع آن قدر بود و اگر آن کوکب که در وسط السما است در شرف باشد بعدد
سالهای صغری او هر سالی دویست درم جمله جمع کن قیمتش همان باشد
و اگر در مثلثه خود باشد بعدد هر سالی از سالهای صغری بیست درم جمع کن

کن چندانکه شود قیمتش همان باشد و اگر آن ستاره که در وسط السما است در
هبوط یا راجع باشد بنگر بخداوند وسط السما و از وی حکم کن همچنانکه گفتیم
بشرط آنکه خداوند وسط السما ناظر باشد بعاشر و اگر ناظر نباشد بعاشر سالهای
صغری آن حساب کن و هر سالی دوازده درم قیمت آن ضیاع بود و درین
باب نیز مثالی بگوییم مثال سائلی ... کرد سائلی که میخواهم که خانه بخرم
کار بر آید و بتوان خرید و قیمتش بسیار باشد یا نه و حالات آن بیان کن



طالع وقت گرفتیم و زایچه طالع بر این ... است
گفتیم که این خانه کوچک است و تاریک و راه
گذرش کوچک و باریک باشد از ان حیثیت
که زحل در طالع است و در پیش دهلیز ادبخانه
باشد بجهت آنکه موضع زحل دلیل ادبخانه است
و زحل دلیل دهلیز پس پرسید که این خانه همسایه دارد یا نه گفتیم همسایه
دارد از ان حیثیت که طالع و کوکبی که در وی است دلیل همسایه است و چون زحل
کوکب نحس است گفتیم همسایه مردی بود دزد و بی اعتبار و چون مشتری
دور بود که زحل مستقیم شده بود گفتیم که این همسایه پایدار بود و از
آن همسایگی بیرون نرود و قیمتش گفتیم که یکصد و بیست محمدی عراقی است
از آن حیثیت که عطیه کبری آفتاب یکصد و بیست سال است بهر سالی

صد دینار گفتیم بر دوازده هزار دینار که آن یکصد و بیست محمدی باشد پس
چون این نشانها گفتیم درست گفت بنگر که این بیع بر آید یا نه پس نظر
بصاحب طالع کردیم عطارد بود در نهم گفتیم صاحب این خانه در سفر است
... در برج که حضیض است رابع است گفتیم درین سفر پریشان است و
که بشهری دیگر برود غریب ... اگر بوی بجز از داشت میگفتیم که
... خانه و وطن دارد و چون عدد ... محل دارد گفتیم از شهری غریب
بشهری دیگر غریب خواهد ... طالع با صاحب چهارم نظر
مقابله دارد و صاحب چهارم مشتری است و سعد و راجع و صاحب طالع که
عطارد است ممتزج و راجع و نیز خداوند هفتم است مشتری و لیکن قبول
نیست از آن حیثیت که هیچکدام در حظوظ دیگری نیستند گفتیم احتمال دارد
که این بیع شود بدشواری و گفتگوی و دیگر چیزها و فشارها که گفته شد همه
صدق بود و در این مقام ایجاز مناسب نمود مسئله اگر پرسند که این بیع
بر آید یا نه اگر چه قاعده کلیه از پیش گفتیم اما بر تو ظاهر میسازیم بنگر بخداوند
طالع اگر بخداوند هفتم اتصال دارد آن بیع بر آید خاصه که با قبول بود و اگر اتصال
نبود بنگر اگر سعدی در رابع بود و ماه یا صاحب طالع یا بدان سعد اتصال
داشته باشد آن بیع بر آید و آن ضیاع بدست خداوند مسئله افتد و آن
بهتر بود که میان ایشان قبول بود و اگر اندر برج رابع کوکبی نباشد اگر صاحب

صاحب رابع برابع ناظر بود و قمر با صاحب رابع اتصال دارد آن بیع بر آید مسئله
در اجاره طالع دلیل موجر سائل و هفتم دلیل مستاجر و عاشر دلیل بدل اجاره و
صاحبان بهر یک دلیل آن برج باشد پس بنگر بسهم السعاده و صاحبش اگر مقبول
و مسعود بود و بطالع ناظر دلیل منفعت است در اجاره گرفتن و دیگر چیزها
هم چون احکام مبایعه ضیاع است و ... بیکفیه الاشاره مسئله ...
کارها اگر پرسند که اندرین کار که مده افتد این کار چگونه بود بنگر اگر در رابع
کوکبی سعد باشد و راجع و محترق ... نبود عاقبت کار بخیر و خوبی و
سعادت باشد و اگر در رابع سعد نبود نحس بود در او ری و جنگ بود و اگر در رابع
هیچ کوکب نبود بنگر اگر صاحب رابع برابع ناظر بود و منحوس نبود عاقبت کارش
بخیر بود و اگر صاحب رابع بد و ناظر نباشد بنگر بدان برج که صاحب رابع در دو ... بست
اگر خداوند آن برج قوی حال باشد و ناظر بصاحب طالع یا صاحب رابع عاقبت کار
خیر بود و کارش بهتر از اول بود و اگر خداوند طالع قوی حال بود و خداوند خانه این
ضعیف اول کارش به باشد و عاقبتش میانه و اگر صاحب طالع ساقط بود و صاحب
برج خود ننگرد پس بنگر بماه و صاحب خانه ماه اگر هر دو مسعود باشند اول کار
خوب بود و عاقبتش بد بود و اگر ماه منحوس بود و خداوند خانه ماه مسعود که
دلیل است که اول کار بد بود و آخر کار خوب بود و درین باب نیز مثالی گوییم نظر
کردیم آنکه سائل از عاقبت کار خود سؤال کرد زایچه طالع کشیدیم بدین صورت

نکاه کردیم در رابع کوکب سعد بود پس نظر کردیم

بخداوند طالع در خانه خود است عاقبت
کار خیر بود از ان رهکذر که خداوند طالع
قوی حال است وخداوند خانه اش نیز خود است
و... ست و دیکر دلایل کفته شد و همه
...شد مسئله اکر سایل سوال کند که اندرین کار که هستم این کار
پایدار باشد یا نه بنکر بصاحب طالع ...خداوند خانه حاجت اکر ایشان را در
برجهای ثابت یا... دلیل باشد بر پایداری آن کار واکر دلیل در برج منقلب باشد
دلیل ناپایداری باشد و زود کشتن از حال بحال وشتاب زدکی بود از ان کار
واکر دلیل در برج ذوجسدین بود عاقبت کار میانه بود مسئله در حال پدران
برج چهارم وخداوندش وشمس وزحل ومشتری وارباب مثلثات برج چهارم
دلیل حال پدران بود چون در اوتاد باشند وقوی حال دلیل کند بر سعادت و
رفعت ونظر افتاب بسعدان نیز حال پدران نیك بود واکر بنحسان نکرند نقد
نیست ضعف ودرویشی آورد ومریخ دلیل هلاك مال پدران باشد وخداوند
حو مسعود دلیل تندرستی پدر بود و یازدهم وخداوندش دلیل مرك پدر چه
هشتم چهارمست باب پنجم در دلیلهای بیت پنجم اکر پرسند از معشوق
وخواهند که بدانند که معشوق دل بجانب او دارد یا نه بنکر بصاحب پنجم اکر در

دراوتاد بود حکم کن که دل بتو دارد واکر برخلاف بود طمع بر باید بریدن واکر
دراوتاد بود وراجع باشد در میان ایشان اندك ملال واقع شود وزود
بصلاح انجامد واکر در زایل بود هرکز با هم نسازند وعمر ادر نرسند مسئله
اکر مردی یا زنی پرسد که مرا فرزند شود یا نه اکر صاحب طالع در پنجم بود یا...
پنجم متصل باشد واز نحوس واحتراق بری باشند دلیل است که فرزند
بعد از مدتی واکر صاحب پنجم در طالع باشد ومسعود بود دلیل انست که
بزودی آید واکر مشتری در اوتاد بود ...شود ومشرقی دلیل فرزند بود
زود ومریخ دلیل بود که دیر افرزند آید واکر منحوس بود فرزند نباشد واکر قمر
بنحسی متصل بود هرکز حمل نباشد واکر سعدی در خانه پنجم بود فرزند بود واکر
در طالع سعدی بود یا در پنجم وماه با صاحب طالع بدان سعد اتصال دارد بکوی
که فرزندان باشد واکر صاحب طالع در طالع یا در یازدهم یا در پنجم و با مشتری نظر
دارد ومشتری در خانهای نیك بود سایل را فرزندان بشود بزودی واکر صاحب
طالع در چهارم باشد یا در هفتم ومشتری نیز بجایکاه خوب بود فرزند باشد لیکن
بناخیر واکر صاحب طالع ساقط باشد وماه نیز منحوس باشد ودر طالع یا در پنجم ویا
هردو کوکب نحس باشد دلیل بود که ایشان را فرزند نشود واکر طالع برج آبی بود و
سعد اندروی بود یا در پنجم وصاحب طالع منحوس نباشد دلیل کند که ایشان را
فرزند بسیار شود پس اکر خداوند پنجم وخداوند ساعت وقمر اندر برجهای زایشی

دلیل پسر باشد ودر برجهای ماده دلیل دختر مسئله اکر کسی بامتحان سوال
کند که مرا فرزند هست یا نه بطریقی که در مسئله فوق ذکر کردیم نظر کنند مسئله
اکر زن یا شوهر سوال کنند که مرا فرزند نمی آید عیب از مرد است یا از زن بنکر
...خداوند طالع منحوس باشد وماه مسعود بود و پرسنده مرد باشد عیب از مرد بود
...لیل زن بود اکر صاحب طالع منحوس ... وماه نیز منحوس بود وصاحب هفتم
مسعود باشد عیب از زن بود اما هرچند در مسئله زن وشوهر ماه وزهره
دلیل زنند وافتاب دلیل مرد ... خداوند طالع دلیل زن باشد
وخداوند هفتم دلیل مرد وصاحب هفتم با ماه وزهره دلیل زن پس بنکر اکر دلیل
مرد ضعیف باشد عیب از مرد بود واکر دلیل زن ضعیف باشد عیب از زن بود
مسئله اکر سوال از آبستنی کند اکر خداوند طالع وخداوند پنجم وقمر یکی از
اینها در پنجم باشد یا تدبیر ستاره دهند که اندر وتدی بود یا خداوند طالع متصل
بکوکبی مقبول شود یا قابل تدبیر قمر ستاره سعد بود دلیل بود بر آبستنی واکر خداوند
طالع در پنجم یا در وسط السما بود خاصه که خداوند خانه قمر اندر وتدی بود آبستنی
درست بود واکر خداوند پنجم منحوس یا راجع یا محترق بود فرزند بیفتد وزادن تمام
نشود واکر خداوند پنجم در مقارنه نحس باشد نیز بار تمام نشود واکر راجع ومحترق
ومنحوس ودر مقارنه نحس نباشد بار تمام برسد واکر صاحب پنجم منحوس باشد بنظر
یا در خانه باشد که ضعیف باشد دلیل است بر فساد فرزند وقمر وخداوند ساعت

ساعت نیز شریك سازد درین باب اکر قمر ممتلی نور باشد وناظر بود بمریخ دلیل
تباهی فرزند بود وآفت زن وهمچنین اکر مریخ بزهره ناظر باشد وزهره درجایکاه
بد بود خاصه در عقرب دلیل سقط حمل است واکر طالع برج ذوجسدین بود
یا در طالع دو کوکب سعد بود دلیل است که در شکم ...رزند باشد واکر صاحب
طالع وصاحب پنجم وماه هر سه قوی ...ند حکم بر تمام شدن فرزند
چون مشخص کرد دلایل مذکور که حمل هست اکر پرسند که فرزند کی
چند ماهه است انصاحب پنجم وقمر ... هر کدام که از کوکبی منصرف
باشد وی دلیل بود اکر انصراف از مقارنه بود یکماهه بود واز تسدیس سه
ماهه یا شش ماهه بود واکر انصراف از تثلیث وتربیع بود چهار ماهه یا پنجماهه
بود واکر انصراف از مقابله بود هفت ماهه بود دیکر بکیر از درجه برج هفتم
تا خداوند خانه هفتم وجمله جمع کن وهر سی درجه یکماه حساب کن وهر چه کم از
سی درجه باشد هر درجه روزی کیر وجمله جمع کن آنچه شود ماه وروز بود که
بچه در شکم مادر باشد مسئله اکر سوال کنند که فرزند در شکم نر است
یا ماده بدانکه کفته اند این از جمله ممنوعات است ویعلم ما فی الارحام دلیل واضح است
که غیر حق تعالی جل شانه کسی دیکر نداند اما بطلمیوس وابرخس درین باب حرف
کفته اند ومنجمان اهل اسلام مثل ابو معشر بلخی واستاد ابو ریحان بیرونی
متابعت وپیروی کرده اند وقانونی ساخته اند وکوکب السهام فی جنة الظلام

نیز بنا بر یکسالی انداختند از قول ایشان این چند کلمه گفته شود پس اگر پرسند
که فرزند نر است یا ماده بنگر بخداوند طالع و بخداوند نجم اگر در برج نر باشند
فرزند پسر باشد و اگر در برج ماده بود دختر باز بنگر بعطارد اگر مشرقی باشد
فرزند پسر باشد و اگر مغربی باشد دختر دیگر بنگر بیفزا از درجه صاحب خانه
درجه ماه و درجه طالع بروی افزای و از طالع سی سی بیفکن اگر سهم
در برج نر افتد پسر باشد و اگر در برج ماده دختر و شب از درجه ماه بگیرند
تا درجه صاحب خانه ماه و درجه [illegible] بروی افزای و از طالع بیفکن دیگر
ازین صاحب طالع و صاحب نجم اگر هر دو در برج مذکر باشند نر باشد و اگر
در برج ماده ماده و اگر یکی در برج مذکر باشد و یکی در برج مؤنث بنگر بقمر
تا بکدام دلیل ناظر است حکم از وی کن **مسئله** اگر پرسند که ولادت
بروز واقع شود یا بشب بنگر بطالع و بصاحبش و خداوند ساعت و قمر و کوکبی
که در طالع باشد اگر یکی از ینها که قویتر باشد یا همه در برجهای نهاری باشند
ولادت بروز باشد و اگر در برج شبی باشد ولادت بشب باشد و اگر بعضی
در برج نهاری باشند و بعضی در بروج لیلی هر کدام که قویتر باشد حکم آن
کنند و نیز باین سهم نگاه کن بگیر از درجه نجم تا درجه صاحب نجم و درجه
طالع بروی افزا و از طالع بیفکن هر کجا که برسد بنگر اگر برج روزیست بروز
آید و پسر باشد و اگر برج شبی است بشب آید و دختر باشد **مسئله** اگر

اگر پرسند که بچه تا کی زاید بنگر بخداوند نجم یا با آفتاب یا بمریخ تا با صاحب نجم
کی قران کند آن وقت وقت وضع حمل باشد و اگر آفتاب یا مریخ از صاحب نجم
دور بود بنگر بصاحب ساعت و بماه تا کی قران کند با صاحب نجم آن وقت وقت
زادن حامله باشد و هر وقت که سعدی بسهم ولد اتصال کند وقت
باشد یا هر وقت که تسییر سهم بر درجه بیت الولد رسد و در نیاید
گفته شود **مثال** سائلی سؤال کرد که حملی دارم یا نه در شعاع کرفتیم



طالع بدین صورت درست شد چون
خداوند خانه نجم زحل است و در
طالع است و قمر در وتد غارب دلیل است
که حمل باشد و چون قمر از زهره منصرف است
بنظر تسدیس گفتیم بچه رسد ما هر است
پس پرسید که نر باشد یا ماده چون خداوند طالع در برج ثور بود و خداوند
نجم نیز در برج ماده گفتیم دختر باشد پس پرسید که بار با تمام رسد یا نه چون صاحب
نجم زحل بود و نحس و صاحب طالع در حضیض بود ولیکن قمر در وتد غارب بود
و در برج حمل داشت که شرف اوست و زحل روی بمیزان داشت که اوج اوست
گفتیم محتمل است که وضع حمل بوقت خود واقع شود و چون هر دو در برج لیلی اند
وضع بشب واقع شود و احکام درست آمد **مسئله** اگر سؤال از رسول

کنند بدانکه خداوند نجم دلیل سؤالست و قمر انبا از او و آن کوکبی که خداوند نجم
و قمر بدو پیوندد و معنی آن پیغام بود پس چون خداوند طالع و قمر بخداوند
هفتم پیوسته باشد حکم بر آن کن که رسول بمقصد رسیده و اگر منصرف باشد
بر بازگشتن رسول حکم کن و اگر خداوند نجم یا قمر بطالع آیند دلیل آمدن رسول
بود و بنابر این مثالی بگوییم [illegible] **مثال** در روز دوشنبه سؤال فرمود
نواب آصفجاهی که شاطر مهدی ... آید تعالی که رفته شد و طالع بدین



طریق صورت یافت چون قمر منصرف بود
از مشتری و مشتری راجع بود گفتیم مراجعت
نموده و از شهر بیرون آمد پس پرسید که
که کی خواهد آمد نگاه کردیم بزهره که صاحب
شرف طالع بود و ناظر بود بطالع و قمر در شب
دوشنبه یکساعت بوی متصل میشد گفتیم انشاء الله تعالی یکساعتی شب
دوشنبه خواهد آمد و چنان شد **مثال** دیگر سؤال کرد حاکم که داراز انکه
فرستاده او از شیراز مراجعت کرده و مرخص شده یا نه و خبر خوشحالی می آید
یا نه در شعاع گرفته شد و درجه آفتاب بر مقنطره ارتفاع گذاشت و از روی
اسطرلاب بدین صورت طالع درست کرده زایچه در صفحه آینده ثبت افتاد
گفتیم که چون قمر از صاحب هفتم منصرف شده رسول از آنجا که بوده باز گشته



گشته و از آن که صاحب نجم در طالع است
گفتیم که رسول آمده یا درین روز خواهد
رسید و چون مشتری در طالع است راجع
گفتیم در کار توقف نخواهد نمود و بجایی دیگر
خواهد رفت و این سؤال در روز دوشنبه
بیست و دویم شهر رمضان ۱۰۳۶ بود
وقت عصر **مسئله** در شئون مکتوب چون کسی را نامه آمده باشد
و خواهد تا بداند که در آن نامه چه نوشته قبل از خواندن و از پیش که آمده
زایچه طالع درست کن پس دلیل طلب کن و دلیل خداوند طالع و انکوکب که قمر
از وی منصرف است دلیل آنکس است که نامه فرستاده و انکوکب که قمر بوی
می پیوندد و خداوند هفتم دلیل آنکس بود که نامه برو نوشته باشند و جای
نگاه قمر و عطارد دلیل نیکی و بدی نامه اگر نیکحال باشد دلیل نیکی و نگاه کن که
تا در کدام خانه بود از طالع که ضبط از آن جنس بود چنانکه دهم از سلطان و ششم
از بندگان و بیماری و چون قمر بنظر دوستی طالع بود در نامه خرمی باشد و
نظر دشمنی بخلاف این بود و بنگر بماه اگر ماه در اندر و نیری باشد یا ماه را
اتصال و انصراف تربیع بود یا مقابله دلیل کند که اندر آن نامه سخنان بد
نوشته است و نیز بنگر تا ماه از کدام ستاره منصرف است اگر ماه از سعد

منصرف بود و آن سعد اندر برج شرف بود آن نامه از جانب سلطان آمده
باشد یا از مردی بزرگ و اگر ماه از نحس منصرف بود از کسی بی مقدار آمده باشد
و اگر ماه منصرف از آفتاب بود از سلطان آمده باشد و اگر از عطارد منصرف
[illegible] اندر یا شاعر انیق اش آمده باشد و اگر ماه یا عطارد اندر خانه خویش بوند
[illegible] طالع بوند اندر آن نامه حدیث [illegible] تی بود و نیکویی و صلاح بنگر باه
[illegible] عطارد که همیشه دلیل نامه و خبرند ازین دو ستاره هر کدام که در وتد بوند
یا ناظر بوند بطالع انکو کب دلیل [illegible] انگاه بنگر بدلیل اگر در برج دوم
بود از طالع یا اندر برج دوم بود از خانه خویش اندر آن نامه حدیث مال بود و
اگر در برج سیم بود از طالع یا از خانه خویش اندر آن نامه حدیث دوستی بود و
برادری و سفر بود و اگر دلیل اندر برج چهارم طالع یا چهارم خانه خویش بود اندر
آن نامه حدیث مادر و پدر و خانه و زمین بود و نامه از کسی آمده باشد که
بسال از وی بزرگتر باشد و اگر دلیل اندر برج پنجم از طالع یا از خانه خویش بود
آن نامه از فرزند آمده باشد یا از کسی که بجای فرزند بود و در آن حدیث شادی
و طرب بود و اگر دلیل در برج ششم متحیر بود نامه از بیماری بود یا اندر و
حدیث بیمار بود و اگر دلیل در برج هفتم بود نامه از زن بود به شوهر یا از شوهر
بزن یا از شرکت و ضد باشد و کم شده بود و اگر دلیل در برج هشتم بود در نامه
حدیث میراث بود یا مال میراث و خوف از کسی و اگر اندر هشتم طالع منحوس بود

بود اندر آن نامه حدیث مال هلاک شده بود و اگر دلیل اندر نهم بود نامه از
دوستان بود و در آن نامه حدیث پند و نصیحت و سفر و دین بود و اگر دلیل
اندر دهم بود نامه از بزرگی بود و در آن نامه سخن سلطان و اهل حکم بود
و اگر دلیل در یازدهم بود از طالع یا از خانه خویش نامه از دوستی [illegible]
[illegible] قدر و قیمت و اندر آن نامه سخنی [illegible] که شاد کرد دریا امیری که
آمدن نامه برآید و اگر دلیل در برج دوازدهم بود نامه از دشمن بود و
دیگر بنگر بدان ستاره که ماه بوی متصل است و بدان ستاره که ماه از
وی منصرف است این دو ستاره اگر یکدیگر ناظرند از تثلیث و تسدیس آن
نامه از دوستی آمده باشد و اندر وی حدیث نیکویی و آرزومندی باشد
و اگر تربیع بود سخن آمیخته بود نیک و بد و اگر مقابله بود در آن نامه حدیث
خصومت بود و همچنین ماه و عطارد بنگر اگر منحوس بوند هر دو در آن نامه
سخنی باشد که غمناک شود و اگر یکی ازین دو منحوس بود و یکی مسعود اندر
آن نامه سخنی باشد که شاد کردد یا غمگین شود و در این باب نیز مثالی بگوییم
و این مثال از کتاب برهان الکفایه یافتیم نوشتیم **مثال** طالع سرطان
یافتیم و خداوند وی ماه و منصرف از آفتاب و متصل بمشتری دلیل کند که
نامه از نزد مردی بازاری از آنکه مشتری بزیر شعاع آفتابست اگر مشتری
قوی حال بود میگفتیم که نامه سوی مردی شریفست و چون ماه دلیل است

و اندر خانه امید دوستانست نامه از دوستی است بسوی دوستی و اندر آن
نامه امیدی و طمعی است و از آنکه مشتری ضعیف است دلیل کند که این مرد
که این نامه بسوی وی آمده است توانایی آن ندارد که بآن وفا کند که هر
[illegible] اسکجای دیدار بود و از آنکه هر دو در یک برج‌اند و از آنکه عطارد در زحل
[illegible] است مشتری همی بسوزد و [illegible] طالع برج منقلب است حاجت ایشان
[illegible] یکدیگر و آنچه مؤلف کفته در مسئله رسول اعاده از آنچه طالع شد چون
قمر از آفتاب منصرف است گفتیم [illegible] سلطانست و چون بمشتری متصل
میشود گفتیم بجانب مردی شریف بزرگست و آن حاکم لارا است و چون قمر
در پنجم در خانه است که روی بر شرف خود دارد در نامه و عطارد در وتد هفتم
مجامع زهره دلیل است که در نامه سخنهای خوب بوده باشد و از زنان
بزرگ مدد رسیده بود و بامداد زنی بزرگ این مطلب را حاصل کرده باشد
دیگر از مؤلف سؤال کردند که قاصدی نامه آورده حقیقت آن بگوی طالع
نوشته شد
طالع و خداوند برج
و صاحبش و ان
منصرف شده
و صاحبش دلیل



باب ششم در دلایل بیت ششم
و قمر دلیل مریض است و ششم
کوکب که از صاحب ششم
دلیل است بر مرض و هشتم
موت است و چهارم و صاحبش

صاحبش و انکوکب که قمر از وی منصرف کشته و اثنی عشریه قمر و صاحب خانه
قمر و قابل تدبیر ماه پس همه دلیل عاقبت است و طبیب از هفتم چنانکه معالجه
کردن و دارو ساختن از نهم و خداوند وی و غذا و خوردن و منفعت دادن دار
از دوم و خداوندش و سهم السعاده و مرگ از هشتم و خداوندش و سهم
مرگ از هفتم و خداوندش اندرین دلیلها نگاه کن و بر حسب و موافق
سعود و نحوس حکم ران **مسئله** چون طالع دلیل بر تن بیمار بود و اگر در
طالع کوکب سعد بود و صاحب طالع قوی [illegible] بود آن بیمار شفا یابد و اگر بر خلاف
این بود بیماری دراز کشد و برج وسط السما دلالت بر حال بیماری کند اگر در اینجا
کوکب نحس بود یا خداوند برج منحوس بود در آن بیماری بماند و برج ششم دلیل
علت است اگر اینجا کوکب سعد بود دلالت صحت بود و اگر کوکب نحس بود بر عکس و برج
چهارم دلیل دوا و دارو باشد اگر در اینجا کوکب سعد بود علاج پذیر بود **مسئله**
اگر سؤال کنند که بیماری از چه علتست بنگر ببرج ششم که کدام کوکب در اوست
اگر زحل بود علت سودا و مشتری اشتباه شدن مزاج و مریخ از خون و تب و شمس
اندر درد دل و درد سر و زهره از کرده و قضیب و عطارد از خفقان و قمر از درد
معده و روده **مسئله** اگر پرسند که ماده و علت آن چیست اگر صاحب طالع
در دوم باشد علت از بسیار خوردن و اگر در سیم باشد از جایی بلند افتاده بود
و اگر در چهارم باشد از حاجتگاه و بخور رشدن باشد و اگر در پنجم از بسیاری جماع

وشراب خوردن واکر در ششم یا پی او راصبری داده باشند ودر هفتم از جنک
وکفتکوی با زنان وانبازان و[illegible] در هشتم از وهم وترس ودیدن عجایب ودر
نهم از بسیاری رفتن ودر دهم از خوف پادشاه یا سموم یا کرما ودر یازدهم از
ارو عقرب یا بجایی افتاده ودر دوازدهم از بند وزندان **مسئله**
[illegible] در طالع باشد مریض صحت [illegible] سعدی در هفتم باشد علاج
[illegible] موافق افتد یابی معالجه صحت یابد واکر نحسی در هفتم باشد یا هفتم منحوس
باشد طبیب خطا کند پس قول [illegible] باید کذاشت وقول طبیب دیکر باید
کرفت چنانکه بطلمیوس در صد کلمه میکوید اذا کان السابع وصاحبه منحوسا
سار العلیل فاستبدل بطبیب اخر واکر نحسی در وسط السما بود دلیل است
بر تباهی حال بیمار ومریض وچیزهای زیان کار آرزو کند واکر در وسط السما
سعد بود بیمار دارو وغذاهای مناسب میل کند **مسئله** اکر پرسند که بیمار
مریض از تن بود یا از جان نظر کن بطالع وقمر که دلیل تن است وصاحب طالع
شمس وصاحب برج قمر که دلیل بروح است پس اکر طالع یا قمر منحوس یا نحسی ناظر
مرض بر تن بود واکر صاحب طالع یا صاحب برج قمر منحوس بود مرض بروح بود واکر
هر دو منحوس باشند یا نحسان ناظر مرض بر تن وجان هر دو بود **مسئله**
اکر خداوند ششم تحت الارض باشد بیماری پنهان باشد اندر باطن تن واکر
خداوند ششم فوق الارض بود بیماری در ظاهر بود **مسئله** اکر کسی پرسد

پرسد که این بیماری در کدام اندامست بنکر بدان کوکب که ماه از وی منصرف
کشته وبصاحب ساعت اکر با ول برج [illegible] اری از سر وکردن وسینه بود و
اکر میانه برج بود بیماری از شکم وکرده بود واکر در آخر برج باشد بیماری از پایها باشد
واکر این دلیلها که کفتیم در برج حمل باشد بیماری از [illegible] شم وسرخ باد باشد
دلیل در برج ثور بود بیماری از در[illegible] [illegible]نجره وآنچه بر کردن حادث شود
دلیل در برج جوزا باشد بیماری اندر دست وانکشتان وبازوها باشد
دلیل در سرطان باشد بیماری اندر [illegible] وپستان وشش ورودها باشد
اکر دلیل در اسد باشد بیماری اندر معده وپشت کوژی واکر دلیل در سنبله
بود بیماری اندر دکمر کاه وحجابهای درون وموی ریختن بود واکر در میزان بود
بیماری در سرین ونشیب کاه مثل بواسیر وفتق ولقوه بود واکر دلیل در برج
عقرب بود بیماری اندر ذکر وفرج وخصیه ومثانه ومیان ران بود واکر دلیل
در برج قوس بود بیماری اندر ران واعصاب بود وافتادن از بالای حیوان
ودواب وچهارپا واکر دلیل در جدی بود بیماری اندر زانو بود وعصبها و
پیوند زانو واکر دلیل در دلو بود بیماری از ساقهای پا وافتادن از چاه بود و
اکر دلیل در حوت بود بیماری از سر انکشتان پا بود مثل خواب رفتن پا وغیره
ودرد کعب پا وعاقل داند که این نیز فصلی بود در توافق بروج آفاقی وانفسی
مسئله اکر پرسند که این بیماری اندر یا زاست یا از نزدیک بنکر بجفاو[illegible]

طالع وبدان کوکب که ماه از وی منصرف شده اکر مشرقی باشند نو بیمار باشد واکر
مغربی باشد بیمار دیرینه بود **مسئله** اکر پرسند که این بیمار مرد است یا زن
اکر دلیل در برج مذکر بود مرد است واکر دلیل در برج مؤنث بود زن بود واکر
کوکب مذکر یا مؤنث باشد زن باشد واکر کوکب دلیل مشرقی باشد
[illegible] باشد زن **مسئله** اکر کسی پرسد که بیمار بهتر شود یا نه بنکر
بطالع وماه وبیرون طالع اکر هر سه دلیل منحوس باشد وصاحب هشتم
ناظر بود بطالع از جای بد دلیل بود که بیمار بمیرد واکر صاحب طالع یا قمر در وتد
باشد یا بطالع ناظر وتحت الشعاع نباشد دلیل است بر صحت واکر دلیل که
کفته شد بعد از آن متصل شود بسعد دلیل صحت است واکر دلیل تحت الارض
ومتصل بکوکبی باشد که در وسط السما باشد دلیل صحت است مکر آنکه کوکب که
محترق باشد که دلیل هلاک بود واکر قمر فوق الارض بود وبکوکب تحت الارض
متصل باشد ومنحوس دلیل هلاک بود واکر قمر بصاحب طالع متصل بود یا ناظر
بر جهت وزاید النور والعدد باشد آن بیمار صحت یابد واکر صاحب طالع بخداوند
هشتم متصل بود وقمر فاسد باشد بمیرد واکر صاحب هشتم در طالع باشد و
صاحب طالع یا قمر منحوس باشد بمیرد واکر صاحب طالع در هشتم ونحسی بوی
ناظر وقمر منحوس دلیل موت بود و **در باب** بیماری بهتر آن باشد که صاحب
طالع بسعدان ناظر باشند وبجایگاه نیکو بود واکر بنحسان ناظر بود ودر وتد

وتد بود بد باشد وتباه تر آن بود که نظر نحسان از تربیع ومقابله ومقارنه بود
واکر صاحب بیت قمر سعد بود یا بقمر ناظر [illegible] قمر بجایگاه نیکو بود از طالع وصاحب
طالع نیز سعد بود وبطالع ناظر دلیل باشد بر صحت یافتن بزودی وموافقت
دارو وها **مسئله** بنکر بقمر در وقتیکه بنحسی رسد بحد بحد یا بنور بیمار
بود وسختی وبیماری زیاده شود و[illegible] نیکه بسعدی رسد بنوع
سعادت وعافیت بر آید [illegible] بنکر بروز اول وچهارم وهفتم و
وبیست ویکم وبیست وچهارم [illegible] روزها بشعاع یا بجسد نحسان
برسد بحران بد بود ودشواری وسختی زیاده شود واکر بشعاع یا بجسد سعدان
رسد بحران مبارک باشد وصحت واضح بر آید پس اکر در ابتدای علت یا وقت
سؤال بر موضع قمر شصت درجه زیاده کنی بتثلیث ایسر رسد وچون صد و
هشتاد درجه زیاده کنی بمقابله رسد وچون دویست وچهل درجه زیاده کنی
بتثلیث ایمن رسد وچون دویست وهفتاد درجه زیاده کنی بتربیع ایمن رسد
وچون سیصد درجه زیاده کنی بتسدیس ایمن رسد وچون سیصد و شصت
درجه زیاده کنی بهمان محل رسد که در وقت مرض بوده یا در وقت سؤال باید
که این مواضع نکاه دارد ومترصد بوده باشد که در آن وقت که قمر بدین موضع
رسد اکر بنحسی متصل شود بیمار را خطرها باشد خاصه که این مواضع در وجه
احتراق بود یا یکی چو زهره این اینجا باشد واکر سعدی بدین موضعها نور افکند

یا درین موضع ... باشد بهتر بود و اگر درین مواضع بسعدی متصل باشد
دلیل صحت و سلامتی و بحران نیک بود مسئله و این قول والیس اسکندرانی است
که هر گاه که اراده کنی که حال مریض بدانی پس حساب کن اسم او و زیاده کن انچه
... گذشته باشد تا ... روزی که مرض بر بیمار رسید از ماههای فارسی و
... بر آنها زیاده کن و جمع ساز که چند عدد است و سی سی طرح کن تا سی
... یا کمتر پس طلب کن در جدول حیات و ممات اگر در جدول حیات یابی
بزید و الا بمیرد مسئله فی هذا الباب قولی دیگر بهتر ازین اگر کسی بیمار شود
و خواهی که بدانی که بهتر شود یا بمیرد بگیر نام و علامت آن روز که بیمار در روی شده
بروی افزای در یکشنبه یک و در دوشنبه دو و در سه شنبه سه و در چهار
شنبه چهار و در پنجشنبه پنج و در جمعه شش و در شنبه هیچ روز مزید نکند
و پس عدد دیگر بروی افزای و سی سی طرح کن آنچه باند در لوح طلب کن
اگر در لوح حیوة یابی بهتر شود و اگر در ممات یابی بمیرد و حکیمان روزگار از
این لوح را وضع نموده اند و لوح اینست

لوح حیات			لوح ممات		
ا	ب	ج	د	ه	و
ز	یا	یج	ح	ط	ی
ید	یو	یز	یب	یه	یح
یط	ک	کج	کا	کب	که
کد	کو	کز	کح	کط	ل

و در باب مریض مثالی که صاحب برهان
الکفایه در کتاب خود ایراد کرده نقل کردیم
و مثالی که خود نیز حکم بران کرده ایم بیان کنیم
مثال برهان الکفایه سؤال کرده اند

از بیمار طالع گرفتیم ثور بود و صاحب طالع زهره و از انسبب که زهره در برج ماده هست
و ماه اندر مقابله آفتاب دلیل کند که آن بیمار زنست و از آنسبب که زهره در برج
آبیست و با مریخست دلیل کند که بیماری وی از گرمی و تری باشد زیرا که مریخ
دلیل گرمی و برج آبی دلیل تری باشد پس قیاس کردیم که چون خون کرده
از غلبه خون بیماری بهم رسید و از ... سبب که خداوند ساعت زحل ...
بر جست که بیماری او از درد سر باشد و نیز از انسبب که ماه از مشتری ...
و مشتری در اول برجست بیمار در ... و چون مشتری که ماه از وی
منصرفست و مغربیست و زهره که صاحب طالع است هم مغربیست دلیل کند که
این بیماری کهنه است دیر باز همی نالد خواستیم تا بدانیم که عاقبت این بیمار
چگونه خواهد شد نگاه کردیم در برج عاقبت ماه را یافتیم بعطارد متصل از
مقابله و عطارد محترق و ضال و وتد طالع منحوس از مریخ و ماه نیز منحوس از مقابله
عطارد که منحوس است و مقابله آفتاب دلیل بران بود که این بیمار هلاک گردد
پس خواستیم که بدانیم که این بیمار کی بمیرد نگاه کردیم تا ماه که دلیل بیمار است
با عطارد کی قران کند دیدیم که در شانزده روز دیگر قران میکردند گفتیم
شانزده روز دیگر از عمر بیمار مانده و هم او گوید **مثالی دیگر** طالع میزان
یافتیم و صاحب طالع زهره بزیر شعاع آفتاب و سهم السعاده اندر خانه بیماری
و زحل اندر وتد گفتیم ضمیر او بیمار است و خواستیم که تا بدانیم که این بیمار کیست

یافتیم صاحب طالع اندر دوازدهم گفتیم این بیمار بنده است یا بنده زاده و لیکن
از انکه زهره مشرقیست و کوکب ... دلیل مرد باشد گوییم که این بیمار مرد نیست
و از انروی که زهره با آفتابست گوییم که این بیمار سلطانست یا کسی است
... بسلطان ... و از انکه عطارد در شرفست مقارن زهره گوییم
... دیوانست و از انکه مریخ از ماه منصرفست و اندر عقربست گوییم
این بیمار را ناسور بود و از انکه صاحب طالع بشعاع آفتاب بود چنین گوییم
بیمار تب دارد که شب ترسید پس خواستیم که بدانیم که این بیمار بهتر شود یا نه
نگاه کردیم تا ماه بنحس میگذرد یا بسعد پس ماه با آخر برج یافتیم چون ببرج
دیگر آید بتثلیث مشتری میرسد دلیل کند که این بیمار بهتر گردد خواستیم
تا بدانیم که بچند روز دیگر بهتر گردد صاحب طالع را نگاه کردیم متصل بزحل
بود از تسدیس میانه زهره و زحل چهار درجه مانده بود چهار روز دیگر
بیمار بتر شود و درد زیاده گردد و بیمار را کار دشوار شود باز نگاه کردیم
زهره را از زحل منصرف یافتیم و بمشتری می پیوست و میان زهره و مشتری
هفت درجه بود زیرا که زهره بچهار درجه است و مشتری بیازده درجه
پس میان ایشان هفت درجه باشد گوییم هفت روز دیگر بیمار بهتر میشود
و هم او گوید طالع دیگر سنبله یافتیم و صاحب طالع اندر طالع در شرف
خود دلیل کند که این بیمار خداوند غرضست و چون ماه را در برج پنجم یافتیم از

از آفتاب منصرف و آفتاب در خانه خود دلیل کند که این بیمار از فرزندان
ملوک باشد پس خواستیم تا بدانیم که از که ... بیماری میناالد نگاه کردیم صاحب
طالع را که متصل میشد یافتیم عطارد با زحل متصل و میانه عطارد و زحل
چهار درجه است و میانه ماه و مریخ هفت پس عطارد را دلیل گرفتیم پس
چنین گفتیم که این بیماری از دیوا... است خواستیم تا بدانیم که زود
یابد پس عطارد که صاحب طالع است چون از زحل در گذرد و بمشتری پیوند
که آن روز هفتم است بهتر گردد و ... سبب که ماه بمریخ پیوندد و مریخ
خداوند برج هشتم است و میان مریخ و ماه هفت درجه است دلیل کند که
بیمار در مخاطره مرگ است اما بدان سبب که مشتری ناظر است اندر طالع دلیل
کند که سلامتی یابد **مثالی** که سؤال از مؤلف این کتاب نموده اند در روز
چهارشنبه سیم شهر رمضان الف و ست و ثلثین از حال بیمار سؤال کردند
ارتفاع غربی گرفته شد شصت و شش درجه آفتاب به بیست و هفت
درجه و چهل و هفت دقیقه ثور بود از روی اسطرلاب بر مقنطره ارتفاع



وقت کذا شش و بدین صورت زایچه طالع
درست کردیم نگاه کردیم که این بیمار
مرد است یا زن گفتیم مرد است از ان
جهت که زحل مذکر است و کندم گون

باشد و از آنکه صاحب طالع در عاشر در خانه خود است گفتیم از اهل عزت
یا اهل حکم بوده باشد و چون عطارد راجع بوده گفتیم که از آن حکومت
خواری کشیده بود پس پرسیدند که بیماری او از تن بود یا جان گفتیم بیماری
جان هر دو بود از آنکه طالع که دلیل تن است از بودن زحل در اینجا
ست و خداوند طالع که دلیل جان است بتربیع زحل و بر جهت منحوس پس
جایگه چه بیماری دارد گفتیم که درد سر و کمر نیز دارد از آنکه مریخ در مقابله
زحل است پس پرسیدند که از چه رنج کشید این بیماری بهم رسیده نگاه کردیم
صاحب طالع را در خانه دهم راجع یافتیم گفتیم از خوف سلطان یا از هوای کرم
این بیماری بهم رسیده پس پرسیدند که این بیماری نو باشد یا کهنه گفتیم
دردی کهنه و کرده کهنه است از آنکه دلیل طالع مغربیست و تب نو باشد از آنکه
دلیل تب که مریخ است مشرقیست پس پرسیدند که این بیمار بهتر شود یا بمیرد
نگاه کردیم ببرج عاقبت صاحبش مشتری بود در عقرب راجع گفتیم این بیمار
صحت نیابد پس نظر کردیم بصاحب طالع بر جهت ناظر بنحسین که یکی در طالع
بود و صاحب ششم و یکی در سابع و صاحب هشتم گفتیم سبب مرگ تب باشد
و از آنکه صاحب طالع منحوس بنظر نحسان و در جهت بود و محصور بین النحسین
بود گفتیم این بیمار بمیرد پس پرسیدند که وقت مرگ کی باشد نگاه کردیم
زحل در طالع بر بیست و سه درجه بود و مریخ در سابع بر بیست دو درجه گفتیم

که هشتم روز سیم بعالم بقا خواهد رفت بعد از آنکه این مقدمات گفته شد
گفتند این بیمار یار قدیم و دوست صمیمی مؤلف است بعد از سه روز بعالم
آخرت شتافت و اگر اول اسم وی میگفتند طالع مسئله نمی یافتیم اول نام
بردند که از روی طالع مسئله حقیقت بر خود ظاهر ساختند **مسئله** محمد
بن عقبه گوید که اگر پرسند که این بیمار برخیزد یا بمیرد بنگر اگر صاحب
طالع باشد و سعد یا مسعود باشد صحت یابد و اگر در ثانی بود با اطبا مال
بخشد تا علاج کنند و بهتر شود و اگر در ثالث بود بهتر شود و اگر در رابع باشد
بمیرد خصوص نحس یا منحوس باشد اگر در خامس باشد بهتر شود و در سادس
مرض او بطول کشد و بهتر شود و اگر صاحب طالع در هفتم باشد مپندار که دور
شود از خانه خود و فرزندان و اهل بیت خود تا شفا یابد و اگر در هشتم باشد
بمیرد و اگر در نهم باشد اگر سفر کند شفا یابد و اگر در دهم باشد اگر در حجره یا باب
خواسته باشد ببالاخانه رود شفا یابد و در یازدهم شفا یابد و در دوازدهم
در بند بمیرد **مسئله** در سؤال از برده اگر از بنده پرسند که او را اگر فرو
بفروشند بهتر بود یا نخرید بنگر بخداوند طالع و خداوند هفتم کدام قوی
تراست اگر خداوند طالع قویتر باشد نگاه داشتن بهتر و اگر خداوند طالع
در هفتم باشد یا نکه خرد بهتر بود پس اگر پرسند که این بنده خریده شود یا نه
اگر صاحب یا قمر در ششم باشد یا صاحب ششم متصل شود بصاحب طالع یا صاحب

ششم در طالع باشد خریده شود و اگر کسی پرسد که این بنده من فروخته گردد یا نه
بنگر بماه و بصاحب ششم که این هر دو کوکب دلیل بنده اند چون ایشان بصاحب
دوم یا سیم متصل باشد بگو که این بنده فروخته شود دیگر آنکه اگر ماه یا صاحب
ششم بخداوند نهم پیوندد یا بکوکبی پیوندد که در برج سیم یا هفتم یا نهم باشد
فروخته شود و اگر ماه یا صاحب ششم بخداوند طالع نکرد فروخته نشود
بهتر شود رد کردد **مسئله** اگر بنده پرسد که از دست این خواجه
فروخته شوم یا نه بنگر اگر خداوند طالع یا ماه بستاره پیوندد که خداوند وسط
السما باشد یا بستاره که در وسط السما باشد آن بنده فروخته شود و اگر
ماه یا خداوند طالع بخداوند دهم پیوندد یا بستاره پیوندد که اندر وسط السما
بود فروخته شود و اگر ماه یا خداوند طالع خالی السیر باشند روزگار دراز
بماند و فروخته نشود و اگر ببرج دیگر آید و با ستاره دیگر اتصال بخداوند
وسط السما کند فروخته شود پس از روزگار دراز **مسئله** در آزادی
بنده چون بنده پرسد که خواجه مرا آزاد کند یا نه بنگر بخداوند طالع و ماه که هر دو
کوکب دلیل پرسنده بود و خداوند وسط السما دلیل صاحب بنده پس اگر خداوند
طالع با خداوند وسط السما ناظر نباشد یا نقل النور و جمع النور از تربیع و مقابله
و میان ایشان قبول نبود دلیل کند که خداوندش بی رحم بود و آزاد نکند و
رنج او ضایع شود و امیدش بر نیاید و اگر قبول و اتصال هم از مقابله و تربیع بود

آزاد نکرد دلیکن مرادش بر آید از صاحب بدشواری و اگر اتصال از نظر دوستی
بود دلیل کند که آن بنده آزاد شود و اگر میان ایشان قبول بود بهتر باشد و
اگر خداوند برده پرسد که بنده من آزاد شود یا نه صاحب طالع دلیل پرسنده دارد
و صاحب طالع یا ماه دلیل آنگاه بنگر با اتصال ایشان و حکم کن چنانکه شرح کرده
مسئله فی الاباق اگر پرسند که گریخته باز آید و بگیرندش یا نه اگر
خانه ماه و صاحب وسط السما دلیل پرسنده بود و صاحب طالع یا ماه دلیل
اگر ماه با آفتاب پیوندد در آن برج که هست گریخته بگیرند و اگر ماه بخداوند خانه آتش
بنگرد یا بخداوند وسط السما پیوندد گریخته باز آید و اگر ماه منصرف بود از سعدی
و متصل بود بنحسی گریخته بگیرند و صاحبش خوش شود باشد از وی و بنا از ردش
و اگر ماه یا خداوند طالع بستاره راجع پیوندد خود باز آید و اگر در طالع ستاره
سعدی بود و در هفتم نحسی گریخته بگیرند و اگر ماه یا خداوند طالع از نحسی منصرف
شود و بنحس متصل گریخته اندر سفر بمیرد و اگر ماه یا خداوند طالع در برج ذو
جسدین باشد گریخته دو نفر باشند و اگر ماه اندر تحت الشعاع بود و بزحل پیوندد
گریخته بمیرد و اگر بمریخ پیوندد هم بمیرد و اگر بمشتری پیوندد و راجع باشد خود باز
آید بطبع خوش و اگر در طالع نحس باشد و در هفتم سعد گریخته باز نتوانند گرفت
و اگر ماه منصرف باشد از سعدی و بهیچ کوکب اتصال نداشته باشد او را
نتوانند گرفت و اگر ماه منصرف بود از نحسی و اتصال نداشته باشد بکوکبی گریخته را

بکیرند واکر ماه منصرف بنود از کوکبی و متصل بود بنحسی هم بکیرندش واکر دو وسط
السما نحس بود یا خداوند وسط السما را خداوند خانه ماه یا آفتاب منحوس بود خداوند
بندرا مضرتی رسد واکر ماه یا خداوند طالع منحوس بود مضرت به بنده رسد
[illegible] یا خداوند خانه در برج هفتم بود و نحسی در برج هفتم بود خداوند بنده
[illegible] عیبتی بنده نیابند واکر ماه در برج هفتم بود و نحس در هفتم بود بنده
[illegible] خداوند خانه ماه در تحت الشعاع بود و خداوند خانه آفتاب بوی
بنکرد خداوند بنده در جستن بنده عبیر دو اکر در ماه در برج منقلب بود و خداوند
خانه ماه اندر برج منقلب و طالع برج منقلب کریخته باز آید واکر ماه باول برج
بود و بنحس پیوسته باز اول بود که کریخته بود واکر باخر برج بود دیکر کریخته
باشد واکر ماه اندر وتدی بود و خداوند ساعت اندر وتری کریخته هنوز از
شهر خود بیرون نرفته باشد وانکوکب که قمر بوی متصل است وانکوکب که صاحب
طالع بوی متصل است اکر این هر سه در اوتاد طالع ماندر او تاد صاحب وسط السما
یا او تاد آفتاب یا در او تاد صاحب بیت القمر باشند کریخته از شهر بیرون نرفته
باشد واکر این هر سه دلیل در مایل الاوتاد باشند نزدیک آن شهر باشد واکر
ساقط باشد از شهر بیرون رفته باشد و بدان ناحیه باشد که دلیل در آن
ربع بود اکر دلیل کریخته در طالع بود کریخته در وسط مشرق باشد در شهر و
اکر در دوازدهم بود کریخته در بیرون شهر بود واکر در یازدهم بود در نواحی شرق

مشرق بود در حوالی شهر و دیکرها برین قیاس کن واکر برج زایل بود از شهر بیرون
رفته بود واکر ماه در ربع شرقی بود از طالع کریخته سوی مشرق رفته باشد و در
برج جنوبی بسوی جنوب و غربی بسوی مغرب و شمالی بسوی شمال مثالی در برهان
الکفایه ایراد کرده اینست مثال طالع برج قوس و خداوند مشتری
از مشتری و متصل با آفتاب از آن سبب که ماه باول برجست اول یا
کریخته واز انسبب که طالع برج ذوجسدین نیست میناید که کریخته دو بار
از انسبب که ماه خداوند طالع و ساقطست و در وتداست دلیل کند که کریخته
در شهر تد و هنوز بیرون نرفته اند و بدانسبب که ماه از مشتری منصرفست و
با آفتاب متصل دلیل کند که زود باز آید بطوع و بدانسبب که خداوند خانه مشتری است
و ماه از وی منصرفست و مشتری مستقیم دلیل کند که خداوند کریخته خوشنود
شود خواستیم تا بدانیم که تا کی باز آید نکاه کردیم که ماه کی منحوس کردد که علامت
باز آمدن بود پس ذنب را در برج هشتم دوم یافتیم از برج ماه دلیل کند که
بروز هشتم باز آید مثالی دیکر هم او کوید طالع حوت و خداوند طالع مشتری
اندر برج دوم بدانسبب که ماه اندر برج زایل و خداوند طالع نیز اندر برج زایل است
واتصال ماه بعطارد است از تسدیس دلیل کند که کریخته بنده است و
چون خداوند طالع اندر برج آتشی بود و عطارد که ماه بوی پیوسته اندر
برج آتشی دلیل است که بسوی مشرق رفته و بدان دلیل که برج آتشی است

در کوه بود یا زمینی که بکوه نزدیک بود پس نکاه کردیم از حال صاحب بنده از
برج وسط السما آفتاب یافتیم و قبول مشتری دلیل کند که خداوند بنده
پیوسته سلطان بود یا توانکر و ستوده و نیکو حال باشد پس نکاه کردیم
[illegible] این کار از اتصال ماه و از برج چهارم و خداوندش و خداوند خانه
[illegible] اتصال ماه بعطارد و عطارد در [illegible] همی پیوندد از مقابله و زحل اندر
[illegible] رابع و خداوند خانه ماه راجع می نماید و چون زهره و زحل مستقیم بهم پیوندد
بطوع باز آید مثالی دیکر هم او کوید طالع کریخته سرطان یافتیم و خداوند
طالع ماه و ماه اندر برج ششم منصرف از کوکبی متصل بعطارد از مقابله و عطارد
ساقط از طالع پس دلیل کند که این بنده است و از انکه در برج ششم است
و اتصال ماه بعطارد است و عطارد نیز مشرقیست دلیل کند که کریخته
بسوی مشرق رفته باشد و از انکه عطارد ساقط است از طالع و خداوند
برج عاقبت است و برج چهارم نمینکرد دلیل کند که این کریخته بدست
نیاید و باز نیاورد زیرا که خداوند خانه ماه نیز ناظر نیست و خداوند ساعت
نیز در برج سیم است و نیز مستقیم است اکر خداوند ساعت اندر وتری
بودی و راجع بودی دلیل باز آمدن بودی و از انکه اتصال ماه از مقابله است
دلیل کند که زود بر کردد آن کریخته و از انکه عطارد در نور ماه ستاند و با آفتاب
دهد دلیل کند که کریخته بسوی سلطان همی رود و از انکه از اوتاد زایل است

زایل است و مریخ بتسویر در چهارم دلیل کند که عاقبت این کار رفسا دیار ایل
بود و باز نیاید مثالی که از مؤلف پرسیدند از کریخته طالع کو فته شد بدین


صورت چون دلیل پرسنده آفتاب و خداوند
خانه ماه و وسط السما بود از آن رهکذر حکم
کردیم که پرسنده در غایت قوت بود و که صاحب
وسط السما و صاحب خانه ماه هر دو مریخ است
و مریخ در خانه خود و چون صاحب طالع و ماه
دلیل کریخته بود و زحل که صاحب طالع است در میزان در اوج خود بود کفتیم
کسی باشد بزرک و از خاندان قدیم باشد چون قمر در برج وسط السما در هبوط
بود کفتیم از خوف سایل کریخته باشد و چون خداوند ساعت و زحل بود و
در برج زایل کفتیم این کریخته از شهر بیرون رفته باشد و چون ماه در برج
شمالی بود کفتیم کریخته در جانب شمال رفته باشد پس پرسیدند که باز آید یا نه
نظر کردیم چون ماه مجامع صاحب خانه خود بود و صاحب وسط السما بود کفتیم
خود باز آید و چون صاحب برج عاقبت در دوم میشد ذنب و منحوس است بعد
از مراجعت از کیسه او چیزی بیرون رود و پرسیدند که کی باز آید کفتیم که بجهت
ماه دیکر از انکه قمر در وتد است بر سه درجه و بیست دقیقه هر درجه ماهی
حساب کردیم و چون مریخ با قمر مجامع بود کفتیم در راه بیکی از نام املاقات کند

وچون قمر در نهم بیت اثبات کفتیم که دلیل برونست که باتفاق آنشخص
اراده کند که بخدمت پادشاه رسد و چون کوکب نحس بود و قمر در هبوط
کفتیم که میسر نشود ملاقات پادشاه و مراجعت نماید چون اینها کفته شد
این طالع مسئله بجهت رفعت پناه خواجه عبد الرضای مرودشتی
زید کلاه تر و بزرك بوده در مرودشت و حاکم لار شد و
دم لار در خدمت نواب عالی شکوه او را کرده بودند و مبلغی زر حال
از وی طلب میکردند حضرت مشار الیه متوجه زیارت مشهد مقدس شد
بود و بعد از چهار ماه مراجعت نمود و آنچه از روی احکام نجومی و مسایل حکم کرده
شد موافق آمد والله الحمد **باب هفتم** در دلیلهای بیت هفتم و ما فیه
من المسایل در زناشوئی طالع و خداوندش و قمر و آنکوکب که قمر از وی منصرفست
دلیل سایل باشد و هفتم و خداوندش و آنکوکب که قمر بوی متصل است دلیل
آنکس است که از وی می پرسند و آفتاب دلیل مرد است و زهره دلیل زن
اکر دلیل سایل در هفتم باشد یا بصاحب هفتم یا بدلیل مسئول عنه متصل شده
باشد تزویج واقع شود و حرص از جانب سایل باشد و اکر دلیل مسئول عنه در
طالع باشد یا بدلیل طالع متصل باشد آن تزویج بر آید باسانی و بیرنج و طلب
و حرص از جانب مسئول عنه باشد و هر دلیل که منحوس یا غیر مقبول بود دلیل آنست
بر تباهی و ناراستی آنکس پس اکر شمس بد حال بود زیان مرد بود و اکر زهره بد حال

حال بود زیان زن و هر دلیل که در وتد باشد قویتر باشد و همچنین صاعد و
مستعلی و هر دلیل که زایل یا ساقط یا هابط بود ضعیف بود **مسئله**
اکر دلیل سایل و مسئول عنه هر دو در یکجا جمع شوند بنکر تا کدام کوکب نور این
دو کوکب نقل میکند یا نور ایشان در کوکبی جمع میکند اکر بوده باشد چنین
زناشوئی برآید و اکر چنین نباشد بنکر بدانکوکب که ماه از و منصرف
آنکوکب که ماه بوی متصل است اکر این دو دلیل بیکجا جمع شوند یا متصل
این زناشوئی برآید و اکر این دو دلیل بهم متصل نباشند پس آفتاب دلیل
مرد کیرند و زهره دلیل زن اکر اتصال داشته باشند این مراد بر آید و اکر هر دو
چنین باشد که یاد کردیم آن زناشوئی بر نیاید و اکر دلیل را بیکدیکر اتصال باشد
اما بیکجا راجع یا محترق یا در هبوط آن کار بر نیاید **مسئله** اکر خواهی که بدانی
که این زن خوبست یا زشت بنکر بصاحب برج هفتم اکر کوکب سعد باشد یا
پیوسته بود بکوکبی سعد آن زن خوب صورت بود و اکر نحس باشد یا ناظر بود
بکوکبی نحس آن زن زشت است **مسئله** اکر خواهی که بدانی که نیک خوست
یا بد خوست بنکر بصاحب هفتم اکر در خانه خود باشد و سعد بود اندر ذات
خویش آن نیکخوی باشد و اکر صاحب هفتم اندر برجهای سعد و خداوند خانه
خویش ناظر از دوستی آن زن نیکخو باشد و اکر از مقابله نکرد آن زن زشت خو
باشد و از تربیع میانه خوی باشد **مسئله** اکر پرسند که این زن بخشم رفته

باز آید یا نه بنکر بخداوند طالع و آنکوکب که ماه از وی منصرفست دلیل مرد است
و خداوند هفتم و آنکوکب که ماه بوی متصل است دلیل زنست اکر این دلیلها
بهم متصل اند از تثلیث و تسدیس باز آید بخوشی و اکر از تربیع و مقابله و مقارنه
باز نیاید و اکر آید پایدار نماند اکر شمس در اوتاد باشد و فوق الارض
بود و راجع و محترق زن بصلح آید و پشیمان شود و اکر شمس
بود و زهره فوق الارض باز آمدن بدشواری بود و اکر بوقت مسئله
شمس و زهره هر دو ساقط باشد بکوی تا زن طلاق دهد که از وی خیر و منفعت
نباشد و اکر زهره مستقیم بود زن بر شوی مسلط بود و از یکدیکر جدا کردند
و مرد پشیمان شود و خود را ملامت کیرد و اکر دلیل زن یا زهره راجع بود زن
بصلح باز کردد و اکر ماه ناقص النور باشد یعنی از چهاردهم کذشته باشد
دلیل کند که زن پشیمان شود و آشتی کند و اکر ماه زاید النور بود یعنی پیش
از چهاردهم بود دلیل کند که زن پشیمان نبود و باز نیاید و اکر آید بدشواری
مسئله اکر خواهی که بدانی که این زناشوئی که شود بیکدیکر دوست باشند
یا نه بنکر بدلیل مرد و زن اکر از تسدیس و تثلیث بهم نکرند دلیل کند که یک
دیکر را دوست دارند و اکر از مقابله نکرند دشمن شوند و اکر از تربیع نکرند
میانه حال باشد در دوستی و دشمنی **مسئله** اکر پرسند که این زن و
شوهر مالدار شوند یا نه بنکر بدوم طالع و هشتم که دلیل مال زوجین باشد

باشد اکر سعد درین برجها یا فی و بکوکبی سعد ناظر باشند یا خداوند این برجها
سعد بود یا مسعود و مستقیم دلیل کند بر توانکری ایشان و اکر برجها که
یاد کردیم نحس یا خداوند آن برج نحس یا راجع باشند دلیل بر پریشانی و کم نفعی
ایشان باشد **مسئله** اکر پرسند که کدام یک از ایشان مهتر
بصاحب طالع اکر در وتد باشد و صاحب هفتم اندر زایل دلیل کند
قویتر است و حکم او روانتر و اکر خداوند طالع اندر زایل بود و خداوند
اندر وتد آن دیکر را حکم روانتر و قویتر و پرسنده زیر دست وی شود
مسئله اکر سوال کنند که زن زودتر میرد یا مرد بنکر اکر صاحب طالع زودتر
بنحس متصل شود یا محترق کردد دلیل کند که مرد زودتر میرد و اکر صاحب
هفتم زودتر منحوس یا محترق کردد زن زودتر میرد و اکر سعدی بدان ناظر
باشد بیمار کردد و نمیرد و اکر قمر در ثامن یا سادس منحوس بود و اکر در خانه قمر برج
مذکر بود مرد زودتر میرد و اکر مؤنث بود زن زودتر میرد **مسئله** اکر
پرسند کاین زن بکرست و پاکدامن یا نه بنکر بصاحب برج هفتم اکر در برج
ثابت بود جز عقرب یا بکوکب سعد متصل بود پاکدامن بود و اکر در برج ذو
جسدین بود و سعدان نظر داشته باشند شوهری دیکر کرده بود و یا
سخنی کفته باشد اکر پرسند که از آن شوهر فرزند دارد یا نه بنکر بخانه پنجم
دلیل اکر کوکبی در آن باشد کو سیم پنجم و الا نداشته باشد و اکر قمر در برج هفتم

بزحل متصل بود بفران کسی بر آن زن دست دراز کرده بود مسئله اگر
پرسند که این زن بجز از من کسی دیگر دوست میدارد یا نه بنگر اگر صاحب خانه
هفتم در وتد یا مایل الوتد است دلش با شوی خود بود و اگر در زایل الوتد باشد
[illegible] با شوی نبود مسئله اگر پرسند که این زن معشوق چه نوع دارد
[illegible] صاحب هفتم تا بکدام کوکب متصل است منسوب آن کوکب بگوی و در باب
[illegible] از برهان الکفایه مثالی بگوییم مثال نگاه کردیم برین طالع عقرب
یافتیم صاحب طالع مریخ و مریخ اندر وسط السما ماه اندر طالع و نزدیک در جبر
طالع دلیل طالع را ماه یافتیم و از انکه ماه متصل است بمشتری و مشتری در هفتم
و صاحب ساعت هم مشتری گوییم ضمیر از زن خواستن است و از انکه ماه با
سهم السعاده است و صاحب طالع و مشتری اندر وتد چنین گوییم که این تزویج
بر آید بسبب انکه این ماه بمشتری بپیوندد و چون از مشتری منصرف شود و
بمریخ بپیوندد دلیل کند بر دو اشدن اما چون مشتری اندر هفتم راجع است
گوییم اول این کار بفساد انجامد چنانکه نومید شوند و چون مشتری
مستقیم گردد این حاجت بر آید پس خواستیم که بدانیم که این زن قبل از این
شوی داشته یا نه نگاه کردیم بصاحب هفتم و آن زهره است اندر برج ذو
جسدین گوییم که این زن شوهری کرده است و از انکه زهره در مقابل
زحل یافتیم و زحل در خانه موتست گوییم که این زن را شوهر مرده است پس

پس خواستیم که زن را فرزند هست یا نه درین نگاه کردیم ببرج پنجم از برج زهره و آن
برج اول یافتیم و اندروی ستاره نر گوییم که ورا فرزند نیست و اگر کوکبی بودی
میگفتیم که فرزند هست مثالی دیگر طالع سنبله یافتیم و خداوندش اندر نهم
دلیل کند که این مرد غریب است و از انکه اندر برج نهم است و با زحل دلیل
مردی در سفر زیان بوده و خداوند [illegible] السعادات نگاه کردیم حالی در
در خانه خود دلیل کند که این زن نیکو رویست و نیکو حال و نیکو خوی
مشتری با زهره در برج ذو جسدین نیست دلیل کند که این پیوسته است پس خواستیم
تا بدانیم که این تزویج بر آید یا نه عطارد که صاحب طالع است منصرف یافتیم از زحل
و نحوس بوی و ماه خالی السیر دلیل کند که این تزویج بر نیاید و از انکه زهره در
هم الطالع العهاد دلیل زنست و زهره در خانه عطارد و عطارد در خانه زهره دلیل کند
که سایل و مسئول عنه هر دو خویشاوند و از انکه زهره اندر وسط السماست
و عطارد اندر برج زایل است دلیل کند که این متکبر و گردنکش بوده و مرد غریب
رفته بوده و آنجا مانده و از آن سبب که مرد بغریب رفته این تزویج بر نیاید و
زن قبول نکاح وی نکند مثالی دیگر طالع ثور یافتیم و صاحبش زهره و
راجع چون ضعیف بود دلیل نشد بماه نگریستیم و ماه را قوی حال یافتیم و از
انکه خداوند ساعت در خانه خویش است پس ماه را منصرف یافتیم از عطارد
و متصل بزهره عطارد را دلیل مرد گرفتیم که ماه از وی منصرف شد و زهره را

دلیل زن گرفتیم که ماه بوی متصل میشود و از انکه ماه از مقابله عطارد یا زن
گشته چنین گوییم که این زن با یکدیگر هر دو دیگر پیش از این داشته و از انکه
زهره راجع است گوییم که این زن را خوی بدست و از خوی بد طلاق خواسته
[illegible] که بدانیم که این تزویج بر آید یا نه گوییم که این تزویج بر نیاید زیرا که
[illegible] راجع است و ذنب اندر طالع و [illegible] طالع زایل زیرا که برج عاقبت
[illegible] طالع است بتسویه البیوت و سرطان برج منقلب است مثالی که
از مؤلف استفسار نمودند صورة
طالع بدین نظر بوقاست گفتیم که ضمیر
از زن یا شوهر نیست که مرد غایب باشد
از انکه صاحب هفتم در طالع است و
صاحب نهم در مایل طالع پس خواستیم
که بدانیم که زن از خانواده بزرگ است

یا از مردم دون زهره که دلیل زن است در ثور در عاشر یافتیم گفتیم این دختر
بزرگ است که حاکم باشد یا بحاکم نسبت داشته باشد و چون زحل که دلیل
مسئول عنه است در وبال و راجع و قمر که دلیل سایل است در هبوط
شمس دلیل مرد گرفتیم و زهره دلیل زن و چون از یکدیگر ساقط بودند
گفتیم که این کار بر نیاید که سؤال کردند که از روی این طالع درین زودی

زود هم اورا شوهری خدا بدهد یا نه گفتیم نه از انکه تا از زحل منصرف بکوکبی
دیگر متصل نیست و چنان شد و چهار سال دیگر است که آن عورت
نشسته مکر حق سبحانه بختی بوی دهد ان شاء الله تعالی مسئله فی [illegible]
طالع و صاحب طالع و کوکبی که قمر از وی منصرف است دلیل صاحب کالا
و کوکبی که قمر بوی متصل است با صاحب سابع و کوکب غریب که
وسط السما یا در هفتم یا در چهارم باشد دلیل دزد است و اگر این
کوکبی که در دوم و نهم و دوازدهم باشد دزد است مسئله اگر پرسند
که دزد آشناست یا بیگانه اگر هر دو نیر بطالع ناظر باشند یا در طالع باشند
یا بصاحب طالع ناظر باشند دزد غریب نیست و اگر قمر در خانه خویش بود در طالع
یا ناظر بطالع یا انکه دلیل دزد که در طالع بود در آن خانه غریب بود لیکن
در شرف خود یا در مثلثه یا در حد خود باشد دزد از اهل بیت سایل بود
پس اگر آن کوکب که در طالع است یا دلیل دزد است آفتاب بود دلیل کند که
دزد پدر باشد و اگر زهره دلیل زن باشد و اگر مریخ دلیل شوهر و اگر مشتری
نیز دلیل شوهر و اگر زحل بود خادمان و غلام و کنیز و اگر عطارد بود فرزند
و اگر در شرف و مثلثه و حد نباشد دزد خادم باشد و اگر آن کوکب که ماه
از وی منصرف است و آن کوکب که ماه بوی متصل است هر دو در یک برج باشند
آنگه دزد نیز از اهل بیت سایل بود و اگر شمس و قمر هر دو بهم متصل باشند دزد

نیز از اهل بیت بود نظر کن با نکوکب که در طالع است و بجای وتد هفتم فی بیان
کوکب که ماه را بوی اتصال بود که این سه دلیل دزد بود پس اکر دلیل دزد در
طالع بود یا صاحب طالع انکوکب باشد که دلیل دزد است یا صاحب طالع
الع یا وتدهای دیکر بود آن سایل خود دزد باشد **مسئله** اکر
که مرد دزد است یا زن اکر دلیل در برج نر بود یا مشرقی باشد یا
در ربع مذکر باشد دزد مرد باشد و اکر در برج مونث باشد یا کوکب غریب
مغربی باشد یا در ربع مونث باشد آن دزد زن بود و اکر کوکبی در برج نر بود
و کوکبی در برج ماده حکم بر آن کن که قویتر باشد ازین سه دلیل اما دو ربع
که مونثست از درجه وسط السما است تا درجه مغرب و از درجه طالع است
تا درجه وتد الارض و این دو ربع را مونث کویند و آن دو ربع دیکر مذکر است
مسئله اکر پرسند که دزد آزاد است یا بنده نظر کن اکر دلیل دزد سعد
بود یا در برج مقبول بود دلیل است که دزد آزاد است و اکر دلیل منحوس است
یا کوکب نحس بود یا دلیل دزد در خانه ششم بود از خانه خویش دزد بنده بود
مسئله اکر پرسند که دزد معروف و اصیل است یا نا معروف و بد اصل
نظر کن اکر سعدی در طالع یا در هفتم باشد و در آن خانه حظی داشته باشد
آن دزد مشهور و معروف و اصیل بود و اکر در طالع یا در هفتم کوکب نحس
بود یا انکه در وبال و هبوط و حضیض و احتراق بود دزد بد اصل و بنده زاده

زاده باشد **مسئله** اکر پرسند دزدیده قیمتی باشد یا قیمت سهل داشته
باشد نظر کن در وسط السما اکر کوکب نحس باشد یا صاحب وسط السما نحس
باشد قیمت کالا سهل باشد و اکر در وسط السما کوکب سعد باشد یا ناظر
بکوکب سعد باشد آن چیز با قیمت باشد و اکر نحسی در وسط السما
نیز خالی السیر باشد دزدیده بسیار بی قیمت باشد و اکر خداوند
در عاشر باشد قیمتی بود و اکر کوکبی که در عاشر بود یا کوکبی که خداوند خانه
عاشر باشد اتصال بهر کوکب که داشته باشد دزدیده از جنس همان کوکبست
و اکر برج مال آتشی باشد و ماه اندر برج آتشی دلیل باشد که از آتش بیرون
آورده باشند و چون زهره پیوسته باشد بکوکبی که در خانه مال است پیرایه
زنان بوده باشد و اکر خداوند ساعت در برج حمل بوده باشد دلیل باشد
که این پیرایه تعلق بر سر و روی داشته باشد **مسئله** اکر پرسند که دزد
دوستست یا دشمن پس بنکر اکر دلیل دزد یا دلیل سایل بنظر دوستی مینکرد
یا انکه بطالع بدوستی ناظر است یا انکه دلیل دزد در حد خود است دوست
باشد و اکر دلیل دزد بنظر دشمنی بطالع یا بدلیل سایل ناظر باشد یا در خانه
دشمن باشد دشمن است و اکر در حظوظ خود نباشد لیکن ناظر بطالع
صاحب طالع باشد دلیل بود که دزد در آنخانه بظاهر دوست باشد و بباطن
دشمن **مسئله** اکر پرسند که این دزد دیکر باز آمده بهمانخانه یا نه پس نظر

بماه اکر بطالع ناظر باشد و صاحب طالع اندر وتد و در برج ثابت یا منقلب باشد هر کز
آن دزد بانخانه نرفته باشد غیر آن مرتبه که بدزدی رفته است و اکر نحسی بسهم
السعاده نظر دارد از پیش این دیکر چیزها دزدیده است و اکر سعدی بسهم
نظر دارد این حادثه نداشته و اکر با این حال که کفتیم در برج ذو جسدین
دیکر آمده باشد **مسئله** اکر پرسند که این دزد پیر است یا
بنکر بکوکبی که در طالع است و خداوند خانه هفتم و انکوکبی که ماه بوی
متصل است اکر ایشان بیشتر در اول برج باشد و مشرقی باشد دزد جوان
باشد و اکر بآخر برج بود و مغربی باشد دزد پیر باشد و اکر در وسط برج باشد
نه مشرقی باشد و نه مغربی دزد کهن سال باشد **مسئله** اکر پرسند که
دزد چه رنک داشته باشد اکر آن سه دلیل که یاد کردیم یعنی صاحب سابع یا
کوکبی که قمر بوی متصل است یا کوکب غریب که در طالع یا در وسط السما یا در
هفتم یا در چهارم باشد دلیل دزد است پس اکر یکی از ینها زحل باشد اسمر
رنک باشد و کندم کون و خورد چشم و سر فرو افکنده و بسیار اندیشه و کران
کار و اکر دلیل از مشتری باشد سرو اریکون باشد و نیکو چشم و باریک ابرو
و بقرم اندام و نیکو رو و اکر دلیل مریخ بود میکون موی و تنکا چشم و سرخ
سفید و تیز چشم و چون راه رود بشتاب رود و اکر دلیل زهره بود سفید
پوست و چشمها سخت سیاه و دهانها بزرک و فراخ کند و بسیار خنده

خنده باشد و اکر دلیل عطارد باشد و عطارد مشرقی بود دزد کودکی باشد یا
غلامی و اکر مغربی بود و منحوس دزد کوسج باشد و اکر مغربی بود و منحوس نبود دزد
تنک ریش بود و خورد سر و سبز رنک و زبان آور باشد و اکر دلیل آفتاب بود
بنکر که آفتاب بکدام کوکب پیوسته است صورة آن کوکب بود و اکر آفتاب
اتصال نبود دزد سرخ موی و ازرق چشم و ستم کاره بود و اکر دلیل
بنکر بماه که بکدام کوکب پیوسته است دزد بدان صورة بود و اکر ماه را اتصال
نبود دزد خوب روی و سفید رنک و کرد روی و سفر دوست بود و بنکر که
ماه بکدام برجست دزد بصورة همان برج باشد **مسئله** اکر پرسند که
دزد کالا بدست کسی داده یا در دست ویست بنکر از درجه طالع تا درجه
وتد الارض اکر در آنجا باشد بکو بدست کسی داده و اکر کوکب نباشد کالا هم
بدست دزد است **مسئله** اکر پرسند که دزد کجاست اکر دلیل دزد چنانکه
بارها یاد کردیم بصاحب سیم و نهم متصل باشد یا بکوکبی متصل باشد که در سیم
و نهم بود یا دلیل درین موضعها باشد دزد از شهر بیرون رفته باشد و قصد
جایی دور کرده پس اکر دلیل دزد در برج آتشی بود یا در ربع شرقی آن دزد بجانب
مشرق رفته باشد و برین قیاس کن سایر ارباع و اکر دلیل در وتد باشد
دزد جایی نرفته باشد و در شهر باقیست و اکر وتد برج ذو جسدین باشد
از شهر بیرون خواهد رفت و اکر وتد برج منقلب بود هم اندر شهر از جایی بجای

دیگر نقل میکند مسئله اگر پرسند که دزدیده در کجا پنهان کرده اند بنگر ببرج
رابع اگر سعدی در چهارم بود یا صاحب چهارم سعد بود دلیل است که دزدیده
در جایی لطیف و خرم پنهان کرده باشند و پیش کسی شریف بود و اگر در رابع نحسی
[..]م بجایی خسیس کثیف پنهان کرده باشند پس بنگر بدان برج که خداوند
[..]د و نیست و برج چهارم اگر کوکب در برجهای آبی باشد دزدیده در
[..]ن کرده باشند که با آب نزدیکست و اگر برجها آتشی باشد در جایی
پنهان کرده باشند که مکان آتش یا مکان دود بود و اگر برجها خاکی بود در
زمین پنهان کرده باشند و اگر برجهای بادی بود در صحرا پنهان کرده باشند و
اگر صاحب ساعت در وسط السما بود در بلندی پنهان کرده باشند مثل بام و
غرفه و بالاخانه و اگر در برج ذوجسدین باشد دزدیده در صندوق یا در دیوار
پنهان کرده باشند و اگر خداوند ساعت در برج سنبله باشد بجایی که گندم و
جو و طعام باشد پنهان کرده باشند پس اگر خداوند ساعت مریخ یا در خانه
مریخ باشد دزدیده در جایی پنهان کرده باشند که آتش کرده باشند و اگر زحل یا
خانه زحل بود بجایی تاریک پنهان کرده باشند و اگر خداوند ساعت مشتری
باشد یا در خانه مشتری باشد و مشتری بوی ناظر در جایی پاکیزه پنهان کرده
باشند و اگر خداوند ساعت آفتاب بود یا خانه آفتاب بود و ناظر بجایی باشد
که پیدا بود پنهان کرده باشند یا در خانه سلطان بود و اگر خداوند ساعت زهره

زهره بود یا در خانه زهره بود و زهره بوی ناظر در جایی پنهان کرده باشند که
زنان بود یا شرابخانه و یا مطرب و رود و سرود بود یا زمین نرم باشد و اگر خداوند
ساعت عطارد یا در خانه عطارد بود و عطارد ناظر دلیل است که در آنجا کتاب
و اطفال بود و اگر ماه اندر خانه خویش بود و خداوند ساعت اندر [..]
که آن کالای دزدیده هم اندر خانه صاحب باشد و از خانه بیرون نبرده.
مسئله اگر پرسند که این دزدی آشکار شود یا نه بنگر بقمر یا ص[..]
اگر بکوکبی در طالع یا در وسط السماست متصل است آن دزدی آشکارا شود
و اگر قمر بنحسی از وتد ناظر باشد آن دزدی آشکارا شود و اگر هر دو نیر بدلیل دزد
ناظر نباشند پوشیده ماند مسئله اگر پرسند که دزدیده بدید آید یا نه بنگر
اگر ماه بکوکبی متصل است که آن کوکب اندر طالع باشد یا در نهم یا در دوم یا در یازدهم
آن کالا بدست آید و اگر ماه بکوکبی متصل شود که از طالع ساقط باشد چون بطالع
پیوندد دلیل بدید آمدن کالا باشد و اگر ماه بنحس متصل شود از تثلیث یا تسدیس
دزد بآسانی بدید آید و از تربیع و مقابله بدشواری و اگر ماه اندر هفتم باشد یا
بکوکبی متصل شود که در هفتم یا بستاره نحس ماه پیوندد آن مقادیر دزدیده بدید
نیاید و اگر ماه بسعدی پیوندد که آن سعد اندر وسط السما بود یا اندر دهم از
طالع یا یازدهم بدید آید دزدیده و اگر ماه بسعدی پیوندد و آن سعد خانه هشتم
باشد و بخداوند طالع پیوندد دزد مال دزدیده باز آورد و اگر خداوند طالع بخداوند

هفتم یا هشتم پیوندد دزدیده بدید نیاید و اگر آفتاب و ماه ناظر باشند بسهم السعادة
دلیل بدید آمدن کند و انکه زود بدید آید پس اگر نظر تثلیث و تسدیس بود بر
آسانی و اگر تربیع و مقابله بود بدشواری بدید آید و اگر در طالع یا دهم یا یازدهم
[..]سعد نبود آن دزدیده مال نیز نبود و نیز پس ساقط از طالع و سهم السعادة
[..] بدید نیاید و اگر آفتاب اندر طالع باشد دزدیده بدید آید مگر طالع
برج [..] باشد که آفتاب در برج بادی ضعیف است مسئله اگر
پرسند که این مال دزدیده که بدید آید بتمامی آید یا نه پس بنگر بدوم
و صاحبش و دهم و صاحبش و سهم السعاده و صاحبش و قمر و صاحب برج قمر
و صاحب حد قمر از این دلایل هر کدام که قویتر باشد دلیل مال دزدیده بود پس
اگر دلیل مال در طالع باشد یا قمر بوی متصل باشد مال باز آید و اگر صاحب
برج قمر یا صاحب حد قمر یا صاحب برج شمس متصل شود بشمس دلیل است بر
یافتن مال خاصه که اتصال از وتد بود یا مایل الوتد اگر دلیل مال از صاحب
طالع یا از طالع ساقط بود یا بقمر ناظر نباشد یا در سابع بود یا بصاحب سابع
نگردد مال بدست دزد بماند و اگر قمر بکوکبی که در طالع بود یا بصاحب طالع یا
بصاحب وسط السما یا بکوکبی که در وسط السما بود متصل شود آن مال
باز آید اتصال بصاحب دوم بکوکبی که در دوم باشد مال باز آید و اگر صاحب
هشتم یا صاحب دوم بصاحب هفتم متصل شود مال برود و باز نیاید مسئله

مسئله اگر پرسند که این دزدی بچه نوع کرده اند بنگر بخداوند دوم و دهم
و قمر و خداوند خانه اش اگر شهادت زحل را بیشتر بود این دزدی بحیله کرده اند
چون در گشادن و نهان شدن و شب دزدی و اگر شهادت مریخ را بود
بمکابره و غصب و اگر شهادت مشتری را بود و قصد نکرده باشند [..]
سبیل لهو بود و اگر زهره بود هم چنین لکن بر طریق بازی و [..]
آفتاب بود بقصد برداشته بود و دزد خداوند نسب بود و اگر عـ[..]
بود از جهت فریب و جادوی برداشته باشد مسئله اگر پرسند که دزد
بگیرند و بر دزد ظفر یابند یا نه بنگر بخداوند طالع و خداوند هفتم اگر یکدیگر
اتصال دارند ظفر یابند بر دزد و هم چنین اگر خداوند طالع بستاره پیوندد
در وسط السما و خداوند سابع چون صاحب تحت الشعاع بود و خداوند طالع
بل و نگردد دزد بگیرند و بر دزد ظفر یابند مثال از برهان الکفایه طالع
یافتیم اسد بود نگاه کردیم عطارد را یافتیم در طالع غریب و خداوند طالع
نیز در طالع بدان سبب که عطارد در طالع است دلیل کند که دزد غلامی
بیمارناک و کوسج و از بهر آنکه عطارد پیوسته است بزحل دلیل کند که رنگ
او اسمر باشد و از آنکه با خداوند طالع اندر طالع باشد دلیل کند که دزد از
اهل بیت است و از آنکه مشتری اندر وتد السماست دلیل کند که چیزی قیمتی
دزدیده باشند پس خواستیم تا بدانیم که چه چیز است که دزدیده اند مشتری را

دلیل مال کم شمرده یافتیم با آفتاب زیرا که خداوند خانه ماه اندر وسط السماست
ومشتری را پیوسته یافتیم با آفتاب و آفتاب در برج آتشی است دلیل کند که کالای
کم شمرده دینار بود زیرا که مشتری دلیل مال آفتاب دلیل زر و از آنکه مشتری در
[وسط] السما بود دلیل کند که دینار بسیار بود و بعدد هزار و دویست دینار
[و م]اه بمشتری متصل است و زحل اندر یازدهم دلیل کند که دزدیده
[...] بیرون بد انسبب که سعد در وسط السماست دلیل کند که دزدیده بدید
آید و از انسبب که زهره اندر رجوع است دلیل کند که دزد این دینار را بجاد
داده است زیرا که زهره اندر خانه عطارد است پس خواستیم تا بدانیم که
دزدیده در کجا پنهان کرده اند نگاه کردیم بخداوند ساعت و برج مال و
برج چهارم زهره را اندر خانه مال یافتیم نورش بماه داده و ماه که خداوند
ساعتست در برج آبی و برج چهارم نیز برج آبی و ماه ساقط از طالع دلیل کند که
در زیر زمین پنهان کرده باشند در جایی که آب نزدیک باشد و از آن سبب
که زحل بماه می پیوندد دلیل کند که در خانه تاریکست و از آنکه خداوند خانه ماه
اندر وسط السماست دلیل کند که این دزدیده زود بدید آید و اگر خداوند
خانه ماه بزیر زمین بود و ماه را اتصال بکوکبی بود که زیر زمین بودی گفتمی
که مال بدست نیاید مگر دشوار و از انسبب که زهره اندر هبوط است چنین
گوییم که این زن مال برده است مثالی دیگر پس نگاه کردیم اندرین طالع

طالع هیچ کوکب نیافتیم که اندر طالع باشد که دلیل دزدی بود و کواکب را تا ماه
ساقط یافتیم از طالع و اگر ماه ساقط بودی دلیل دزد آنکوکب بودی که ماه
بوی پیوسته پس خداوند هفتم دلیل دزد یافتیم که آن زهره است و از آنکه
سهم السعاده اندر هفتم است و زهره منصرفست از کوکبی که اندر خا[نه]
مالیست و زهره ساقط است زیر شعاع آفتاب دلیل کند که این
دزدیده اندر خود افتاده پس خواستیم که بدانیم که چه چیز است که [...]
پس از انسبب که برج مال برج آتشی است و ماه اندر برج آتشی دلیل کند که
این دزدیده چیزی باشد که از آتش بیرون آورده باشند و از انسبب که زهره
پیوسته است بکوکبی که اندر خانه مال است دلیل کند که پیرایه زنان است
و از آنکه خداوند ساعت در برج حمل است و حمل تعلق بسر و روی دا[شته]
باشد و یا حلقه گوش باشد و از آنکه خداوند خانه مال با خداوند وسط
السما که ایشان دلیل مال اند و ساقط است از طالع دلیل کند که کم شمرده قیمت
بسیار نداشته و مزد وی بیست درم بود و از آنکه خداوند خانه مال خداوند
ذنب است و بزحل متصل میشود دلیل کند که اندر خانه تاریک پنهان کرده اند
و از انسبب که نیرین از طالع ساقطند و سهم السعاده اندر هفتم است و
ماه بکوکبی پیوندد که اندر سهم السعاده است دلیل کند که دزدیده بدید نیاید هم
او گوید طالع جوزا و خداوند طالع اندر طالع و آفتاب و زحل با وی گفتیم که

کوکب غریب اندر وی دلیل دزد بود بدانسبب که زحل نزدیکست بد صبح طالع پس دلیل
دزد زحل باشد و از آنکه زحل مغربیست دلیل کند که دزد مرد پیر است و از آنکه
دلیل دزد در برج ذو جسدین است دلیل کند که دزدی دو کس کرده باشند و دزدی
[...]ی بود جوانست و میگون موی و ازرق چشم و تن آورد و این
[...] است سبز رنگ باشد و هرد و پیوسته با سلطان باشند پس
[...]یم که کالای دزدیده چه چیز است خداوند خانه ماه را اندر چهارم
یافتیم و ماه اندر طرف مشتری و اندر خانه مریخ و مشتری اندر برج خاکی دلیل کند
که این دزدیده از جنس گوهر باشد و از آنکه زحل بشعاع آفتاب اندر است
دلیل کند که این دزدیده لباس باشد و از انسبب که خداوند خانه ماه مشتری قیمت
دلیل کند که جامه مرقع نیکو بود و از انسبب که سهم السعاده ساقط است
دلیل کند که این جامه از قیمت افتاده باشد باز نگاه کردیم که جامه را در کجا
پنهان کرده اند و دانستیم این از خداوند ساعتست که اندر برج بادیست
دلیل کند که بجایی بلند باشد چون بام و چون و از انسبب که خداوند ساعت اندر
طالع است دلیل کند که کالا که برده اند از خانه بیرون نبرده اند و از انسبب که
مریخ اندر چهارم است دلیل کند که آنجا که نهاده اند آتشدان و مطبخ بوده
و از آنکه ماه با مریخ اندر وتد است عطارد نیز بمریخ پیوندد دلیل کند که جا[مه]
باز بخداوندش برسد و از آنکه مریخ تربیع بماه دهد مریخ بزیر زمین است دلیل

دلیل کند که کس آگاه نشود و اینحال از خلق پوشیده ماند مثالی مؤلف که از آن

پرسیدم اندر اینست چون رب مثلثه
اول زحل در دوازدهم خانه غریب بود
او دلیل گرفتیم پس نظر کردیم
سهم السعاده مریخ و وی در
خود در وتد گفتیم که ضمیر او و قیمت
سوال از دزد است پس خواستیم که دلیل
صاحب کالا بدانیم صاحب طالع زهره بود در ثور گفتیم که صاحب کالا زنیست
بزرگ و چون برجیست مقابل دارد بمشتری گفتیم که شوهر این زن وزیر حاکمست
یا حاجبی بزرگ و از آنکه قمر از عطارد منصرفست گفتیم که این زن پسری
دارد کوچک ساده و پیوسته است با سلطان از آنکه با آفتاب در یکبرج ند
پس خواستیم که بدانیم که دزد آشناست یا بیگانه چون هر دو نیر بطالع ناظر است
ببرجیت گفتیم که این دزد غریبست پس خواستیم که بدانیم که این دزد مرد است
یا زن نظر کردیم با انکوکب که در طالع باشد دلیل دزد است کوکبی در طالع
نیافتیم پس صاحب هفتم که دلیل دزد است در هفتم بود و کوکب مذکر در برج
مذکر گفتیم که دزد مرد است و از آنکه صاحب هفتم در هفتم است گفتیم دزد
آزاد است و از آنکه صاحب هفتم در خانه خود است و در مقابله طالع گفتیم که دزد

دشمن است و از انکه ماه در برج ثابت است کوییم هر کی دزد این را یا آنجا نرفته باشد
پس خواستیم که بدانیم که این دزد پیر است یا جوان چون خداوند هفتم در ثلث
وسط برج حمل کوییم پای بر سر نهاده و ابتدای کهولتست خواستیم تا بدانیم
... رنك دارد و چون دلیل دزد مریخ است دلیل کند که مردی سرخ و
... میکون موی و ازرق چشم و چون راه رود بشتاب رود پس خواستیم
... بدانیم که دزد کالا بدست کسی داده یا بدست خودش است اندر درجه طالع تا
درجه وتد الارض نگاه کردیم کوییم که این دزد مال بدست کسی داده و در دست
خودش نیست و از انکه دلیل دزد بر جهت ناظر است به صاحب نهم گفتیم این
مال از شهر بدر برده و چون در وتد است نزدیک آن شهر است پس خواستیم
تا بدانیم که این دزدیده در کجاست خداوند ساعت که عطارد است یافتیم
در جوزا در برج بادی گفتیم که در فرازی بلند مثل پشت بام و بالاخانه که مکتب
خانه اطفال باشد پس خواستیم که بدانیم که دزدیده بر می آید یا نه چون ماه
بمریخ متصل میشود از تثلیث گفتیم که دزدیده آشکار شود بآسانی پس
خواستیم تا بدانیم که کالا چیست چون خداوند خانه ماه اندر برج بادی و ماه
اندر برج آتشی دلیل است که دزدیده از دو قسم باشد و چون ماه بمشتری
متصل است گفتیم که لباس باشد و چون راجع است گفتیم از قیمت افتاده
بعد از انکه پیدا شد چنین بود مسئله در ظفر بر خصم طالع و خداوند بیخ و خداوند

خداوند ش و انکوکب که قمر از وی منصرف بود دلیل پرسنده و هفتم و
خداوند ش و انکوکب که قمر بوی متصل شود دلیل خصم و عاشر و خداوندش
و کوکبی که در وسط السما بود دلیل قاضی و حکم بود و برج دهم از خانه که ماه
در وست نیز دلیل قاضی است و برج چهارم و خداوند خانه ماه دلیل عاقبت
مسئله اکر پرسند که بر خصم ظفر یابم یا نه بنکر اکر صاحب طالع ...
و هشتم باشد سایل مقهور خصم شود و اکر سهم السعاده در طالع بود ...
مایل و ناظر بطالع دلیل است بر ظفر یافتن مسئول عنه بر سایل و اکر صاحب
هشتم در طالع بود خصم مقهور سایل کردد و منحوس بودن صاحب هفتم و
صاحب هشتم و بودن یکی از ایشان در طالع دلیل است که خصم مقهور سایل
کردد پس اکر خداوند طالع در وتدی بود غیر غارب و اندر آن وتد مقبول
و اندر برج ثابت باشد پرسنده قوی بود و بر خصم ظفر یابد و اکر خداوند
غارب در وتدی بود غیر طالع و در آن وتد مقبول بود خصم بر سایل ظفر
یابد و هر کدام ازین دو دلیل که علوی تر باشد قوی تر باشد و ازین دو دلیل
هر کدام که راجع یا محترق یا تحت الشعاع یا ساقط یا در هبوط باشد وی
ضعیف حال تر بود مسئله اکر پرسند که این داوری اکر پیش حاکم
بریم کدام جانب کیرد پس نظر کن بخداوند وسط السما که اتصال بکدام دلیل
دارد و از مودت حمایت کند و بهر کدام دلیل که بنظر عداوت نکرد با آن جور کند

و هر کدام دلیل که بیشتر کواکب از مودت بوی ناظر باشند یاری کران آن دلیل
بیشتر باشند و اکر اندر وسط السما کوکب نحس بود بنکر تا کدام دلیل از آن
نحس منحوس است دلیل باشد که حاکم جور کند بدان کس و اکر سعد باشد و نظر
... داشته باشد قاضی عدل کند با آنکس و اکر آن سعد راجع باشد دلیل
... جور کردن قاضی بود مسئله خداوند برج دوم یاری
... پرسنده باشد و خداوند هشتم دلیل یاری کران خصم باشد بنکر
... این دو دلیل هر کدام که در وتد مستقیم السیر باشد و اندر حظ خویش
یاری آنکس قوی و بیشتر باشد و هر کدام دلیل که مغربی یا ساقط یا غریب یاری
کران وی ضعیف بود مسئله اکر پرسند که میان سایل و مسئول
عنه خصومت قایم باشد یا صلح شود بنکر اکر میان دو دلیل نظر مودت بود
و قبول صلح افتد و اکر دلیل خصم و سایل هر دو مشرقی باشند میان ایشان
صلح افتد و اکر هر دو در تحت الشعاع باشند یا در خانه چهارم خصومت
میان ایشان زایل نشود و اکر دو دلیل قران کنند صلح میان ایشان از
جهت یکدیکر باشد و اکر میان دو دلیل از تثلیث و تسدیس باشد میان
ایشان صلح افتد و اکر اتصال دو دلیل از مقابله و تربیع بود میان ایشان
جنك بود و اکر خداوند طالع تحت الارض بود یا خداوند هفتم بود ظفر
خصم را بود و اکر بر عکس باشد ظفر مر سایل را باشد و اکر خداوند طالع

طالع راجع یا محترق یا در هبوط و وبال یا اندر برج منقلب یا مغربی یا غریب بود
یا مقبول نبود ظفر خصم را بود و اکر خداوند هفتم چنین باشد ظفر سایل را
باشد مثالی از مؤلف پرسید تا انیست



دلیل سایل چون صاحب طالع راجع و در هفتم
در وبال و در هبوط و در تربیع نحس است و قمر که صاحب
مثلثه اوست نیز در وبال در هفتم و آفتاب که
قمر از وی منصرف است در هفتم پس مریخ که صاحب
... است در بیت شرف است او دلیل سایل کنیم و دلیل مسئول عنه چون صاحب
طالع در هفتم در وبال است و خداوند برج قمر که زحل است در وبال و از
طالع ساقط و زهره که قمر بوی متصل است دلیل ضد کرفتیم او نیز در هشتم
و از طالع ساقط پس کفتیم چون در ضعف هر دو مساوی اند الا مریخ که در
شرف است و صاحب طالع اصل سایلست ازین واسطه کفتیم که قوت سایل را
بود و چون صاحب هشتم صاحب طالع اصل سایلست دلیل است که سایل
خود حمایت کننده و یاری کر ضد باشد و چون صاحب دوم در هشتم است
دلیل است که یاری کران ضد حمایت سایل کنند و چون میان زهره و مریخ
بر جهت تربیع است دلیل است که خصومت بر طرف نشود مثالی دیکر
سؤالی از مؤلف بر سبیل طریق است بجو یکبار که در صفحه آتیه ثبت افتاده



دلیل سایل چون طالع بیت قمر است
و وی از طالع ساقط است صلاحیت
دلیل ندارد و چون شرف مشتری بود
اگرچه مشتری ناظر بود بطالع اما راجع بود
و ضعیف بود او نیز دلیل نگرفتیم پس نظر
کردیم بزهره صاحب حد است او را است سه شهادت و رب مثلثه اولست
دو شهادت و صاحب ساعتست یک شهادت مجموع شش شهادت باشد
چون در شرف خود باشد یا در خانه خود باشد شهادت وی مضاعف میشود
که دوازده شهادت باشد پس زهره دلیل سایل باشد و مریخ که صاحب طالع
اصل است و رب مثلثه دوم دو شهادت دارد و قمر منصرف از وی شریک
وی دلیل مسؤل عنه بیت هفتم که زحل است اگرچه بر جهت ناظر است بطالع
اما راجع است دلیل نگرفتیم و چون مریخ صاحب شرفست چهار شهادت دارد
و صاحب وجه است یک شهادت دارد و رب مثلثه سیم است یک شهادت دارد
که مجموعاش شش شهادت باشد و زهره رب مثلثه اولست دو شهادت و رب
ساعتست یک شهادت که مجموعا دوازده شهادت باشد پس دلیل مسؤل
عنه نیز زهره و مریخ باشد پس گفتیم که چون قوت شهادت سایل بیشتر است
قوت سایل را باشد و چون دلیلین مجامع است بانکه دلیل هر دو یکیست گفتند

گفته شد که این کار بصلح انجامد و دیگر با هم نزاع نکنند مسئله در
غالب و مغلوب درینوس گوید حساب جمل اسم متنازعین و از هر کدام نه نه
طرح کن تا نه بماند یا کمتر پس نگاه کن اگر در هر دو اسم آنچه باقی مانده است
فرد است یا در هر دو اسم آنچه باقی مانده است زوج است پس در هر دو صورت
انکه اقل عدد است غالب و آنکه اکثر عدد است مغلوب میشود و اگر
اسم یکی فرد باشد و باقی اسم یکی زوج پس آنکه اکثر عدد است غالب و
آنکه اقل عدد است مغلوب و اگر باقی مثل هم باشد پس ظفر کسی را باشد که
سن او کمتر باشد مسئله کندی گوید که چون نام طالب و مطلوب جدا جدا
بحساب جمل در آوری و نه نه طرح کنی نه بماند یا کمتر پس بقیه نام یکی را در
طول و یکی را در عرض طلب کن در ملتقای هر دو معلوم شود آنکه رقم سرخی
باشد غالب و آنکه رقم سیاهی باشد مغلوب و جدول اینست

ط	د	ه	ج	ا
ا	ح	و	د	ب
ب	ط	ز	ه	ج
ج	ا	ح	و	د
د	ب	ط	ز	ه
ه	ج	ا	ح	و
و	د	ب	ط	ز
ز	ه	ج	ا	ح
ح	و	د	ب	ط

و شاهد است بر صحت همین عمل قول
بطلمیوس بن افطش یونانی که مجهز سوی
اسب یعنی ضحاک ماردان وضع نموده
و آنرا منبر الحبه نام نهاده اند و طریق
عملش آنکه نام طالب و مطلوب جدا جدا
بحساب جمل بیرون آورند نه نه طرح کن

تا نه بماند یا کمتر بقیه نام یکی را که بیشتر است در طول و بقیه نام یکی دیگر که کمتر است
در عرض طلب کند در ملتقای هر دو معلوم شود دوستی و دشمنی و جدول اینست

								ا	
							[illegible]		
						ج			
					د				
				ه					
			و						ه
		ز							و
	ح								ز
ط									ح
									ط

مسئله فی احوال الحرب اگر سلطانی
پرسد که حال من با دشمن چگونه است
ظفر کرا باشد پس این مسئله را
چنان بنگرند که مسئله
خصومت طالع و خداوند
طالع و آنکوکب که
ماه از وی
منصرفست
دلیل
پرسنده است و آنکوکب که ماه بوی متصل است و هفتم و خداوند هفتم
دلیل خصم بنگر بدین دو دلیل تا کدام قویتر است ازین دو دلیل ظفر مر او را
باشد و آن دلیل که ضعیفتر است شکسته گردد و دیگر طالع دلیل آغاز
کننده حرب و سایل هر دو و هفتم دلیل است بر دشمن و مکر و حیله پس اگر
دلیلین ناظر باشند بیکدیگر از نظر تثلیث و تسدیس و بطالع ناظر باشند نیز
حرب قایم نشود و اگر نظر تربیع بود زود دستبردی نشود و اگر شمس نیز تربیع صاحب

صاحب مسئله بود یا نه تربیع قمر سپری شدن حرب با زبیعات بود و اگر مقابله
بود سپری شدن بتثلیثات بود و حکم کن از مشتری و قمر چنانکه از شمس و
قمر نیز گفتیم و هم چنین از سهم الغیب و مریخ پس اگر مریخ منحوس بود حرب و قتال
ثابت بود و حال سخت دشوار شود مثال از جوهان الکفا
جوزا و صاحب طالع اندر برج زایل و ماه اندر برج مایل با تصال
ماه نگاه کردیم اتصال ماه را دلیل دشمن گرفتیم و انصراف ماه را دلیل
مسئله و از آنکه زحل اندر مایل الوتد است و مقبول و ماه اندر برج بسیار
فرزند دلیل کند که خداوند مسئله را قوت بسیار و لشکر بسیار بود و از آنکه
زحل را سه شهادتست یکی اندر برج مایل دوم آنکه خداوند ساعت است
و سیم آنکه ماه بوی متصل است و عطارد یک شهادت یافتیم که خداوند طالعست
و از آنکه زهره اندر وتد یافتیم در برج شرف و ماه را اتصال بزهره و زهره
دلیل دشمن باشد و زهره در برج ذو جسدین است دلیل کند که قوت و فیروزی
و کلاوری و فیروزی مر دشمن را بود اندر حرب و از آنکه زهره با مریخ بود دلیل
کند هیبت و فزع دشمن و از آن رهگذر که زهره و مریخ اندر برج ذو جسدین است
دلیل کند که میان ایشان دو بار جنگ افتد و از آنکه زهره بتثلیث زحل است
دلیل کند که دشمن از اول صلح جوید و از آن سبب که زهره راجع است خداوند
مسئله صلح نخواهد زیرا که کوکب راجع دلیل کند بر تدبیرهای خطا و از آن سبب

کە زهره مقبول است اذا ول قوة خداوند مسئله را بود و از انکه زحل راجع است
باز بودی هزیمت افتد پس نکاه کردیم از عاقبت کار ایشان از خداوند چهارم
که آفتابست از انسب کی او تا دان بیوت زایل نه زحل بیند و نه زهره لیکن آفتاب
... ناظر و مشتری خداوند خانه عطارد و بحبا وند خانه قمر و زهره اتصال
... دشمن بود و از انکه خداوند خانه زهره را نمی بیند و خداوند
... را می بیند ظفر مر دشمن را باشد و هلاك بر دست دشمن افتد مسئله
دیکر هم او کویند طالع دیکو حمل و خداوند شی مریخ در شرف در وسط السما دلیل
کند که خداوند مسئله را قوة باشد و دلیل دشمن زهره یافتیم اندر زایل و او
کوکب سفلی است پس دلیل کند که دشمن ضعیف باشد و باز نکاه کردیم بر
انصراف ماه و اتصال وی پس ماه را منصرف یافتیم از زحل و متصل یافتیم بر
زهره پس دلیل کند که زحل یاری کر خداوند مسئله باشد و از اکه خداوند خانه
مریخست و مشتری که یاری کر زهره زیرا که خداوند خانه زهره است از انکه
زحل اندر مایل الوتد است و در برج ثابت و مقبول مریخ و مشتری ساقط است
اندر وتد دلیل کند که یاری کران خداوند مسئله قویتر باشد پس نکاه کردیم
بعاقبت این کار برج عاقبت را سرطان و خداوندش ماه ناظر نیست برج
عاقبه شهادت او را دها کردیم نظر کردیم بخداوند خانه مریخ و خداوند خانه
زهره تا کدام زودتر منحوس کرد و مشتری را یافتیم که از پس بیکماه منحوس و محترق

محترق میشود و زحل قوی حال تر زهره را یافتیم از پس بیست روز قران میکند
با مریخ و مریخ قوی حال دلیل کند که عاقبت ظفر خداوند مسئله را بود و چون
مشتری محترق کردد و زهره بتربیع زحل آید از آن وقت دشمن هلاك کردد
و کالنزیناه سؤال کرد که نواب بسوند سلطان سپهر عرب بحرب ...
کدام غالب اند ارتفاع کرفته شد و طالع بحر طالع بر بنیطر بق صورة یافته

چون صاحب طالع در وتد بنود و راجع بود
و در برج منقلب بود کذاشتیم پس نظر
کردیم بماه منصرف بود از مریخ و متصل بود
با آفتاب در برج عاشر بود بشو سیر و در برج
بسیار فرزند دلیل کند که خداوند مسئله را
قوة بسیار بود از لشکر بسیار و چون انصراف ماه دلیل صاحب مسئله است
و مریخ در عاشر برجیست دلیل قوتست و چون عطارد صاحب هفتم در خانه
طالع و در هبوط بود و بالیقین که خصم بر دست نواب سلطانی کرفتار شود
و چون میان عطارد و مشتری در روز دوشنبه بیست و ششم اتصال می
شود از نظر تسدیس چنانکه کفتیم در روز منکو میان ایشان صفوف را است
شود و چون لشکر منصور ببینند خوف بر ایشان غلبه کند چون صاحب
هفتم ناظر است بمریخ بصلح در آیند و از انکه زهره کوکب عربست محترق در

شرف خود دلیل است که او را بکیرند بعزت و چون قمر متصل است با آفتاب کفتیم
که این کار بزودی صورة کیرد و چون قمر متصل است بزهره و زهره در وتد
محترق دلیل است که بندکان سلطانی بعضی کارها بسازند و بعضی بماند
... طالب و دلیل مطلوب با مریخ نیست جنك واقع نشود و چون
... و مشتری برجیست ناظر است از نظر تسدیس این جنك سپری
... دیکر چیزها که کفته شد نوشتن طولی دارد و بعد از آمدن نواب
سلطانی آنچه نوشته بودیم بفعل آمده بود و محمد بن حصیر سلطان عرب را بستاند
کرفته بخدمت نواب مستطاب آورده و خلعت ملوکانه یافت و عربستان
باز بوی شفقت فرمودند و او را روانه کردند و چون مؤلف همه را از روی
نجوم درست کفته بود بخلعت فاخر مفتخر کردانیدند و در حرمت و عزت
افزودند مسئله فی الشرکه چون کسی پرسد که شرکت با انبازی کنم یا نه
طالع دلیل پرسنده و صاحب طالع و قمر و کوکبی که قمر از وی منصرف شده
باشد و برج هفتم و صاحب وی و کوکبی که قمر بوی متصل باشد دلیل مال و
تجارة و سود و زیان و ماجرا که میان ایشان بود و برج چهارم و صاحبش
دلیل عاقبت کار انبازی پس اکر طالع برج منقلب باشد و ماه اندر برج
منقلب بود آن انبازی پایدار نبود پس اکر خداوند طالع بطالع یا خداوند
خانه ماه بماه ناظر باشد از نظر دوستی جدا شدن ایشان بخوشنودی بود

بود و جنك و داوری نبود و اکر ناظر نباشد جدا شدن ایشان بجنك و
داوری باشد و اکر خداوند طالع بطالع یا خداوند خانه ماه بماه از تربیع
یا مقابله نکرد با تهمت و داوری از هم جدا شوند و اکر برج ماه یا برج طالع ذو
جسدین باشد در انبازی کردن ایشان سود بسیار نباشد مکر ...
منحوس باشد یا اندر وتد السما کوکبی نحس باشد دلیل کند که زیان ...
ماه اندر برج ثابت باشد و خداوند خانه ماه بماه ناظر باشد انکاه ...
داری ایشان باشد و یا اما نه بود و اکر اندر طالع نحس بود یا خداوند طالع
راجع باشد خیانت و بدخویی از پرسنده بر بد آید و اکر اندر هفتم نحس باشد
و یا خداوند هفتم راجع باشد جنك و ناسازکاری و خیانت از انباز باشد و
اکر اندر وسط السما سعد باشد دلیل کند که ایشان سود کنند و اکر برج وسط
السما منقلب باشد و اندر وی سعدی بود یا ناظر باشد ایشان را به بود و لیکن
پایداری نبود و اکر آن سعد مشتری باشد و صاحب شود بسیار بود و جاه
و مرتبه نیز بود نزد خلق و اکر آن سعد مشتری باشد و لیکن هابط بود سود
نبود و لیکن نزد مردمان با جاه و حرمت بود و از مال ایشان کسی را خیر نبود
و کسی را فایده نبود و اکر اندر وسط السما کوکبی نبود بنکر بخداوند وسط
السما اکر بوسط السما ناظر بود و مسعود دلیل کند که انبازی سود بسیار
کند و اکر خداوند وسط السما ناظر نباشد اندر انبازی مال نبود پس نظر کن

بماه دلیل سایل انکوکبی بود که ماه از وی منصرف است و دلیل انباز انکوکبی که ماه
بوی متصل است و دلیل سود وزیان ماه و خداوند خانه ماه دلیل عاقبت
ایشان پس اگر ماه اندر خانه افتاب بود یا اندر وتد یا اندر مایل الوتد یا زایل
الحساب دلیل کند که سود ایشان از انبازی بود و اگر ماه منصرف بود
متصل نبود بکوکبی و خداوند طالع هفتم را نبیند آن انبازی تمام نبود
ماه زایل النور بود یعنی از پانزده اول باشد و زاید در حساب آن بود که
در تقویم اندر صعود القمر در تعدیل ثالث بنویسند که زاید و بر تقویم قمر بفلک
مایل افزایند تا تقویم قمر بفلک ممثل حاصل آید چون دلیل هر دو انبازی شناختی
بنگر بدلیل هر کدام که نحس بود خیانت کننده بود وانکه دلیلش سعد بود با امانت
و آنرا که دلیلش ساقط بود یا در هبوط آن انباز خاین باشد و آن انباز که
دلیلش اندر وتد بود یا اندر شرف آن بزرگوارتر بود و آن انباز که دلیلش
مشرقی بود چالاکتر بود وانکه دلیلش مغربی بود سست تر باشد و در این



باب طالع کشیده شد زایچه طالع بدین
صورت شد چون شمس صاحب طالع است
و ساقط بود بگذاشتیم پس نظر کردیم
بقمر و بخداوند خانه او چون ناظر است
بنظر تثلیث این شرکت فی الجمله سودی

سودی داشته باشد چون ذنب در هفتم است دلیل است که خیانت و نا راستی
در مال شریک از شریک باشد و انباز شکل بدخویی کند و چون قمر در برج منقلب
میباشد دلیل است که آن انبازی پاینده نماند و چون زهره در وسط السما است
و صاحب وسط السما است و ستاره سعد است دلیل است که
ازین شراکت بهم رسد و چون ماه زاید النور است در این انبازی
پس نظر کردیم ماه از زحل منصرف یافتیم و با آفتاب متصل از مقابله دلیل
جنگ و نزاع درین شرکت باشد و درین شراکت دیگر چیزها گفتیم و همه بفعل
آمد **مسئله فی الصید** اگر صاحب هفتم بصاحب طالع متصل باشد صید به
آسانی یابد و اگر اتصال نبود صید بدشواری حاصل آید و اگر صاحب طالع
مسعود بود صید بسیار باشد و اگر منحوس بود کمتر یابد و اگر صاحب سابع
منحوس باشد بسیار یابد و اگر مسعود کمتر یابد **و در ینباب** چند مثال بود
اما تطویل و اطناب میشد اختصار کرد **الباب الثامن** فی دلایل بیت الثامن
وما فیه من المسایل اگر پرسند که غایب زنده است یا مرده اگر خداوند طالع در
هشتم یا چهارم بود غایب هلاک بود و اگر درین دو محل منحوس بود و محترق
یا در هبوط یا راجع بود بیم فوت بود و اگر قمر متصل بود بصاحب هشتم یا بدان
کوکب که در هشتم است همین باشد و همچنین اگر خداوند طالع در هشتم بود
و خداوند هشتم در طالع و با این اگر صاحب ساعت در هشتم بود یا در چهارم

بلغ

یا ماه بکوکبی متصل شود که زیر زمین است آنکس مرده باشد **مسئله** اگر
پرسند که بچه سبب مرده نگاه کن از صاحب طالع و قمر هر کدام که دلیل بود اگر در تحت
الشعاع بود مرگ وی از کرمی و اندرد اندرونی بود و اگر دلیل منحوس بود بزحل
در مثلثه آتشی بود از جای بلند افتاده بود و اگر در مثلثه خاکی بود از سنگ
و اگر در مثلثه بادی بود در وسط السما از جای بلندی افتاده بود
در مثلثه بادی بود غرق شده باشد و اگر دلیل از مریخ منحوس شده باشد و
مریخ در مثلثه آتشی بود از گرمی و علت صفرا یا در حرب مرده باشد و اگر در مثلثه
خاکی بود از جای بلند افتاده بود و اگر در مثلثه بادی بود از صرع و یرقان یا شمشیر
مرده باشد و اگر در مثلثه آبی بود در آب مرده باشد و یا جانوران بحری او را
خورده باشند و اگر خداوند طالع محترق باشد و قمر با مریخ بود مرگ وی از سوختن
یا بریدن اندام بود **مسئله** اگر پرسند که غایب در غربت مرده یا در شهر خود
بنگر اگر خداوند هشتم در برج غریب یا برج سیم از طالع یا برج نهم بود مرگ
وی در غربت بود و اگر خداوند هشتم اندر مراغه بود و حظ خویش یا در اوتاد طالع
مرگش در شهر خویش باشد پس اگر خداوند هشتم زحل بود و اندر برج خاکی بود
مرگش از سودا بود و اگر در برج آبی بود مرگش از رطوبت و علتهای بلغمی بود و اگر
در برج آتشی بود از صفرای سوخته بود و اگر در برج بادی بود از خون سوخته
و اگر خداوند طالع در وسط السما بود بمقابله خداوند هشتم مرگش از افتادن

افتادن بجای بلند بود و اگر خداوند هشتم در هفتم بود مرگش بسبب زنان بود و
اگر برج هفتم عقرب بود زنان او را زهر دهند و اگر خداوند هشتم در ششم بود
مرگش از شیر و پلنگ و سباع بود و اگر خداوند هشتم مریخ باشد و مریخ در عقرب
مرگش از دزدان بود و از چوب و اگر افتاب با مریخ باشد مرگش از خشم
و اگر مریخ در برج آتشی باشد مرگش از سوختن باشد و اگر خداوند
زهره باشد و او منحوس باشد زنانش دارو دهند و اگر خداوند هشتم
بود مرگش از سبب بندگان بود و اگر خداوند هشتم مشتری بود مرگش از سبب
مال بود و بزرگی جستن **مسئله** اگر خداوند هشتم اندر حمل بود از درد
سر بود و اگر در ثور بود از درد گلو و اگر در جوزا بود از درد کتف و دستها و
اگر در سرطان بود از سر و سینه و اگر در اسد بود از پشت و کمر و اگر در سنبله
بود از درد شکم و روده و اگر در میزان بود از میان کمر و اگر در عقرب بود از نا سور
و فرج و اگر در قوس بود از درد ران و اگر در جدی بود از زانوها و اگر در دلو بود
از ساقها بود و اگر در حوت بود از قدمها بود **مسئلة فی المیراث** اگر خداوند
طالع و قمر هر کدام که قویتر باشد و بطالع ناظر دلیل میراث بود و اگر دلیل بخداوند
هشتم متصل شود میراث بجد و طلب یابد و اگر صاحب هشتم بدلیل متصل باشد
میراث بآسانی یابد پس بنگر بصاحب طالع و بماه که دلیل پرسنده بود و بخداوند
برج هشتم که دلیل میراث بود و اگر خداوند هشتم سعد بود و خداوند طالع یا

ماه با آن در طالع باشند یا متصل باشند آن میراث بیابد و اگر خلاف این باشد
نیابد و اگر در هشتم ستاره سعد بود خداوند طالع یا ماه بوی اتصال بود یا
نقل النور یا جمع النور میراث بیابد و اگر خلاف این بود نیابد و اگر خداوند
[هـ]شتم کوکب نحس بود و با صاحب طالع و یا با ماه اتصال داشته باشد
... یا وی پرسنده را بسیار جنگ و خصومت افتد بسبب میراث و بدست
... چیزی نیابد و اگر در برج هشتم نحسی باشد حکمش اینست و اگر خداوند
هشتم سعد بود و نحسها وند دوم پیوندد آن دلیل یافتن میراث بود و اگر
پیوستن از تسدیس و تثلیث بود بآسانی بدست آید و اگر از تربیع و مقابله
بود بدشواری مسئلة فی الوصیة اگر مریخ اندر وتدی بود یا قمر بتربیع مریخ
بود وصیة هرزه شود و اگر طالع برج ثابت باشد و خداوندش و قمر اندر
برجی ثابت بود وصیة برقرار ماند و در این باب نیز مثالی بگوییم که طالبان را



آسان شود مثال طالع بن منصور
گرفتیم و خواستیم که تا بدانیم که غایب
زنده است یا مرده پس نظر کردیم ماه
متصل بود بمریخ و مریخ در تحت الارض
گفتیم این شخص فوت شده و چون بیت
قمر در مقابله آفتابست شاهد قوی تست پس پرسیدند که مرگ بچه سبب بوده

بوده گفتیم از گرمی و صفرا که تب بوده باشد از آنکه ماه متصل است بمریخ
و مریخ در برج آتشی و چون خداوند هشتم قمر اندر سرطان بود دلیل است که از
درد سینه آزرده بوده و چون خداوند هشتم در هفتم در اوج خود است گفتیم
که در بزرگی و حکومت فوت شده و خداوند هشتم در هفتم است ...
بسبب مواصلت بازن بوده **الباب التاسع** فی دلایل بیت التا[سع] | بلغ
فیه من المسایل طالع و خداوندش دلیل سایل باید کرد و برج نهم و خداوند
از بهر حال سفر و سهم السعاده و خداوند برج سیم و خداوند ساعت از بهر
راه و برج هفتم و خداوندش و سهم السعاده و خداوندش از بهر آن جایگاه
که مسافر قصد آن مکان دارد و برج دوم و خداوندش از بهر مال و وسط
السما و خداوندش از بهر حاجتها و وتد الارض از بهر عاقبت کارها **مسئله**
اگر احوال مسافر پرسند پس طالع دلیل تن مسافر بود و دوم مال و سیم قوت
و چهارم چارپایی که با او بود پنجم حال رفتن اندر راه ششم دشمن هفتم سختی
و ترس هشتم آنچه در صحبت او بود نهم آب و فراخی و تنگی زاد و توشه اندر
راه دهم عمل یازدهم تجارة و سود دوازدهم خرید و فروخت **مسئله** اگر
پرسند که از بهر چه سفر کرده یا میکند چون دلیلهای سفر بدلیلهای طالع
پیوندد واجب کند که از بهر شغلی سفر کرده است ضروری و اگر دلیلهای
طالع بدلیلهای سفر پیوندد دلیل کند که از بهر تن پروری سفر کند اگر سهم السفر

با سعدان بود از سیم یا نهم دلیل کند که در صحبت او مال بسیار بود **مسئلة**
نظر کن اگر قمر خالی السیر بود بجهة آنکه معروف شود بسفر رفته پس اگر ماه منصرف
... از زحل بغرض پنهان و از مشتری از بهر مال و اگر از مریخ منصرف بود
... است و اگر منصرف از شمس بود بجهة پادشاهی بسفر رود و اگر
منصرف شود بجهة زنان سفر کند و اگر قمر از عطارد منصرف است از
... علم و تجارة دلیل کند و همچنین اندر اتصال قمر بکواکب نگاه کن بر آن حکم
کن **مسئله** اگر پرسند که بشب سفر کرده مسافر یا بروز بنگر بدلیل اگر
برج و صاحبش لیلی باشد بشب و اگر نهاری باشد بروز رفته بود و اگر مختلف
بود حکم بر آن کن که شهادة او زیاده تراست **مسئلة** اگر کسی پرسد
که حال من اندر سفر چون باشد سود باشد یا زیان بنگر بخداوند طالع اگر با
ماه ناظر باشد از تثلیث و تسدیس دلیل کند که اندر سفر کارهای خوب
پیش آید و در سفر بمراد او گذرد و حاجت او بآسانی برآید و همیشه در احوال
سفر بنگر بقمر اگر ناظر باشد بسعدی آن سفر نیکو باشد و اگر ماه متصل
بنحس بود آن سفر بد باشد مگر از تثلیث و تسدیس متصل باشد بنحس و
قبول میان ایشان که دلیل نیکویی سفر است و در آن سفر خیر یابد بی
بدشواری بنگر بطالع اگر جدی یا دلو یا میزان باشد در آن سفر خیر شود
و اگر نحس اندر وتد باشد اندر آن سفر زیان باشد و اگر نحس اندر نهم و سیم

سیم بود در آن سفر زیان بود **مسئله** اگر پرسند که در راه مخاطره
بود یا نه بنگر ببرج نهم و سیم اگر در آنجا نحسی بود بیم و خطر بود و اگر خداوند
طالع یا ماه با آن نحس اتصال دارد از تثلیث و تسدیس دلیل کند که دزدان
بیرون آیند و سایل را بیازارند و او را زیان رسد و اگر خداوند ...
منحوس باشند دلیل خوف و خطر بود **مسئله** اگر پرسند که ...
چه وقت رسد پس نظر کن بنحسی اگر در طالع باشند سایل هر آن شهر
هست و از اهل خانه زیان بیند و اگر اندر وسط السما بود سایل را زیان رسد
در شهری که قصد کرده است و اگر نحس در چهارم باشد او را زیان در وقت
باز آمدن رسد و بعبارتی دیگر اگر محل نحس از درجه طالع تا درجه چهارم بود
مخاطره در منزل بود تا آنجا که روی نهاده است و اگر محل نحس از چهارم تا
هفتم بود مخاطره در راه بود و اگر محل نحس از درجه هفتم تا درجه وسط السما
باشد مخاطره در مقصد بود و اگر محل نحس از درجه وسط السما تا درجه طالع
باشد مخاطره در برگشتن بود **مسئله** اگر پرسند که سفر برآید یا نه اگر
صاحب طالع یا قمر در نهم باشد یا بصاحب نهم متصل بود یا بکوکبی که در نهم بود
متصل شود دلیل است بر آنکه سفر به اختیار وی باشد اگر خواهد برود
و اگر نخواهد نرود و اگر صاحب نهم در طالع باشد و آن کوکب که در نهم باشد
بوی نگرد و یا آن کوکب که در نهم بود بصاحب طالع یا بکوکبی که در طالع باشد

متصل شود سفر بر آید تا چار پنجواست و اراده سایل و اگر صاحب طالع یا صاحب
نهم مقارن صاحب رابع بود در مقام بود و سفر نکند و هم چنین اگر در چهارم
[illegible] باشد و انکوکب را در طالع حظی بود سفر نکند ما دام که انکوکب از آن برج
[illegible] بنگر بخداوند طالع یا بماه اگر در برجهای زایل باشد دلیل کند
[illegible] بر آید و چهاریک زایل از درجهٔ طالع است تا درجه وتد الارض و
[illegible] جه منحوس است تا درجه وسط السما و اگر اندرین خانها مقبول بود یا
نظر سعد بود سفر بر آید و اگر مقبول نبود یا متصل باشد بنحس سفر بر اید اما
نیکو نباشد اگر خداوند طالع راجع باشد سفر نتوان کرد و اگر صاحب برج هفتم
نیز راجع بود هم سفر نتوان کرد و اگر ماه بکوکبی راجع پیوندد هم سفر بر نیاید و اگر
ماه با صاحب طالع در برج ثابت خصوص دلو بکوکبی پیوندد که در طالع یا وتد
الارض یا وسط السما یا در برج یازدهم یا در برج رابع بود آن سفر واقع نشود و اگر
دلیل طالع اتصال بکوکبی داشته باشد از تربیع و مقابله و انکوکب اکثر در وتد باشد
سفر واقع نشود مسئله اگر پرسند که بچه سبب سفر میکند یا سفر کرده
بنگر بطالع مسئله سفر اگر ماه منصرف باشد از تربیع و مقابله و مقارنه زحل
از غم قرض آنکس بسفر میرود و اگر ماه منصرف از مریخ بود مسافر گریخته یا می
گریزد و اگر ماه منصرف از عطارد بود و عطارد منحوس بود از فرزندان گریخته
بود از پدر یا از استاد بخشم رفته بود و جمله انصراف که مذکور شد از تربیع و

و مقابله و مقارنه است و اگر منصرف از تثلیث و تسدیس بود از پیش آنها
بصلح رفته بود مسئله اگر پرسند که بسوی چه طایفه سفر میکند بنگر
اگر ماه را اتصال بزحل بود دلیل کند که مسافر بسوی مشایخ و پیران و زهاد
و عباد سفر میکند و اگر ماه را اتصال بمشتری بود بسوی بزرگان [illegible]
مال میرود و اگر ماه را اتصال بمریخ بود بتثلیث و تسدیس بسوی [illegible]
رود و دیگر بنگر بخداوند طالع اگر متصل باشد بخداوند دوم این سفر
مال کند و باز رکانی و اگر بخداوند سیم متصل باشد پرسنده بسوی برادران
و دوستان سفر بکند و اگر خداوند طالع بخداوند چهارم متصل بود پرسنده
بنزدیک پدر یا مادر یا استاد رود و اگر اتصال بخداوند پنجم داشته باشد نزد
فرزندان یا کسی که بجای فرزند بود رود و اگر خداوند طالع بخداوند ششم
متصل بود بنزد دستوران رود یا بندگان خود یا برده خریدن و باقی خانها
برین قیاس کن و دیگر بنگر بدین کوکبی که ماه بدو می پیوندد اندر خانه خویش
بود یا اندر خانه ماه خداوند مسئله اندر سفر بود یا خانه خویش رود در روی
دیگر بنگر بدان کوکب که ماه بدان پیوندد اگر در هبوط بود دلیل کند که سایل
چیزی گم کرده بود یا کسی از وی گریخته است و آنکس را همی طلبد و اگر ماه خالی
السیر بود خداوند مسئله بطلب معاش میرود دیگر بنگر بکوکبی که ماه بدان می
پیوندد اگر صاحب برج انکوکب با انکوکب ناظر باشد از نظر پسندیده آن مرد

که خداوند مسئله بسوی وی میرود مردی باشد ستوده و دوست دار خلق
و اگر خداوند آن برج بانکوکب تعلق نکرد آن مرد اندر آن شهر ناستوده و دشمن
روی باشد مسئله اگر پرسند که مسافر معروفست یا نه بنگر بدان کوکب که
[illegible] پیوندد اگر اندر وتد باشد آنکه مسافر میشود مردی معروفست
[illegible] باشد با شرف باشد با جاه و حرمت و اگر برج ثابت باشد و مایل
[illegible] بود و اگر در شرف در برج منقلب بود و زایل دلیل کند که آن مرد سلطان
بوده که معزول شده مسئله اگر پرسند که مسافر در آن شهری که هست
حالش بهتر بود یا مقصد اگر در هفتم کوکبی سعد بود یا انکوکب که ماه بوی
می پیوندد در هفتم بود حال مسافر در آن شهر که میرود بهتر باشد از شهری که
در ویست و اگر در طالع سعدی باشد در برج هفتم نحس مسافر را همین شهر
بهتر باشد و سفر نیک نباشد و اگر سعد اندر وتد السما باشد و اندر هفتم
نحس نباشد مسافر را در آن شهر کار تجارت نیکو باشد و باشد که بیش از آنکه بآن
شهر رسد کارش بسامان رسد و حاجت بر آید و باز گردد و باقی دلایل در
باب سیم شرح آن داده ایم از آنجا معلوم نمایند مسئله اگر پرسند مسافر
مرد است یا زن و پیر است یا جوان و چه رنگ دارد و بیا نظر بو که در باب
هفتم در دوازده درد کشیم استخراج نمایند و در باب سفر نیز مثالی گفته شود
مثالی از برهان الکفایه طالع جدی یافتیم و صاحبش زحل و زحل در ششم

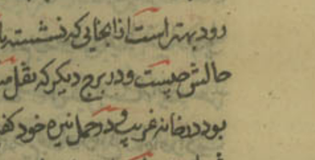
ششم و اندر آن چهاریک که زحل است چهاریک مایل خوانند پس دلیل کند که
این مسافر سفر نتواند کرد پس نگاه کردیم بخداوند خانه سفر عطارد یافتیم
و عطارد اندر دوازدهم بود و دوازدهم چهاریک مایل است دلیل نکند بسفر باز نگاه
کردیم بخداوند ساعت که شمس یافتیم و آن نیز در چهاریک مایل [illegible]
دلیل نکند بسفر و باز نگاه کردیم زهره اندر طالع است و کوکب [illegible]
رواست و کوکب سبک و اندر طالع دلیل سفر است و ماه اندر چهاریک [illegible]
یافتیم دلیل سفر است باز نگاه کردیم باتصال ماه و زهره بمریخ و مریخ راجع اندر
خانه سفر دلیل کند که سفر نتواند کرد و اگر کند زیان باشد در راه از سبب
دزدان زیرا که مریخ دلیل دزد است و برج نهم دلیل راه مثالی دیگر هم او
گوید طالع اسد یافتیم و خداوندش آفتاب اندر چهاریک زایل برج هشتم
دلیل کند بر سفر و نگاه کردیم بخداوند خانه سفر مریخ را یافتیم اندر بیت المال
و اندر چهاریک زایل دلیل کند بر سفر پس نگاه کردیم بماه او نیز در چهاریک
زایل دلیل کند بر سفر پس نگاه کردیم بخداوند ساعت مشتری یافتیم اندر وسط
السما بچهار درجه و درجه وسط السما هشت درجه چنین گوییم که مشتری نیز
در ربع زایل است زیرا که درجه او اگر موافق درجه وسط السماست یا بیشتر
بود در ربع مایل بود و چون درجه اش کمتر است در ربع زایل است پس نگاه
کردیم که زود بسفر رود یا نه یافتیم ماه را منصرف از مشتری و متصل بمریخ و

مریخ در برج دوم دلیل کند که چون ماه بوسط السما آید و بمریخ متصل شود از
تثلیث دلیل کند بر بودن سفر و از انکه مریخ نزدیکست ببرج طالع دلیل کند
... احب مسئله را این سفر نزدیک بود اکر مریخ در برجی بود که از طالع
کفتیم سفر ... دور بود و از انکه مریخ راجع است دلیل کند که پرسنده
و باز این ... انکه حاجت او بر آید مثالی دیکر هم او کوید طالع
... یافتیم و زهره اندر طالع بزیر زمین از چهاریک زایل پس دلیل
کند بر سفر و خداوند طالع اندر وسط السما یافتیم و زایل و سایل از دو حد
وسط السما دلیل است بر سفر و چون ماه اندر چهاریک مایل است دلیل
مقام کند لیکن از انسبب که ماه منصرف از نسر دبین زحل و زحل اندر چهار
زایل پس دلیل کند که سفر بر طرف نشود پس نکاه کردیم که حال او چون
شود اندر ان سفر از انسبب که مشتری اندر هشتم است و ماه اندر برج
شرف و نزم بر حد شرف دلیل کند که خداوند مسئله را این سفر نیکو
باشد و حاجتهای سایل روا شود از انسبب که خداوند طالع اندر برج
دهم است و خانه آفتاب دلیل کند که خداوند مسئله سلطان بود و از
انکه مشتری خداوند خانه طالع مسئله است و اندر هفتم است پیوسته
بمریخ دلیل کند که خداوند مسئله بشهری میرود که فرزندان وی آنجا باشند
و او فرزندان از اعروس خواهد ساخت و بسور کردن فرزند میرود مثالی



مثالی که از مؤلف پرسیدند
دلیل طالع قمر را یافتیم از انکه در
تثلیث طالع است و در نهم با
سهم السعاده کفتیم که ضمیر از
سفر است و هندوان کویند
که خداوند ساعت در هر خانه که باشد ضمیر از انخانه بود و چون زحل ...
در ساعتست در سیم و شاهد که قمر است کفتیم که سفر نزدیک باراده
دارد پس پرسیدند که این سفر که اراده کرده شده بر آید یا نه نکاه کردیم
بصاحب طالع و قمر هر دو یکی بود و در نهم بود سفر را این باختیار و چون
صاحب طالع با آفتاب که در طالع است متصل دلیل است که این سفر که
آید بخواست و اراده سایل باز نظر کردیم بخداوند طالع و بماه او در ربع
زایل دیدیم کفتیم این سفر واقع شود و چون صاحب خانه راجع بود می بایست
که این سفر واقع نشود و چون شهادت واقع شدن سفر بیشتر بود
و حکم بر اکثر است لهذا کفتیم که سفر واقع خواهد شد و چون ماه منصرف
از مشتری بود کفتیم برای مال سفر میکند پس خواستیم تا بدانیم حال سایل
اندر سفر چون باشد چون ماه ناظر بود بزهره و مشتری کفتیم که احوال
او در این سفر نیکو باشد و بر مراد او باشد و چون تحسل اند در سیم است که

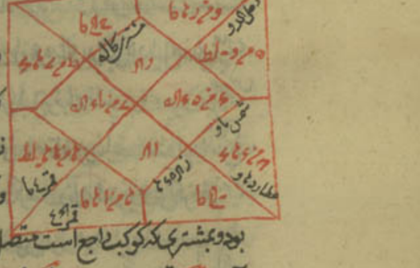
زحل است دلیل است که از دهکذر و اخراجات زیان رسد پس خواستیم تا بدانیم
که در راه مخاطره هست یا نه کفتیم هست از ان و هکذر که نحس در سیم است
... خداوند سیم مسعود است بخیر خواهد کذشت چه خداوند سیم
... در خانه خود است و مجامع زهره و چون محل نحس
... تا رابع است مخاطره در راه بود و در مقصد مریخست و مریخ
... خود است مخاطره نباشد پس خواستیم تا بدانیم که در این شهر حال
سایل بهتر است یا انکه مقصد حالش بهتر است نظر کردیم باتصال و
انصراف ماه از عطارد منصرف بود و بزهره متصل کفتیم این مکانی که می
رود بهتر است از انجایی که نشسته باز نظر کردیم بماه که در ان برج که هست
حالش چیست و در برج دیکر که نقل میکند چه حظ دارد و قمر در برج حوت
بود در خانه غربت و در حمل برج خود کفتیم که مقصد بودن بهتر از بودن
شهر است و این طالع مؤلف بجهة خود ارتفاع کرد و طالع تعیین کرد و
احکام نوشت جمیع موافق صواب آمد مثال بواسطه رفتن نواب
علامی فهامی امیر ابو الحسن بخدمت نواب اقدس اشرف سؤال کرد ملا ارتفاع
کرفت و صورة طالع بدین نهج است کفتیم که چون صاحب طالع راجع است
بادیکر دلایل ...
مراجعت خواهد کرد و بود ... راه



راه بر میکردد و چنان شد مسئله در قدوم غایب اکر کسی سوال کند که
فرزندم غایبست کی آید بنکر بخداوند پنجم و ماه که دلیل باشد و اکر کوید که
شوهرم غایبست بنکر بخداوند هفتم و بماه و اکر کوید که غلامم کم شده بنک
بخداوند ششم و بماه که دلیل باشد الغرض که اکر غایب منسوب ...
نکاه کن اندر اتصال خداوند آن خانه بخداوند طالع و اتصال
آمدن غایب باشد اکر خداوند طالع در برج منقلب بود غایب باز اید
خانه خویش نکرد غایب باز اید بشتاب و اکر از زحل منصرف بود بمریخ پیوسته
کشته باز آید اکر خداوند طالع یا قمر از کوکبی منصرف شده باشد و
بکوکبی راجع اتصال کند یا از کوکبی راجع منصرف شده بکوکبی مستقیم متصل
شود غایب باز آید بزودی و اکر خداوند طالع یا قمر در سیم بود یا در نهم یا بخداوند
این دو برج نکرد غایب در راه باشد و اکر دلیل بکوکبی پیوندد که انکوکب در
طالع یا در وسط السما باشد غایب باید و اکر دلیل بخداوند خانه اش پیوندد
و خداوند خانه اش اندر طالع یا اندر وسط السما بود یا در یازدهم غایب نزد
باید اما هنوز اندر آن شهر بود و بیرون نیامده باشد و اکر دلیل ...
پیوندد که در چهارم باشد یا بکوکبی ساقط پیوندد دلیل بر آمدن غایب باشد
و اکر دلیل راجع بود و در برج دوم بود بحال رجعت بطالع آید غایب اندر
آمدن باشد و اکر دلیل اندر برج یازدهم بود راجع و بحال رجعت بعاشر آید دلیل

کنند که غایب اندر آمدن باشد و چون عطارد منصرف یابی از دلیل غایب و متصل
یابی بخداوند طالع با نصراف از این و پیوستن بدان دلیل کند که از جانب
غایب نامه برسد **مسئله** اگر کوکبی که در نهم باشد صاحب رابع یا صاحب
... صاحب ثانی عشر بود غایب در راه توقف کند و نتواند آمدن پس
... دوازدهم بود بسبب زندان یا دشمنان مانع باشد و اگر صاحب
... باشد بسبب شخصی باشد که در آن شهر باشد و غایب را نگذارد و اگر
صاحب دهم بود بسبب سلطان بود یا بسبب شغل و عمل و بر همین قیاس کن
دوازده خانه طالع و اگر غایب بستاره پیوندد که در هفتم باشد غایب در راه
رفتن بود و دلیل آمدن نکند و اگر هر دو دلیل را که یاد کردیم ساقط باشند
از طالع یا کوکب ساقط اتصال داشته باشند **مسئله** اگر پرسند که
غایب کی آید بنگر بکوکبی که راجع بود در خانه دوم و یازدهم بود دلیل بوی پیوسته
باشد انوقت که بطالع و عاشر آید غایب بیاید دیگر بنگر بدلیل طالع یا بستاره
که دلیل بر و خواهد پیوستن در آن وقت که اتصال می یابد وقت آمدن غایب است
دیگر بنگر بخداوند ساعت و بماه هر کدام که از این دو دلیل که اندر چهار میل
زایل باشد بشمار از وی تا درجه طالع یا بشمار از وی تا انکوکب که بوی اتصال
خواهد کرد که چند درجه است هر درجه ساعتی گیر اگر برج منقلب باشد و هر
درجه روزی گیر اگر برج ذوجسدین باشد و هر درجه ماهی گیر اگر برج ثابت باشد

باشد چون این مدت بگذرد غایب حاضر گردد و این آن وقت باشد که
خداوند ساعت دلیل باشد دیگر بنگر بدلیل که کی اید بوتد خداوند طالع
انوقت دلیل آمدن غایب باشد و وتد خداوند طالع اتصال بتربیع او ...
یا اتصال بمقابله او و اگر دور از وتد خداوند طالع بود و بوسط
باشد چون بوسط السما رسد آنوقت غایب حاضر گردد
اگر پرسند که غایب بیمار است یا تندرست بنگر بدلیل غایب چنانچه
اگر دلیل ساقط باشد یا در هبوط یا در تحت الشعاع باشد بگو که غایب را
حال بد است و بیمار است و اگر ماه منحوس نباشد تن درست است
چون پرسند که غایب مرده است یا زنده بنگر بدلیل اگر دلیل در زیر زمین
باشد و خداوند هشتم بوی ناظر دلیل بر مرگ غایب بود و چون ماه منحوس
بود اگر دلیل تحت الارض نباشد اگر در احتراق بود یا تحت الشعاع و نحس نکرد
و ماه منحوس بود دلیل مرگ بود و اگر خداوند هشتم نیز بوی نکرد هم چنین
و اگر دلیل بخداوند هشتم نکرد و ماه بوی منحوس بود دلیل مرگ غایب بود
اگر دلیل تحت الشعاع یا تحت الارض بود و سعدی بوی نکرد یا ماه منحوس باشد
دلیل کند که بیمار بود و اگر دلیل اندر هبوط بود یا در هشتم بود یا منحوس بود
بخداوند هشتم یا ماه بکوکبی پیوندد که زیر زمین باشد دلیل بر مرگ غایب
کند و اگر ماه اندر هبوط بود و بنحسی پیوندد و دلیل غایب اندر هشتم بود منحوس

یا در زیر شعاع افتاب بود یا بنظر نحس دلیل کند که غایب مرده است و اگر دلیل
ساقط باشد از طالع و منحوس بخداوند هشتم و ماه در زیر زمین پیوندد و
متصل بود بکوکبی که در زیر زمین است دلیل کند که غایب مرده است و اگر ماه
... زمین بود و بکوکبی پیوندد که زیر زمین باشد یا در احتراق بود و ماه
... باشد دلیل کند که بیمار شده باشد و لیکن زنده باشد و در باب
... غایب مثالی کشته شود **مثالی** که از مولف است دیدیم یکی برای از
ملازمان خود که بشیراز فرستاده بودم پس نظر کردیم بطالع عقرب بود
مشتری در دلوی راجع و خداوند
طالع در ششم در خانه خود دلیل است
که بخیر و خوبی بسرعت باز آید دیگر
نظر کردیم بماه تا از کدام کوکب منصرفست
و بکدام کوکب متصل از افتاب منصرف

بود و بمشتری که کوکب راجع است متصل است گفتیم که غایب بزودی خواهد
آمد و چون قمر بخداوند سیم میرسد گفتیم که مراجعه نموده و در راه است
گفتند که وقت آمدن کی باشد گفتیم هر گاه که دلیل که قمر است بوتد خداوند
طالع برسد و آن در روز چهارشنبه بیست و سیم شهر شوال سنه ۱۰۳ ...
خواهد بود **مسئله** در خواب نهم و خداوند ش و بیران و آن ستاره که

در نهم و طالع و دهم و چهارم باشد دلیل خواب باشد اگر خداوند نهم مسعود
بود و در جایگاه خوب بود خواب دلیل خیر و طهو باشد و اگر منحوس بود دلیل
ترس و دشواری باشد عجبا این دیدن که نهم خانه کدام ستاره است که بران مزاج
و طبع دلیل کند چنانکه مریخ خون و ریختن و آشوب و جهاد هم چنین
برج آبی با نرگی و آب و ... که در نهم بود هم چنین چنانکه
پیغمبران و عالمان در خواب در برج باشد و اگر ذنب در نهم باشد
و بر این قیاس کن باقی بروج و کواکب اگر در نهم باشند **الباب العاشر**
فی دلایل بیت العاشر و ما فیه من المسایل برج دهم و خداوند ش و ارباب
مثلثات دهم و قمر دلیل بودن بر حال مادر ان چون خداوند مثلثه قمر
مسعود بود دیار و ثنا بود و بصلاح پیوستن خداوند دهم بروم دلیل کند
بر حال خداوند ضمیر و خرمی مادران چه دوم و پنجم او بود دهم چنین قیاس
کن که ان نیز پیدا آن در باب رابع گفتیم که حکم را باید اند **مسئله** در شغل
و عمل سلطان دلیل خداوند طالع و خداوند وسط السما و انکوکب که اندر
وسط السما باشد و افتاب بود و پیوستن شمس و خداوند طالع بیکدیگر
خاصه با قبول دلیل بر یافتن مراد بود و پیوستن قمر بخداوند وسط السما
خاصه از وسط هم چنین و بطلمیوس حکم بر طالع و خداوند وسط السما
کند از سعد و نحس و مراعی و جمع و نقل نور دیگر نظر کن در سهم سلطان

اکر با خدا وند خانه یا صاحب مثلثه یا صورة نکرد و مستقیم السیر باشد دلیل کند
بر یافتن عمل و مراد و از درجه سهم و درجه شمس یا درجه مشتری هر کدام قویتر
باشد بر کیرد و از طالع بیفکند و جایکاه او بیابد که چون شمس یا مشتری آنجا
آنوقت شغل و عمل یابد خصوصا اکر مراغم آنجا نه باشد دیکر چون خداوند
متصل باشند بشمس یا بخدا [illegible] تا بعمل رسد و اکر هیچ
اتصال نبود تمام نشود مسئله اکر پرسند که از شغل و عمل سلطان
امید دارم بر آید یا نه بنکر بصاحب طالع و قمر اکر بصاحب وسط السما متصل
بود آن شغل و عمل و نواخت و خلعت و کار سلطان که امید دارد بر آید
اما بطلب و سعی و اکر صاحب هم در طالع بود یا شمس در طالع یا نظر صاحب
طالع بود سلطان وی را طلب کند و شغل خویش بوی دهد مسئله
اکر پرسند که شغل و عمل بآسانی بر آید یا بدشواری یا بر نیاید بنکر
بخداوند طالع و بخداوند وسط السما اکر متصل اند بهم از تثلیث و
تسدیس بآسانی بر آید و اکر از تربیع و مقابله بر آید بدشواری و در
هر دو صورة باید که ماه مسعود باشد و اکر خداوند وسط السما بخداوند
طالع پیوندد بهتر باشد و حاجت بآسانی بر آید و اکر دلیلها اندر برج
منقلب باشد آن حاجت دشوار بر آید و پایدار نباشد و باز تباه شود
و چون خداوند طالع با خداوند وسط السما متصل باشد ولیکن

لیکن هر دو از طالع ساقط باشند پس سئل را آن حاجت بر نیاید و اکر
صاحب طالع ناظر باشد بطالع لیکن خداوند وسط السما نپسند آنکار بر آید
و اکر خداوند طالع را با خداوند وسط السما اتصال باشد لیکن برج
طالع و برج وسط السما منقلب باشد و ماه منحوس باشد آن حاجت
و اکر بر آید تباه شود و اکر بیسئل طالع اندر وتد باشد و صاحب وسط
السما ساقط باشد هم حاجت بر نیاید مکر که ماه بصاحب خانه خویش
و ماه را اتصال بسعد بود و آن سعد از طالع ساقط نبود و اکر صاحب
وسط السما صاحب طالع را نه بپسند حاجت بر نیاید مکر جمع النور یا نقل
النور کند و این روند بهتر و اکر خداوند طالع را بصاحب عاشر اتصال بود
لیکن ماه منحوس بود یا خداوند برج عاقبت بخانه خویش ناظر نبود آن حاجت
بعضی بر آید و بعضی بنیاید مسئله فی الریاسة اکر سؤال کنند از
پادشاهی بنکر اکر شمس در وسط السما یا در خانه یا در شرف خویش بود
و مشتری با وی باشد و با زهره در وتدی بود و نحسان از ایشان دور
باشند از نظر تربیع و مقابله و مقارنه دلیل است بر آنکه سایل سلطنة
یابد و اکر شمس در دهم باشد اما نه در مراغم خویش ملک یابد کمتر از اول
و اکر عطارد یا مشتری در خانه خویش باشد و مشتری در وسط السما
باشد دلیل است بر یافتن ملک پس بنکر بطالع مولود کسی که اهل

سلطنت است یا طالع سؤال او و اکر شمس در شرف یا در خانه خود یا در اوتاد باشد
و قویتر وتدی وسط السما است و صاحب طالع بوی ناظر دلیل است که صاحب
سؤال ملک کردد و اکر شمس بدین صفت نباشد بنکر بزحل اکر چنان نباشد
ددو اکر در شمس و زحل این نیابی بنکر بصاحب وسط السما اکر آن
داشته باشد دلیل ملک و سلطنة است مسئله اکر پرسند
وقت سلطنة کی پادشاه شود بنکر بصاحب طالع اکر متصل باشد
بیکی از این سه دلیل یعنی زحل و شمس و بصاحب وسط السما اکر اتصال
تسدیس باشد در کودکی بدولت و سلطنة برسد و اکر مقارنه باشد بوقت
طفولیت و اکر تربیع باشد بوقت جوانی و اکر تثلیث باشد بوقت کهولت
و اکر مقابله باشد بوقت پیری مسئله اکر پرسند که عمر صاحب دولت
چند است بنکر بوقت دولت یا بوقت بر تخت نشستن و طالع آنوقت بیرون
آر چنانکه در موالید طالع بیرون آری آنکاه احوال تن و جان از تسییر درجه
طالع و جان بختیاری دان و احوال ملک و مملکة و دولت و سلطنة از تسییر
عاشر معلوم میکن اکر انتها و تسییر طالع بمقارنه و مقابله یا تربیع نحسی رسد
و نحس قوی باشد دلیل است بر مرض و اکر نحس ضعیف باشد قطع کند و اکر
تسییر درجه وسط السما بنحسان رسد از تربیع و مقابله و مقارنه دلیل
باشد بر زوال ملک و اکر در آنوقت سعدان ناظر باشند بنظر تثلیث و

و تسدیس امید خیر است مسئله اکر پرسند که حاجبان و دربانان
صاحب دولت چون باشند بنکر بصاحب برج طالع که دلیل حاجبان و دربانان
است اکر مشرقی باشند یا در اوتاد باشند دلیل است بر قوة حاجبان
و دربانان سلطان و اکر در هبوط باشند یا در موضع ساقط یا در
دلیل کم هیبتی باشد و صاحب طالع دلیل معیشة ملک [illegible]
طریق حکم کن بر اندازه صلاح و فساد آن مسئله فی عزل السلطان
یا عامل هر کاه که صاحب طالع یا صاحب عاشر محترق شوند در اوتاد دلیل است
بر عزل بکیر درجه وسط السما تا درجه شمس و بشمار و هر درجه سالی کیر یا
ماهی یا روزی اندر بجات فلک مستقیم یا هر ساعتی مستوی از وی سالی
و هر دو ساعت دو سال یا دو ماه یا دو روز با نظر از برج ثابت و منقلب
ذو جسدین مسئله در حاکم بعد از آن اکر پرسند که بعد از این حاکم
دیکر چه کس حاکم باشد بنکر ببرج یازدهم که در وی چه کوکب است و صاحبش
کیست از عقب وی او حاکم باشد و اکر پرسند که پیش از این حاکم که بوده بنکر
ببرج نهم و صاحبش و کوکبی که در وی باشد مسئله فی المحصور اکر پرسند
از حصار اوتاد طالع دلیل چهار دیوار است طالع دلیل دیوار شرقی و وسط
السما دیوار جنوبی و هفتم دلیل دیوار مغربی و چهارم دیوار شمالی چون اوتاد
منحوس باشند یا نحس در اوتاد باشد حصار کشاده شود و اکر نحس در وسط

السما باشد ونحس صاحب آن وتد باشد کشادن حصار بسبب آن حصار باشد
واکر در اوتاد سعدان باشد حصار کشاده نشود مکر بصلح و هرکاه که نحسی
بدرجه طالع رسد یا بدرجه وتد بسد آنروز کشاده شود و مثالی
وبرهان الکفایه وغیره امثله بسیار است بقدر حاجت در آنجا
مسئله طالع منسوبست بسپهبد دوم بیراق وسلاح و سیم
جاسوسان و چهارم لشکرکاه وکوس وسلاح پوشیدن و پنجم ایلچیان
وششم پیشکان وهفتم دشمن وهشتم کشتکان وخستکان
ونهم پرسولان ولشکر ومنجنیق ودهم سپهسالار لشکر و یازدهم
فتح وظفر و مراد و دوازدهم ستوران بنکر بدان بروج تا ستارکان سعد
یا نحس وخداوند ایشان اتصال چکونه است بهمان حکم کن مثالی از برهان
الکفایه طالع قوس یافتیم وخداوند وی مشتری ومشتری ساقط از طالع نظر
کردیم تا شهادت کرا باشد عطارد را یافتیم صاحب دهم وصاحب ساعت اندر
وسط السما است بتسویه در برج میزان وهم پیوند نور ماه است وهم خداوند
سهم السعاده پس دلیل عطارد را کرفتیم و از انسبب که عطارد اندر وسط السما
مقبولست دلیل کند که خداوند مسئله سلطانست و بدین سبب که ماه با
عطارد اندر برج منقلبند وخداوند طالع ساقط است دلیل کند که خداوند
مسئله از سلطانی معزولست و بار دیکر عمل طلب میکند نکاه کردیم تا خداوند

خداوند حاجت برآید یا نه ببرج عاقبت نکاه کردیم حمل بود و برج منقلب و ماه
در وی و زهره را خداوند وسط السما یافتیم و زهره وعطارد و ماه هرسه
کوکب بمریخ می پیوندد و مریخ اندر برج زایل است دلیل کند که خداوند مسئله
نزدیکست که این حاجت برآید ولیکن باز تباه شود مثالی دیکر
قوس یافتیم وصا... خداوند سهم السعاده وخد...
وخداوند چهار وتد است پس دلیل مشتری باشد و از انکه دهم عطارد
دلیل کند که مردی دانا و متکلم باشد و باداب پس نکاه کردیم که حاجتش برآید
از سلطان یا نه یافتیم خداوند وسط السما عطارد اندر شرف خویش لیکن
بزحل می پیوندد و زحل ساقط است و ماه نیز اندر برج زایل است دلیل کند
که برآید و از انسبب که مشتری قوی حالست دلیل کند که سه سال بعد از این
سلطان کردد از انکه مشتری ببرج سنبله آید بخانه سلطان برج وسط
السما آنکاه نکاه کردیم دلیل یافتن دولت وقوة وعمل بسیار کند مثالی
دیکر طالع حوت یافتیم بده درجه و زهره اندر طالع بنه درجه و زهره خداوند
شرف طالع است و منصرف از مشتری پس دلیل طالع زهره یافتیم از انکه
خداوند شرفست و اندر طالع است و درجاتش بطالع نزدیکست و سنود
وی روشن است و از انکه دلیل طالع را منصرف یافتیم از مشتری پس دلیل
کند که مسئله از سلطانست و از انکه زهره اندر شرفست دلیل کند که خداوند

مسئله مردی شریفست و نیکوحال وستوده و با قدر وجاه لیکن از انکه مریخ
خداوند خانه مال است و واجب دلیل کند که خداوند مسئله را مال بر اکنده شود
و زیان رسیده بود و از انکه مریخ در برج بند کاهست دلیل کند که زیانش از
رسیده بود و ... مش کریخته بود و مالش برده باشد دیکر نکاه
بختش از سلطان برآید یا نه ... ند در خانه خویش
... اند در برج عاقبت منصرف از مشتری که خداوند وسط السما است
و متصل زهره که دلیل خداوند ضمیر است دلیل کند برانکه حاجت روا شود
و از انسبب که مشتری اندر وسط السما ناظر است ببرج عاقبت دلیل بر یافتن
داری عمل است و یافتن جاه و مرتبه لیکن از انسبب که خداوند مالش راجع است
مال خداوند مسئله پایدار نماند مثالی که رفعت پناه آقا محمد ناظر
متصدی کلاد سؤال کرد که رفعت و معالی پناه خواجه عبد رضای مرود شتی
بحکومت کلاد نامزد شده این کار برآید و بهمین شغل و عمل منسوب شود یا نه
در روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر رجب کفتند که آقا محمد معزولست
ورفعت پناه عزت دستکاه خواجه
عبد الرضا می آید بجهة حکومت ابرقاع
بجهة حکومت خواجه عبد رضا کرفته شد
وطالع بدین صورة یافت چون



چون صاحب طالع قمر است وقمر اکرچه در خانه غریبست اما در بهترین خانه
غریبست از بهر انکه از شرف بیرون آمده روی بخانه خود دارد و او بنظر تثلیث
ناظر است بصاحب وسط السما کفتیم که شغل وعمل وخلعت بدهند وحاجت
برآید و چون صاحب دهم که مریخ است متصل بود با آفتاب کفتیم که ...
عالی او را طلب کند ... و چون از تثلیث بهم ناظر ...
کار باسانی برآید بدهان روز حکومت کلاد بوی شفقت فرمودند
آمد و در کلاد بحکومت مشغول شد و بعد از پنجماه که از سال مذکور کذشته
بود او اده رفتن شیراز کرد و سوال کرد از مؤلف که چون بشیراز روم
حکومت بر من قرار ماند و هی مطلبی که دارم ساخته کرد د یا نه ارتفاع کرفته
شد و طالع وقت سوال بدین طریق
صورة یافت چون قمر صاحب طالع است



وبتسویه در دوم چون ناظر نبود
دلیل نکرفتیم و صاحب سهم السعاده
و صاحب ساعت هر دو مشتریست و
در وقت سوال از عقرب عکس کرده بود بمیزان پس در ابتدای این کار
در سهم اضلال و قیل وقال باشد و چون مشتری راجع بود دلیل نکرفتیم و
قمر نیز دلیل نکرفتیم بواسطه انکه از طالع ساقط است و چون رب مثلثه

اول زهره بود وصاحب حد زهره وصاحب وجه نیز زهره ود ر وسط السماء در
شرف خود او دلیل باشد مجامع الطالب کفتیم که بعد از قیل وقال بسیار حکومت
اندوی رفع نشود وبر قرار ماند ولیکن چون باذ نبست او واکر فتکی خاطر بسیار
رسید که در شهر از که میروم مراضی باشد بانه پس نظر دد هفتم
بود وصاحبش زحل است کفتیم که او راضی باشد وچون
هفتم در وتد الارض بود راجع کفتیم زبان مضرتی جند برساند
اما چون فوق الارض نیست رفع حکومت نتواند کرد پس نظر کردیم بعاقبت
این کار بیت چهارم سنبله وصاحبش عطارد در مثلثه خود در بیت نهم
کفتیم مراجعت بلا واقع شود وحکومت بر قرار ماند وچنان شد وچون نواب
عالی او را طلب نمود از حال خود سوال کرد طالع استخراج شد بدین طریق



وزایجه طالع کشته شد که ددین مرتبه
حکومت برطرف شد چرا که قمر متصل
میشد بزحل وزحل در هفتم ددخانه
ضد وقمر در هبوط ومنصرف دقران
مشتری که صاحب طالع وصاحب وسط
السماست وچون قمر نور مشتری که صاحب طالع است بزحل داد وی
قبول کرد دلیل است که حکومت از وی رفع شد ونقل کرد بشخصی بلند بالا که

بلای کندم کون شومند که بر سر وروی وی زخمی باشد وبعد از انکه تشریف
رفعت پناه مشار الیه معزول نمودند وانچه درین طالع مسئله بود اکثر بفعل
آمد **مسئله** فی التجارة اکر کسی پرسد که چیزی خواهم خرید سود کنم یا نه
بنکر بماه اکر ماه فوق الارض باشد ومسعود وزاید النور والحساب
صاعد واتصال ندارد بستاره که بر زمین باشد یا انکه ببرج
کند که چیزی خواهد خرید سود کند ونیک باشد آنچیز واکر هم
منحوس باشد وناقص النور والحساب وجنوبی وهابط وزایل متصل بکوکبی که
اندر برج زایل باشد دلیل کند که پرسنده انچه خواهد خرید زیان کند
نیز بنکر بدانکوکب کمانند وسط السما باشد اکر در وسط السما کوکب باشد
بنکر بخداوند وسط السما دلیل انچیز که بخواهد خرید نیکو بود پس دلیل
خداوند وسط السما باشد پس بنکر بدانکوکب که دلیل باشد اکر ببرج زایل
خواهد رفت یا نحس شود یا بخانه هبوط یا ببرج وبال خواهد رفت بنابر
خریدن واکر بخرد زیان کند واکر ببرج شرف خواهد رفت یا از برج زایل ببرج
وتد یا بکوکب سعد اتصال خواهد کردن
آنچیز که بخرد سود بسیار خواهد کرد و
درین باب مثالی کشته شود که از مولف سوال
شد **مثال** طالع عقرب ومشتری در طالع



وقمر در سابع در شرف ولیکن در وتد مغرب است اما متصل از تسدیس با فتاب
وافتاب در تاسع وخداوند وسط السما وقمر نوری متصل دلیل است که سود
داشته باشد وچون قمر در تحت الارض بود سود کم بود **مسئله** در
پیوند کان طالع وخداوند ش وقمر وخداوند خانه او اکر دلایل مسعود
متصل بخداوند وسط السما از تثلیث یا تسدیس ومیان ایشان
سعود دلیل است بر دوستی سلاطین دبایل ومنفعت بسیار واکر
منحوس باشد بر عکس باشد **الباب الحادی عشر** فی دلایل بیت الحادی
عشر وما فیه من المسایل اکر از امید پرسند بنکر بخداوند طالع وبخداوند
یازدهم وقمر ومشتری اکر میان ایشان دوستی ومواصلة باشد وآن
مواصلة بسعود بود سعادت ومنزلت یابد بآسانی وامید برآید واکر
اتصال از تربیع ومقابله بود امید یابد ولیکن برنج واکر مشتری با صاحب
یازدهم در طالع باشد بزودی حاجت برآید پس اکر خداوند طالع وماه
متصل بیازدهم باشد از طالع یا انکه خداوند یازدهم بخداوند طالع پیوست
آن امید برآید واکر برج یازدهم ستاره سعد بود وخداوند طالع یا ماه را
اتصال با آن ستاره بود از تثلیث وتسدیس بآسانی امید برآید واکر
اتصال از تربیع ومقابله بود بدشواری برآید واکر در میان ایشان قبول
بود آسان کردد بعد از دشواری پس اکر این دلیلها با یکدیکر متصل نباشند

نباشند یا اندر یازدهم کوکب نحس باشد یا دلیلها راجع یا محترق یا تحت الشعاع
بود دلیل بود بر انکه حاجت روا نشود **مسئله** فی المحبة بنکر بصاحب سیم
وپنجم ونهم ویازدهم هر کدام از ایشان که بطالع شاهد تر یا قوی تر باشد وناظر
باشند دلیل است بر آن دوستی پس اکر میان صاحب طالع ویا
اتصال مودت باشد میان ایشان دوستی بود واکر شهادت در
بشر اکر مریخ آن محبت از مباشرت خالی نبود واکر اتصال از تربیع
مقارنه بود میان ایشان معاونت بود واکر بعضی نظر موافقه بود وبعضی
نظر مخالفه کاه میان ایشان دوستی بود وکاه دشمنی واکر خداوند طالع یا
خداوند وسط السما اتصال بموافقه بود دلیل بر موافقتست واکر اتصال
مخالفست دلیل مخالفت بود درین نیز مثالی از مولف پرسیده اند کفته
شد وصورت زایچه طالع اینست



چون ماه بخداوند یازدهم متصل است
وخداوند یازدهم که افتابست در
وسط السماست بر جیت وبتسدیس
در نهم دلیل است که دوستی در میانه
بسیار باشد اما حاجت از پیش دوست بدشواری برآید چرا که صاحب طالع
مریخست واکر چه در حظ خود در خانه خود است اما بر جیت ناظر است با فتاب

بتربیع و چون آفتاب ناظر است بطالع دلیل است بر کمال دوستی و محبت
الباب الثانی عشر فی دلایل بیت الثانی عشر و ما فیه من المسایل چون
دوازدهم خانهٔ دشمنست دلیل سایل طالع و خداوندش و مستولی بر درجه
[illegible] مثلثات و غیره دلیل دشمن دوازدهم و خداوندش و مستولی بر درجه
[illegible] پس هر کدام که در جایگاه خود قوی حال بود آنرا حال بهتر باشد و اگر
[illegible] موافقت و اتصالی باشد از نظر دوستی صلاح و سازگاری در میانشان دلیل
پس بنگر بصاحب دوازدهم اگر در طالع باشد و منحوس بود مولود را با ایشان
دشمن بسیار باشد و همه زیردست و مقهور وی باشند و سایل را از غم
خوردن چاره نبود و پیوستن خداوند طالع بخداوند دوازدهم بر نظر نحسان
دلیل بود بر سعادت خداوند طالع و بودن خداوند طالع در دوازدهم یا
ششم یا چهارم بر نظر نحسان دلیل بود بر زندان و دشواری **مسئله**
فی المسجون استخراج طالع کن در وقت سوال اگر در صورت طالع ماه در
برج منقلب بود زود رهایی یابد و اگر بزهره پیوندد زود رهایی یابد و اگر
بعطارد پیوندد زود رهایی یابد و اگر ماه جنوبی هابط بود زود رهایی
یابد و اگر بسعد پیوندد و لیکن خداوند طالع را یابی زیر شعاع آفتاب
و وصل او در رابع دلیل است که مسجون زود رهایی یابد و لیکن چون رهایی
یابد بمیرد و اگر مریخ اندر چهارم طالع بود زود بیرون آید و چون بیرون

بیرون آید کشته شود یا بیماری صعب پیش آید و هم چنین اگر نحس اندر برج چهارم
بود زود بیرون آید و بیمار شود و چون بسعدی ماه متصل بود و نحس اندر
اوتاد طالع بود و خداوند طالع تحت الشعاع دلیل کند که زندانی زود بیرون آید
و لیکن بیمار شود و اگر ماه را اتصال بسعد بود پس اگر خداوند طالع
احتراق گذشته باشد و سلیم بود نحوس آن بیمار بهتر شود و
و اگر اندر حد احتراق نگذشته باشد و محترق خواهد شدن همین
مسجون بود بعد از رهایی بزودی و اگر ماه بمشتری پیوندد و عطارد با نحس
بود دلیل کند که زود رهایی یابد و شدت و عنا بدیر بود و اگر ماه در برج
زایل بود دلیل کند که بزودی بیرون آید و اگر ماه منصرف بود از نحسی و متصل
بود بسعدی دلیل کند که مسجون بگریزد از زندان و اگر ماه بنحس پیوندد
و از آن نحس چون در گذرد بسعد پیوندد دلیل کند که محبوس بعد از نا
امیدی بیرون آید و اگر ماه بسعد پیوندد چون از وی در گذرد بنحس پیوندد
مسجون زود بیرون آید لیکن در حین بیرون آمدن شدت و غم در رسدش
و اگر ماه در برج منقلب بود و بکوکبی متصل شود که از برج منقلب یا در برج
زایل باشد بزودی راحت یابد و بیرون آید و راحت بیند و اگر ماه منصرف
بود از کوکبی که در وتد بود و متصل شود بکوکبی که در زایل بود از زندان زود
بیرون آید و راحت بیند و بروج عطارد چندان نماند دیر دیگر بنگر بخداوند

طالع اگر بسعد پیوندد دلیل کند بر نیکی حال مسجون و زود بیرون آمدن و اگر
ماه با خداوند طالع بنحس پیوندد و آن تحت الشعاع بود دلیل کند سختی و شدت
از محبوس زود بگشاید زیرا که نحس چون زیر شعاع آفتاب بود و قوتش نبود و
[illegible] خداوند خانهٔ ماه بماه ناظر باشد دلیل کند که حال محبوس در حبس باشد
مسئله اگر ماه در وقت سوال محبوس در شرف خود باشد دلیل است
[illegible] محبوس در حبس دیر بماند و لیکن حالش نیکو بود و اگر ماه در سرطان و
جدی باشد هر چند که برج منقلب است دیر بماند مگر ماه بکوکبی متصل
بود که در زایل و در برج قوس نیز دیر بماند و اگر دلیل طالع بستاره پیوندد
که در برجهای مایل بود دلیل دیر ماندن بود اندر حبس و اگر ماه در جدی
بود دلیل است بر آنکه در زندان دیر بماند از آنکه جدی خانهٔ زحل است
و نیز دلیل است که مردی کوسج او را در زندان نگاه داشته و اگر ماه در دلو
بود دیر بماند در حبس و مردی بی حسب او را نگاه داشته باشد و اگر ماه در
اسد بود دلیل کند که سلطان یا مردی شریف او را نگاه داشته باشد و
دیر در حبس بماند و اگر ماه در برج ثابت یابی دلیل دیر ماندن بود و اگر ماه
در برج ذو جسدین یابی دلیل است که چون بیرون آید دیگر بار بحبس
افتد و اگر ماه بزحل یا مریخ پیوندد دلیل است که محبوس را حال بد بود و دیر
بماند و زخم بودش و اگر ماه شمالی و صاعد بود دلیل بر دیر ماندن باشد و اگر

اگر ماه با عطارد منحوس بود دلیل بود که حالش در زندان بد بود و اگر ماه منصرف
بود از سعد و متصل بود بسعد دلیل کند که محبوس خواهد بگریزد و تواند
گریخت و اگر خداوند طالع بنحسی پیوندد دلیل کند که در حبس دیر بماند و اگر ماه
در تحت الارض عقارنه نحس باشد دلیل کند که محبوس در زندان [illegible]
در زایل وتد باشد و متصل شود بکوکبی که در وتد باشد دیر بماند
اگر از چوب و زخم پرسند مریخ دلیل چوب و زخم است و اگر مریخ بصاحب
عشر متصل بود دلیل عذاب و رنج باشد و اگر اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه
بود عقوبت سخت تر باشد خاصه که در اوتاد باشد و اگر اتصال از تثلیث و
تسدیس بود سهل تر بود و از حمل و عقرب دلیل شمشیر بود و اگر نحوسته دلیل
از مریخ بود یا از صاحب ثانی عشر از برج قوس دلیل است بر تازیانه زدن و
اگر بجای مریخ زحل بود و در خانهٔ خویش بود دلیل است بر عذاب و چوب و زخم
مسئله اگر پرسند که محبوس کی از زندان بیرون آید بنگر بخداوند
طالع و ماه اگر هر دو در برج زایل بوند یا بکوکبی که در برج زایل بود پیوندد دلیل
کند که وقت بیرون آمدن آن وقت باشد که کوکب از برج زایل نقل ببرج مایل
نماید یا منصرف شوند از کوکبی که در برج زایل باشد دیگر بنگر بخداوند
طالع و بماه اگر در برج دوازدهم باشد یا اندر برج وتد الارض یا در برج ششم
بود هر گاه که دلیل از این برج بیرون آید یا در این بروج بسعدی پیوندد

وآن سعد انس چهار یك زایل باشد آنروز که روز اتصال است یا روز نقل برجی
دیگر از زندان بیرون آید و در این باب مثالی گفته شود مثالی از مؤلف



پرسیدند چون صاحب طالع
... بود و در دوازدهم بود
... سؤال از زندانیست
پس خواستیم تا بدانیم که در زندان
بماند یا زود بیرون آید پس نظر
کردیم ماه منصرف بود از مریخ و متصل میشد بعطارد گفتیم زود بیرون آید
از آنکه ماه در برج منقلب است مقارنه با عطارد در برج منقلب میکند و لیکن
چون ماه در خانه خود کمال قوت دارد دلیل کند که بعد از امتزاج چند روزی دیگر
در بند بماند و حالش در بند نیکو بود و چون ماه متصل میشود بکوکبی که در برج
زایل است و ماه نیز در برج زایل است گفتیم دلیل بر آنست که زود بیرون آید
و چون صاحب طالع در خانه دوازدهم است در خانه مریخ دلیل است که او را
بیرون آورند بجهت سیاستی که بخنجر یا بشمشیر باشد اما چون عقرب نسبت و
درست اعضا است آهن باندام نرسد و دیگر چیزها گفته بودیم بعمل آمد
و آنچه بزرگان در این باب تجربه کرده اند موافق بود مسئله اگر از خوف
و بیم پرسند اگر صاحب طالع منحوس باشد و در دوازدهم بود و قمر نیز با وی باشد

باشد دلیل است بر خوف و بیم و جستن وی لیکن او را نیابند و اگر نحوس صاحب
طالع یا قمر ناظر باشند از اوتاد بیم و ترس سخت تر بود و اگر نحوس ناظر نباشند
بنامی نیفتد و زود دفع شود و بسلامت گذرد و اگر سعود ناظر باشند سلامتی
بود و اگر صاحب طالع در وتدی بود و نحس از اوتاد بدو ناظر خطر و بیم باشد
مسئله در حال ستوران اگر از ستور خریدن پرسند اگر قمر با ...
متصل شود بکوکبی که در برج بهیمی بود و مقبول بود دلیل است بر اتفاق
و اگر مریخ در برج بهیمی بود و مشتری متصل و مقبول و سعد بود سایل بهر منزل
بود از جنس و جوهر آن حیوان که برج دلالت کند خاتمه در ذکر بعضی مسایل
متفرقه نجومی متفرقه در این کتاب مسئولی بر موضعی از دوازده خانه طالع
آن کوکب بود که در حظ خود بود و از آنچه باز نمودیم در مقاله در فصل ششم و اگر
ارباب حظوظ بیش از یکی باشد آنرا که شهادت زیادتر باشد مقدم دارند و
دیگران شریك وی و اگر هیچ کوکب را حظ نبود کوکبی غریب که در آنخانه بود او
مسئولی دانند و اگر چه در آنخانه ضعیف باشد و اگر کوکبی غریب در آن موضع نباشد
آن جزو مثال جسمیست بی روح مبتز آن کوکب بود که در صورت طالع او را
بود بقوتهای ذاتی یا عرضی و قوتهای ذاتی آنست که صاحب طالع در طالع
یا صاحب شرف او یا صاحب حد یا صاحب وجه یا صاحب مثلثه طالع بود طالع
باشد و هم چنین صاحبان حظوظ بیوت در بیوت و هم چنین صاحب عاشر در

عاشر بود یا صاحب شرف عاشر در وی یا صاحب حد عاشر یا صاحب شرف وی
در وی و قوتهای عرضی آنست که کوکب در وتد طالع یا سابع یا رابع یا عاشر
باشد و بهترین وتد السماء است و بدترین وتد الارض و اثر از نیر باطل کند که
... مشرقست قبول و آن دو نوع است یکی مطلق و یکی مقید
... آنست که کوکبی صاحب حظی پیوندد از حظ چنانکه قمر از
... پیوندد و یا مشتری از میزان بزحل پیوندد و صاحب حظ آن
اتصال را از آن کوکب قبول کند اگر چه بنظر عداوت باشد و مثال آن منزلتست
که کسی غایب است از خانه او یا از جایی از جایهای او چیزی آورند و مقید
آنست که مشتری شمس و زهره و عطارد را قبول کند بی اتصال چون در بیت
یا شرف وی باشد و قمر را قبول کند بی اتصال چون در هر برجی که باشد و
نحس از هیچ حظی کوکبی را قبول نکند مگر بیت یا شرف و در قبول و اثر از نیر
مثال گفته طالع شخصی اول سنبله و مریخ در پانزده درجه جوزا است که
عاشر است اگر چه از وبال در آمده روی در هبوط دارد اما بودن او در عاشر
مبشر است و مشتری در پنج درجه قوس پس بدان سبب که در خانه خود است
هم مبشر است اگر چه در زایل وتدهاست و زهره در ده درجه حوت است و بدان
سبب که در شرف خود است هم مبشر است اگر چه در وتد ضعیف است و
کواکب دیگر از طالع ساقطند بدان سبب که در ردلوند و چون زهره نور مشتری

مشتری نقل میکند بمریخ میدهد و مریخ در بهترین وتدهاست مریخ قوی تر
مبشر است و آن سبب که قابل تدبیر زهره مشتریست پس زهره که وتد او قوی
تر است پس مشتری که وتد او ضعیف تر است و این مثالی مبشر و قابل
تدبیر و نقل النور هر سه است نقل النور آنست که کوکبی سبک ...
گران رو را بیند و هنوز تمام از وی منصرف نشده باشد ...
پس نور کوکب اول بثانی دهد و اگر چه آن هر دو کوکب از یکدیگر ساقط ...
و این مثال بر اتصال بود میان دو کوکب که در صورت طالع ایشان از نیر باز نمودیم
جمع النور آن بود که دو ستاره سفلی یا بیشتر بیك کوکب علوی اتصال
کنند و آن علوی جمع نورهای ایشان کند هم چنان باشد که سفلیات یکی
بدیگری پیوندد و هم چنین جمع آنست که یکستاره بدو یا سه یا بیشتر پیوندد
و یا آنکه دو یا سه بیکی پیوندد پس نور ایشان جمع کرده شود قابل تدبیر
آن باشد که کوکبی سبک و کوکبی گران رو بیند آن کوکب گران رو قابل و
باشد چنانکه ماه نظر کند بمشتری پس مشتری قابل تدبیر ماه باشد و علی
هذا القیاس سایر الکواکب رد اند و گونه بود اول آنکه ستاره
ساقط از طالع بستاره پیوندد که او ناظر باشد بطالع نور را رد کرده باشد
دویم آنست که کوکبی ضعیف شده باشد چنانکه راجع و یا در وبال یا در هبوط
یا راجع یا محترق باشد پس نظر کوکبی بدو پیوندد و از خود دور کند که قوت

قبول نکند و این مثل شخصی بود که بجهد در مانده بود بعلتی یا زحمتی شخصی دیگر
خواهد که با وی تدبیری کند او را از جهد دور کند و این ضد قبول بود دفع
قوة آنست که کوکبی در حظ خویش بود و کوکبی دیگر او را بیند صاحب حظ
[illegible] دهد و اکو هر . و در حظ خود باشند هر یک قوة خود بر یکری دهد
[illegible] سرطان بود و زهره در ثور این را رفع قوة گویند و این دلیل
[illegible] ان دو کس از هر دو طرف بود دفع طبیعة آنست که کوکبی در
حظ کوکبی بود و دیگر در حظ آن کوکب و همدیگر بینند پس هر یک طبیعة خود
بر یکدیگر دهد و اثر او از سعادت و عطیة امیدها و رسانیدن با مود کلی
زیاده از همه اوضاع دیگر باشد اختلاف و اتفاق و اعتدال خلاف از
دو جوهر متضاد باشد چون ناری با مائی و سعد با نحس و نر با ماده و چون
اتصال نا مادی یا مؤنث مشتعلی بود بهم پیوستن و اختلاط نپذیرد چون
آب و روغن و اتفاق بخلاف اختلافست و اعتدال چنان بود که مریخ
بزحل پیوندد از نظر تثلیث یا تسدیس از جهة مریخ طبع سردی زحل را اعتدال
افتد و هم چنین گرمی مریخ را از سردی زحل و چون بر مقارنه یا تربیع و مقابله
بنحست بیفزاید چنانچه آتش در زیر آب نهی یا آب آتش فرو میرد هیچ اعتدال
نبود و نحوست قویتر گردد اشکال آنست که کوکبی سبکرو گران رو را
بیند و هنوز بمرکز نرسیده بود که کوکب سبکرو راجع شود یا کوکب گران رو

رو مستقیم شود و اتصال تمام نکند و این دلیل شکستن عهد و پشیمانی از
کارها و نومید شدن باشد خالی السیر آنست که کوکبی از اول برجی
کوکبی را نبیند و بهیچ کوکب دیگر نپیوندد در آن برج و قوة این کوکب ضعیف
باشد و بدتر آن باشد که آن کوکب نحس باشد بعید الاتصال [illegible]
که در برجی بود با اول برج هیچ کوکب را نه بیند و با آخر برج بیند [illegible]
ضعیف بود وحشی السیر آن کوکب بود که در برجی آید [illegible]
و بهیچ کوکب نپیوندد و این حال قمر را بسیار افتد و آن نحس بود و بدتر آن
بود که ابتخال قمر را در قوس افتد که قمر در برج جای غریب در قوس انهم ضعیف
تر است جهة آنکه از هبوط بیرون می آید و در وبال می نهد و ابتخال دلیل
بود بر فرو ماندگان کارها و نقصان مالها تربیع طبیعی آنست که
عطارد در جوزا کوکبی را بیند که در سنبله باشد یا در سنبله کوکبی را بیند
در جوزا و ابتخال مشتری را باشد در قوس و حوت دستوریة دو نوع است
اول آنست که صاحب طالع در عاشر باشد و صاحب عاشر در طالع دوم
آنست که کوکبی در وتدی باشد و آن وتد خانه یا شرف او باشد و کوکبی دیگر را
بیند که آن کوکب هم در وتدی بود آن خانه او یا شرف او باشد و دستوریة
دلیل است بر کمال سعادت و قوة و بزرگی و حکومت و شهرة و قدر و جاه
تشریق کواکب هر کوکب که پیش از آفتاب بر آید آنرا مشرقی خوانند و حد

تشریق کواکب علوی شصت درجه است یعنی چون آفتاب در احتراق ایشان
بگذرد تا بشصت درجه رسد مشرقی باشند اما نهایت تشریق زهره چهل و پنج درجه است
و حد تشریق عطارد بیست و دو درجه و حد تشریق قمر دوازده درجه است
[illegible] هر کوکب که بعد از آفتاب فرو شود آنرا مغربی خوانند و حد تغریب
[illegible]ت درجه است یعنی چون شصت درجه بعد مانده باشد که آن
[illegible] آفتاب بهم رسند مغربی خوانند اما تغریب زهره چهل و پنج درجه است
و حد تغریب عطارد بیست و یک درجه و حد تغریب قمر دوازده درجه است
و بیرون ازین حدود نه مشرقی باشد و نه مغربی اتصال کوکبی بکوکبی
آنست که نظر کنند دو کوکب از تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله و مقارنه
و چون تقویم ایشان موافق نصف الجرمین شد ابتدای اتصال باشد
و بدانکه زحل و مشتری جرم هر یک از ایشان نه درجه است و مریخ
هشت درجه و شمس پانزده درجه و زهره و عطارد هفت درجه و قمر دوازده
درجه باشد و حضرت فیلسوف نصیر الحق والدین بنظم آورده بدین
صفت بیت بدان اجرام سیارات بی ریب لطیطح سیه هن
دزیب وچون خواهند که ابتدای اتصال بدانند مثالی بگوییم که
ظاهر شود مثال در روز دوشنبه دوازدهم شهر ذی قعده سنة [illegible]
تثلیث قمر بمریخ یکساعت و بیست دقیقه بود خواستیم تا بدانیم که ابتدای

ابتدای اتصال کی میشود نصف جرم قمر شش درجه و نصف جرم مریخ چهار درجه
مجموع نصف الجرمین ده درجه چون بهشت دوازده درجه هر درجه را از مجموع
نصف الجرمین دو ساعت گرفتیم بر بیست ساعت ترجع القهقری یاد گرفتیم
منتهی شد به احد روز یکشنبه یازدهم شهر مذکور دانستیم ابتدا [illegible]
در آن وقتست و چون یکساعت و بیست دقیقه رسد اتص[illegible]
و چون یک دقیقه از آن بگذرد منصرف گویند و تا نصف الجرمین [illegible]
همان نظر باقی باشد و چون از آن در گذرد نظر تمام شده باشد احتراق
آن کوکب که زیر شعاع آفتاب در آید آنرا محترق خوانند هبوط کواکب
آفتاب چون بنوزده درجه میزان رسد و ماه چون بسه درجه
عقرب رسد و زحل چون به بیست و یک درجه حمل رسد و مشتری
چون به پانزده درجه جدی رسد و مریخ چون به بیست و هشت
درجه سرطان رسد و زهره چون به بیست و هفت درجه سنبله رسد
و عطارد بپانزده درجه حوت رسد و بیت هفتم ایشان شرف
ایشان باشد چنانکه بیست و یک درجه میزان شرف باشد زحل را و بیست
و هشت درجه جدی شرف مریخ و برین قیاس کن و این نیز بنظم آورده
بیت فلو کا یحیه خطکح سصیط هیاکز ده بیرواج سبح وبال
هر کوکب آن باشد که کوکب در خانه هفتم از خانه خود باشد چنانکه جدی

ودلو دو خانهٔ زحل است و سرطان واسد وبال اوست و قوس وحوت
خانهٔ مشتری و وبال او جوزا و سنبله و حمل و عقرب خانهٔ مریخ
[illegible] ر و میزان وبال او و اسد خانهٔ آفتاب و دلو وبال او و ثور
[illegible] خانهٔ زهره و [illegible] ل و عقرب وبال او و جوزا و سنبله خانهٔ
[illegible] و حوت وبال او و [illegible] سرطان خانهٔ ماه و جدی
[illegible] طالع وتد برج طالع است و چهارم و هفتم و دهم و
بهترین وتدها طالع است پس عاشر پس هفتم پس چهارم اگر کوکبی در یکی
ازین بروج باشد گویند کوکب در وتد است و مقدار قوت کوکب در وتد
دینار [illegible] باشد از وی تقدیر که شش دانک باشد مایل الاوتاد دوم
پنجم و هشتم و یازدهم بود و اگر کوکبی درین بروج باشد گویند در مایل
الوتد است و مقدار قوت کوکب در مایل الوتد چهار دانک باشد و از همه
قویتر حادی عشر است پس خامس و ثانی و ثامن ساقطند از طالع و قوت
ندارند زایل الاوتاد برج سیم از طالع و ششم و نهم و دوازدهم و اگر
کوکبی درین بروج باشد گویند در زایل الوتد است و مقدار قوت کوکب در
زایل الوتد دو دانگ است و از همه قویتر تاسع است باز ششم و ثالث و دوازدهم
ساقط است از طالع قوت ندارد ارباع طالع درجهٔ طالع دلیل مشرق است
و درجهٔ عاشر دلیل شمال و درجهٔ سابع دلیل مغرب است و درجهٔ رابع دلیل جنوب

جنوب و ما بین درجهٔ طالع و عاشر دلیل بود بر آن ناحیه که میان مشرق و
شمال است و این ربع مذکر بود و مایل خوانند و از سنها دلیل است بر اطفال
و صبیان ربع دویم از عاشر است تا مغرب یعنی از دهم تا هفتم طالع
دلیل است بر آن ناحیه که میان مغرب و شمال است و این ربع را [illegible]
زایل خوانند و از سنها دلیل [illegible] بر ایام جوانی ربع س[illegible]
غاربست تا رابع و دلیل است بر آن ناحیه که میان مغرب [illegible]
این ربع را مذکر و مایل خوانند و از سنها دلیل است بر ایام کهولت ربع [illegible]
از درجهٔ رابع تا درجهٔ طالع است و دلیل است بر آن ناحیه که میان جنوب
و مشرق و این ربع را مونث و زایل خوانند و از سنها دلیل است بر
ایام شیخوخت و پیری ربع مایل از درجهٔ وتد الارض است تا درجهٔ
مغرب و از درجهٔ عاشر تا درجهٔ طالع ربع زایل از درجهٔ طالع است
تا وتد الارض و از درجهٔ غاربست تا درجهٔ وسط السما فی احوال البروج
بروج شمالی حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله بروج شمالیند
چون کوکب در یکی ازین بروج باشد شمالی گویند بروج جنوبی میزان
عقرب قوس جدی دلو حوت جنوبیند و چون کوکب در یکی از
این بروج باشد گویند جنوبی و در بروج شمالی اگر آفتاب باشد روز
فزون باشد و در بروج جنوبی شب فزون باشد بروج معوج الطلوع

و قصیر المطالع جدی دلو حوت حمل ثور جوزا بروج مستقیم الطلوع
و طویل المطالع سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس بروج آتشی حمل
اسد قوس و این سه برج را مثلثهٔ آتشی گویند و این بروج دلیلند بر
[illegible] و کرما و از مردمان دلیل است بر مردم عالی همت و گردنکش
[illegible] ثور سنبله جدی و این سه برج را مثلثهٔ خاکی گویند
[illegible] دلیل است بر سرما و نباتات و از مردمان مردم غافل
احمق ممسک دروغگوی بروج بادی جوزا میزان دلو این سه
برج را مثلثهٔ بادی گویند و دلیل بر حیوانات است از آدمی و غیره از مردمان
دلیل است بر مردم شیرین و عاقل و ممیز بروج آبی سرطان عقرب حوت
دلیل است بر حیوانات آبی و آبها و باریکی و از مردمان دلیل است
بر مردم خسیس کاهل تعطیل کننده در کارها بروجی که بر صورت آدمیند
جوزا سنبله میزان دلو و نیمهٔ اول قوس بروج بهیمی حمل ثور
اسد و نیمهٔ آخر قوس و نیمهٔ اول جدی بروج معیوب حمل
سرطان عقرب جدی بروج مقطوع یعنی بریده اندام حمل ثور اسد
حوت بروج خوب صورت حمل سنبله میزان عقرب حوت بروج
زشت صورت ثور جوزا قوس جدی بروج ربیعی یعنی بروج
بهاری حمل ثور جوزا بروج صیفی یعنی برجهایی که چون آفتاب

آفتاب بآن برجها آید تابستان گویند سرطان اسد سنبله بروج خریفی
یعنی برجهای پاییز میزان عقرب قوس بروج شتایی یعنی برجهای
زمستانی جدی دلو حوت دلیل برجها بر بدن انسان حمل [illegible]
تعلق بسر و روی دارد ثور بگردن جوزا بپشت [illegible]
سرطان دلیل سینه است [illegible] اسد دلیل دل و معده [illegible]
شکم و روده میزان دلیل کمربند و میانست و سرین [illegible]
فرج و خصیتانست قوس دلیل رانهاست جدی دلیل زانو
دلو دلیل ساقها حوت تعلق به پاها دارد و هم چنین طالع دلیل
سر و روی ساخته‌اند دوم دلیل گردن سیم دلیل شانه و دستها
تا آخر و این توافق آفاق و انفس است بروج نهاری حمل جوزا اسد
میزان قوس بروج لیلی ثور سرطان سنبله عقرب جدی حوت بروج مشرقی
حمل اسد قوس بروج مغربی جوزا میزان دلو بروج جنوبی
ثور سنبله جدی بروج شمالی سرطان عقرب حوت دلیل بروج در سردی
و گرمی و خشکی و تری بروج آتشی بطبیعت گرم و خشکست بروج
بادی گرم و تر و بروج آبی سرد و تر و بروج خاکی سرد و خشکست
بروج ثابت ثور اسد عقرب دلو بروج منقلب حمل سرطان میزان
جدی بروج ذو جسدین جوزا سنبله قوس حوت مدلولات بروج

اثنی عشر حمل از آدمیان دلیل است بر ملوک و امرا و عیاران و باب
سلاح و اگر منحوس بود دلیل است بر دزدان و اوباشان و فتنه انگیزان
و طباخان و قصابان و سلاخان و سرهنگان از جواهر دلیل است بر
[illegible] آهن و گوشوار و تاج و سربند از جایها دلیل است بر آتش
[illegible] شکها و جاهای عالی و مقام سکران و آهنگران و مطبخیان
[illegible] گوسفندان از حیوانات دلیل است بر آنچه سم شکافته بود
و شاخدار مثل بز کوهی و گوسفند و از نباتات دلیل است بر
فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و کبابه و مانند آن از شهرها دلیل است
بر بابل و فارس و آذربایجان و شام و دریای طبرستان از بیماریها دلیل است
بر درد چشم و درد سر و سرخ باد و کوری و کنگی و کلف روی ثور از
آدمیان مردم بزرگ منش و مغرور و دهقان زادگان و وکیلان و انبارداران
و خاتونان بزرگ ضعیف و چون بد حال بود بر مادر مطربه و مختکاران
مطربه از نباتها دلیل است بر آنچه شیرین بود و مغز میوها و سبزیها
و آنچه بود سد از جایها دلیل است بر سراها و بوستانها و زره
زارها و در هر جا که دولت باشد و بکوه نزدیک بود و جاهایی که در روی
انبار بود و از شهرها دلیل است بر دمشق و بصره و مصر و همدان و
سواد عراق عجم و اسکندریه و فرغانه و هرات از حیوانات دلیل است بر

برگاو و گاومیش و نخجیر کوهی از مرغان دلیل است بر کبوتر و فاخته و بلبل
از جواهر دلیل است بر طوق و حمایل کردن بند از اعضا دلیل است
بر حلقوم و رکها و عصبهای کردن از بیماریها دلیل است بر درد گلو
و آنچه بر اطراف کردن حادث شود جوزا از مردم دلیل است
اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان و دبیران [illegible]
و متصرفان و شعرا و فصحا و اگر منحوس بود طراران و کیسه [illegible]
همچو کوی از نباتات دلیل است بر درخت عالی و میوه دار و درخت
بادام و گردکان و درخت مغزدار و از میوها آنچه با مغز باشد و مغز او
خورند و از جایها دلیل است بر کوهها و غارها و منظرها و بادگیرها
و جاهای بلند و دیوانخانها و دبیرستان و مکتبها و جاهای مرغان از
طیور دلیل است بر مرغان خانگی و قمری و آنچه با مردم انس گیرد از
شهرها دلیل است بر مصر و رقه و صعید و گیلان و موقان و اصفهان
و کرمان از اعضا دلیل است بر بازوها و دستها و انگشتها از بیماریها
دلیل است بر بادها و درد سر و روی و خالها و نشانها سرطان از مردمان
دلیل است بر ملکزادگان و فنا بیان و امیران و کشتی بانان و ملاحان و
غواصان و شرابداران و اگر بد حال بود دلیل است بر حمالان و حمامیان
و سقایان و فقاعیان و از جایها دلیل است بر دریا و آبگیرها و

رودها و حوضها و آنجا نهرها و ساحلها و سقاخانها از شهرها دلیل است
بر ارمنیه صغری و بحرین و مشرق خراسان و بلخ و مرو و از نباتات
دلیل است بر آنچه از آب روید چون قصب و مانند آن از جواهر دلیل است
[illegible] و مهرهای مینا و مرجان از اعضا دلیل است بر سینه
[illegible] و شش و روده از بیماریها دلیل است بر کلف روی و کری
[illegible] کمی در اندام از حیوانات دلیل است بر آنچه در آب چرند
اسد از مردمان دلیل است بر ملوک و سلاطین و سروران و محتشم و
نزدیکان پادشاه و جوهریان و صرافان و سکه داران و دروزنان و
اگر منحوس بود دلیل است بر مردم آتشکار و مطبخی از جواهر دلیل است
بر لعل و یاقوت و زر و مرصع آلات از جایها بر بارگاه سلطان و
قصرهای عالی و سراهای مذهب و دار الضرب و کوهها با جواهر و کانها
و شکارگاهها از شهرها دلیل است بر اطراف مشرق و بلاد ترک
و چین و سمرقند و دیلم و طوس و سیستان و مکران و بیت المقدس از
از حیوانات دلیل است بر شیر و پلنگ و سگان شکاری و گرگ
و آنچه درنده بود از نباتات دلیل است بر خربزه و آنچه شیرین باشد
از اعضا دلیل است بر پشت و معده و پهلو و خصیها از بیماریها
دلیل است بر درد معده و درد چشم و پشت گوژی و گند دهان سنبله

سنبله دلیل است از مردمان بر وزرا و اصحاب دیوان و دبیران و
حکما و فضلا و اهل عقل و حکمت و منجمین و چون بد حال بود دلیل است
بر دلالان و وکیلان و قصابان از نباتات دلیل است بر گندم و
جو و ماش و باقلا و آنچه با تخم بود از جواهر دلیل است بر درم و دینار
و چیزهای منقش و ملون از مرغان دلیل است بر کبوتر [illegible]
و دراج و گنجشک و حیوانات ذکیة الحس از جایها دلیل است [illegible]
سراهای عالی و دیوانخانها و انبار غله و چوب و کشتزارها و زمینها
مزروع و بازارها و جاهای برده فروختن از شهرها دلیل است
بر اندلس و فرات و کوفه از اعضا دلیل است بر کمرگاه و میان شکم
و حجابهای درون از بیماریها دلیل است بر قولنج و موی ریختن و
علت شکم میزان از مردمان دلیل است بر نایبان اکابر و مردم صاحب
رای و اهل حرفه و ادب شریف و لطیف و خوش لهجه و مطایبه کننده و
طرب دوست و با طاعت و راست کار و راست دل و راست زبان و
اگر منحوس بود دلیل است بر مطربان و رقاصان و قیادت کنندگان
از جایها دلیل است بر بادگیرها و کوشکها و منظرها و جاهای با
نزهت و کوههای میوه دار و باغها و بستانها از نباتات دلیل است
بر آنچه لذیذ است و شیرین و خوش خواره از جواهر دلیل است

آنچه از آن زینت کنند و کمر و کیسه و میان بند **از شهرها** دلیل است بر
بلاد روم و اطراف مصر و مکه و حالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم **از
مرغان** دلیل است بر هزاردستان و چکاوک و فاخته و قمری و کبوتر
[illegible] **اعضا** دلیل است بر سرین و نشستنگاه و زیر ناف
[illegible] دلیل است بر بواسیر و ورم و باد فتق و لقوه و کژی روی
[illegible] **عقرب** از مردمان دلیل است بر امرا و لشکریان و مبارزان
و دلیران و لشکرکشان و سرهنگان و کشتی داران و اگر منحوس بود
دلیل است بر مکاران و ساحران و عزیمت خوانان و مخنثان و خادمان
سفید پوست و دزدان و نادانان و آب کشان و صیادان و خادمان
کرمابه و چاکران **از جایها** دلیل است بر گذرهای آب و چشمها و جزا
و زندان و سیاستگاه و قمارخانه و دزدخانه و خرابات **از شهرها**
دلیل است بر بلاد حجاز و عرب و یمن و جرزوامل و نهاوند و تبریز **از
نباتات** دلیل است بر درختان که میوه دار نبود و در آبهای رود خانه
روید و نیز دلیل است بر ادویه مسهل **از حیوانات** دلیل است
بر حیوانات آبی و خوک و اژدها و مارهای آبی و جرندگان مضره و
از اعضا دلیل است بر ذکر و فرج و خصیه و مقعد و مثانه **از بیماریها**
دلیل است بر سستی قضیب و بیماری رحم و احتباس بول و جراحت قضیب

قضیب و آب رفتن از چشم و لنگی زبان و کری و کوری و کلی و پیسی **قوس**
از مردم دلیل است بر ائمه و فقها و عدول و قضات و اگر منحوس باشد دلیل است
بر نایبان قاضی و عسکران و بزرگان و سپاهداران و واندادان و باعیان بر
و ستور و ریاضت دهندگان ستور **از جواهر** دلیل است [illegible]
شمه و برنج و قلعی و مجیزهای مرکب **از نباتات** دلیل است [illegible]
بود چون خرما و انگور و امرود و انجیر و انکبین و **از حیوانات** دلیل است
بر اسب و شتر و دراز گوش و **از شهرها** دلیل است بر قهستان و عراق
و بغداد و نیشابور و جرجان **از جایها** دلیل است بر دار الضرب و
دار القضا و صوامع و مساجد و برده فروشان و حمام و **از اعضاء**
دلیل است بر رانها **از بیماریها** دلیل است بر افتادن از دواب و
زخم خوردن از چهارپایان **جدی** از مردمان دلیل است بر قلعه داران
و پاسبانان و لشکرکشان و مردمان پیر و مشایخ طریقت و اهل صحرا
و خانداننهای قلیم و اگر منحوس بود دلیل است بر کله داران و مزدوران
و صیادان و برزگران و بندگان و خادمان سیاه و کلکاران و کودکنان
و مجاوران تربتها **از شهرها** دلیل است بر هندوستان و شهر قیروم
و اهواز و **از جایها** دلیل است بر قلعها و حصارها و کوهها ی خشک
و سنگلاخهای بادخانه و شوره زار و زندان و کورستان و جاهای خراب

کهن **از نباتات** دلیل است بر آنچه حیوانات خورند و داروها و درختان
خشک بی میوه **از جواهر** دلیل است بر سرب و سنگ مقناطیس و
[illegible] خان و گچ و نون و شوره **از حیوانات** دلیل است بر گوسفندان
[illegible] بز کوهی و خر گوش و شغال و میمون و موش و سوسمار **از اعضا**
[illegible] بر زانوها و عصبهای پا و شوند زانوها **از بیماریها** دلیل است
[illegible] و کری و کلی و پیسی و زشتی صورت **دلو** از مردمان دلیل است
بر ملکان قدیم و رئیسان و حکما و مشایخ و عقلا و اصحاب ارصاد کواکب
و اگر بدحال بود دلیل کند بر طلسم خوانان و افسونگران و فالگیران و
کسانی که پری در جام و بلور حاضر سازند و سقایان و خمر فروشان و
از شهرها دلیل است بر کوفه و غزنین و قزوین و اطراف مغرب و
بعضی از گیلان **از جایها** دلیل است بر صحراها و کوشکها و آسیاها
که آن آباد کرده و آنجا که رصد کواکب کنند و خانهای فقیران و کودخانها
بلند و منارها و خانقاها و زاویه درویشان و کنشت یهودان **از نباتات**
دلیل است بر اهلیلجات و خیارچنبر و خرمای هندی و فلفل و
زنجبیل و عقاقیر و **از حیوانات** دلیل است بر سمور و سنجاب و
روباه و کلاغ و لقلق و عقاب و بوم و جغد **از جواهر** دلیل است
بر مهرهای سفالین و قلاده دوات و هر آنچه بر مردم کنند **از اعضا**

از اعضا دلیل است بر گنگی و عیبها و افتادن از بلندیها و درجانبی و بوی
بد که از اندام آید و هر علتی که از فکر پدید آید **حوت** از مردمان دلیل است
بر علما و قضات و حاکمان و اشراف و اهل ورع و صوفیان و اگر بدحال
بود غواصان و ملاحان و کشتی بانان و ماهی گیران و مردم زه[illegible]
و منافق و مزور و سالوس **از جایها** مدرسها و رباطها و[illegible]
عالی و مسجدها و سردابها و ساحلهای معمور **از شهرها** [illegible]
بر سمنان و طبرستان و مازندران و بخارا و شام و دریای یمن **از
نباتات** دلیل است بر قصب و پنبه و سیب و آلو و شفتالو و
آلو و میوهای شیرین و **از مرغان** دلیل است بر مرغان آبی
و ماهیان بزرگ و فیل و **از جواهر** بر صدف و عقیق و **از
اعضاء** دلیل است بر سرهای پا و کعب **از بیماریها** دلیل است
بر نقرس و علل بخواب رفتن و اختلاجات والله اعلم بالصواب
در احوال کواکب سبعه سیاره و چون احوال کواکب سبعه
سیاره را بدین طریق باز نمودیم بعضی حالات ایشان
بجدول باز نماییم که بر طالبان آسان تر باشد و
جداول بعد از این صفحه ثبت شده اند

جدول میل آفتاب و عرض کواکب بجهت دانستن عروض کواکب در شمال وجنوب وصاعد وهابط بتقویم کواکب بر دارند

غایت میل شمس	غایت عرض	غایت عرض	غایت عرض	غایت عرض	غایت عرض	غایت عرض
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول حدود مصریان که مشهور است [illegible]

[illegible]

جدول [illegible] کواکب

[illegible]

پوشیده بروج

جدول دلیلهای ستارگان

ارباع فلک

ارباع فلک	
۱	سرخ معتدل بالا
۲	کوتاه بالا اندک حرکت
۳	[illegible]
۴	سیاه نیمه بالا وبدن کوتاه بسیار حرکت
۵	[illegible]
۶	سبز تند رو نیل دراز بسیار قد وبدن گرد بسیار حرکت
۷	سپید تمام دیدار دراز بسیار قد ونرم گرد وفام گرد به غلظ

لون							
سپید	سیم	نبات					
زرد							
اتش زرد							
روشن	سرخ	جانور					
سیاه		جماد					
سرخ و زرد							
اتش زرد	سپید	جانور					
اتش کبود							
زرد							
زرد سیاه	سیم						

جدول ... المسایل

فق لف ... فق ... فق ... فق

طالع ... درجه ...

جدول تسویة البیوت بعرض ...

[illegible]

دلیل رنگ بر بودن ستارگان در ... حال بودن کواکب در برج

لون بروج	...	...	...	...	...	...
رنگ برجها						
سپید	غریب	وبال	شرف و مثلثه	خانه	مثلثه	هبوط
سیاه روشن	غریب محظوظ	خانه و مثلثه	[illegible]	وبال	غریب	غریب
سرخ تار تاریک	محظوظ	خانه و مثلثه	اوج	غریب	وبال	[illegible]
... سپید	خانه	غریب	مثلثه	اوج	هبوط و مثلثه	شرف
سپید ... سرخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سپید روشن	مثلثه	شرف و خانه	هبوط	عزیز و مقاتلم	محظوظ	وبال
سپید یا زرد	محترق	مثلثه	خانه	هبوط	[illegible]	اوج
سپید زرد	هبوط	اوج	[illegible]	غریب	خانه و مثلثه	[illegible]
سپید روشن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شرف	هبوط	خانه
سیاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیاه عظیم	غریب	[illegible]	[illegible]	غریب	مثلثه	خانه
سپید درخشان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دلیل درجهای انده‌رهربرجی

دلیل حد و د[illegible] برجی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول منسوبات بروج

حمل	روزی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بیت‌المستان	[illegible]
ثور	شبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جوزا	روزی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فلفه	[illegible]
سرطان	شبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسد	روزی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنبله	شبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
میزان	روزی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عقرب	شبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس	روزی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جدی	شبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلو	روزی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حوت	شبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره

نامهای کواکب	کیوان	برجیس	بهرام	آفتاب	ناهید	تیر	ماه
[illegible]	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	سعد بنظر	سعد اصغر	ممتزج	سعد بنظر
طبایع	[illegible]	گرم و تر	گرم و خشک	گرم و خشک	[illegible]	[illegible]	سرد و تر
رنگ	[illegible]	[illegible]	سرخ	[illegible]	سفید	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	روزی	[illegible]	روزی	شبی	روزی	شبی
[illegible]	[illegible]	نر	نر	نر	ماده	ممتزج	ماده
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دل و دماغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	یک ل	[illegible]	یکماه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	طلا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	یازدهم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	طالع	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

لون بیوت

طالع	[illegible]	[illegible]
دوم	سبز	[illegible]
سیم	ازرق	[illegible]
چهارم	سبز	[illegible]
پنجم	سفید	[illegible]
ششم	[illegible]	[illegible]
هفتم	[illegible]	[illegible]
هشتم	[illegible]	[illegible]
نهم	سفید	[illegible]
دهم	سبز	[illegible]
یازدهم	ازرق	[illegible]
دوازدهم	سبز	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بیت شکر که این نامه بعنوان رسید پیشتر از مرگ بپایان
رسید الحمد لله والمنه که از میامن توفیقات ربانی و تاییدات
حمدانی و ارواح حضرات انبیا و اولیا عقدات مشکله
این مسایل حل شد و از جدا و ل آبدار آنچه در پیشگاه ضمیر [illegible]
و مستور بود با وجود تکفل مهام انام و تعهد مناهج [illegible]
عوام و قلت فرصت در ارتکاب این امر خطیر و کثرت [illegible] اهل
ذکر و تدبیر در رشته تحریر و تسطیر کشیده بر منصه ظهور
آورده در وقتیکه عالم پر از نیر آیه هدا لتزور افتر پادشاه
فلک بارگاه عرش اشتباه ظل اله آنکه خاطب شمشیرش بر
منابر فتوح خطبه ابکار بلاد میخواند و بسنان مملکت ستانش
بزبان حال میگوید شعر خطبتك ابكار البلاد وعونها
فاليك من دون الملوك رجوعها آسمان از روح منطقه
بند طاعت او وست و برجیس دعاگوی او در زیاد و کون از دست
کوهر بار او در خطر و زمانه بعدل و انصاف او مفتخر بیت
واشرق وجه الارض من نور عدله وقد كان في ليل من الجور
هالكا وان له شرقها ومغربها ونفسه تستقل دنياها
جوان شد اعنی سلطان البرین وخاقان البحرین ابو المظفر

شاه عباس الصفوی الحسینی خلد الله تعالی ظلال
سلطنته و خوقته فی الخافقین ومتع الله المسلمین بطول
عمره بحق سید الكونين وامام الثقلين و خان بن خان و
[illegible] زمان و یگانه دوران حاکم داد گر و عادل رعیت پرور
[illegible] ضیاء سپهر سلطنت بدر منیر فلک خوقته آنکه
[illegible] اعضای ارباب شقاق و نفاقست و قلمش
مفتاح ابواب ارزاق بیت انکه ز تیغش شد در کارزار
بیرهن عمر عدو تار تار وانکه ز کلکش نکند داوری
یافته منشور قضا یاوری صلاح العباد ورشد الامم وامن
البرية من كل غم بشيئين ما لهما ثالث بحرف الحسام وحرف
القلم سروران زمان آستان او را بهر باب پناه و امید
واران دوران جناب عالی و امیدگاه ابو الفتح امام قلیخان
و نحریر صاحب تدبیری که قلم دو زبان در مدحت گستری و
ثنا خوانی او بلمادح بکر زبان شده و کمیت خوش رفتار تبیان
در بادیه اوصاف او از عجز و کند و کشته جادی که محاسب
وهم از محاسبه جود او عاجز است و خبایای اسرار متوقعات
پیش رای منیر او بارزو فضلش بر فضلا کالشمس فی وسط السما

السما ظاهر است و خرد فایقش بر عقل عاشر کالبدر فی الدجی
باهر رای رزینش حل مشکلات حکمای سلف نموده و عقل
کاملش عقدات عقل اول کشوده معلم اول از تلامذه او یکبیست
و دانش بسیار بیش عقل کامل او اندکیست بذات شریفش
مفاخرت و مباهات منصب دستوریست و منص[illegible]
مورد بدایع معنوی و صوری جامع علوم معقول و [illegible]
حاوی فروع و اصول کشاف استار الفرقان مستخرج نکات
للمعاني بالبيان هادى الخلايق بطوالع انواره كاشف الحقايق
بلوامع اسراره رافع اعلام الهداية مانع الخلايق عن نهج الغواية
ذو المجد والسؤدد والسيادة صاحب خلق كريم ومهبط فضل
عمیم واثق بعنایات ذو المنن امیر ابو الحسن لازال مجالس
اهل الفضل محلی بوجوده و حصل ما رب بنی الامال بفضله و
جوده که علت غایی تالیف این رساله اوست بیت زان
هنرمند میکند جانی کش ستایش کند هنردانی بیت
بدین نخل دانش که پرورده ام بجوی دلش در بر آورده ام
نشد با عثم جز سخن دانیت بدستور دانش سخن رانیت
امید که چون بنظر اصلاح رسد خطا و زلل آن بذیل الطاف

عام بوشند شعر اضبا وفضلك فی شام وفی یمن سادت
برالریح والرکبان والصحف فهذا العذر فی نظم بعثت لکم
من عنده الدر لا یهدی له الصدف وموفق کشت باتمام
... در یوم الخمیس بیست وششم شهر شوال ختم بالخیر و
... سنة اثنتی واربعین والف من الهجرة النبویة علیه
... من الصلوات واکمل التحیات حسب الفرموده
... حضرت مصطفوی نسبت مرتضوی منقبت سیادت
وکمالات منتسب مستغنی الالقاب والاوصاف خدام
والامقام ذوی العز والاحترام جناب آقا سید عبد الباقی
الدزفولی الشهیر بسید عبد الباقی سلمه الله تعالی سید فانیه جانبیه
العبد المذنب المقصر محمد حسین بن الحاج محمد خضر سمت اتمام
یافت فی شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۱۲۹
ولله الحمد والمنة حق حمده
وصلی الله علی محمد و
اله اجمعین
تم تم تم

بسم الله الرحمن الرحیم

[...] آفرید کاریرا که افلاک و دوایر نجوم بیافرید و شکر و سپاس [...] بالغ بود یرا که عناصر و ارکان در وجود آورد و اثر علویات و تاثیر سفلیات مزاجها ساخت و مزاجی که باعتدال نزدیکتر بود آدمی را داد و بشرف عقل و نطق مشرف کردانید تا بحقایق علوم راه برد و درود و تحیة بر سید انبیا محمد مصطفا و اولاد و اتباع او باد و سلم تسلیما کثیرا **بعد** چنین کوید مؤلف این مسوده علیشاه بن محمد بن قاسم الخوارزمی المعروف بالبخاری حرسه عن نوایب الزمان که چون ایادی و اکرام خدا وند صاحب معظم دستور الممالک العرب و العجم شمس الدنیا و الدین سیف الاسلام و المسلمین محمد بن الصدر السعید مبارکشاه اطال الله فی الدوله بقاءه در حق این فقیر حقیر بسیار شد و مخدوم زادکان که کوهران کان و اختران آسمانند اشارة شریف بود تا بعد از وظایف تحصیلات دیکر چیزی ازین علوم شریف معلوم کنند چون از حساب هندی و زیج جدید ایلخانی و زیج عمل که منتخب آنست

و جمع

و جمع کرده این فقیر فارغ کشتند مجمل اصول احکام که بحکیم کوشیار منسوبست در بحث آوردند و چند کرة فرو خواندند کفتند اکر مارا مجموعه باشد از احکام مشروح و مفصل و انهر چیزی آنچه در بابیست بود جمیع در وی موافق بود چون زیج عمل ایلخانی درخواه کردیم با تمام رسید و قبول افتاد این التماس را نیز در نشاید کرد **ع** تا کوهر طاق نوشود [...] و اکر چه ملال خاطر بغایت رسیده بود و نازکی مزاج بنهایت [...] ضعف و پیری قوی کشته و شفقت پدر و فرزندی و مهر بخ بر دو رسید و مراقبت و حسن ادب و لطف زبان ایشان جمع بود نکذاشت تا این التماس بر زمین افتد پس این اجابت کرده شد و شرف روز کار خود دانسته امد و حقوق عز و خدمت ایشان استقبال نموده کشت و این مختصر تالیف کرده آمد انه ولی الاجابة **فصل** هیچ شک نیست که هستی همه موجودات از واجب الوجود است تعالی و تقدس و وجود هر چیز را سببی آفرید که چون این سبب موجود کرد آنچیز ظاهر شود و نه فلک هست کرده و چندین هزار کوکب در میان افلاک نشاندو و از آنجمله هفت کوکب بر هفت فلک سیر داده و باقی را در فلک هشتم ثبت کرده و چهار عنصر مختلف بر پدید آورده زیر فلک قمر و اجرام علوی را بمنزلت ابا نهاده و اجرام سفلی را بمنزلت امهات نشاندو و موالید ثلثه را در وجود آورد و از میان ایشان

چون فرزندی که از میان مذکر و مونث بزاید و حکمت ازلی او آدمی را از جمله موجودات بر کشیده و مکرم کردانید و دستعادتهای آسمانی و قوتهای نفسانی فضیلت داده بر جمیع موجودات و حرکات و امن جبر کواکب در علت [...] کردانید تا درین عالم بهر طرفة العینی چندین هزار چیز کون و [...] د که هیچ بدیکری مانند نباشد پس پادشاه بحقیقت او ست [...] انجم نصب کردکان و صد بران حضرت او و کارکنان بقدرة و ارادت او تعالی و تقدس پس تاثیرات اجرام علوی در آدمی بیشتر اثر کند که در دیکر حیوانات و باز این اثر در شخصی ظاهر تر بود که فیض فضل الهی در وی غالبتر بود و ازین سبب است که احکام نجومی بر شریفان درست تر آید و راست تر بود **فصل** شرایط صاحب احکام بسیار است آنچه ازوی ناکزیر بود آنست که مزاج بروج و کواکب نیکو معلوم دارد تا تواند امتزاج دادن و فرق کردن میان سعد و نحس و قوی و ضعیف و امثال این و از علم طبیعی با خبر باشد و از کثرة تجربه با قوة الهی چنانکه بطلمیوس فرموده است در کلمه و بجای دیکر میکوید که احکام غلبه ظن است و غلبه ظن میان کمان و یقین باشد پس اکر کمان بر خیزد یقین ماند و یقین حقیقت علم باشد نه در غلبه ظن و شک نیست که منجم میان دکر ده و زخم خورده دشوار تواند فرق کردن بلکه نتواند و میان خفته و مرده هم چنین

و اکر

و اکر کسی کوید که میتوان فرق کردن او از حقیقت این صنعت خبر ندارد پس ثابت باشد که احکام غلبه ظن است و غلبه ظن شامل بود صدق و کذب را پس نشاید حکم قطعی کردن بر چیزی جز انکه دانستن کلیات احکام ممکن نباشد و جزویات را نهایت نبود چون این مقدمه دانسته شود و قتیکه [...] بر طالع حکم خواهد کردن نسب و اقالیم و بلد مولود و احوال دین [...] معتبر دارند و صفات پادشاه وقت را هم چنین اما اکر حکم در امور [...] احوال پادشاه و اقلیم و ناحیت و شهر و هوای او را نکاه دارند که هر اقلیمی و شهری و قومی را مزاجی دیکر است چون اثر اجرام علوی با جسام سفلی رسد و هر جسمی و موضعی بقدر استعداد خود قبول کند و موثر شود بدان اکر مانعی نباشد چنانکه آفتاب بر همه کوهها بتابد اما در کوه بدخشان لعل پرورده شود و بکوه دیکر نورن و کج پس معلوم شد که اثر کواکب آنجا ظاهرتر است که استعداد قویست اما اهل مولود را از آن نکاه دارند که بچه پادشاه هر چند بد طالع باشد سعادة بیش از بچه پاسبان بیند و هوای اقلیم و بلد را از آن اعتبار کنند که دلیلهای سرما در شهرهای کرمسیر همان اثر نکند که در شهرهای سردسیر و رنک و صورة بچکان خطایی همان نباشد که بچکان روم و هند و احوال پادشاه از آن نکاه دارند که رعیت بر دین و روش پادشاه وقت باشد پس بباید دانست که تعالی و ت[...]

میان احکام طالع سال و مولود آن بود که آن بعموم خلایق باز کردد و احوال
عالم و این بیک شخص معین پس هر به حکم خواهد کردن اول دلیل آن طلب
دارند چنانکه کیفیت آن کفته شود و البته بر یک دلیل هیچ حکم نکنند تا دو دلیل
... شد بر یکچیز و آنچه کوید از سر علم و فکر و اعتقاد کوید و دیانت و
... و نظافت ظاهر و فراغت خاطر و صفای ذهن و پاکی سیرت
... شفقت و راستی و مرحمت پیش کیرد و جانب حق را مقدم
... رد تا بیشتر احکام او صواب افتد و سخن در وقت و لایق شخص و مناسب
زمان کوید اما اکر شخصی را سهم الغیب در درجه طالع افتاده باشد یا
مشتری با سهم الغیب بود یا ناظر بد و خاصه از خانهای علم یا از وتدی و یا
عطارد در هفتم بود و آن طالع او یا سعدی آنجا بود خاصه که آن عطارد از
نهم یا سوم بدان سعد نظر کند احکام آن شخص اغلب راست بود اکرچه در
علم کم بضاعت افتاده بود اما آن نادر بود چون این شرایط معلوم کشت
چنانکه بنای این کتاب بر نهج اشجار نهاد و هر شجره شعبات و اثمار
شجرهٔ اول در صفات و منسوبات بروج و کواکب شجرهٔ دوم
در احکام قرانات و اتصالات شجرهٔ سیوم در احکام عالم
شجرهٔ چهارم در موالید شجرهٔ پنجم در اعمال تسیرات
و آوردا اشجار و اثمار نام کرده که این اثمار از اشجار بوستان روحانی و
علم

عالم الهام ربانی رسیده بود بسبب عنایت ازلی و تربیت استادان مشفق
و مربیان کریم پس این فقیر بنیاد این ابتدا کرد از راه فقر و شکستکی نه از روی
پندار و هستی بر مخلصان و مرادکان و دوستان تا بعد ازین درویش او را یاد کار
دارند و از خدای توفیق خواسته در اتمام آن شجرهٔ اول در صفات و
منسوبات بروج و کواکب و انواع و اقسام بروج و ارباع عالم و او...
هفت کواکب و نمودن کیفیت هر یک و اتفاق افتادن دلیل ... در ...
و این شجره بر هفت شعبه است شعبهٔ اول در صفات و منسوبات
بروج چهارده اثمار شعبه دویم در طول و عرض عالم و ارباع و اوتاد
طالع و منسوبات بروج و کواکب شش اثمار شعبه سوم در صفات
و منسوبات کواکب و راس و ذنب نه اثمار شعبه چهارم در اقسام بروج
بر کواکب هشت اثمار شعبه پنجم در نظرهای کواکب چهار اثمار
شعبه ششم در مقادیر شهادتها و قوت و ضعفهای کواکب هفت
اثمار شعبه هفتم در احوال دلایل بانواع مختلف یازده اثمار
شعبه اول در صفات و منسوبات بروج چهارده اثمار ثمرهٔ اول
در صفات و منسوبات برج حمل برج حمل خانه مریخست و شرف آفتاب و
وبال زهره و هبوط زحل و بمزاج کرم و خشک بر طبع آتش نهادست و
مذکرست روزی و شرقی و منقلب و برنک سرخ و سفید و خوب صورت

و جعد موی و میکون و سبک روح و ناپارسا و نکاح دوست و تیز
شهوت و میانه فرزند و از مردمان دلیل است بر ملوک و امرا و لشکریان
و صیادان و ارباب سلاح و صرافان و ضرابان و اکر منحوس بود دلیل است
... بود و اوباش و فتنه انکیزان و قصابان و سلاخان و عیاران
... سازان و سرهنکان و از جواهر دلیل است بر مس و
... سوار و تاج و سربند و از جاها دلیل است بر آتش خانها و
... کوشکها و جاهای عالی و مقام مسکران و آهنکران و مطبخها و محل
کوسفندان و سلاح خانها و از خویها دلیل کند بر مزاج و حرکت و معاشرة
و تازه رویی و کستاخی و دلیری و تیز خشمی و کینه داری و حاضر جوابی
و میانه آوازی و از دواب دلیل است بر کوسفندان و بز و نخجیران و
آنچه سم شکافته بود و سر دارند و از نباتها دلیل است بر فلفل و زنجبیل
و دارچینی و قرنفل و کبابه و از شهرها دلیل است بر بابل و فارس و آذر
بایجان و شام و دریای طبرستان و از اعضا دلیل است بر سر و روی
و کوشهای اعضا و از بیماریها دلیل است بر درد سر و چشم و سرخ باد و
کلی و کوری و کنکی و کلف روی و برج بهیمی است و نرم آواز و اول بروج
منقلبه مشرقی باشد و جنوبی ثمرهٔ دویم در صفات و منسوبات
ثور برج ثور خانه زهره است و شرف ماه و وبال مریخ و بمزاج سرد
دخلکت

و خشک است بر طبع خاک نهادست و مؤنث و شبی و جنوبی و ثابت و برنک
سفید روشن و نکاح دوست دارد و تیز شهوت و کم فرزند بود و از مردم دلیل است
بر مردم بزرک باش و مغرور و مالک زادکان و وکیلان و غلامان و انبار
داران و خاتونان و مطربان عفیفه و چون بد حال بود دلیل کند بر ...
مطربان و خدمتکاران ایشان و مردم احمق و از نباتها ...
بود و مغز میوها و سبزیها و آنچه نورسد و از جایها دلیل است ...
و بستانها و تره زارها و هر جا که درو دواب دارند و بکوم نزدیک بود
از شهرها دلیل است بر دمشق و همدان و بصره و عراق عجم و اسکندریه
و فرغانه و از خوها دلیل است بر حمق و کاهلی و مکر و تهمت و غفلت و نامقبولی
و از دواب دلیل است بر کاو و کاومیش و نخجیران کوهی و از مرغان دلیل است
بر کبوتر و فاخته و بلبل و از جواهر دلیل است بر طوق و حمایل و کردن بند
و از اعضا دلیل است بر کردن و حلقوم و رکها و عصبهای کردن و از بیماریها
دلیل است بر درد کلو و آنچه بر اطراف کردن حادث شود و بهیمی است و میانه
آواز ثمرهٔ سوم در صفات و منسوبات برج جوزا جوزا خانه عطارد است
شرف راس و وبال مشتری هبوط ذنب حضیض زحل و اوج آفتاب و زهره و
بمزاج کرم و تر است بر طبع باد و نهادست و مذکر و روزی و ذو جسدین
و مغربی و برنک سفیدی که بزردی زند و خوب صورة و میانه نکاح و میانه

فرزند و دیر پارسائی میانه و از مردم دلیل است بر اهل دیوان و فضلا و حکما و
خطاطان و نقاشان و دبیران و قمار و عمال و شعرا و اکابر و چون بحال
بود دلیل کند بر طراران و کیسه بران و شاعران هذیان گوی و کسانی
که در کارها تعطیل کنند و از نباتها دلیل است بر درختان عالی و میوه و
[illegible] و بادام و میوه‌های با مغز و آنچه در روز آنرا خورند و انواع داروها
[illegible] دلیل است بر کوهها و غارها و منظرها و بادگیرها و جاهای
بازیگران و دیوانخانها و دبیرستان و مکتبها و جاهای مرغان و از شهرها
بر مصر و رقه و صعید و موقان و گیلان و اصفهان و کرمان و از خوها
دلیل است بر جوانمردی و گفتن حکایات و روایات و حکمت و بزرگی جستن
و تیز خاطری و آمیختن با مردم و از حیوانات دلیل است بر جانوران پر نرم
و مرغان خانگی و قمری و آنچه با مردم انس گیرد و از اعضا دلیل است بر بازوها
و دستان و انگشتان و از بیماریها دلیل است بر ریشها بر روی و زخم از
بادها و برج انسی است بلند آواز **قسم چهارم** در صفات و منسوبات
سرطان برج سرطان خانه قمر است و شرف مشتری و هبوط مریخ و وبال
زحل بمزاج سرد است و تر بطبع آبی و تابستانی و مؤنث و شبی و منقلب
شمالی و برنگ اسمر و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم دلیل است بر ملکزادگان
و میانیان و امیران آب و کشتی بانان و ملاحان و غواصان و شرابداران و
اگر

اگر بدحال بود دلیل کند بر حمامیان و سقایان و فقاعیان و از جاها دلیل است
بر دریا و آبگیرها و رودها و حوضها و آبخانها و سقاخانها و از شهرها دلیل است
بر ارمنیه صغری و بحرین و مشرق خراسان و مرو و بلخ و از نباتها دلیل است
بر آنچه از آب روید چون قصب و مانند آن و از جواهر دلیل است [illegible]
[illegible] و مرجان و مهرهای صینا و از خوها دلیل است بر بی ثبا[تی]
[illegible] کم همتی و از اعضا دلیل است بر سینه و پستان و شش و [illegible]
[illegible] دلیل است بر کلف روی و کلی و پیسی و سستی اعضا و درد پیوندها و [از]
حیوانات دلیل است بر آنچه گنگ است و بی آواز **قسم پنجم** در صفات
و منسوبات برج **اسد** برج اسد خانه آفتابست و وبال زحل و اوج مریخ
و بمزاج گرم و خشک و تابستانیست و مذکر است و روزی و مشرقی و ثابت
و برنگ سرخ و سفید و درویش و نکاح دوست و تیز شهوة و کم فرزند و
از مردم دلیل است بر ملوک و سلاطین و سروران قوم و نزدیکان پادشاه
و جوهریان و صرافان و سکه‌داران و دردم زنان و اگر بدحال بود دلیل
کند بر مردم آتشکار و مطبخی و تدکری و از خوها دلیل است بر کبر و گردن
کشی و بزرگ باشی و تیز خشمی و کینه داری و طلب جاه و منصب و از جواهر
دلیل است بر زر و یاقوت و مرصعات و از جاها دلیل است بر تختگاه
سلطان و قصرهای عالی و سراهای مذهب و دار الضرب و کوههای با جواهر

و کانها و شکارگاهها و از شهرها دلیل است بر اطراف مشرق و بلاد ترک و چین
و سمرقند و مکران و دیلم و طوس و سیستان و طبرستان و بیت المقدس و
از جانوران دلیل است بر شیر و پلنگ و یوز و سگان شکاری و گرگ و آنچه
[illegible]دم بود و از نباتها دلیل است بر خرزهره و آنچه شیرین باشد و از اعضا دلیل است
[illegible] و پهلوها و خصیها و از بیماریها دلیل است بر درد معده و
[illegible] و کوژی پشت و گنده‌دهان و برج سبعی است میانه آواز
قسم ششم در صفات و منسوبات **سنبله** برج سنبله خانه
و شرف عطارد است و وبال مشتری و هبوط زهره و اوج مشتری و بمزاج
سرد و خشک است بطبع خاک و تابستانیست و جنوبی و مؤنث و ذو جسدین
شبی و برنگ گندم گون و خوب صورتست و کم نکاح و کم فرزند و گویند عقیم است
و هم پارسائی میانه و از مردم دلیل است بر وزرا و اصحاب دیوان و دبیران و
مردمان کافی و نایبان و عوانان و حکما و فضلا و اهل عقل و حکمت و تیزی
و چون بدحال بود دلیل کند بر گیلان و دلالان و قسامان و تاجران و
بیاعان و در اصل بر مردم میانه حال دلیلست و از خوها دلیل است بر خوش
گفتاری و فصاحت و بلاغت و خواندن کتب و اشعار و دانستن معقولات
و حفظ کلام و فلسفه و از نباتها دلیل است بر گندم و جو و ماش و باقلا و
آنچه تخم دارد و سرد و از جواهر بر درم و دینار و چیزهای منقش و ملون و از
حیوانات

حیوانات دلیل است بر کبوتر و طوطی و دراج و گنجشک و از جاها دلیل است
بر سراهای عالی و دیوانخانها و سمها و کتابخانها و انبار غله و حبوب و کشت
زارها و زمینهای مزروع و بازارها و جاهای برده فروش و از شهرها
دلیل است بر اندلس و افریقیه و اطراف فرات و کوفه و صنعا و جزیره از فارس
و شام و از اعضا دلیل است بر کمرگاه و میان شکم و مجاهای د[illegible]
بیماریها دلیل است بر علتهای شکم و میان و ریختن موی و لاغری [illegible]
و آنچه در جوفها حادث شود و برج انسی است و بلند آواز **قسم هفتم** در
صفات و منسوبات برج **میزان** برج میزان خانه زهره است و شرف
زحل و وبال مریخ و هبوط آفتاب و بمزاج گرم و تر بطبع بادی و شبی ماهی است و
منقلب و مغربیست و مذکر و روزی و برنگ سپیدی که بگندم گونی زند و خوب
صورتست و شیرین و بسیار نکاح و تیز شهوة و بسیار فرزند و ناپارسا و از
مردمان دلیل است بر نایبان اکابر و مردم صاحب رای و اهل خرد و ادب و
شریف و ممیز و لطیف و خوش لهجه و مطایبه کنندگان و طرب دوست و با طاعت
و راستکار و راست لهجه و اگر بدحال بود دلیل است بر مطربان و رقاصان و
قیادة کنندگان و از خوها دلیل است بر تفکر و سخاوت و رستگی و امانت
گذاری و راست طبعی و دوستی کنندگان بود و عاقل و کم صبر و از جاها دلیل است
بر بادگیرها و آبخانها و کوشکها و منظرها و جاهای با نزهت و تماشاگاه

وبستانها و کوههای با میوه و مجلس خانها و از میوها دلیل است بر آنچه لذیذ
باشد و شیرین و خوشخوار و از جواهر دلیل است بر آنچه از وی زینت کنند و کمر
و کیسه و میان بند و از شهرها دلیل است بر بلاد روم و اطراف مصر و مکه و
... طالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم و از جانوران دلیل است بر
... ن و چکاوک و فاخته و قمری و کبوتر خانگی و دراج و از اندامها
... سرین و نشستگاه و زیر ناف و رحم و از بیماریها دلیل است بر
... سیر و ورمها و باد فتق و زرد گشتن روی و کری در بینی و برج انسی است
بلند آواز و بادی **ثمره هشتم** در صفات و منسوبات برج **عقرب**
برج عقرب خانه مریخ است و وبال زهره و هبوط قمر و اوج عطارد و بمزاج سرد
و تر بر طبع آب و تیر ماهی است و ثابت و شمالی و مونث و برنگ سرخ کر بستری
زنگ و باشد که اشقر بود و کم نکاح و فرزند بسیار و نا پارسا و از مردم دلیل است
بر امرا و لشکرکشان و مبارزان و دلیران و سپاهیان و سرهنگان و
کشتی داران و اگر بد حال بود دلیل است بر مکاران و ساحران و عزیمت خوانان
و پیران راست شوند و مخنثان و خادمان کومایه و جادوگران و کسانی
که بر خود زخم زنند و آتش فشند و خود دار بجز دارند و احمق بوند و خادمان
سفید پوست و دستکاران و جراحان و دزدان ناداشتان و آب
کشان و صیادان کاهل و از خویها دلیل است بر خلل یعنی و دروغ گفتن
وحیلة

وحیله ساختن و ترش روی و کینه داری و از جاها دلیل است بر گذرهای آب
و چشمهای کنده و جاهای پر آب و آنجا نهالها بار کین و جزایر و زندان و سیاسة
گاه و قمارخانه و دزدخانها و خرابات و از شهرها دلیل است بر بلاد حجاز و دشت
عرب و یمن و حرز و قومش و آمل و ساری و نهاوند و تبریز و از نباتات دلیل است
بر قصبها و درخ ... و بر آبهای روده خانه روید
مسهل و از جواهر دلیل است بر حماق و کوز و کولر ... و شبح و عص ...
دلیل است بر حیوانات آبی و خوک و اژدها و جز بدکان مضر و ماران آبی و از
اندامها دلیل است بر ذکر و فرج و خصیه و مقعد و مثانه و میان ران و از بیماریها
دلیل است بر سستی قضیب و بیماری درد رحم و احتباس البول و جراحتها و آب
رفتن چشم و لکنت زبان و کری و کوری و کلی و پیسی و برج کنگ است بی آواز و
بعضی گفته اند سبعی است **ثمره نهم** در صفات منسوبات **قوس**
برج قوس خانه مشتری است و شرف ذنب است و هبوط راس و وبال عطارد و حضیض
آفتاب و نهرم و مزاج گرم و خشک بر طبع آتش مشرقی است مذکر و روزی و ذو
جسدین و تیر ماهی و در پادشاهی میانه و برنگ سپیدی که بعسل گوید زند
با فودی و کم نکاح است و کم فرزند و از مردم دلیل است بر انبیا و قضات و
فقها و وزرا و اصحاب صفه و اگر بد حال بود دلیل کند بر نایبان قاضی و وزرا
کان و مسکران و فلسگران و بیطاران و دواب داران و ریاضت دهندگان

و پایگاهان برده و ستور و در اصل بر مردم میانه حال دلیل است و از خویها دلیل است
بر تعصب کردن در کارها و خادمی مسجد و صومعه و مدرسه و پاکیزگی و از
جواهر دلیل است بر زر و نقره و برنج و قلعی و چیزهای مرکب و از نباتها دلیل است
... شیرین بود چون خرما و انگور و امرود و انجیر و انگبین و از حیوانات
... راسب و استر و دراز گوش ... و چون خاقر
... شهرها دلیل است بر دار الضرب و دار القضا و صوامع و مناره
... اسبان و برده فروشان و حمام و از اندامها دلیل است بر رانها
و رگها و عصبها و از بیماریها دلیل است بر افتادن از دواب و زخم خوردن
از چارپایان و هر بیماری که منفرد نبود و نیمه آخر او بهیمی است و اول او انسی است
و برج با آواز است **ثمره دهم** در صفات و منسوبات برج **جدی**
برج جدی خانه زحل است و شرف مریخ و وبال قمر و هبوط مشتری و بمزاج
سرد و خشک است بر طبع خاک جنوبی است و زمستانی و منقلب و مونث و
شبی و برنگ سیاه و درویش نکاح دوست تیز شهوت بسیار فرزند و از
مردم دلیل است بر قلعه داران و زنبیلیان و لشکرکشان و امرا و مردمان
پیر و مشایخ طریقت و اهل صحرا و جبال و دهاقین و خاندانهای قدیم و اگر
بد حال بود دلیل کند بر کلهبانان و صیادان و مزدوران و برزگران و بندگان
و خادمان سیاه و خاک بیزان و کل کاران و کورکنان و مجاوران تربتها و
از

و از خویها دلیل است بر دور اندیشی و دروغ گفتن و لجاج و فراموشی و بخل و امساک
و حیله گری و رازداری و کم همتی و از شهرها دلیل است بر هند و مکران و شرقی
روم و اهواز و از جاها دلیل است بر قلعها و حصنها و کوههای خشک و
سنگستانهای با خار و شورستانها و جاهای خشک و با خوف و تاریک و
مسکنهای مسکینان و دزدان و جاهای سیاستگاه و زندان و ...
و گورستانها و جاهای خراب و کهن و از نباتها دلیل است بر آنچه ...
و انواع داروها و درختان بی میوه و خشک و از جواهر دلیل است بر سرب و
سنگ مغناطیس و خاره و بج و نوره و شوره و از حیوانات دلیل است بر
گوسفندان و بز کوهی و گاو کوهی و خرگوش و شغال و بوزنه و موش و سوسمار
و از حشرات زمین آنچه مضر باشد و قوی و از اعضا دلیل است بر زانو و
عصبهای پا و پیوند زانو و از بیماریها دلیل است بر گنگی و کری و لنگی و
کلی و پیسی و زشتی صورت و برج بهیمی است و ضعیف آواز و بعضی گفته اند
که سبعی است **ثمره یازدهم** در صفات منسوبات برج **دلو**
دلو خانه زحل است و وبال آفتاب و حضیض مریخ و بمزاج گرم و تر و بطبع باد
و زمستانی است و ثابت و مغربی و مذکر و روزی برنگ عسل گون بسیار
زنند و کم نکاح و اندک فرزند و از مردم دلیل است بر ملکان قدیم و حاکمان
و زنبیلیان و مشایخ طریقت و پیران پیش قدم در کارها و متکلمان و عقلا

واصحاب ارصاد کواکب واکر بد حال بود دلیل کند بر عزیمت خوانان و طلسم
سازان وافسونکران وفال کویان وآنها که پری در جام وبلور وآب بنمایند
وآبکشان بر او بیر و مشک و کاریزکنان وخمر فروشان و تربت نشینان
[illegible] بر مردم فرومایه دلیل است وازخوها دلیل است بر عقل و تمیز
[illegible] و چیزها وباریک نظری و ترسندکی و صبوری وازشهرها
[illegible] کوفه و حوالی آن و قزوین و بادیه عرب و حجاز و غزنین واطراف
[illegible] بعضی از فارس و چیزی از کیلان وازجاها دلیل است بر حصارها
وکوشکهای عالی و قصرها و آسیاها که از باد کردد و بادخانها وآنجا که رصد
کنند کواکب را وخانهای فقیران وکور خانهای بلند ومنارها وخانقاهها
وزاویه درویشان و بیشها و درختانها وآشیان مرغان وکنشت جهودان
وازنباتها دلیل است بر هلیلها وخیار شنبر و خرمای هندی و حبوبات
نیز وازحیوانات دلیل است بر سنجاب و سمور و روباه وکلاغ و فراستوک
ولقلق و عقاب و بوم و صقر وخاد و ستوران بارکش وازجواهر دلیل است
بر مهرهای سفالین و قلاده دواب و پیرایه که بر موم کنند وازاندامها
دلیل است بر ساقهای پا واستخوانهای ساق و عصبها وانچه قوی بود
وازبیماریها دلیل است بر لنکی و عیبها از افتادن از بلندیها و درجا
افتادن و بوی اندام و هر علتی که از فکرت بدید آید و برج بادیست و بلند
آواز

آواز **عشر دوازدهم** در صفات و منسوبات برج **حوت** برج حوت
خانه مشتریست و شرف زهره و وبال عطارد و هبوط عطارد و حضیض مشتری و
بمزاج سرد و تر بر طبع آب و شمالیست و مؤنث و شبی است و زمستانی و
نکاح دوست بسیار فرزند تیز شهوة در پارسایی میانه وازمردم دلیل است
بر علما و قضات و حاکمان واشراف واهل ورع و صوفیان و [illegible]
دلیل است بر غواصان و ملاحان وکشتیبانان و ماهی کیران [illegible]
فروش و منافق و مزور و سالوس وازجاها دلیل است بر مدرسها و دیا
وخوابها و سراهای عالی و مسجدها وآنجا نهاوحوض خانها و سردابها و
کوهها که در دریا بود و ساحلهای معمور و صیدکاهها وازشهرها دلیلست
بر سمنان و طبرستان و مازندران و بخارا و شام و دریای یمن و مشرق
زمین هند وازخوها دلیل است بر خوشخویی وکشاده رویی و سخاوة
و تلطف و عفت و حافظ و دلیری وازنباتها دلیلست بر بید و قصب و
سیب و آبی و شفتالو و آلو و میوهای شیرین و خوشخوان وازحیوانات
دلیل است بر مرغان آبی و ماهیان بزرک و فیل و کاوان وازجواهر
دلیل است بر صدف و دانه بزرک و عقیق وازاعضا دلیل است بر
سرهای پا و کعب وازبیماریها دلیل است بر نقرس و بسیار خفتن پایها
واختلاجات و سستی در پایها واین برج کنکست و بی آواز و بعضی

کفته اند سبعی است **عشر سیزدهم** در صفات درجات بروج در هر برجی
ازین دوازده برج درجاتی باشد که بعضی را نیره و مضیئه خوانند و
بعضی را مظلمه و ملخصه کویند و بعضی را قیمه و بعضی را خالیه خوانند و
[illegible] را مذکر و بعضی را مؤنث کویند و بعضی را سعد و بعضی را نحس
[illegible] تفاق نحس دانسته اند آنهارا آبار کفته اند اهل بابل وازان
[illegible] انده و در صفات درجات خلاف بسیار است پس آنچه
[illegible] و نحس اند باتفاق آنرا یاد کنیم وآنچه در وی خلاف بسیار است
بکذاشتیم اما درجات سعد از حمل ی و یط است وازثور ج و د است
وازجوزا به و ح است وازسرطان ا و ی و ج و ی وازاسد
د و ز وازسنبله ی و س و به و جه وازمیزان ج و ه و کا و لا
وازعقرب یط و جه وازقوس ک و ح و کا وازجدی س و ک و یه
و جه و لح وازدلو د و یو و ز و جه وازحوت س و جه و ا پس
اکر درجه طالع یکی ازین درجات افتد یا درجه عاشر یا موضع نیری بود از
دو نیر یا موضع سهم السعاده یا موضع صاحب طالع یا موضع مستولی
بر طالع یا عاشر مولود بسعادتهای عظیم رسد از طبیعت آن برج یا
آن دلیل و یکی از آن سعادتها که بعضی از اصحاب احکام ازان غافل
باشند اینست اما درجات نحس که آنرا آبار کفته اند در حمل پنجست
دیا

د یا ز کا لط در ثور شش است ه کح له ا در جوزا
پنجست ی کا ز ل در سرطان شش است س ز کا له لو له
در اسد هفت است و کح ز له کا لح در سنبله پنجست د کح لو
کا له در میزان چهار است ا د جه لـ در عقرب شش است
ط ح ز له کا لو در قوس شش است د س ز لو [illegible]
جدی هشت است ی ح ی ز ز له لح در دلو پنجست [illegible]
در حوت شش است د ط یط له لو کح اینست آن درجات که نحس است و آنرا
آبار کفته اند ایشان را باصطلاح اهل بابل پس اکر یکی ازین درجات درجه
طالع افتد یا مرکز عاشر یا موضع آفتاب یا ماه یا موضع سهم السعاده یا
موضع دلیلی دیکر مولود هیچ سعادتی نرسد و توقع مضرت بود هر چند
که دلیل قوی افتاده بود بر عکس آنچه درجات سعد کفتیم و در اختیارات
البته نشاید که قمر درین درجات بود یا درجه طالع ازین درجات کنند یا
درجه بیت عرض را **عشر چهاردهم** در صفات منسوبات بروج از طریق
مرکز از اول حمل تا آخر سنبله بروج شمالیند وآنرا عالیه خوانند ازانکه روز
افزون بود بر شب وازاول میزان تا آخر حوت جنوبیند وآنرا منخفضه خوانند
ازانکه شب افزون بود بر روز اما ازاول جدی تا آخر جوزا معوج الطلوع
و کوتاه مطالع وازاول سرطان تا آخر قوس مستقیم الطلوع و دراز

مطالع اما برجهای آتشی دلیلند بر معادن و کرما اما برجهای خاکی دلیلند بر نباتات
و ثمرها اما برجهای بادی دلیلند بر حیوانات از آدمی و غیره و رفتن بادها اما
برجهای آبی دلیلند بر حیوانات آبی و آبها و بارانها اما برجهای آتشی دلیل مردم
[illegible] هشند و گردنکش و [illegible] اما بروج خاکی دلیل مردم غافلند و احمق و
[illegible] دروغ گوی اما بروج بادی دلیل مردم شریفند و عالم و عاقل و ممیز
[illegible] دلیل مردم خسیسند و کاهل و تعطیل کنند در کارها اما
[illegible] بروج بر صورت آدمیند برجهای بادیند و سنبله و نیمه اول قوس اما بروج
با عیب حمل است و سرطان و عقرب و جدی اما بروج زشت صورت ثور است
و جوزا و قوس و جدی اما بروج خوب صورت و با جمال حمل است و سنبله و
میزان و حوت و عقرب اما بروج بریده اندام که آنها را مقطوع خوانند حمل است
و ثور و اسد و حوت اما بروج دواب که بهیمی گویند حمل است و ثور و اسد و
نیمه آخر قوس و نیمه جدی **شعبه دویم** در طول و عرض و ارباع عالم
و اوتاد طالع منسوب ببروج و کواکب و قمر شش اثمار است **ثمره اول** در
طول و عرض عالم و ارباع طول عالم باصطلاح استادان از اقصای مغرب است
تا اقصای مشرق و آن صد و هشتاد درجه است که نصف دور فلک است
و حد او بقول متقدمان از جزایر خالدات است و بقول متاخران از ساحل بحر
قیانوس که آن را بحر مغرب خوانند و ما بین این دو حد ده درجه است
اما

اما عرض عالم از خط استوا است تا قطب شمال و آن نود درجه بود راست و از این
نود درجه شصت و شش درجه معموره است اما مواضعی که طول او نود درجه بود
که نصف طول عالم است و عرض او سی و سه درجه که نصف معموره است آنجا را
وسط آبادانی خوانند و طول قبه گویند اما مواضعی که طول او بیش از نود درجه
بود و عرض او بیش از سی و سه درجه بود آن مواضع را ربع مشرقی [illegible]
و او منسوب بود بمثلثه آتشی و شهرهای معروف و آن بلاد مشر[illegible]
ترکستان و فرغانه و شاش و چین و خوارزم و بلغار و خزر و قبچاق و روس و
ارمینیه صغری اما مواضعی که طول او بیش از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و
سه درجه آن مواضع را ربع مشرقی جنوبی خوانند و او منسوبند بمثلثه خاکی
و شهرهای معروف او بلاد هند است و از افق مشرق جزیرهای هند است
و زمین سند و مکران و بعضی از خراسان و کرمان و فارس و یمن و بادیه عرب
اما مواضعی که طول او کمتر از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه آن
ربع را مغربی جنوبی خوانند و او منسوبست بمثلثه بادی و شهرهای معروف
جزیرهای سیاهانست از حبشه و زنگبار و کنار دریای مغرب و بلاد مغرب و
زمین مصر و شام و شهرهایی که آن را مغرب باز خوانند اما مواضعی که طول او
نود درجه بود و عرض او سی و سه درجه آن ربع را مغربی شمالی خوانند و او منسوبست
بمثلثه آبی و شهرهای معروف اندلس است و ترخان و افرنج و صقالبه و ارمینیه

کبری **ثمره دویم** در دانستن اوتاد طالع برج طالع و عاشر و سابع را اوتاد
طالع گفته اند و ثانی و حادی عشر و ثامن و خامس را مایل الاوتاد گفته اند و ثالث
و ثانی عشر و تاسع و سادس را زایل الوتد گویند یازدهم را از طالع و دوازدهم و
[illegible] ششم را ساقط گفته اند پس چهار برج اوتادند و چهار مایل الاوتاد و
[illegible] تاد و این چهار که ساقطند دو از مایل الوتد است و آن دوم است
[illegible] از زایل الوتد است و آن دوازدهم است و ششم و این چهار را
[illegible] ساقطان گفته اند که از طالع ساقطند **ثمره سوم** در نسبت طالع
با ارباع و فصول و عمر مولود درجه طالع دلیل مشرقست و درجه عاشر دلیل شمال
و درجه سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل جنوب و ما بین درجه طالع و عاشر
دلیل است بر آن ناحیه که میان مشرق و شمال است و این ربع مذکر زایل خوانند
و او دلیل است بر عمر مولود بر عهد صبا اما درجه عاشر تا غارب دلیل است بر آن
ناحیه که میان مغرب و شمال است و این ربع را مؤنث زایل خوانند و او دلیل است
از عمر مولود بر وقت جوانی اما درجه غارب تا رابع دلیل است بر آن ناحیه که
میان مغرب و جنوبست و این ربع را مذکر و مایل خوانند و او دلیل است از عمر
مولود بر اوان کهولیت اما درجه رابع تا درجه طالع دلیل است بر آنچه میان مشرق
و جنوبست و این ربع را مؤنث زایل خوانند و او دلیل است بر عمر مولود بر زمان
پیری اما برج طالع مذکر است و ثانی مؤنث و ثالث مذکر و رابع مؤنث هم
چنین

چنین تا دوازده خانه طالع اگرچه در اصل طالع مؤنث افتاده است **ثمره چهارم**
در نسبت ارباع عالم ببروج و کواکب مطلع حمل و میزان در منتصف عمارت بحمل و شمس
و زحل منسوبست و مغیب است هر دو بمیزان و قمر و مریخ منسوبست اما آنچه ما
بین مطلع و مغیب است از طرف شمال بسرطان و مشتری منسوبست و آنچه [illegible]
مغیب و مطلع است از جانب جنوب بجدی و زهره منسوبست و عط[illegible]
با هر یک از این کواکب در آن جهت اما قول متقدمان آنست که برج [illegible]
دلیل عراق عجم اند اما برج میزان و زحل دلیل رومند اما برج عقرب و زهره [illegible]
عربند اما برج جدی و عطارد دلیل هندند اما برج اسد و مریخ دلیل ترکند اما
شمس دلیل مشرقین است و قمر دلیل مغربین است اما زهره و حوت دلیل فارسند
اما جوزا و عطارد دلیل شامند اما قوس و مشتری دلیل عراق عربند اما زهره و
میزان دلیل خوارزمند اما سنبله و عطارد دلیل خطایند اما دلو و زحل دلیل
بابلند اما ثور و مریخ دلیل دشت قبچاقند **ثمره پنجم** در احوال منازل قمر
بیست و هشت صورتست در این دوازده برج هر یکی از چند کوکب که آنها را
منازل خوانند و نامهای ایشان اینست شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه
ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده
ذابح بلع سعود اخبیه مقدم مؤخر رشا پس هر هفت از این منازل در ربعی از
ارباع فلک البروج و بفصلی از فصول سال منسوب و بجهتی از جهات عالم چنانکه

هفت اول نسبت بسه برج ربیعی دارند و شمالیند و صاعد و از ارباع عالم آن
ربع که میان مشرق و شمال است بدین هفت منسوبست اما هفت دوم نسبت
بسه برج صیفی دارند و شمالیند هابط و ربعی که میان شمال و مغرب است بدین
هفت منسوبست اما هفت سوم نسبت بسه برج خریفی دارند و جنوبیند
[...] ربع که میان مغرب و جنوب است بدین هفت منسوبست اما هفت
[...] برج شتوی منسوبست و جنوبی صاعدند و آن ربع که میان جنوب
و مشرق است بدین هفت منسوبست پس نود درجه هر ربعی را از فلک البروج
بر هفت منزل قسمت کرده اند و هر منزلی را دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه
و کسری نصیب افتاده است اما بعضی ازین سعدند و بعضی نحس و بعضی ممتزج
و بعضی مذکرند و بعضی مؤنث و بعضی گرم و بعضی تر و بعضی سرد و بعضی
خشک اما قول بعضی آنست که هر هفتی که بفصلی منسوبند طبع آن فصل
دارند و بعضی گفته اند هر دو منزلی که در یک برج افتاده اند طبع آن برج دارند
و آن منزل اشترکست میان دو برج ممتزج اما اهل بابل و عرب و هند اختیارات
بر منازل قمر نهاده اند اما انچه بر حاشیه تقویم طلوع منازل نویسند اینست
که هر منزلی چون از شعاع بیرون آید و صبح در مشرق ظاهر شود علامت
طلوع او نویسند و درین تاریخ فرغ مقدم در چهاردهم از ماه روم طلوع کند
بر اول تقویم و بعد از و هر یکی بسیزده روز طالع شود و در سال کبیسه رومی

زهره را

زبره را چهارده روز نویسند اما آنچه بر چهار نقطه انقلاب بند شرطین در اول
حمل است و نثره در اول سرطانست و غفر در اول میزانست و ذابح در اول جدیست

نموم ششم در دلالات دوازده خانه طالع برج طالع دلیل است بر تن
و جان و بقا و آغاز کارها و تدبیر در مصالح و آنچه خواهد کردن و طلبیدن و
کیفیت و زندگانی و سعادت و شقاوت و از اعضا دلیل است بر [...]
مولود بیت ثانی دلیل است بر مال و معاش و یاری گران و کیفیت [...]
خرج و سخا و بخل و خوردن و آشامیدن و از اعضا دلیل است بر گردن و حلقوم
و اطراف گردن بیت ثالث دلیل است بر برادران و خواهران و نقل از جایی بجایی
و نیکی و بدی از احوال خویشان و مهمانی و بحث علوم و آموختن چیزها و کیفیت
هر یک و از اعضا دلیل است بر بازو و دستها بیت رابع دلیل است بر پدران
و مادران و املاک و مقام باس و ضیاع و عقار و جایگاه دفن کردن مال و
دانستن احوال پدران و مادران در قدم مولود و عاقبت کارها و کیفیت هر
یک و از اعضا دلیل است بر سینه و معده و پستان بیت خامس دلیلست
بر فرزند و طرب و هدیه و تشریف از بزرگان و هوای دل و بیت المال و املاک
و خانه اضیاء و فرستادن رسول و کیفیت احوال و نیکی و بدی ملبوسات و
از اعضا دلیل است بر پشت و جامتگاه بیت سادس دلیل است بر بیماریها
و آفتها و عیبها و دانستن علتها و صحت و سلامتی بیمار و معالجه بیماری و شناختن

احوال بندگان و خدمتکاران و ستوران و ضایع شدن چیزها و کیفیت هر یک و
از اعضا دلیل است بر شکم و ناف بیت سابع دلیل است بر ازواج و شرکا و
خصمان و دزدان و مخالفان و نکاح و خصومتها و ظفر و هزیمت و یافتن و نا
[...] دیدن و گم شدن و آنجا که مسافر خواهد رفتن و کیفیت احوال هر یک از
[...] است بر زیر ناف و سرین و نشستنگاه بیت ثامن دلیل است
[...] و موت و میراث و باطل شدن چیزها و رسیدن اندوه و
[...] و داشتن ماتم و بیت المال ازواج و شریکانست و کیفیت احوال هر یک
و از اعضا دلیل است بر آلات شهوت و مقعد و مثانه و رحم بیت تاسع دلیلست
بر سفرها و دین و مذهب و اعتقاد و طاعات و علوم و خوابها و تعبیر و رای
و تدبیر و لطف طبع و عقل و کیاست و دانستن احوال غایب و توانگری و درویشی
و کیفیت احوال و از اعضا دلیل است بر رانها بیت عاشر دلیل است بر سلطنت
و رفعت و جاه و پادشاه و اکابر و سروری و معروف و مشهور و حکومت
و احوال مادران در قدم فرزند و شغل و عمل و عزل و کیفیت هر یک و از اعضا
دلیل است بر زانوها و پیوند زانو بیت حادی عشر دلیل است بر سعادت و
امیدها و یافتن مرادات و دوستان و دوستی کردن و بیت المال سلطانراست
و دلیل وزرا و خلفا و نایبان و آنچه از عمل و شغل طمع دارد و احوال عشق و
عاشقی و دانستن دوستان صادق و کاذب و کیفیت احوال هر یک از

اعضا

اعضا دلیل است بر ساقهای پا بیت ثانی عشر دلیل است بر دشمنان و شقاوت و
محن و قرض دادن و گرفتن ستوران و گرفتار شدن و خلاص و غم و تهمت و حسد
بردن و شناختن نیکی و بدی احوال دشمنان و کیفیت هر یک و از اعضا دلیلست
بر سر پایها **شعبه سوم** در صفات و منهو باب هفت [...]
راس و ذنب ثابتها راست **نموم اول** در صفات و منه
نیر اصغر است از فلک اول تابد و سعد اصغر است و متلون
خاص او سرد و تر است مؤنث و شبی برنگ سبزی که بسپیدی
نزدیک و طعم او شور است که بترشی زند و از بویها آنچه بترشی مایل بود و بلغمی است
و از حسها بصر و ذوق دارد و از اعضا دلیل است بر جانب چپ و معده و شش
و پستان و گردن و پوست نرم و از سنها طفولیت و از بیماریها آنچه از ماده بلغم
تولد کند و از مردم دلیل است بر خلفا و ولی عهد و ملک زادگان اگر منحوس بود
دلیل کند بر بیکاران و جاسوسان و مردم سفله و عوام و کودکان خورد و از صورتها
دلیل است بر روی خوب و چشم شهلا و پیوسته ابرو و گشاده دندان و بر کوشی
سر و روی و دلیل است بر مادران و دایگان و کنیزکان و از خویها دلیل است
بر مردم سلیم و آمیزنده و حریص در حق زنان و مردان و مردم سخن چین و دوستی
و تزویر و از نباتها دلیل است بر قصب و پنبه و کتان و خیارین و از جانوران دلیلست
بر مرغان آبی و حلاج و قمری و از معادن دلیل است بر انواع مهره و بلور و مروارید

دیبق و نقره و از جامها آنچه بر اندام بود و در کار دارند و از جایها دلیلست بر آب
کیرها و شرابخانها و رود و جوی بیاری بازها و باغها و حوضها و چاهها و دلیلست
بر دین بت پرستان و اقلیم هفتم و راست و شهرهای او بلغار است و
... و جابلقا و سقلاب و روس و اقصای روم بکذرد بر طرف محیط تا
... **تمام دویم** در صفات و منسوبات **عطارد** عطارد
... کوکبی که میان سعد طبع او کیرد و اکر تنها بود مزاج برج کیرد و از
... دوم تابد مزاج خاص او سرد و خشکست و بادانکیز و برنک ملون
و بوی او آمیخته باشد و سودا او یست و از حسها خوش ذوق دارد و از
اندامها دلیل است بر زبان و کام و لب و انکشتان و دماغ و از مردم دلیل است
بر اصحاب دیوان و دبیران و متصرفان و متکلمان و وزیران و اهل حکمت
و منجمان و مهندسان و اکر بدحال بود دلیل است بر زیرکی و عقل و فکرة
و حفظ و حرص و دوستی ثنا و طلب حق و ساختن مکر و حیل و حاضر جوابی
و سخن فروشی و از سنها دلیل است بر سن پیش از بلوغ و تعلیم و از نباتها
دلیل است بر آنچه ساق ندارد و بوی او تیزی زیره و ماش و باقلا و کرو و
کشنیز و درختان با پیوند و آنچه او را از جایی بجایی نکرداشتند و کلک و نی
و از حیوانات دلیل است بر سکان شکاری و استر و روبه و طوطی و جد ...
و بوزنه و طیهو و آنچه در شهرها قرار کند و پیاموزد لعب و از معادن دلیل است

برکهربا

برکهربا و مهرها و وزنیخ و آهن و سیماب و روبینه و جامهای منقش و لطیف
کتابتر و از لباسها دلیل است بر فوطه و جامه با طرح و عتابی و عمامه و از
بیماریها دلیل است بر ریختن موی و صرع و دیوانکی و المکشه و کش سیاه و بر
انداختن خون و وسواس مالیخولیا و سرفه و قی و از جاها دلیل ...
دیوانخانها و عبادتخانها و کتابخانها و خانهای بالای نیم
بر دین حکما و اقلیم ششم او راست و شهرهای او کوم یاجو
و زمین تغرستان و منشا مغولان و اطراف ترکستان و چین و کمن و بر
بعضی از شهرهای شام و مصر تا بدریای مغرب **تمام سیوم** در صفات
و منسوبات زهره **زهره** سعد اصغر است و از فلک سوم تابد و بمزاج
سرد و تر است و مونث و شبی و برنک سپیدی روشن و از طعمها چربی
و شیرینی که لذیذ بود و از خلطها رطوبت غریزی دارد و از حسها حس شم
بچیزهای خوش بوی و از اندامها آلت شهوت و رحم و کرده ها و ابرو و سیاهی و
سفیدی در چشم و سیاهی موی و ساق دست و کف و از سنها سن بعد از
بلوغ و از مردمان دلیل است بر خاتونان و زنان و جوانان و خوب صورتان
و اهل طرب و زینت و خادمان و چون بدحال بود دلیل کند بر مخنثان و جامه
شویان و مشاطکان و قوادکان و بدکاران و از خویها دلیل است بر خوش
خویی و کشاده رویی و سخاوت و معاشرت و طرب و اجب و هزل و طلب سرود

و شعر و زدن سازهای موسیقی و عشق بازی و دلیل است بر بسیاری نکاح
و راندن شهوت و بکار داشتن عطرها و رقاصی و دلیل است بر دایکان و
مادران و صورتهای فربه و آبادان تن و سطبر سرین و ران و ساق و خرد
... و پای و باریک میان و دراز پشت و کوتاه پا و از نباتها دلیل است بر
... باشد و شیرین و مغز میوها و انکور و شفتالو و پسته و آبی و
... دلیل است بر جزع و فیروزه و مروارید دانه و سنک سرمه و
... و زبرجد و لاجورد و پیرایه و آنچه بدو آرایش و زینت کنند و از لباسها
دلیل است بر آنچه از ابریشم سازند و آنچه سفید بود و از جاها دلیل است
بر سرایها و بوستانها و ترم زارها و سبزها و کلزارها و هر جا که تماشا و
عشرت را شاید و از بیماریها دلیل است بر آنچه از ماده بلغم تولد کند و از راندن
شهوت حادث کردد و بیماری فرج و ضعف دل و دماغ و درد مقعد و رنج کرده
و بواسیر و احتباس بول و از حیوانات دلیل است بر خرکوش و ماهی و بزدلک و
و فاخته و هزاردستان و کبوتر و آنچه خوش صورت بود و از دینها دلیل است
بر دین اسلام و اقلیم پنجم او راست و شهرهای مرو و فنا و چرا است و زمین
تبت و ختن و کاشغر و فرغانه و ساس و خجند و سمرقند و بخارا و نخشب و
ترمذ و خوارزم و اذربایجان و ارمنیه و روم و عرب و بابل و حجاز تا بدریای
مغرب **تمام چهارم** در صفات و منسوبات **آفتاب** آفتاب

نیر

نیر اعظم است و بنظر سعد است و بجرم نحس و از فلک چهارم تابد بمزاج کرم و
خشکست و کفته اند که مذکر و روزی ... وسط است میان علویان و
سفلیان برنک نارنجیست درخشان و بطعم تیز است و لطیف و از حسها
حس بینایی دارد و از اندامها دلیل است بر جانب راست و دل و سینه و دهان
و چشم راست و از سنها سن و ... و از مردم دلیل است بر ملوک
حاکمان و سرداران و کریمان و پیشروان هر قومی و چون بد ...
کند بر زنبیان و معماران و استادان دستان و رقیبان و از صورتها د...
بر مردم تازه روی و بزرک سینه و قوی آواز و مطرب و بالای او سطبر و از خویها
دلیل است بر خرد و فهم و ترفع و کبر و حرص و غلبه جستن و صرعت غضب و سرعت
رضا و طلب ریاست و جمع کردن مال و همت عالی و از بیماریها دلیل است بر آنچه
از کرمی و خشکی حادث شود و بدل تعلق دارد و درد چشم و دلیل است بر
پدران و آبایکان و از نباتها دلیل است بر نی شکر و ترنکبین و عسل و نار
شیرین و انکور و خرما و از معادن دلیل است بر یاقوت و لعل و زمرد و الماس
و فیروزه و از حیوانات دلیل است بر اسبان قیمتی و کوسفندان کوهی و
اهو و شیر و پلنک و باز و شاهین و صقر و زنبور عسل و از جاها دلیل است
بر معادن و قصرها و سراها و تختکاههای پادشاهان و از آلتها دلیل است
بر کلاه و تاج و سر بند و کمر مرصع و جامهای بزر و از دینها دلیل است بر دین

نصاری واقلیم چهارم او راست وشهرهای او بلاد چین است وکشمیر وکوه
بلور وبدخشان وغور وغرجستان [illegible] وزمین خراسان ومازندران وکوه
دماوند والموت وقزوین وقصر وسیاکوه که آنرا اسپی خوانند وهمدان وشهر
وبیت المقدس وقاهره تا بدریای مغرب **نوع پنجم** در
ومنسوبات **مریخ** مریخ نحس اصغر است واز فلک پنجم تابد ومزاج
افراط ومذکر وروزی وبعضی گفته اند که موئث است و
بطعم تلخ است وتیز وبرنگ سرخ وسفید وبوی ناخوش دارد و
صفرا ویست واز عناصر آتش افروخته واز اعضا دلیلست بر زهره ورگهای
ناجهنده وساقها وگوشتها واز مردم دلیل است بر امرا وملوک ولشکریان
وارباب سلاح وچون نحس بود دلیل کند بر اهل فتنه وشر ودزدان ورندان
ومفسدان وخونیان واز خویهای دلیل است بر دلیری وشجاعت وخلاف
ودروغ وسبکساری وبدعهدی واز صورتها دلیل است بر مردم بلند
بالا واشقر بزرگ سر وخورد گوش وشیح موی وآبله زده روی وزخم خورده
وعلامت بر روی ودندان واز سنها آخر سن وقوف واول کهولت واز نباتها
دلیل است بر درختان با خار وچوب بقم وعود وسپندان وکندنا وسیر و
پیاز وتره وانواع ذهرها واز معادن دلیل است بر مقناطیس وآهن ومس
واز آلتها انواع سلاحها از تیغ وسنان وهر آلتی که از آهن کنند واز حیوانات
دلیل است

دلیل است بر گوسفند وگورخر وبز ویوز وگرگ وشغال وکرگ ومار افعی
وعقرب وخار پشت واز جایها دلیل است بر آتشکدهها ولشکرگاه وجایهای
سیاست ومطبخها وهر جائی که حیوان بکشند واز بیماریها دلیل است بر اسقاط
حمل وشکستن اعضا وتبهای پیوسته وجراحتها وسوختن و
کش [illegible] وآنچه بداغ وشق محتاج بود وزحمت جگر وبرا
هر علتی که از گرمی وخشکی پدید آید واز جامها آنچه درحر
دین آتش پرستی واقلیم [illegible]م او راست وشهرهای او که طرف کشمیر
ولهاور وقندهار وجبال افغان وبعضی از غور وغزنین وزابلستان وکرمان
وشیراز واطراف او واصفهان واردستان وخوزستان وبغداد وکوفه
وبصره وبادیه عرب وبلاد مغرب تا بساحل **نوع ششم** در صفات
ومنسوبات **مشتری** مشتری سعد اکبر است واز فلک ششم تابد ومزاج
گرم وتر است بطبع حیوة ومذکر است وروزی برنگ سپید است که بسبزی
یا زردی زند وبطعم شیرین است وخوشبوی واز مردم دلیل است بر پادشاهان
عادل ومردم شریف وائمه وقضاة ووزرا وزهاد وبندگان بزرگ و
توانگران ومردم پادشاه واماثل وخزانه داران ورقیبان وچون نحس بود دلیل
کند بر زاهدان زرق فروش ومردم منافق وخویشتن ستای کسانی که
بجهت اندک چیز نفاق بسیار کنند وخود را نیک نمایند واز خویها دلیل است

بر تلطف وحلم وزهد وپارسائی وامانت وامر معروف ونهی منکر وراستی وحرص و
اصلاح کارها واز بیماریها دلیل است بر آ[illegible] از وی نفرت نباشد واز لباسها وبادهای
گردنک نکرد انند واز نباتها دلیل است بر گندم وجو وبرنج ونخود وکنجد وقوطم و
[illegible] شیرین واز معادن دلیل است بر زر وسیم والماس وبرنج وجوهرهای
[illegible] اناث دلیل است بر آنچه نجوید وحلال بود وطاوس ولقلق و
[illegible] دلیل است بر عبادتخانها ومساجد ومواضع منبرهای عالمان
[illegible] واعظان ومقامهای عالی ومعمور وخزانه واز [illegible] دلیل است بر صورت
شیرین وچشمهای فراخ وموهای قوردنک واز اندامها دلیل است بر خون
طبیعی ونطفه ومغز وجگر وحلقوم ورحم ورگهای جهنده واز سنها سن کهولت
واز جسمها احسن لمس واز لباسها آنچه کبود بود وعالمان دارند وفوطه وجامهای
پاکیزه وافر وهمه دینها دلیل است از وی علم وپاکی وعدل واقلیم دوم او راست
وشهرهای او همه کرانست وسیستان وطرف خراسان وحدود دریای فارس
وبحرین ولحسا ویمن ومدینه واطراف مغرب **نوع هفتم** در صفات
ومنسوبات **زحل** زحل نحس اکبر است واز فلک هفتم تابد مزاج سرد و
خشک است بافراط بمزاج موئث مذکر است روزیست وگویند خصی است
وبطعم ترش است ورنگ او سیاه وبوی ناخوش واز مردم دلیل است بر ملکان
قدیم وارباب خاندانها ومردم قلعه دار وریش سفیدها وقیمان ومشایخ وخداوندان
زرع

زرع واکوبر حال بود دلیل کند بر زاهدان بی علم ومشایخ بیکار وبندگان و
مزدوران وکلکاران وخیشان و[illegible]م سوداوی وبلغمی است واز اعضا
دلیل است بر سپرز واستخوانها وروده وپوست وپشم وناخن وبلندی
پشت واز بیماریها دلیل است بر آنچه دراز کش بود چون استسقا [illegible]
وسستی در اعضا [illegible] اه و[illegible] تبهای خام وعلتهای باط
وآنچه در پیری [illegible] آن سردی وخشکی باشد
دلیل است بر حسر [illegible] دلیل است بر جهل و
وبخل ومکر ووسوسه وصبر [illegible] کاری وکاهلی واز صورتها کسی که
زشت بود وبزرگ سر باشد وخورد چشم وپیوسته ابرو وفراخ دهن و
سطبر لب وسخت آواز واز سنها دلیل است بر سن پیری ودلیل است
بر پدران وجدان واتابک ودایه واز حیوانات دلیل است بر آنچه بار کش
باشد وسخت کار وشتر مرغ وعقاب وکلاغ وبوم وجغد ومگس وملخ وهر چه
بر روی زمین خانه دارد چون موش وماننده آن واز جامها دلیل است بر آنچه
از پشم وموی سازند وپوستینها واز نباتها دلیل است بر عقاقیر وبیخها و
داروها که قابض بود وهر چه کهن وکنده شده باشد واز معادن دلیل است
بر سرب وروی وآهن کار نبرده وسنگهای بی قیمت واز جاها دلیل است
بر کوههای خشک وبلند وغارها ومقامهای خراب وبناهای قدیم وشهرستانها

وشورستانها وکورستانها وقلاع واذدینها دلیل است بر دین یهود و اقلیم
اول اوراست وشهرهای او سراندیب است واقصای هند وسند وجزایر
دریای جنوب وحبشه وزنکبار تا بدریای مغرب اما در پنجم اقلیم خلاف
کرده اند چنانکه صاحب مجمل آورده است که اقلیم دوم شمس راست و اقلیم
... را واقلیم چهارم مشتری را واقلیم ششم قمر را واقلیم هفتم مریخ را
... خلاف نیست وقول اول ... **شرح هشتم** در
دلیل سعادت وشقاوت از روی ... دلیل کارهای عالم کون
وفساد است ودلیل موجودات واهل دنیا وتغیر حالات هریک از موالید
ثلثه خاصه نفس انسان وسهم السعاده بدو منسوب است ودلیل بر سعادتهای
خارجی چون مال وجاه اما **شمس** دلیل امور آخرتست واهل عقبی و
رسیدن موجودات بکمال وتمام شدن هر موجودی در عالم خاصه نفس
انسان وسهم الغیب بدو منسوبست ودلیل سعادتهای داخلی چون رای
وتدبیر واز بینست که موضوعات شرایع بر ادوار قمر وشمس نهاده اند اما
زحل دلیل کارهای دینی ودنیاست از روی شقاوت ونومیدی وفقر و
تنکی وبیماری واندوه ودشواری وسختی در آن کارها اما **مریخ** دلیل
کارهای دینی است از فسق وفجور وقتل ودزدی ودروغ وهر فسادی که
سبب شقاوت اخرت باشد اما **زهره** دلیل امور دنیاوی است وطلب

سعادتهای این عالم انسان ونعمت وخوردن وآشامیدن وپوشیدن و
دیدن ونکاح وتوالد وتناسل اما **مشتری** دلیل امور دنیاست و اشیاء
آخرت ودلیل کارهای پسندیده وحسن اخلاق وادب وکارهای راستی
وصحت دین وصدق وورع وتقوی وجستن آنچه سعادتهای ا...
اما اکر هر دو نحس مستولی شوند بر مولودی وبدحال بودند ...
فسادها وشقاوت ... اکر نیکحال بودند ضعف
بقوت بود اما بفعل ... بحظوظ سعدان بودند ...
بدیشان نکرند این ضعف ... سود از مولود مکر اندکی یا از قوت
بفعل نیاید یا در صورتی بفعل آید که پسندیده نماید ویا بنفاق بود اما اکر
هر دو سعد مستولی شوند بر مولود وبدحال باشند دلیل کند بر موجود شدن
اندکی از سعادتهای دنیوی واخروی وقناعت کند بدان واکر نیکحال باشند
دلیل تمام شدن سعادتهای دنیوی واخروی باشد واکر سعدان در خانهای
نحسان باشند یا نحسان بدیشان ناظر باشند دلیل ضعف آن سعادتها
باشد وبی ثباتی در آن وامتزاج سعادة با شقاوة در امور دنیاوی و اخروی
اما عطارد مزاج سعد ونحس قبول ویاری دهد در سعادت وشقاوة از
دنیاوی واخروی هر یک را وا ومتعلق بهر دو طرف پس حکم او بر مستولی وبر
موضع وی یا بر آن کوکب که بدو ناظر باشد یا او در خانه آن کوکب بود **شرح نهم**

در صفات ومنسوبات راس وذنب کفته اند که راس کم وترا است بمزاج مشتری
وسعداست وزیاده کننده است هر را واو را عقده شمالی وجوزهر خوانند اما ذ...
سرد وخشکست بر مزاج زحل ونحس است وکم کننده واو را عقده جنوبی خوانند
چون قمر در عقده راس آید عرض او بطرف شمال افتد از منطقة البروج وچون
... ذنب آید عرض او بطرف جنوب رود واین راس وذنب دو موضعند
... اند فلک ممثل وفلک ... اما ... ند وعقده ذنب پیوسته
در مقابل راس باشد وبعد میان ... است **شعبه چهارم**
در اقسام بروج بر کواکب هشت اثمار **شرح اول** در قسمت خانها
این دوازده برج را بر هفت کوکب قسمت کرده اند بچندین نوع واز آنجمله یک
نوع قسم خانه است چنانکه آفتاب وماه را هر یکی را یکخانه است وپنج
دیکر را دو خانه وبنای این قاعده بر آنست که آفتاب پادشاه کواکبست و
اسد پادشاه بروج وثابتست وبمزاج آفتاب واشرف عناصر است پس
خانه آفتاب را وشایسته تر از بروج دیکر بود وماه را برج سرطان لایقتر
بود از آنجهت که منقلب ترین بروج سرطانست واو بمزاج قمر است پس
لایقتر بود بماه از بروج دیکر اما کفته اند از اول اسد تا اخر جدی بر توالی
حیز آفتابست واز اول دلو تا اخر سرطان حیز ماهست واین هر دو حیز را
ولایت نیز خوانند اما هر یک از خمسه متحیره را در حیز آفتاب یکخانه نصیب

افتاده است ودر حیز ماه یکخانه چنانکه زحل را جدی از حیز آفتابست
ودلو از حیز ماه ومشتری را قوس از حیز آفتابست وحوت از حیز ماه ومریخ را نیز
عقرب از حیز آفتابست وحمل از حیز ماه وزهره را میزان از حیز آفتابست و
ثور از حیز ماه وعطارد را سنبله از حیز آفتابست وجوزا از حیز ماه ...
افلاک پس کفته اند ... نحوست کواکب یکی این
وشکل افتادن ... چنانکه دو ...
در مقابل هر دو خانه ... م نحس است وکیفیت این
شود پس زحل را نحس اکبر ... هر دو خانه مشتری در تثلیث هر
دو خانه نیر بیند ونظر تثلیث تمام سعد است پس مشتری را سعد بزرک خوانده اند
وچون هر دو خانه مریخ در تربیع هر دو خانه نیر بیند ونظر تربیع نیم نحس است
پس مریخ را نحس اصغر کفته اند وچون هر دو خانه زهره در تسدیس هر دو
خانه نیر بیند ونظر تسدیس نیم سعد است پس او را سعد اصغر کفته اند
وچون هر یک از دو خانه عطارد در حیز آن نیر که هست از خانه او ساقط است
پس او را اسم سعد ونحس ننهاده اند ممتزج خوانند اما کفته اند که هر کوکب
که در حیز آفتاب بود در قوت وتربیت او باشد تا در آن نصف بود وچون در
حیز ماه بود در قوت وتربیت ماه بود تا در آن نصف بود اما بقول دیکر سعادت
ونحوست کواکب بسبب قرب وبعد افلاکست از آفتاب وماه وآن چنانست که

یقین است که اعتدال مزاج علت سعادتست و افراط سبب نحوست پس چون
فلک مریخ نزدیکست با آفتاب از فرط گرمی و زحل در مزاج او بگرمی و خشکی بافراط
خاصه خشکی و ساقط است از آفتاب پس او را نحس خورد کفته اند اما فلک
زحل دورتر از دو کوکبست از آفتاب مزاج او را سرد و خشک کفته اند بافراط
[illegible] سردی و در تربیع آفتابست پس او را نحس بزرک کفته اند اما مشتری
[illegible]ست و وسط اعتدا[illegible] تسدیس آفتابست پس
او را اسعد کفته اند بزرک پس چو[illegible] سعادت و نحوست
ایشان از سبب آفتابست اما علت سعادت زهره و قمر است از آن جهت که نیر اصغر
و بدیل آفتاب و زهره سعد اصغر است و بدیل مشتری و مزاج زهره موافق قمر
در حد وسط است و قمر در تسدیس او پس او را سعد اصغر کفته اند و اما عطارد
چون از قمر ساقط است بفلک او را بمزاجی منسوب نکرده اند اما بسبب سرعت
تغیر کفته شد مزاج باد دارد و چون این دو کوکب سفلیند حالات ایشان را بقمر تعلق
کردند چنانکه علویان با آفتاب اما از روی حقیقت در کوکب هیچ مزاجی نتواند
بود جهت آنکه جوهر بسیطند لیکن حالات ایشان علت وجود مزاجها بود در کاینات
اما صداقت و عداوت هست میان این کواکب و علت آن افتادن شکل خانهاست
چنانکه در سعادت و نحوست کفتیم بنابرین پس هر کوکب که خانه او دوازدهم
خانه دیکری افتاده است آن هر دو کوکب دشمن همدیکر باشند و حکم تربیع و

مقابله

ومقابله همین است و هر کدام کوکب که خانه او در تثلیث یا تسدیس دیکری
باشد دوست همدیکرند مثلا سنبله دوازدهم میزانست و ثور دوازدهم
جوزاست پس میان عطارد و زهره دشمنی باشد و چون سنبله با عقرب
و حمل با جوزا در تسدیس افتاده اند میان عطارد و مریخ دوستی
هم چنین میان [illegible] باشد و میان زهره و
بود و میان زه[illegible] مشتری و زحل د[illegible]
مریخ و زحل دوس[illegible] و مشتری دشمنی باشد و میان
و زحل دوستی بود و میان نیرین و زحل دشمنی بود و با مشتری دوستی بود
و با مریخ دشمنی بود و با زهره دوستی و با عطارد نه دوستی دارند و نه دشمنی

نوع دوم در قسمت خانها بشرف هر کوکبی را برجی خانه شرفست
بدرجه معین چون در آنخانه نقل کند قوت شرف ابتدا کند و چون بدان
درجه رسد غایت قوت باشد و چون از آن درجه بکذرد آغاز نقصان قوت
پدید آید بتدریج کم میشود تا بیرون رود پس این قسمت چنانست که برج سرطان
خانه شرف مشتریست یه درجه و حمل شرف آفتابست در یط درجه و
جدی شرف مریخ است در کح درجه و حوت شرف زهره است در کز
درجه و میزان شرف زحل است در کا درجه و ثور شرف قمر است در
ج درجه و سنبله شرف عطارد است در یه درجه و جوزا شرف راس است

در ج درجه و قوس شرف ذنب است در ج درجه اما قسمت بدان سبب چنین
افتاده است که سرطان طالع عالم است و مشتری دلیل حیوتست شرف او
در این خانه لایقتر بود و آفتاب پادشاه فلکست در عاشر سرطان که برج
[illegible]ست شرف او موافقتر بود و مریخ [illegible] اضدیتست هفتم
[illegible] جدیست شرف او [illegible] دلیل کشت و
[illegible]ست چهارم او که [illegible] بایسته تر
بود اما از روی انست که چون [illegible] آفتاب و هم
سه کوکب علوی شرف در اوتاد او [illegible] اما قمر چون خلیفه
آفتابست از مایل الوتد هیچکدام قویتر از یازدهم نیست و آن ثور است پس
شرف قمر در وی موافقتر است و چون زهره سعد است و دلیل پاکی و چون
خانه سعد موافق مزاج زهره از سرطان نهم است شرف او در حوت بایسته
تر بود و چون عطارد دلیل عقل و علم و سنبله برج انسی است و خانه او شرف
عطارد در وی سزاوارتر بود پس قمر در تسدیس هر دو سعد است و در تثلیث
عطارد و مریخ و عطارد در تسدیس مشتری و تثلیث مریخ و مقابله زهره است
و زهره در تثلیث مشتری و تسدیس مریخ است پس از این اوضاع آن معلوم
شد که بیشتر این کواکب از این خانها بهمدیکر ناظرند خاصه خانهای سفلیان
بسفلیان و علویان بعلویان اما چون راس از کواکب نیست شرف او در

خانه

خانه ساقط ثابت بود و آن جوزاست و شرف ذنب هم چنین و آن قوس است
اما هر کوکبی با خانه ایست که آنرا خانه و بال خوانند یعنی خانه مریخ و زحمت و آن برج
هفتم بود از خانه آنکوکب مثلا زحل اسد و سرطان خانه و بالست از آنکه اسد هفتم
دلو است و سرطان هفتم جدی و خانه و بال آفتاب دلو است و خانه و بال [illegible]
جدی و خانه و بال م[illegible] عقرب بثور و خانه و بال [illegible]
حمل است و از ثور [illegible] بالست یکی سنبله و [illegible]
عطارد را د و خان[illegible] ی قوس پس تا کواکب در و بال بو
در رنج باشد و ضعی[illegible] ی دیکر هبوطست و خانه هبوط هفتم
برج بود از خانه شرف و درجه هبوط همان درجه شرف بود پس چنانکه د
و بال برج هفتم است از خانه کوکبی برج هفتم هبوطست از خانه شرف کوکب
مثلا شرف مشتری در سرطانست پانزده درجه و برج جدی هفتم برجست
از سرطان پس هبوط مشتری در جدی است پانزده درجه و هبوط آفتاب
در میزان نوزده درجه و هبوط مریخ در سرطان و هبوط زحل در حمل و
هبوط قمر در عقرب و هبوط زهره در سنبله و هبوط راس در قوس و هبوط
ذنب در جوزا و تا کوکب در هبوط باشد در زندان و بند باشد و نیک ضعیف
بود

نوع سیوم در قسمت ارباب مثلثات این قسمت چنانست که
هر سه برجی که بر یک طبع عند آنرا مثلثه خوانند پس مثلثه چهار باشد بر عدد
عناصر و هر مثلثه را سه کوکب داده اند و آن کواکب را ارباب آن سه برج

خوانند و اصل این قسمت آنست که مثلثه مذکر را ارباب کواکب مذکر کنند و مثلثه
مؤنث را ارباب کواکب مؤنث چنانکه مثلثه آتشی که حمل و اسد و قوس است در طالعهای
روزی رب اول آفتابست و ثانی مشتری و در طالعهای شب رب اول مشتریست
[illegible] آفتاب و شریک هر دو بروز و شب زحل و بعضی کسان شریک را اعتبار نکرده اند
[illegible] را داشته اند اما [illegible] زحل و عطارد داده اند
[illegible] عطارد [illegible] شب مشتریست
[illegible] مثلثه خاکی را در طالع روز [illegible] اول قمر را داشته اند
و ثانی زهره را و شریک هر دو بروز [illegible] در طالع روزی
بزهره داده اند و در طالع شبی مریخ را مقدم داشته اند و شریک هر دو بروز و شب
قمر است اما بیشتر کسان در طالع روزی زهره را مقدم داشته اند لیکن مقدم
داشتن مریخ بقیاس نزدیکتر است پس دو مثلثه مذکرند آتشی و بادی و کواکب
ایشان مذکرند و دو مؤنث خاکی و آبی و کواکب ایشان مؤنثند ثمره ۴
در قسمت حدود بر خمسه متحیره این اقسام حدود بر چند وجه است آنچه مستعمل
اهل روزگار است اینست و بطلمیوس آنرا اعتبار کرده است و او را حدود
اهل مصر خوانند و این چنانست که هر برجی را بر همه متحیره قسمت کرده اند باقسام
مختلفه واقل آن دو درجه است و اکثر دوازده درجه و آخر بروج حدود نحسانست
و این قسم او جهی و ترتیبی یاد نکرده اند و او را بجدول نموده اند ثمره ۵
در قسمت وجوه بر هفت کوکب و این قسمت چنانست که هر برجی را بسه قسمت
کرده اند

کرده اند هر قسمی را ده درجه و هر قسمی را بکوکبی داده اند بر توالی بروج و کواکب چنانکه
ده درجه اول حمل نصیب مریخ است و ده درجه میانه نصیب آفتاب و ده درجه آخر
نصیب زهره و از ثور ده اول نصیب عطارد است و ده میانه نصیب قمر و ده آخر نصیب
زحل و بر همین قیاس و ترتیب تا آخر حوت باز بمریخ رسد و این قسم او را اهل
مصر خوانند ثمره [illegible] قسمت فرح کواکب و این [illegible]
دارد و چون [illegible] معلوم کرد و این [illegible]
چون عطارد کو[illegible] او در طالع باشد اما قمر چون نیر
و دلیل حرکت و مصالح این جهان [illegible] او در ثالث بود و اما زهره چون کوکب طرب
و عشق و سعد اصغر است فرح او در پنجم اما مریخ چون نحس اصغر است که دلیل
ساقطان و لیئران باشد فرح او در ششم بود پس نیر اصغر و سعد اصغر و نحس اصغر را
خانهای فرح تحت الارض افتاد از طالع اما آفتاب چون نیر اعظم است و خانه
نهم دلیل سعادت آخرت و سفر فرح او در نهم بود اما مشتری سعد اکبر است دلیل
رجا و امید و اشقیا و اصدقا فرح او در یازدهم بود اما زحل چون نحس اکبر است
و دلیل رنج و مشقت و سختی فرح او در دوازدهم باشد پس نیر اعظم و سعد اکبر و
نحس اکبر را خانهای فرح فوق الارض افتاد اما هر دو نیر در مقابل همدیگرند در تسدیس
و تثلیث طالع و هر دو سعد در مقابل همدیگرند در تسدیس و تثلیث طالع و هر
دو نحس در مقابل همدیگرند و ساقط از طالع ثمره هفتم در اثنی عشریات

بروج و کواکب این عمل هم بطالع نسبت دارد و آن چنانست که هر برجی را بدوازده قسمت
کرده اند و هر قسمی را دو درجه و نیم پس قسم اول بهر صاحب بیت بود و قسم دوم بهر صاحب
برج و قسم سوم هم چنین تا بهر دوازده برج داده شود طریق عمل آنست که اگر
[illegible] طالع خواهد بنگرند تا طالع چند درجه است آن درجات را در دوازده
[illegible] طالع سی سی بیفکن[illegible] اثنا عشریه طالع آنجا
[illegible] است و این عمل [illegible] هر کجا که اثنا
[illegible] طالع افتد ضمیر آنجا افتد [illegible] اثنی عشریه کوکب را
بنگرند تا کوکبی که در برجی بود چند در[illegible] درجات را در دوازده
ضرب کنند و سی سی از برج کوکب طرح کنند آنجا که کمتر از سی ماند اثنا عشریه کوکب
آنجا باشد مثال زهره در حمل یازده درجه و چهار دقیقه پس از ضرب یازده در
دوازده صد و سی و دو درجه حاصل باشد و از ضرب چهار دقیقه در دوازده
چهل و هشت دقیقه بود این اعداد را از برج حمل سی سی طرح کردیم برسید حساب
بدوازده درجه و چهل و هشت دقیقه از برج اسد پس اثنا عشریه زهره در اسد
بود بدوازده درجه و چهل و هشت دقیقه اگر همین یازده درجه زهره را بچهار
برج دهند چنانکه دو و نیم بشود دو و نیم بجوزا و دو و نیم بسرطان بقاعده
اول شرح داده ایم یازده درجه مستغرق شود یک درجه و چهار دقیقه ماند
پس یک درجه را در دوازده ضرب کنند دوازده حاصل آید و چهار دقیقه در دوازده
ضرب

ضرب کنند دوازده حاصل آید و چهار دقیقه در دوازده ضرب کنند چهل و هشت
دقیقه حاصل آید دوازده درجه و چهل و هشت دقیقه نصیب اسد بود مناسب
عمل اول اما حکم اثنی عشریه آنست که اگر کوکبی در اثنی عشریه کوکبی افتد چنان
بود که بصاحب اثنی عشریه ناظر و در حظی از حظوظ او و بودن اثنی ع[illegible]
صاحب خود دار[illegible] ابل و تسییر دانند
او را کمتر است [illegible] یاد کردیم تا کتاب
قسم دیگر هست [illegible] نیم بهر و دریجان وارده
بختیار و مانند این و این قسمها بیشتر بقول هند و انست و درین عهد متروک
ما نیز یاد نکردیم تخفیف سواد را ثمره هشتم در نسبت ایام بکواکب
شبانروز یکدور فلک مستقیم است و اول روز بقول شرع از طلوع صبح صادق است
و بقول اصحاب احکام از طلوع نصف قرص آفتاب و نزدیک منجمان از دائره
نصف النهار اما اول شب باتفاق از غروب نصف جرم آفتابست و طلوع سیاهی
از افق مشرق پس این شبانروز را به بیست و چهار قسم کرده اند و هر
قسمی را ساعت خوانند و ساعات بر دو نوع بود مستوی و معوج مستوی
آنست که یک جزو او را بیست و چهار جزو دائما پانزده درجه مطلعی باشد بدین
سبب او را ساعات مستوی نام کردند اما معوج او در روزهای تابستان
و شبهای زمستان زیاده شود و او را ساعات معتدله نیز خوانند ساعات

معوج آنست که یکجزو است از دوازده جزو روز یا شب پس اگر روز دراز تر یا شب
کوتاه تر شود هر دوازده پیش و کم گردد اما نقصان او زیاده و کم شود از یا بین که
درجه مطلوع نسبت زیاده و نقصان از زمان او و امعوج خوانند و زمانی نیز گویند
[illegible] هفته هر روزی را بکوکبی نسبت کرده اند هر شبی را بکوکبی و ساعت اول
[illegible] ات معوج بر آنکوکب [illegible] منسوب است با فتاب
[illegible] ازین روز او را [illegible] ست که تحت او
و سوم عطارد را و چهارم قمر را [illegible] ششم مریخ او هشتم
با فتاب او نهم زهره را و دهم عطارد [illegible] یازدهم زحل را چون
دوازده ساعت روز یکشنبه بزحل تمام شود ساعت اول از دوشب دوشنبه
مشتری را بود و ساعت دوم مریخ را همین قیاس میکرد تا ساعت دوازدهم از
شب دوشنبه بعطارد رسد و ساعت اول از روز دوشنبه قمر را بود و دوم
زحل را برین قیاس سه شنبه زهره را بود و روز سه شنبه مریخ او شب چهار
شنبه زحل را و روز چهارشنبه عطارد را و شب پنجشنبه آفتاب را و روز پنجشنبه
مشتری را و شب آدینه قمر را و روز آدینه زهره را و شب شنبه مریخ او روز
شنبه زحل را و شب یکشنبه عطارد را و ساعت دوازدهم ازین شب مریخ او
با زاول ساعت از روز یکشنبه آفتاب را همین ترتیب دور میکند اما اهل بابل
و بزرگانی که تبع ایشان کرده اند چون اسحق کندی و ابو معشر و دیگران بنای

الخراج

بنای استخراج ضمیر با در باب ساعات نهاده اند و در طالعهای ابتدای ادوار از صاحب
ساعت کنند و مختار بود در هر روزی کارهایی که بکوکب او منسوب بود و در
ساعتی که بصاحب او تعلق دارد نیک باشد و حکم شب و هر ساعتی از روز و شب
همین باشد تا تمام هفته **شعبه پنجم** در نظرهای کواکب [illegible]
چهار است اما [illegible] [illegible] به نظرها هفت گو[illegible]
برج با همدیگر [illegible] [illegible] بشت قسم اول
دو کوکب در یک [illegible] [illegible] آن قران باشد دوم تسدیس
ایمن است سوم [illegible] [illegible] تثلیث ایمن است پنجم مقابله است
ولیک تثلیث و یکی تربیع و یک تسدیس دیگر دایسر است جمله هشت اما اتصال
ایمن آن بود که بر توالی بود چون از طالع بسوم یا چهارم و پنجم و ایسر آن بود
که از نهم بطالع رود و دوازدهم و یازدهم و اتصال ایمن را بر ایسر تقدیم است اما قران
سعدین سعد است و قران نحسین نحس چنانکه گفته شود اما نظر مقابله
آنست که کوکبی در برج هفتم کوکبی دیگر آید و بدرجه و دقیقه برابر شوند و صد
صد و هشتاد درجه بود راست یعنی شش برج که نیمه دور فلک است پس چون
هر یکی در خانه ضد همدیگر بود در مقابله این نظر را نحس و تمام دشمنی گفته اند اما
در نظر تربیع از برج چهارم کوکبی افتد و صد او نود درجه است که ربع دور فلک است
واو چون نیمه مقابله است او را نحس و نیم دشمنی گفته اند اما نظر تثلیث از برج پنجم

کوکبی بود و صد او صد و بیست درجه است که ثلث دور فلکست و البته تثلیث
از دو برج اتفاق افتد که بر یکطبقه باشد چون از حمل باشد با اسد یا از قوس
بحمل و چون نسبت آن موافقست او را سعد و تمام دوستی گفته اند اما نظر
[illegible] تسدیس از برج سوم کوکبی افتد و او را شصت درجه است که سدس دور
[illegible] او نیمه حد تثلیث باشد [illegible] [illegible] دوستی گفته اند
[illegible] **یم** در انواع اتصال [illegible] [illegible] اتفاق افتد و کیفیت
[illegible] اوضاع کواکب در صورت اتصا[illegible] [illegible] پنجه لا یق این مختصر است
و بیشتر واقع شود و بکار دارند [illegible] [illegible] نوع اول قبول است دوم
رد است سوم دفع قوت چهارم دفع طبیعت پنجم انکار ششم نقل النور هفتم
اشکاک هشتم بعید الاتصال نهم خالی السیر دهم وحشی السیر یازدهم تربیع
طبیعی دوازدهم دستوریه اما نظر قبول آنست که کوکبی در حظوظ کوکبی بود و آن
خانه است یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه و با صاحب آن حظ اتصال کند پس آن
صاحب حظ او را قبول کند چون در حظ خود بیند او را این نظر دلیل باشد
بر روا شدن حاجات و یافتن امیدها و تمامی محبت میان دو کس اما رد آنست
که کوکبی ضعیف شده باشد چنانکه در وبال یا در هبوط خود باشد یا راجع
یا محترق پس نظر کوکبی را که بدو پیوندد از خود دور کند که قوت قبول ندارد
مثل شخصی که با خود در ماندهٔ بود بعلتی یا زحمتی شخصی دیگر خواهد که با او

نظر پرل

تدبیری کند او را از خود دور کند و حکم این ضد قبول باشد از نا بر آمدن حاجت
و نا یافتن یار پیش بزرگان و فرو ماندن کارها اما دفع قوت آنست که کوکبی در
حظوظ خویش بود کوکبی دیگر او را ببیند صاحب حظ او را قوت دهد و اگر هر دو
در حظ خود باشند هر یک قوت ضد بدیگری دهد چنانکه قمر در سرطان [illegible]
و زهره در ثو[illegible] [illegible] [illegible] ا باشد بر دوستی [illegible]
هر دو طر[illegible] [illegible] [illegible] ا دفع طبیعت ا[illegible]
در حظ کوکبی [illegible] [illegible] همدیگر را ببیند پس هر یک
خود بدیگری دهد [illegible] [illegible] خوانند این را و این وضع قویتر از دفع
قوت بود و اثر او در سعادت و عطیت بهنده و در سایلان با مور کلی زیاده
از اوضاع باشد اما انکار آنست که کوکبی دیگر را ببیند از خانه یا در وبال یا
هبوط او پس آنکوکب این را انکار کند چون در وبال یا هبوط خودش بیند و این
ضد دفع طبیعت بود و اگر هر دو در وبال یا هبوط یکدیگر بود انکار از هر دو جانب
باشد و اثر او ضد اثر دفع طبیعت باشد اما نقل النور آنست که کوکبی سبکرو
گران رو را ببیند چون از و تمام منصرف نشده باشد دیگری را ببیند پس نور کوکب
اول بثانی دهد و اگر چه آن هر دو کوکب از همدیگر ساقط باشد و این بمنزله
اتصال بود آنکوکب را مثال آنست که کوکبی در حمل بود و کوکبی در عقرب و کوکبی
سبکرو تر از هر دو در سرطان باشد یا اسد اول آنکوکب را ببیند که در حمل است

وهنوز از وی منصرف نشده باشد بدانکه کوکب بپوندد که در عقرب است پس نور کوکب اول دابر و نقل کرده باشد و این دلیل اشتمال بر توسط کارها و رسالت میان کسان و مجابه و امثال این اما اشکالش آنست که کوکبی سبکرو خواهد که کوکب [illegible] پس هنوز بعمر کوکب نرسیده بود که کوکب سبکرو راجع شود و آن اتصال [illegible] نشود و آن نیز باشد که [illegible] بود و خواهد که بکرا [illegible] مستقیم شود و اتصا[illegible] کستر بعهد بود و [illegible] انکارها و نومید شدن [illegible] باشد اما خالی السیر آنست که کوکبی در اوایل برجی [illegible] هیچ کوکب دیگر نه پیوندد دران برج و این قوة نیز کوکب ضعیف باشد و بدتر آن بود که آن کوکب نحس بوده باشد اما بعید الاتصال آنست که کوکبی در برجی آید با اوایل برج هیچ کوکب را نبیند و در اواخر برج بپیوندد و اتصال کوکب ضعیف بود اما وحشی السیر آنست که کوکبی در برجی آید و بیرون رود که بهیچ کوکب نه پیوندد و این حال بیشتر قمر را افتد و آن نحس بود و بدتر آن بود که این حال قمر را در قوس افتد که او از برجهای غریب در قوس انهم ضعیف تر است جهت آنکه از هبوط بیرون می آید و بخانه وبال می نهد و ماه را از برجهای غریب بهتر از جوزا نبود زیرا که از شرف بیرون می آید و در خانه می نهد اما مع عکس این باشد در بید و خانه و این حال دلیل بود بر فرو ماندن کارها و نقصان مال و

و بین

و پیش آمدن کارهای بی خیر و نفع و این همه بحسب خانهای طالع بود و نظرهای مودة و عداوة اما تربیع طبیعی آنست که عطارد در جوزا بود و کوکبی را بینند که در سنبله باشد یا در سنبله باشد و کوکبی را بینند که در جوزا باشد و این تربیع بقوة چون تثلیث باشد و این حال مشتری را باشد در قوس و حو[illegible] دستور و بیتر [illegible] است و یکی بنا [illegible] بعید آنست [illegible] سرح و نوع دیگر نزدیکتر [illegible] عاشر افتد و صاحب عاشر طالع نوعی دیگر [illegible] باشد و آن وتد خانه یا شرفها و باشد اما دستور بتر کمال قوتست و دلیل عادتهای بزرگ و حکمها و دلیل بر سلطنة باشد و حکومت و شهرة و توانگری و بلندی قدر و جاه و کمال سعادتهای خارجی و داخلی **ثمره سیوم** در اتصالات محل این اتصالات غیر اتصالات نظر است و او را ناظر نیز خوانند و اتصالات طبیعی گویند و بجای اتصالات نظر بکار دارند و اگر چه با هم ناظر نباشند و این اتصالات سه نوع بود تسدیس و تربیع و مقابله و نسبت او از دو نوع بود یکی نسبت موافقة مطالع دوم نسبت درازی روز و این چنان بود که بعد دو کوکب از دو نقطه اعتدال برابر باشد آن بجای نظیر نشیند مثال آن کوکبی که در بیست درجه حمل بود و دیگری در ده درجه حوت میل

هر دو تسدیس بود که این هر دو از اول حمل متساویست بر توالی حمل و بخلاف توالی حوت پس اگر دو کوکب درین جزو باشند بجای تسدیس باشد و هم چنین اجزای ثور و دلو در مطالع موافقند ثور بر توالی و دلو بر خلاف توالی و این [illegible] تربیع بود که بجای تثلیث نشینند و اجزای جوزا با جدی موافقند بر [illegible]ف توالی و این بجای مقا[illegible] اجزای سرطان با قوس [illegible]ن بر توالی و جوزا بر خ[illegible] بیست درجه سرطان بود و دیگری در ده درجه جوزا مثل[illegible] انظر بود که دو بعد از نقطه اعتدال گشته شد جهت [illegible] و دو بیست درجه سرطان همانست که ده درجه جوزا و هم چنین اسد را با ثور و سنبله را با حمل و میزان را با حوت و عقرب با دلو و قوس با جدی و اگر نقطه جدی ابتدا کنند حکم همان باشد اینست حقیقة اتصالات محل **ثمره چهارم** در حدود اتصالات و اجرام کواکب از پیش و از پس اتصالات را حد نیست که تا بدان حد نرسد اتصال آغاز نشود و حدی دیگر است که تا از آن نگذرد باطل نشود و بنای آن بر اجرام کواکبست که هر کوکبی را مقدار جرم معین کرده اند از پس و از پیش و آنرا نیز انوار خوانند پس نور جرم آفتاب یه درجه است و نور جرم ماه یب درجه است و نور جرم مشتری و زحل هر یکرا ط درجه مریخ را ح درجه و زهره و عطارد هر یکرا ز درجه عقده راس و ذنب هر یکرا یب درجه اما اتصالات

سه

سه حال بود هر گاه که نور کوکبی بکوکبی رسد آغاز اتصال بود و چون بعد میان هر دو بنصف جرمین رسد آغاز قوة اتصال بود و چون مرکز بمرکز رسد غایت قوة اتصال بود و چون کوکب سبکرو یکدرجه از آن بگذرد آغاز انصراف بود و چون بنصف ج[illegible] قوة اتصال بود و چون جرم از [illegible] و منقطع ش[illegible] بنصف جرمین را ب[illegible] اتصالات [illegible] باشد مثال آ[illegible] مشتری نه در[illegible] پس دوازده باید جمع کنند و یکدرجه باشد بعد [illegible] نیم باشد پس هر گاه که میان ماه و مشتری بیست و یکدرجه بعد ماند نور هر دو بهم رسد و آن آغاز اتصال بود و چون ده درجه و نیم بعد ماند آغاز قوة بود و چون مرکز بمرکز رسد اتصال تمام شود و غایت قوة بود و چون بنصف جرمین رسد نهایت قوة بود و چون بیست و یکدرجه بعد شود قمر منصرف گشته بود اما اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند چون چهار درجه و نیم بعد ماند آغاز قوة بود و قول اول محکم تر است

شعبه ششم در مقادیر شهادتها و ضعفهای کواکب هفت اثمار

ثمره اول در شهادتها اصحاب این صنعت گفته اند که خداوند حد را نعیم گویند و شاهد گویند و قوة او را در حظ خود شهادت گویند و شهادت از پنج نوع است و هر یکرا مقدار نموده اند چنانکه گفته اند صاحب خانه را پنج

شهادة است یعنی پنج قوة از روی تقدیر و صاحب شرف چهار است و صاحب
مثلثه را سه شهادتست و صاحب حد را دو شهادتست و صاحب وجه را یک
شهادتست و درین خلافست آنچه حکیم کوشیار آورده است خلاف اینست
[illegible] در خانه خود بود شهادت او کمتر است مضاعف شود یعنی ده کرد
[illegible] و دیگر شواهد [illegible] هر برج که صاحب او
[illegible] باشد [illegible] بود جسمی باشد
[illegible] و هر چه لایق بود طلب [illegible] دروی باشد
هر چند نامقبول بود قوة دهد و اگر [illegible] و کوکبی بد و ناظر بود قوة
قوی تر دهد **غرض دوم** در قوتهای ذاتی کواکب قوتهای کواکب در حصر
نیاید اما آنچه در حصر آورده اند شصت و شش نوع است از ذاتی و عرضی و قوی
و ضعیف و میانه و آنچه از آن مبلغ عظیم اثر است سیزده نوع است ذاتی و
قوة ذاتی آنست که کوکب در خانه خود بود یا در شرف خود یا در مثلثه خود یا در حد
و وجه خود و مستقیم بود و علویان مشرقی بوند و سفلیان مغربی و کوکب در
حیز خود بود و کوکب مذکر در برج مذکر بود و کوکب مؤنث در برج مؤنث و زاید
بود در سیر و صاعد در افلاک خود اما زاید آنست که بهت او در شبانروز بیشتر
از حرکت وسط او بود و صاعد آنست که از نقطه حضیض رو باوج دارد یا بدو
فلک تدویر و حیز آنست که کوکب روز بر بالای زمین بود و کوکبی شبی بشب

بربالای

بربالای زمین بود اما تصمیم را یکی از قوتها نهاده اند و صمیم آنست که بعد کوکب
از شانزده دقیقه بود وقتیکه مرکز او بمرکز آفتاب رسد در احتراق یا این مقدار
بگذرد از مرکز و صمیم عطارد قویتر باشد که بمثابه دو شمس بوند و این در همه
اتصالات بود و اگر [illegible] القوتهای ذاتی کواکب سعادتهای باط[ن]
باشد در مولو[د] [illegible] و فراست و کیاست و ما[نند]
سیوم د[ر] [illegible] بسبب طالع بدید آید
طالع افتد [illegible] و از همه قویتر است طالع و با
عاشر و باز سابع [illegible] وتد بود قوة او از روی تقدیر دینار
بود و مایل الوتد بود چهار دانکست قوة دارد و از همه قویتر حادی عشر است و
باز خامس و اگر در زایل الوتد بود دو دانک قوة دارد و از همه قویتر تاسع است
و باز ثالث و ساقط المقدار نهاده اند اما وجهی دیگر آنست که کوکب در حظوظ
سعدان بود یا سعدان بد و ناظر بوند بنظرهای مودت و این قوتها دلیل
سعادتهای ظاهری بود چون مال و جاه و حرمت و عزة و شهرة و مانند اینها
اما وقت بود باشد که کوکب را هم قوة ذاتی بود و هم قوة عرضی چنانکه طالع حمل بود
و مریخ در جدی که خانه شرفست و نسبت عاشر است از طالع قیاس دیگرها
همین است **غرض چهارم** در ضعفهای کواکب چنانکه قوتهای کواکب
در حصر نیاید ضعفها نیز در نیاید اما آنچه در حساب آورده اند پنجاه و پنج نوع

گفته اند آنچه از آن مبلغ ظاهرتر است هجده نوع است و آن چنانست که کوکب در وبال
خود بود یا هبوط یا راجع بود یا محترق یا تحت الشعاع بود و هر دو نیر در خسوف یا کسوف
باشند یا در عقده ذنب بودن قمر در طریقه محترقه و آن از نوزده درجه میزانست تا
یا قمر خالی السیر باشد یا کوکب در [illegible] بود در سیر یا هابط
خود یعنی از نقطه [illegible] نهاده بود
[illegible] های بر افتاده [illegible] کوکبی بود
[illegible] که آن کوکب بد و ناظر بود [illegible] خلاف مزاج
او بود یا در حظوظ نحسان بود یا [illegible] اما اگر کوکبی
در وتری از اوتاد طالع افتاده باشد و آن موضع وبال یا هبوط او باشد این ضعف
او زیاده از قوة عرضی او بود **غرض پنجم** در تشریق و تغریب کواکب حدود و
آن هر کوکب که پیش از آفتاب بر آید او را مشرقی خوانند و چون بعد از آفتاب فرو رود
او را مغربی گویند و حد تشریق و تغریب کواکب علوی شصت درجه است یعنی چون
آفتاب از احتراق ایشان بگذرد تا بشصت درجه برسد ایشان مشرقی باشند
و چون شصت درجه بعد باشد تا آفتاب بدیشان رسد در حد تغریب آیند و بیرون
ازین حدود نه مشرقی باشند و نه مغربی اما حد تشریق و تغریب زهره چهل و پنج
درجه است و حد تشریق و تغریب عطارد بیست و یک درجه است و بیشتر تنی
گفته اند و حد قمر دوازده درجه **غرض ششم** در دانستن کوکب

مستولی

مستولی بر مواضع طالع و دانستن کوکب مبشر و مستعلی مستولی آنکوکب بود که بر موضعی
از دوازده خانه طالع که در حظ خود بود از آنچه نموده ایم یا ناظر بود بر جزو مطلوب
و اگر همین پنج ارباب حظوظ در برج مطلوب بوند یا ناظر باشند صاحب بیت مقدم بود
بر استیلا و دیگران اشر[اک] [illegible] کنند و اگر چهار یا سه یا دو باشند از آنکه [illegible]
زیاده بود [illegible] ارباب حظوظ در انخانه
آن جزو را [illegible] بیت افتاده بود
و او را دلیل [illegible] ضعیف و نامقبول باشد
غریب هم [illegible] باشند از برج هم چون بدلخ بود چنا
چنانکه گفته ایم در پیش اما اصحاب احکام را اعتمادی بر مستولی باشد بر همه اجزای
فلک نه بر صاحب بیت خاصه که صاحب بیت ساقط افتاده بود اما مثال آنکه کوکبی
غریب در بیتی شاید که مستولی بود آنست که اگر شخصی دیگر بود حکم او را بود
سیک و بدانخانه تا در وی باشد و اگر ناظر باشد بدان ماند که شخصی خانه شخصی را
محافظت میکند اما مبشر آنکوکب بود که در صورت طالع او آسته بود بقوتهای ذاتی
و عرضی و قویتر همه آن بود که صاحب طالع در طالع بود یا صاحب شرف طالع در طالع
بود یا ارباب حظوظ دیگر یا صاحب عاشر در عاشر بود یا صاحب شرف عاشر در وی
بود یا صاحب حادی عشر یا صاحب شرف او در وی بود یا هم چنین در سابع یا در رابع
یا خامس یا تاسع یا ثالث اما اگر کوکبی که قوتهای ذاتی دارد و از طالع ساقط بود اثر

اوهم نباشد اما وقت باشد که چند کوکب شایسته بود با بیشتر از یک قویتر را مقدم دارند
و دیگران را شریک او کنند پس مدار احکام کلی طالع بر کوکب مبتز باشد بعد
ازان بر مستولی بعد ازان بر صاحب طالع اگرچه ساقط بود بعد ازان بکوکب
غریب که ناظر بود اما مستعلی آنکه کو [illegible] قران بنزد و فلك
[illegible] خود نزدیکتر بود یا [illegible] دیگر بود یا
[illegible] طالع افتاده [illegible] اثنی عشر یا شکل
[illegible] مدار احکام در قران بر کوکب [illegible] مستولی تر
بود بجز و قران **نموع هفتم** د [illegible] بحر اسرار
احکام است امتزاج کواکب است و آن [illegible] کوکب علتی کرمی است
و بعضی سردی و بعضی علتی تریست و هم چنین سردی و خشکی و سعادت و
شقاوت و امثال این پس چون دو یا سه یا بیشتر از دلایل جمع آیند در طالع
یا جای دیگر واجب کند که مزاج دهند تا ازان همه مزاجی معلوم شود که از همه
نسبت دارد و ازان همه نباشد و این را مثال آنست که اگر پاره شیر یا اندکی
قیر و پاره خون با آن بیامیزند رنگی و مزاجی و طعمی ازان حاصل آید که بهر چهار
منسوب بود و بهر چهار نماند و لابد بدان مزاج مایلتر بود که او غالبتر بوده
باشد از هر چهار مثال این از کواکب آنست که اگر مولود را زحل در طالع اتفاق
افتاده بود و مشتری و زهره و مریخ زحل دلیل سیاهی است و ترشروی و صبوری

و سرد و خشکست و مشتری دلیل سفیدیست و روشن و لطیف طبع و معاشرت
و خوبی صورت و کرم و ترست و مریخ دلیل سرخیست و غضب و شدی و کرم
و خشکست پس واجب کند با متزاج این چهار دلیل که رنگ مولود سرخ و سپیدی
بود که کندم کونی [illegible] صبر و غضب و شدی در اعتدال باشد و اکر
باش و نیکو [illegible] طبع باشد و عشرة و [illegible]
و آنرا [illegible] صورت و مزاج او [illegible]
مایل بخش [illegible] را تیز اعتبار کنند که موافق مزاج
هر کوکب که [illegible] داند و از این کواکب هر کدام که شواهد
پیش دارد اثر او ظاهر تر کردانند و اگر دو یا سه قوی باشند آنرا بقوة فکر بیامیزند
و هر کدام که ضعیف بود و نامقبول اثر او کمتر باشد و نهان تر اما اگر در برجی
یک کوکب بود مزاج کوکب را با برج بیامیزند و اگر کواکب با او ناظر باشند بقدر
قبول و رد امتزاج دهند اگر کوکب هم چنین در خانه مال اتفاق افتد چون منسوبات
هر یکی را از نبات و جواهر و حیوانات نموده ایم پس اطعمه و اشربه و مال او یادی
کران او را ازانجا استدلال کنند و باقی بیوت دیگر را قیاس همین دانند و در
حقیقت آنست که هر کجا که اعتدالست دلیل سعادتست و صحت بدن و هر
کجا که مزاجی با فراط است نحوستست و مرض مثال دیگر و تشبیه آنست اگر در هم
در ثور چون خاتونی بود با مطرب حرمت در سرای خود اما اگر ساقط بود افتاب

از ایشان از پادشاه یا از پدر خایف بود و اگر مشتری با ایشان بود ناظر بنظر
مودت از محتسب و مفتی ایمن بود و اگر بنظر عداوة بود خایف شود و اگر قمر با او
بود چون ملکزاده بود در مملکت با او در طرب و اگر عطارد انجا بود چون ندیمی بود
[illegible] سلاحی و اگر مریخ آنجا بود چون [illegible] و در خصومت
[illegible] اجتماع معلوم [illegible] اگر زاده آن
[illegible] با هم مایل بود [illegible] چون
[illegible] صاحب بنجم و دوم اس [illegible] دارد
و دخل و خرج ایشان را می شناسد [illegible] است
دشمن و ضد ایشانست فتنه و شر می انگیز [illegible] در زحمت می افتد و
هر دو او را قصد بد میکنند اما اگر افتاب ساقط بود از ایشان از پادشاه
یا پدر خایف بوند و اگر مشتری با ایشان بود ناظر بنظر خود یا در محتسب و مفتی
ایمن بوند و اگر بنظر عداوة بود خایف شوند و مجلس کی طرب شود اما اگر زحل
با ایشان بود پریشان حال باشد با ایشان و اگر ناظر بود بنظر مودت رعایت
حال ایشان کند و اگر بعداوة نگرد قصد پریشانی بزم ایشان کند مثال و
تشبیه دیگر که اگر مریخ در عقرب بود و زهره با او چون قحبه بود در مانده
بدست امیری یا ترکی یا لشکری و اگر عطارد با ایشان بود چون دوستی بود
آن مرد را و دشمنی آن قحبه را و اگر قمر انجا بود چون مسافری بود که در ان میان

محبوس مانده بود پس بسبب و بال و ضعف زهره است که او چون قحبه است
و بسبب قوة و قبول مریخ است که او چون امیریست و عطارد چون صاحب خانه
یازدهم عقربست دوستدار مریخست و چون صاحب خانه دوازدهم زهره است
عطارد در نهم [illegible] د و چون قمر صاحب نهم عقربست مانند است
در بن خا [illegible] س است و در مانده و ک [illegible]
نسبت [illegible] یست شرح طویل
پس تامل [illegible] اعتقاد تمام تا فایده حاصل آید
بیشتر احکام [illegible] بد افتد **شعبه هفتم** در احوال
دلایل با نواع مختلف نانوده اشمار **نموع اول** در کلیات اصول احکام
احکام دانستن خیر و شر است پس هر کجا سعدان غلبه کنند یا ناظر بوند
دلیل برآمدن کارها و امیدها باسان ترین وجوه و هر کجا که نحسان غلبه
کنند یا ناظر بوند دلیل فرو ماندن کارها بود و افتادن خلل در مصالح و دور
افتادن غرض و پیش آمدن دشواری فی الجمله سعدان دلیل سعادت اند
و نحسان دلیل شقاوة **نموع دویم** تثلیث و تسدیس دلیل دوستی بود
و راحت و آسانی در برآمدن کارها و مقابله و تربیع دلیل دشمنی بود و رنج و
دشواری در امور و نظرهای قبول دلیل تمام شدن کارها بود با خوشی خاصه
اذا و تاد و نظرهای نامقبول دلیل فرو ماندن کارها باشد خاصه از زایل الوتد

یا ساقط **ثمره سوم** نظرهای عداوت کوکب سعد را ضرر ببود چنانکه نظرهای مودت
کوکب نحس را نفع نباشد **ثمره چهارم** در دلیلهای بنا امر اگر با همدیگر ناظر باشند
بنظرهای مودت دلیل کند بر تمام شدن آن امر و طول بقای او بود بوجه احسن
[illegible] عداوت نکرند دلیل بر تمام [illegible] آن امر بسختی و
پنجم اگر سعد [illegible] با محترق
[illegible] دفع و ماند [illegible] کند
[illegible] مثل شخصی توانگر [illegible] که هم
درویش بود و اگر نحس قوی بود [illegible] خود و
مستقیم نحوست بعد کند پس نحس مقبول بهتر [illegible] سعد نامقبول بود **ثمره ششم**
اگر بر جایگاه امن و رجا کوکب سعد مستولی شود نیکی و سعادت رسد از
مردم نیکوکار و از کسانی که امید باشد بوجه آسان واما اگر نحس مستولی
شود مکروه رسد از قومی بدکار و از کسانی که توقع فساد باشد **ثمره هفتم**
اگر بر جایگاه خوف و خطر سعد مستولی شود اندوه رسد از جماعتی که نیکو
کار دانی‌اند و از ایشان بدی نباشد و اگر نحس مستولی شود بدی و غم رسد از
کسان ظالم که توقع بدی باشد از ایشان **ثمره هشتم** اگر در طالع مولودی
بموضعی که آنجا نحسی افتاده باشد در دیگر طالع مولودی هم در آن جزو سعدی
افتاده بود این شخص ضد یکدیگر باشند و آن شخصی که نحس در طالع او بود
بدان

بدان شخص دیگر بدی ضرر رساند و آنکه سعد در طالع وی بود بدان دیگر
ضرر و نفع رساند اما اگر هر دو را سعد در یک موضع افتاده بود میان ایشان
مودت و محبت باشد و بهم یکدیگر نیکی و ضرر رسانند اما اگر هر دو را نحس در یک جزو
افتاده بود قاصد هم [illegible] یکدیگر بدی رسانند چنانکه سه
هر دو در خا[illegible] هر دو از سبب مال بو
کردن و اگر [illegible] بود و شغل س[illegible]
بروج اقبا[illegible] کر در طالع مولود آفتاب
افتد میان [illegible] همین است و اگر در تثلیث یا تسدیس
افتد دوستی پدید آید میان [illegible] هر دو کس و اگر در مقابله افتد دشمنی پدید آید و حکم
تربیع همین است اما بودن سهم السعاده در یک برج از دو مولود دوستی افکند
میان هر دو کس بسبب طمع داشت و امیدها بر آید **ثمره دهم** اگر طالع زن
هفتم طالع مرد افتد یا طالع مخدوم دهم طالع خدمتکار یا طالع معشوق یا زدهم
طالع عاشق افتد میان این جماعت موافقت و محبت بغایت رسد و بمانند
با همدیگر مدتهای مدید و برخورداری یابند از همدیگر و اگر دلایل ضد این افتد
حکم بر عکس شود و قیاس باقی بروج همین است اما اگر هر دو شخص را با همدیگر دوستی
شود و صحبت اتفاق افتد بنوعی از انواع و طالع هر دو از یک مثلثه باشد چنانکه
طالع یکی حمل بود و دیگری اسد یا قوس میان ایشان در اغلب چیزها موافقت بود

و بروز کار دراز بمانند با همدیگر **ثمره یازدهم** اقبال نحوست و زیان از مقارنه
مریخ بود و از مقابله زحل و ماه را نحوست و زیان از مقارنه زحل بود و مقابله
مریخ **ثمره دوازدهم** بدترین نحسها آن بود که هر دو نحس پیش از آفتاب
[illegible] بوقتی که هنوز در شعاع بوند یا بعد [illegible] قتی که ماه نور تبدل ایشان
ثمره سیزدهم [illegible] دلیل
[illegible] ان بود که تا کا[illegible] یابتن
[illegible] یا بجاه و جلال آن بود که [illegible] بود و
معارضه کرد در ترابد بود **ثمره چهـ**[illegible] بتر ند و
کواکب سفلی بتبند پس هو بتر ند **ثمره پا**[illegible] کوکبی بکوکبی دلیل
کند بر ابتدای کارها و رغبت بکارهای خیر و در طلب آن بود چنانکه اگر صاحب
طالع بصاحب عاشر پیوندد دلیل کند بر مایل شدن بخدمت سلطان و صحبت
بزرگان و طلب شغل داشتن و اگر صاحب عاشر بصاحب طالع پیوندد دلیل کند
بر طلب داشتن سلطان و اکابر و مهتران مولود را و فی موردن عمل واما اگر
کوکبی دیگر بصاحب طالع پیوندد قیاس همین باشد یا صاحب طالع بدیگری
پیوندد اما از پیوستن آن میخواهیم که کوکب سبکرو بکران رو رسد و تدبیر بدو
دهد و از جهت آنست که کوکب سبکرو را دافع نیر خوانند و گرانرو را قابل تدبیر
گویند **ثمره شانزدهم** اوتاد طالع دلیل کند بر ظهور چیزها و با تمام رسیدن
آن

آن خاصه طالع و عاشر و مایل الوتد دلیل کند بر توسط یا بیشتر چیزها و تمام رسیدن
بعضی یا بیشتر آن خاصه حادی عشر یا خامس و زایل الوتد دلیل کند بر طمع و امید
داری چیزها و ساقط دلیل کند بر پوشیده ماندن و آنچه باطل گشته بود تا
خواهد گشت **ثمره** [illegible] در دلالات از وجه عام و خاص دلا[illegible]
برد و قسم [illegible] برج اسد و آفتاب دلیل
ثور و زهره [illegible] دلیل لشکرها بر[illegible]
در مقسوم [illegible] خاص آنست که طالعی افتد [illegible]
و صاحب او دلیل [illegible] دلیل ازدواج و زنانست پس اگر طالع دلو
افتد هفتم که دلیل زنان و ازدواجست اسد باشد و آفتاب و این دلایل خاص
بدین طالع تعلق دارد یا طالع حملی بود برج میزان و زهره دلیل پادشاه افتد
پس هر طالع که دلایل خاص و عام او موافقت کنند مولود را بکمال رسانند و آن دلیل
ظهور مدلول بود در تمامی و بقای او بغایت و نهایت مثال طالع مولودی که عقرب
افتد اسد عاشر او بود پس آفتاب و اسد که دلیل پادشاهند از روی عام اینجا
از روی خاص هم دلیل پادشاهند پس دلیل عام و خاص موافقت کرده باشند و اگر
آفتاب در این خانه بود دلیل سلطنت کند و سروری و طول مدت و بقای او اما
خانه هفتم عقرب ثور است و زهره صاحب او اینجا نیز دلایل خاص و عام موافقت
کرده باشند و اگر زهره اینجا بود دلیل سعادت باشد و برخورداری از روی مناکحت

وقیاس بروج و کواکب دیکر همین است **تمه هجدهم** در اثرهای کواکب اثرهای
کواکب علوی عظیم تر است و مدة او مدتی خاصه در بروج علویان و بروج ثابت
و اوتاد طالعها و اثر کواکب سفلی حقیر تر است و مدة او قصیر خاصه در بروج
[illegible] ان و بروج منقلبه و زایل اوتاد [illegible] اثرهای کواکب
[illegible] ظاهر شود که افلا [illegible] الا آنچه در مدة
[illegible] بر شکل آنست [illegible] و آنچه
[illegible] یم تر است زود تر حادث [illegible] است
چون بامتزاج نزدیکتر است ظاهر [illegible] شک نیست
که اثرهای کوکب زحل پیش از امتزاج می افتد [illegible] میشود آنچه از آن امتزاج
او توقع میباشد ابو المحامد غزنوی در کفایه آورده است که زحل از پیش اثر
میکند در حوادث و از پس میکند و ما را این معنی بر اول و محقق شده است و اگر کسی
این قول را قبول نکند اگر تجربه کند باور دارد اما پی شبهه اثر مریخ پیش از زمان
ظاهر میشود از آنجهت که او پیش میرود و اقمار را اما چون اثر کواکب علوی مدید
مدتست و اثر ایشان را بعد از وقوع می بینند گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج
باشد و چون اثر سفلیان اندک مدتست گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج
نبود و حقیقت آنست که گفته شد که همه احوال کواکب که از امتزاج ایشان توقعست
پیش از آن امتزاج می بینیم بدتها و در آن امتزاج نمی بینیم اما اثر آن می بینیم در آن
وقت

وقت و بعد از آن نیز بمدتها بقدر قوة آن امتزاج و بچهار قران علویین در مثلثه
هوائیه بود و قران نحسین در سرطان بود و قرانات دیکر از سعدین و نحسین در
برج دیکر و چندین انواع مختلف که افتاده است مدتهای مدید همه آن بود بسبب
که اثرهای ایشان [illegible] است و از پس نیز چیزی دیدیم
حقیقت [illegible] بود در اندک عمر بجربرا
در شرح احوال [illegible] شود آتشها که [illegible]
آید هفت [illegible] و همه را ذوات الاذناب خوا
و هر یکرا علیحده [illegible] و چنانکه اول را نیزک خوانند و دوم را
شهاب و سوم عمود و چهارم را بوق و پنجم را خاپیه و ششم را ذوذوابه و هفتم را
ذوی ذنب و اینهمه نحس باشند و در هر شهری یا ناحیتی یا اقلیمی که یکی از اینها
ظاهر شود سبب فتنه و حرب و قتل و موت سلاطین و اکابر بود و در آنجا
قحط شود و بسیاد بیها حادث شود و وبا پدید آید و علت این آن بود که چون مریخ
بسببی از اسباب بر آن اقلیم یا ناحیت و یا شهر مستولی شود آن زمین را خشک
کرداند و ابهاد در آن زمین کم شود بخارهای دخانی بسیار خیزد و غلیظ باشد
و چون بفلک اثیر رسد بیفروزد و اذو صورتی ظاهر شود که گفته شد
و در کشت و زرع نقصان افتد لاجرم قحط پدید آید و چون غذاها متفاوت
شود بسیاد بیها حادث کردد و چون هوا بد شکل باشد وبا پدید آید و اما از

از استیلای مریخ قوة غضبی بر خلایق غالب شود و مردم مایل شوند بافعال بد
چون خیانت و بد اعتقادی و دزدی و شیر انکیختن و تغیر خراجها و حرب ها قایم
شود و لشکرهای بیکانه قصد آن اقلیم کنند و در آن ناحیت بادهای مضطرب
[illegible] و ولایتها و خرابی نهند [illegible] ولایتها باطل
[illegible] م درویش کردند [illegible] آدمی
[illegible] چون کیسوها از پس [illegible] از دم
و گفته اند که از هر طرف که دم [illegible] اند
که آن جهت خراب شود که دم او بود [illegible] صبح طالع
شود در جهت مشرق و ذو ذنب در مغرب [illegible] پدید آید چنین و خلاف
این دیده شد و هرچ و را مسیر باشد پس از این دو هر کدام که ظاهر شود اگر
در ملک او باشد فتنه بسیار تر بود و بزرگی و خردی همین حکم دارد اما اثر آن
پنج دیکر اندکتر باشد بجا نسبت که بقای آنها کمتر بود و گفته اند خلیفگان
و نایبان کواکبند این آتشها در عالم اجسام و طبیعت ایشان مثل کواکب بود
و ذوذوابه بر طبع زحل و مریخند و عطارد شریک ایشان و اثر ایشان مثل
اثر این کواکب بود زیر فلک قمر در فسادهای عالم باقی شرح این گفته شود
انا پنجم شاهدهم افتاده است در آثار علوی **شعبه ثانی** در احکام
قرانات و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات و مقابلات و احتراقات
و مجاسدات

و مجاسدات با راس و ذنب و سایر احوال قمر با کواکب در دوازده شعبات
شعبه اول در احوال قرانات چهار اثمار **شعبه دوم** در احکام
قرانات کواکب با زحل چهار اثمار **شعبه سیوم** در احکام قرانات کواکب
با مشتری چهار اثما [illegible] در احکام قرانات کواکب با
اثمار **شع** [illegible] انهرم چهار ا
در احکا [illegible] **شعبه هفت** [illegible]
مثلثات [illegible] **شتم** در تربیعات
مقابلات [illegible] احتراقات پنج اثمار **شعبه دهم**
در احکام مجاسدات شش ثمار **شعبه یازدهم** در قرانات قمر با کواکب
هشت اثمار **شعبه دوازدهم** در مزاجات قمر شش اثمار **شعبه اول** در
احوال قرانات چهار اثمار **ثمره اول** در ذکر ادوار باید دانستن که بر احوال
کلیات عالم دو دلیلست یکی ادوار و دوم قران مشتری و زحل اما ادوار چهار
قسم است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر دور اعظم آنست که هر هزار سال شمسی
یکی درجه حرکت و یکبرج اثنها و این برج را اثنهای الوف خوانند و الوف را بنام برج
نسبت دهند چنانکه کویند الوف حملی یا ثوری و صاحب برج را مدبر الوف
خوانند و صاحب درجه تسیر را قاسم الوف و دور اکبر آنست که هر صد سال
شمسی یکی درجه حرکت کند و یکبرج اثنها و آن درجه را درجه قسمت کبری خوانند

واین برج امنتهای ماپس ومابس را بنام برج نسبت کنند چنانکه دد الوف که هشتم
اما دور اوسط انست که هر ده سال شمسی یکدرجه تسیر کنند ویکبرج اشها
اما دور اصغر انست که هر یکسال شمسی یکدرجه تسیر کنند ویکبرج اشها واین
[illegible] ست که او را بطالتها بکار دارند [illegible] ست وآن چنانست
[illegible] شصت سال شمسی [illegible] سال چهار
[illegible] ست این دور را نیز [illegible] دی بدوری
دلیل باشد بر انتقال دولت از [illegible] اما چون دور
بر بر اید وبدل شود اکر کوکب مسعو [illegible] مدة آن دور پادشاه
عادل ومنصف ظاهر شود وخلایق آسوده حال کردند واکر نحسان مدبر شوند
پادشاه جبار قاهر بر آید ومردم در شدة افتد وحکم تبدیل شدن دور
قوان افتد این دو کوکب علوی را اثر آن دور بکمال رسد در خیر وشر وحکمای
اوایل اد وار را اعتبار کرده اند خاصه اهل هند وبرین قدر ختم کردیم
تمره دویم در شرح قرانات بقول بیشتر اصحاب احکام اثر قرانات عظیم
تر است از ادوار ومؤثرترین قرانات قران مشتری وزحل است وقران آن
دو کوکب از چهار نوع است اعظم واکبر واوسط واصغر اما قران اعظم انست
که نخست قران کنند در اول حمل وبعد از آن صد وچهل وهفت قران دیگر
کنند در چهار مثلثه ومدة دو هزار ونهصد وچهل سال شمسی ودر چهار
مثلثه

مثلثه بسه دفعه هر دفعه چهل ونه قران وگاه بود که بیشتر وکمتر بسبب کسور هاد
هر مثلثه دوازده قران کنند ودر بعضی سیزده وتفصیل این آنست که چون
در اول حمل نخست [illegible] قران دوم درد ودرجه ونیم قوس افتد بهتر انکه هر
قرانی دو درجه [illegible] سوم در پنج درجه اسد شود [illegible]
چهارم د[illegible] تا در یك مثلثه آت[illegible]
تمام شود [illegible] باز قرانی تا قرانی [illegible]
سال با[illegible] خاکی نقل کنند وآن از اول ثور
باشد پس [illegible] اوسط خوانند ودرین مثلثه خاکی
نیز دوازده قران کنند وباشد که بسبب کسور سیزده قران کنند وبمثلثه
بادی نقل کنند وقران اول را نیز درین مثلثه قران اوسط خوانند وهمچنین
دوازده یا سیزده قران کنند در مثلثه بادی وبمثلثه آبی نقل کنند وقران اول را
نیز اوسط خوانند پس در هر چهار مثلثه قرانها کرده باشند مبلغ چهل ونه قران
بود در نهصد وهشتاد سال شمسی باز ابتدا از اول اسد کنند پس آن قران را
اکبر گویند که اول قرانست در مثلثه آتشی ویکبار چهار طبع را قطع کرده اند
واین کرة ثانی است که ابتدا از مثلثه آتشی کرده اند باز قران از دو درجه و
نیم حمل افتد سوم در پنج درجه قوس وچهارم در هفتم ونیم درجه اسد بر همان
قیاس دوازده یا سیزده قران کنند وباز باول سنبله نقل کنند وهمچنین در

هر چهار مثلثه قران کنند تا باول قوس رسند قریب چهل ونه قران دیگر کرده باشند
وابتدا از اول قوس که آن نیز قران اکبر [illegible] وبهمان ترتیب قران میکنند تا در چهار
مثلثه قرانها تمام کنند وباز باول حمل رسد [illegible] اول قران حمل
[illegible] ت هم اکبر هم اوسط هم ا[illegible] حمل اعظم است
[illegible] مثلثه آتشی [illegible] مثلثه آست
[illegible] ت وچون یکقر[illegible] هر یك
[illegible] ن اعظم سه قران اکبر اس[illegible] قران
اصغر واین همه بجز کذا اوسط [illegible] نوعی
گویند وعدد ومدة ایشان بیش وکم باشد [illegible] سه وچهار وپنج
وشش کوکب در برجی باشند از اجتماع کواکب خوانند وحکمت که هر هفت
جمع آیند اما در یکدرجه سخت نادر بود واکر باشد در وقت قران اعظم بود وما
شش کوکب در میزان دیدیم غیر مریخ وشش در جدی دیدیم غیر قمر وبکرات سه و
چهار وپنج دیدیم در برجی نیز در یکدرجه ودر عهد استاد انوری اجتماع بوده است
در میزان شش کانه وشعرای آنوقت یاد کرده اند بسبب انکه او حکم بر طوفان
باد نهاده بود وسهو عظیم رفته است بر حکم ایشان پس اکر آن اتفاق نزدیك
تحویل دوری افتد یا فصلی اثر شی عظیم باشد یا از انچه طالع آن برج افتد پادشاهی
شود که اقالیم در حکم او بود وقیاس آنست که چنگیز خان در آنوقت ذایل ها ست
برطالع

برطالع میزان وبر اینجا حجتها ودلایل بسیار است که چنین است اندروی بحو بر وقیاس
آن وتاریخ آن اجتماع **تمره سیوم** در تاثیر این چهار قران اثر قران اعظم آنست
که طوفان حادث ش[illegible] عالم متبدل کردد وخرابها آباد شود وآبادانها
خراب کردد [illegible] نسق دیکر پدید آید مناسب
قران اعـ[illegible] آیند پادشاهان
بزرك [illegible] کردد واثر این قران
اعظم [illegible] سال بود شمسی بتقریب اما اثر
اکبر انست [illegible] ود وبیرون آیند کسانی که دعوی پیغمبری
کنند ودین وشریعت نو نهند وبیشتر از اقالیم منقاد ایشان شوند وبعضی از
رسوم وقواعد قران اعظم را نگاه دارند واثر این قران نیز تا قران دیگر بر دارد
وآن مدة نهصد وهشتاد سال بود بتقریب وچهل وهشت کس پادشاهی کنند
اما اثر قران اوسط که بیرون آیند که کمتر از اقالیم را در حکم آرند وبر دین وشریعت
صاحب قران کبری روند اکرچه رسوم پادشاهی نهند بر مقتضی قران اوسط
وتا اثر این قران دویست وچهل وپنجسال بر دارد بتقریب دوازده کس یا سیزده
کس پادشاهی کنند اما اثر قران اصغر انست که دولت وحکومت از خاندانی بخاندانی
نقل کند در همان قبیله که دولت او قایم بوده چنانکه از برادر ببرادر وعم بعم زاده
ومانند آن چنانکه ما دیدیم در سه قران اما اکر قران اصغر قوی افتد در بعضی

دلایل موافق دلایل اصل یا موافق دلایل شخصی بود دولت بدان شخص قرار گیرد و
اشتغال نکند بجوی شیء و اگر ضد این باشد در جان غلبه کنند در آن قران وفتنها
خیزد و حربها افتد خاصه که مریخ در آن [illegible] باشد و ما احکام
قرانی را که در برج سلو شد [illegible] امرا وسط
[illegible] حکم نقویمی در [illegible] طالع
[illegible] اصل است و طال[illegible] ار
نهار نو تا اصل متعذر نبود [illegible] بر
بسیار اسباب طالع سالی را اگر د[illegible] و هیچ
شک نیست که این طالع مستعار است اما صاف بزرگان نتوان کرد و بر
قول ایشان اعتراض نمودن و آن نیست که طالع زمان زاد رضوان یافت غرض
آنست که بتحقیق در نتوان یافت پس اعتماد را نشاید و بنیاد بر طالع سال قران
باید نهاد اما چون قرانی واقع شود بنگرند که مستعلی کدام است از مشتری و زحل
پس او مدبر قران بود و بنای قران بر مستعلی باشد و مستولی برج و قران و
صاحب برج قران چنانکه گفته شده است بعد از آن بر طالع بنگرند و دلایل
او و مبتز و مدبر و قابل تدبیر هر یکرا امتزاج دهند دلایل طالع را با دلایل قران
و احکام کنند بر مقتضی آن پس اگر احوال ملت سود طرب بود البته اشتغال دولت
کند نسبت بمزاج قران را اگر بر خلاف این بود حکم نشاید کردن بر اشتغال دولت

دیگر

و نیکو معلوم کنند که مبتز کدام کوکبست ازین دو کوکب یعنی کدام در طرف شمال است
از آن دیگر بعرض و قبول و رد هر یکرا بنگرند در برج قران و در طالع سال قران بحسب
احوال این دلایل [illegible] اگر مستعلی زحل بود دلیل کند بر شدت و زحمت خلایق
در مدت این [illegible] یعنی وشکی و بیماریهای در از [illegible]
دلایل [illegible] باشد و اگر زحل معتو[illegible]
آید و [illegible] فساد کمتر بود [illegible]
مشتری [illegible] و فراخی و سعادت حال مردم
امن و [illegible] سعادت حال عالم و مردم بکمال ر
اما تا قران دیگر نشود حکم حالهای عالم ازین قران و دلایل او کنند و هر سال بنگرند
تا برج انتها و سال قران تا چندم برجست از برج قران و سال انتها بکجا افتاده است
و قوتست یا ضعیف و در وقت قران چگونه بوده است از اینجا احکام سال کنند
چنانکه گفته شود اما در اواخر هر قرانی احوال عالم روی بفساد نهد و اضطراب
احوال ملوک و سلاطین بود از آن جهت که عالم کون و فساد است و هیچ کونی بی
فساد نبود و هیچ فسادی بی کونی نبود و چون زحل دلیل فساد است و مشتری
دلیل کون از امتزاج هر دو کون و فساد واجب کند در عالم پس هرگاه چیزی مستعد
فسادی شود هر چه اندک سببی پدید آید بسیار ظاهر گردد و در آن چیز اثر
کند چون او مستعد شده است قبول آنرا امثال شخصی که مزاج او مستعد

عارض شده باشد هر چه اندک چیزی که مقوی آن عارض بود بسیار زیاده کند در آن
نتیجه این آنست که هر گاه مدت قوت قرا[illegible] رسیده باشد و قرانی دیگر خواهد شد
قوت آن قران بفساد خواهد انجامید تا قوت [illegible] شود پس مستعد
[illegible] و سعادت [illegible] بوده باشد
مستعد فسا[illegible] که قوت
[illegible] باید آنچ[illegible] و دو
[illegible] بود باطل گردد و اینچ[illegible] شود
فان اگر باطل نشود مگر بعد از [illegible] رو
الا چنانکه باشد نماید مثال آنکه سه شخص [illegible] فساد مزاج یکی در
کمال باشد و از آن دیگری در حد وسط و از آن دیگری در حد اقل چون فصل سا
بگردد و هوا مخالف شود زودتر آن شخص باطل گردد که فساد مزاج او در حد کمال باشد
و بعد از آن دیگری که در حد وسط بود و ثالث را اگر سببی دیگر حادث شود باطل
شود و الا در آن ایام با مزاج فصل خود در سیده باشد صحت پذیرد یا چنان بماند
و هر آینه اثر فساد اینجا ظاهرتر بود که دولت آن بیشتر و قویتر بوده باشد و از آن
جهت است که فساد انقلاب نخست بر پادشاهان زند و بر نزدیکان او آنگاه
بر قوم دیگر و مدت سبب است که چون دولت شخصی روی بترقی نهد هر حکم سعادت
که بروی کنند راست آید و چون بانحطاط نهد هر حکم فساد که بروی کنند راست

این

این **شعبه دویم** در احکام قرانات کواکب با زحل چهار اتمام **قران اول**
قران مشتری و زحل در مثلثه آتشی دلیل کند بر خروج کسانی که در دین و مذهب
سخن گویند و اشتغال [illegible] بود و فرود رفتن سفلگان و تشویش در اکابر و اشراف
و حکام و [illegible] رنجها و بودن بیماریها و خشکی [illegible]
نقود [illegible] سلاطین و حکام عا[illegible]
و ملا[illegible] اغلب در مشرق بو[illegible]
قرا[illegible] [illegible] تشویش لشکرها و بزرگ شدن
فرو مایه[illegible] و موت بزرگان و زدن درم قلب و
فلس و نقصان بارندگی و ملال خاطر سلاطین و امرا و ارکان دولت و ظلم حکام
و داد و هقان و کدورت و تاریکی هوا و بد گشتن مزاجها و خوف و هراس در خلایق
خاصه رؤسا و دهاقین و بیماریهای خونی و قتلها و بسیاری محاربه و مقاتله و
تاثیر او بیشتر در مشرق بود و اقلیم سوم **قران زهره و زحل** دلالت کند بر
سرما در وقت و آفت و بیماریها در زنان و خادمان و اصحاب طرب و بستن نکاحها
بی عنبر و دشواری وضع حمل و بودن خصومتها میان زنان و شوهران و
تفاوت نرخها و تشویش خلایق خاصه اهل اسلام و بودن ابرهای بسیار سیاه
و فساد بعض میوها و لهو و طرب در مشایخ و اهل صحرا و آمدن کاروانها و اوردن
برده و عقاقیر و کسادی بازار اقمشه و البسه **قران عطارد و زحل** دلیل است

بر عفونت هوا و فساد احوال دبیران و پیران و اصحاب دواوین و نوشتن خطهای بنا حق
وافتادن اراجیف و ندن فلس و برنج [illegible] وکساد بازارها و تازه شدن سخنان
کذشته و امرن کاروانها و بودن بازرکا [illegible] اوسرما و رعد
[illegible] و فساد کشت و زرع [illegible] صرع
[illegible] عقاقیر تمره د [illegible] قران
[illegible] ل دلیل کند [illegible]
[illegible] یخ و سعادت حال خا [illegible]
و عمارت و بودن انتقال دولت و اه [illegible] یماو
فساد بعض نباتات و اختلاف هوا و سرما [illegible] یهای دراز کش و این
تاثیرات میان مشرق و جنوب باشد **قران مریخ و زحل** دلیل کند بر بدی
احوال امرا و لشکریان و ساختن آلتهای حرب و برخاستن فتنه و قوت کرفتن
فرومایکان و بدی احوال دزدان و راهزنان و خاینان و بیماریهای بد و قطعه
و قتلها و حرب و مصادره و موت اکابر و شرارت و هراس و نقصان بارندکیها و
آبها و فساد اشجار و مزرعها و حیوانات و بیم زلزله و خسف باشد و بدید آمدن
مور و ملخ و اراجیف و قصد و سعی همدیکر و اغلب این تاثیر در اقلیم سوم بود
قران زهره و زحل دلیل کند بر رنج زنان و سختی و انزوع خادمان و بیماری
درین طبقه و دشواری وضع حمل و ناسازکاری زنان با مردان و رغبت مشایخ

بطرب

بطرب و نکاح و زینت و فساد نباتات و میوه و عمارتها و تفاوت نرخها و سرما در
وقت و تاریکی هوا و کمی بارندکی و ا [illegible] برده و عطرها و تاثیر این در اقلیم پنجم بود
و ادر با بچان و د [illegible] **[illegible] ان عطارد و زحل** دلیل کند بر مکر و مخاطره
دبیران و ا [illegible] کیلان و متصرفان و اصحاب ح [illegible] دام
اراجیف [illegible] د [illegible] ضیاع و عقا
کاروا [illegible] کشت و زرع و نقـ
وسمو [illegible] کاه **تمره دوییم** قران کو
بازحل [illegible] **[illegible] زحل** دلیل کند بر قوت حال اهل
ادیان و دفتن سخنان در دین و مذاهب و در برج دلو بحث و مناظره بود در علوم
دقیق و تفاوت نرخها و اکر برج جوزا بود در علم خط و بلاغت و نجوم فاش کردد و
خروج مدعیان بود و شعر و فضلیات بسیار بود و بادها و زد و بیماریها آفت
در اشجار و اکر برج میزان بود شکی پدید آید و قحط و علم موسیقی خواندن شعرها
و قصها بسیار شود و عزت مردم شریف باشد و بارندکیها باندازه بود و پادشاهان
عادل پدید آیند و خاندانهای قدیم رونق پذیرد و اغلب این تاثیرات در مغرب
بود **قران مریخ و زحل** دلیل کند بر فتنه و حرب و اراجیف و بدی کشتی
هوا و بیماریهای خونی و افتادن عداوتها و خطا شدن معالجتها و احکام
نجوم و خواستن ظلم و هراس و بیم در خلایق و ضرب و قتل در معارف و بزرکان

وخشکی سال و رفتن آبها در هوا و امدن بادهای بد و فساد اشجار و خرابی جاها
و فساد حال دزدان و بزکاران و سستی مردم در کار دین و بودن سرما در وقت
و تفاوت نرخها و کساد بازارها و اغلب تاثیر [illegible] **[illegible] هره و زحل**
[illegible] ان و خادمان و [illegible] و فسا
[illegible] ازان و برکا [illegible]
[illegible] یماو
[illegible] حمل و فاقه ک [illegible] شق
[illegible] دن مشایخ و برآمدن [illegible] یلی
بزرکان و علما و اهل فضل و [illegible] صرفان
و عمال و تجار و محاسبه و کیلان و متصرفان [illegible] تجار و بودن اراجیف و
کواهی دروغ و کساد بازارها و کرانی اطعمه و آمدن کاروانها و فساد نباتات
و اشجار و بودن سرما و بادها و بارندکیها در وقت و میل مردم بعلوم دقیق
و دانستن و رفتن احکام **تمره چهارم** قران زحل با کواکب در مثلثه آبی **قران**
مشتری و زحل دلیل کند بر رفعت مردم فرومایه و سفله و نقل دولت بمردم
عوام و خلاف کردن قومی با ملوک و بزرکان خود و بسیاری آبها و تفاوت
نرخها و فساد مسافران دریا و کشتیها و بودن سرما و بارندکیها و خرابی
از آبها و بارانهای در وقت و اغلب تاثیرات در جانب شمال بود **قران مریخ و زحل**
دلیل کند بر فتنه و تشویش و خلاف قومی با بزرکان و جنبش مردم سفله و دشت

بالای

بالای کردن و کردن پا نهادن و قتل بزرکان خود و افتادن حرب و فتنه و ترس
خلایق و پریشانی مردم و خرابی [illegible] بت خاینان و دزدان و فساد کشتیها
و مسافران در دریا و [illegible] لشکریان و اکر برج سرطان بود کار بدتر بود و
مدعیان [illegible] ن و اکر و [illegible] ترب بود از دزدا
باشد [illegible] زحمت رسل [illegible]
و بزرکا [illegible] اکر در برج حوت بو
و قضا [illegible] و بارانهای خراب کننده باد دو
فساد جو [illegible] لیم سوم بود و بطرف شمال **قران زهره و زحل**
دلیل کند بر غلبه کردن آبها و قوت سرما در وقت و شکستن کوما و زیان میوها
و کلها و نباتات و بیماریها از سردی و خراب کشتن جاها از آب و علتها در زنان
و بسیاری کشت و زرع و فراخی طعام و اکر در برج حوت بود زحمت خاتونان بود
و فساد حال زنان و اهل نسب و توبه اهل طرب و اکر عقرب بود فساد حال
زنان و بدکاران باشد و در سرطان خلاصی محبوسان باشد و سفرهای دریا
قران عطارد و زحل دلیل کند بر ابرهای سیاه و بارندکیها و سرما در وقت و
یخچه و نباتات زیان شود و فساد مسافران دریا و کشتیها و امدن کاروانها
و کساد بازارها و افتادن اراجیف و رونق آبکاران و دهاقین و دبستان
بانان و بیماریها در ارباب قلم و تجار و زحمت این طایفه و باشد که خشک سال

بود بدیکر شواهد و زخمها تفاوت کند و خط نویسند و کواهی بناحق دهند
شعبه سیوم در احکام قرانات [illegible] کواکب با مشتری چهار اثمار **ثمره اول**
قران کواکب با مشتری در مثلثه آتشی **قران مر[illegible]** [illegible] کند بر قوت ارباب
[illegible] شدن لشکرها و [illegible] ات و ائمه
کران و افتا[illegible] دن
عام و کرمی [illegible] رق بود
[illegible]سان و عراق و اقلیم [illegible] زنان و
خاتونان و توبه اهل طرب [illegible] سلام و
بودن لهو و طرب و زینت در علما و قضات [illegible] سی در عمل و اجابت دعاها
و اعتدال هوا و شدرستی خلایق و فراخی طعام و میل مردم بخیرات و آمدن
مسافران از اطراف **قران عطارد و مشتری** دلیل کند بر رونق امور حرفان و
صناعت وران و مستوفیان و دبیران و متصرفان و تجار و راستی و امانت در بین
طبقات و آمدن کاروانها و بسیاری بیع جواهر و افتادن اخبار خوش و نوشتن
خطها و مثالها و بیع و شری با نفع و ارزانی و فراخی و راست رفتن معاملات
و احکام و کفتن سخنهای راست و حق **ثمره دویم** قران کواکب با مشتری
در مثلثه خاکی **قران مریخ و مشتری** دلیل کند بر فشد بر بزرکان و اراجیف
و نکبت معارف و ائمه و قضات و فساد اطعمه و اشجار و بد کشتن هوا از حرارت

وزیان

وزیان زرع از ملخ و دیکر حیوانات و بیماریها از کرمی و خشکی و قوت ارباب سلاح
وقوت حال راه داران و اکر برج ثور باشد فساد نباتات بود و اکر سنبله باشد فساد
اطعمه بود و علما و خ[illegible] اکر برج جدی باشد قوت حال لشکریان و امرا بود و زنان
بزرکان و ا[illegible] دلیل کند بر نیکویی احوال [illegible]
در علما[illegible] طرب و بر آمدن
خیر و ا[illegible] و شیرینیها و صبر
هوا[illegible] معاملتهای خیر بود **قران
عطارد [illegible]** ها و فراخی و ارزانی و نیکویی نباتات
وقوت حال وزرا و دبیران و ائمه و اطبا و اهل تنجیم و صناعت وران و بازرکانان
و سپاهان و اهل بازار و آمدن کاروانها و اخبار خوش و سخنان حق و راستی در
متصرفان و عمال و مستوفیان و ایمنی راهها و بحث و اجتهاد در علوم و نقصان بازرکانی
ثمره سیوم قرانات کواکب با مشتری در مثلثه بادی **قران مریخ و مشتری**
دلیل کند بر فشد و اراجیف و خصومتها میان اکابر و وزرا و علما و قضات و
اشراف و بد کشتن هوا و رفتن بادهای ناخوش و مضر و بیماریها از سرخ باد و
آبله و مانند این و افتادن قتلها و مصادره و میل قضات و بسیاری خیانت
و فساد اطعمه و رفتن آتشها در هوا و افراط باردکی و خیانت عدول و کاتبان
و خطا نوشتن فتوها **قران زهره و مشتری** دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان

خاصه اسلامیان و جمعیتهای خیر و رفتن بزیارات متبرکه و اجابت دعاها
و راستی و امانت در مردم و لهو و طرب [illegible] اشراف خلق و قیمت عطر و ملبوسات
و رفتن بادهای خوش و شدرستی مردم [illegible] و میوه و اطعمه و
ارزانی و باردکی [illegible]قت [illegible] بر سعادت
مستوفیان [illegible]
[illegible] مجاد[illegible]
[illegible]ها و آمدن ک[illegible]
هوا و شدرستی خلایق و [illegible]
و رونق کار فضلا و راستی د[illegible]
ثمره چهارم قران کواکب با مشتری [illegible] **[illegible]ان مریخ و مشتری**
دلیل کند بر فضیلت حال وزرا و دبیران و مستوفیان و عمال و تجار و اهل بازار
و بسیاری بحث در علوم و مجادله و رونق درسها و نقصان کاروانها و اکر برج
عقرب بود قوت حال لشکریان و راهداران بود و اکر سرطان بود خلاصی
محبوسان بود و قصد بدکاران و قوت فرومایکان و سفلکان و اکر حوت
بود فساد حال قضات بود و برکشتن آبها دلیل کند بر مخالفت میان اکابر و
ائمه و معارف و افتادن فتنها **قران زهره و مشتری** دلیل کند بر قوت حال
وزرا و ائمه و قضات و اشراف و خاتونان و بسیاری باردکی و آبها و اعتدال
هوا و شدرستی خلایق و ایمنی و فراخی و ارزانی نرخها و سفرهای دریا و نیکویی

نباتات

نباتات و میوها و در حوت دلیل کند بر جمعیتهای خیر و نیکی حال خاتونان و
اهل نسب و اجابت دعا بود و نکاحهای [illegible]ان و رونق دین اسلام و اکر عقرب
بود دلیل توبه [illegible] محبوسان و در سرطان دلیل کند بر صلاح
وزرا و نیک[illegible] د و مشتری دلیل کند بر خو[illegible]
مسافر[illegible] ان و نیکویی بازار
نباتات [illegible] و خشکی هوا [illegible]
نرخ[illegible] دن اخبار خوش و بیع ضیاع
[illegible] رها و بحث و مناظره و دعویها
و خلاصی محبوسان [illegible] و مردم آبکار **شعبه چهارم** قرانات
کواکب با مریخ چهار اثمار **ثمره اول** قران زهره و مریخ در مثلثه آتشی **قران
زهره و مریخ** دلیل کند بر فساد میان زنان و شوهران و غضب و قتل
و بودن فسق و فجور و رغبت مردم بکارهای ناستوده و آشکار شدن فواحش
و بیماریهای خوف و اسقاط حمل و نکاحهای بد و ناپسندیده و دلیری زنان
بکار و نقصان باردکی و برکشتن هوا و غلبه زنان خاصه دزدان و تغیر
هوا **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر ساختن [illegible] و حرکت لشکرها
و غضب و سفاهت در مردم و زحمت ارباب قلم و تجار و اهل بازار و غمز و تهمتها
و خیانت متصرفان و محاسبه و بسیاری اخبار و اراجیف و فتنه و غوغا و زدن

فلس و دم قلب و فساد قلب کاران و طراران و ظهور کیمیاگران و دباغ دواب

و غلبه دزدان و راهداران و خشکی جرب خوا **شرح دویم** قران زهره و

مریخ در مثلثه خاکی دلیل کند بر دلیری کردن د [illegible] ای فسق و فجور

[illegible] لهو و طرب و فساد نباتات [illegible] کو و تفاوت

[illegible] ن و ناساز کا [illegible] سبب عاشقی

[illegible] فساد دزدا [illegible] حال امرا

[illegible] حریان باشد و کرفتن و [illegible] ساد اطعمه

بود و در بج زنان فاضله و خدم در [illegible] **[illegible] برج** [illegible] د

کند بر خروج فضولان و بری راهها و غلبه [illegible] و طراران و فساد حال بحار و

مزدعها و اطعمه و نباتات و امدن کار و انها و افتادن اراجیف و بدی حال متصرفان

و وکیلان و محاسبه اهل دیوان و آفت در دواب و نقصان بارندکی و اکر برج جدی

دلیل تربیت کار لشکریان باشد و ظهور حکما و اکر سنبله بود ظلم و خواست بود

و فساد زرع بود و اکر ثور بود فساد زنان و حال نباتات و دواب باشد **شرح**

سوم قران زهره و مریخ در مثلثه بادی دلیل کند بر فساد حال مغنیان در

مردم و اسقاط حمل و بر آوردن خون و فساد بر دکان و رفتن بادها و اختلاف

هوا و آشکارا شدن فواحش و دلیری زنان بدکار و بد دیدن عایشان و اکر برج

میزان بود فساد کمتر باشد و بادها و زد **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر

زحمت

زحمت دبیران و مستوفیان و اهل بازار و متصرفان و عمال و تجار و اندوه اهل

فضل و شعرا و کا [illegible] دروغ و بسیاری اراجیف و بیع دواب

و برده و [illegible] و زحمت از سرخ باد و صرع و برانا خنق

[illegible] نطهای دروغ و اکر برج

بدی کا [illegible] و اشجار و اک

حیل [illegible] اهل طرد

[illegible] زهره و مریخ در مثلثه ب

[illegible] حال زنان بدکار و سقط

شدن کودکان [illegible] بیا و بودن سرما و بارش کیها

در وقت و اختلاف هوا و نبا [illegible] ان بود خلاصی محبوسان

باشد و اکر عقرب بود فساد حال زنان بدکار و اکر حوت بود تهمت خادم بود

و اهل نسب و فساد مسافران دریا **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر فساد

کشتیها و متصرفان و فساد مسافران و آبها و افتادن اراجیف و خواستن

بحارها و تاریکی و بیماریها از سست شدن اعضا و کندی زبان و رطوبت دماغ

و ظلم و خواست و غمز و تهمت و اکر برج حوت بود بهتر باشد کار سفر دریا و

رنج دبیران و اکر عقرب بود نیکی حال کشتیها بود و اکر سرطان بود دزدیها و

خیانتها بسیار افتد خاصه در سفر دریا **شعبه پنجم** در قرانات عطا

[illegible]

بازهره چهار اشاد **شرح اول** قران عطارد و زهره در مثلثه آتشی دلیل کند بر رونق

کار زرکران و پیرایه و نقاشان و عطا [illegible] و بسیاری بیع برده و

دواب و جواهر و اعتدال هوا و بحارها و تا [illegible] عداوتها و

[illegible] غضب و خصومت [illegible] خلا [illegible]

[illegible] دویم [illegible]

[illegible] و زهره در مثلثه خاکی [illegible] نات

[illegible] و حیوا

[illegible] جامها و نیکویی [illegible] کشت

و زرع و امدن شدن کاروانها و [illegible] نیکویی

[illegible] خصومت

و عداوت و بدی حال وکیلان و [illegible]

بارندکی کم باشد و سرما بود [illegible] حت اندازان شود اطعمه

شرح سیوم قران عطارد [illegible] مثلثه بادی دلیل کند بر رونق امور مستوفیان

و دبیران و عمال و تجار و بسیاری بحث علوم و تیزی بازار بود و عطر و جامه و رواج

کار شعرا و اهل فضل و اجتماع زنان و کودکان و نوشتن عشق نامها و نیکویی

احوال اشجار و میوها و رفتن بادها و ابرها و بارندکی و امدن کاروانها و بیع

برده و فتوح دین اسلام و رونق مغنیان و تیزی خاطرها و طلب صحبت کودکان

شرح چهارم قران عطارد و زهره در مثلثه آبی دلیل بر آمدن مسافران دریا

و بسیاری بیع جواهر آبی و ساختن جاها از باغ و بستان و سرداب و تغیر هوا

بود و بسیاری آبها و بارندکی و سرما در وقت و رونق کارداران و ملاحان

و غواصان

و غواصان و خمر فروشان و لهو و طرب میان عوام و مردم فرومایه و عداوت

انکیزی مردم سفا [illegible] ب بو [illegible] واطه و فواحش بود و اکر برج سرطان

بود بیع جوا [illegible] اکر برج حوت بود نیکی حال کشتیها بود و

صلاح [illegible] زنان [illegible] بند کیها **شعبه ش[illegible]**

دراحوا [illegible] **شرح اول** ق [illegible]

ازین [illegible] بین یکی قران مریخ

سرطا [illegible] ما قران نحسین در هر دو سال

[illegible] کند مریخ راجع کرد و بدترین قران

این دو نحس آن باشد در [illegible] الی هر سی سال یکبار و بدی او جهة

آن بود که هر دو در سرطان بود بد حال [illegible] قبول کند که یکی در هبوط است و یکی

در وبال و باز هر نحسی بنحسی مبتلا شود و اثر فساد نحس وقتی ظاهرتر است که

ضعیف است و بد حال و نامقبول و از ینجا کفته اند که نحس بد حال مادر دمی برده

ماند و نحس مقبول کلوک اموخته را پس تاثیر قران این دو نحس در سرطان باشد

که مدعیان بیرون آیند و مردم دون و سفله قوت کنند و غلو عام شود و مردم

بزرک و شریف را نکبت رسانند و فتنهای عظیم انکیزند و زود باطل شوند

و اضطراب احوال ملوک و سلاطین باشد و اکابر و معادن قرا فتلها رود و

خرابیها شود و آن قران در حد هر کدام کوکب که افتد فتنه از قوم خیزد که بدان

[illegible]

صاحب جلد منسوب بوند و بدان کسان نکبت رسد [illegible] اکر این قران نزدیک اشغال
دور یا فصلی افتد یا نزدیک اشغال [illegible] اثر او عظیم تر باشد
[illegible] تردا دو جها بسیار افتد [illegible] کم
زمان و [illegible]
[illegible] کرد
[illegible] ثمره دو [illegible]
[illegible] دهر بر [illegible]
و این آنست که در حوت بود [illegible]
جهت است که هر دو سعد [illegible]
این قران نزدیک اشغال دور یا [illegible] اتفاق افتد دلیل
راحت و آسایش خلق بود و عدل [illegible] و امن و فراخی و رفاهیت خلایق بود

شعبه هفتم در احکام تثلیثات و تسدیسات چهار اثمار ثمره اول

در اتصالات کواکب با زحل تثلیث و تسدیس مشتری با زحل دلیل کند بر الفت میان
اعیان دولت و وزرا و اصلاح پذیرفتن امور و رغبت پادشاهان بعدل و میل
خلایق بخیرات و فراخی طعام و امن و راحت مشایخ و خاندانهای قدیم تثلیث و
تسدیس مریخ با زحل دلیل کند بر ترحم ملوک و سروران و اکابر بر زیردستان
و ضعفا و رعیت و فقرا و رونق کار احتساب و پدید آمدن حق از باطل و عمارت
حصنها و دوستی کردن اهل شر و فتنه با مشایخ و گوشه نشینان و خشکی

هوا

هوا و توسط حال خوردنیها تثلیث و تسدیس آفتاب و زحل دلیل کند بر رد یافتن
یافتن مردم [illegible] اوردن خاندانهای قدیم و نیکی مزارعان و
دهقانان [illegible] میوها و عنایت ملوک با اکابر و تغیر هوا و سرما
و گرما [illegible] با زحل دلیل کند بر موافقت میان
شوهر [illegible] کان و فراخی طعام [illegible]
واعت [illegible] و بارانهای که بهادر وقت
[illegible] بستن عهدها و نوشتن عهد
[illegible] حلالات و بیع املاک و غلامان و
رونق کار حکما و تغیر هوا [illegible] ثمره دوم در اتصالات
کواکب با مشتری تثلیث و تسدیس مریخ [illegible] دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح
و تدبیر اهل شر و فتنه و ساختن مصالح اعیان و وزرا و ارباب سلاح و امرا و رغبت
در نمود بخیرات و ایمنی و راندن قضا و ارزانی نرخها و گرمی هوا و شکستن سرما
تثلیث و تسدیس آفتاب و مشتری دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و سروران
و افزونی جاه و حرمت وزرا و نزدیکان پادشاه و ائمه و قضات و حکام و اشراف
و داد و عدل و روایی نقود و بسیاری خیرات از پادشاهان و اکابر و فراخی و
ارزانی و گرمی هوا تثلیث و تسدیس زهره و مشتری دلیل کند بر رونق اهل ادیان و
فرح دائمه و قضات و اشراف و تدبیر اهل طرب و سعادت حال زنان و خادمان و

عزت پیرایه و ملبوسات و خوشی معیشت خلایق و ارزانی نرخها و اعتدال هوا و
غمها در وقت تثلیث و تسدیس عطارد [illegible] اهل فضل و
علما و قوت حال دبیران و مستوفیان و [illegible] دم در
[illegible] کانها و تیزی بازارها [illegible]
نوشتن مثال [illegible] کلام
رفتن جاده [illegible]
[illegible] و تسدیس آفتاب با [illegible]
کار لشکرها و عزت الزجر و [illegible]
و گرمی هوا و فراخی و رونق [illegible] تسدیس زهره و مریخ
دلیل کند بر نکاحها و شرکتها [illegible] اهل طرب و امرا و لشکریان و
بسیاری لهو و طرب و بودن سودها و ضیافتها و زفاف و تدبیر شکستن اهل
زهد و اعتدال هوا و بارانها که در وقت و عزت گوشت و ارزانی طعام تثلیث
و تسدیس عطارد و مریخ دلیل کند بر رونق دیوانها و عمل متصرفان و عمال و ظهور
کیمیاگران و ساختن آلات حرب و افتادن اخبار نیک و قوت حال اهل ادان
و تیزی بازار سلاح و دواب و برده ترک و فسق اهل فضل و رواج دستکاران
و اصحاب احکام ثمره چهارم تثلیث و تسدیس عطارد و زهره دلیل کند
بر لهو و طرب و رونق وزرا و اصحاب دواوین و متصرفان و اهل بازار و تجار و تیزی

بازار

بازار برده و عطر و لباسها و مصالح میان علما و دوستی و صحبت میان زنان
و امردان و رونق [illegible] وسا [illegible] یقی و فرح در حکما و اهل فضل و مهره شعرا
شعبه [illegible] و مقابلات سه اثمار ثمره اول تربیع
و مقابله [illegible] میان [illegible] مشایخ و قضات و
سلا [illegible] عداوتها میان بزر [illegible]
از ناک [illegible] ان و خرابی و تغیر [illegible]
تعص [illegible] تربیع و مقابله مریخ و زحل
[illegible] او بری حال دزدان و قصد های
بزرگان و حیرت خلایق [illegible] ان و اهل سلاح و بیماریهای
مهلک و ناایمنی راهها و قطع [illegible] نزعها و اندوه خاندانهای
قدیم و ظلم و جور و بد گشتن هوا تربیع و مقابله آفتاب و زحل دلیل کند بر غضب
ملوک بر اکابر و معارف و ظلم و ستم و خواستن ضیاع و کیلان و فاش گشتن
خیانتها و انگیختن عداوتها و خصومتها و بیماری در ملوک و اکابر و فساد نقود
و رنج رعیت و مهتران و حیرت خلایق و تغیر هوا و سرما و غمها مناسب وقت
تربیع و مقابله زهره و زحل دلیل کند بر مخالفت میان زنان و شوهران و بیمار
بودن زنان و دشواری وضع حمل و فاش گشتن اسرارها و خیانتها و افتادن
عداوتها و بودن فتنه و تشویش و امر معروف و بدی بازار برده و تهمت بر

مشایخ وفساد طعام ومیوها وتغیر هوا وابرهای سیاه و سرما و بادها کی وبیخ و ظلم
بر اهل طرب تربیع ومقابله عطارد وذنب دلیل کند [illegible] اطل وخطهای
دروغ وکواهی ناحق وفاش کشتن خیا [illegible] و متصرفان
[illegible] از کش وخشکی هوا [illegible] وقت در
[illegible] تربیع ومقابل [illegible] ن
[illegible] انکران و [illegible] ب
[illegible] زحل بدرجه بدکا [illegible]
نرخها ومیل قضات وحکا [illegible]
آفتاب ومشتری دلیل کند بر [illegible] وانکرا
وانزوا علما ومیل قضات [illegible] رشوه وتفاوت نرخهای طعام و
فساد دار الضرب وخواسته وکرمی هوا وظلم در صورت عدل وطلب امرا واکابر و
ظاهر شدن خیانتها تربیع ومقابله زهره ومشتری دلیل کند بر آشفتکی میان
زنان وشوهران ورغبت اهل ورع وعلما بطرب ونبیذ وصحبت شدن زا پارسایان
وطلب حقوق شرعی وتهمت بر ائمه وقضات ووزرا وافتادن مصیبت وتفاوت
نرخ طعام وشیرینیها واعتدال هوا ورفتن بادهای خوش ونیکی نباتات
تربیع ومقابله عطارد ومشتری دلیل کند بر جدل ومناظره وتعصب اهل ادیان
ونفاق بزرکان ونوشتن فتویهای تزویر ودوری کردن اهل ورع وتفاوت

نرخها

نرخها ودر افتادن [illegible] جز رخصت وتزویر وخیانت متصرفان در صورت
راستی و [illegible] **قسم سیوم** تربیع ومقابله آفتاب ومریخ
دلیل [illegible] دن عداوتها وفتنه وحیرت مفسدان
و [illegible] تاتل وبسیاری ادا [illegible]
[illegible] دان وخاینان [illegible]
[illegible] زکان وفساد هو [illegible]
[illegible] یخ دلیل کند بر رسوا شدن اهل
[illegible] نونان وخدم فراق وطلاق
میان دوستان [illegible] درماندن زنان بدکار وغمز
وتهمت بر محارم وامردان و بود [illegible] زنان وتفاوت نرخها وعلتها
در میوها وتغیر هوا وآمدن بادهای مضطرب تربیع ومقابله عطارد ومریخ
دلیل کند بر عداوتها وغمزها میان ارباب قلم وامرا ومتصرفان وطلب آلت حرب
وظلم لشکریان بر اصحاب حرفه واهل بازار وتجار وخیانت عمال وبسیاری دزدیها
وبدی راهها وحرب وفتنه ومصادره شدن وخطای علاجها وفساد کیمیا
کران وساحران وبسیاری اراجیف ونوشتن خطها بدروغ وانتقام دبیران
واهل فضل ولوطیان ودروغ کویان **شعبه نهم** در احتراقات پنج اثمار
قسم اول احتراق زحل در مثلثه آتشی دلیل کند بر نکبت ملوک وسلاطین

در مشرق واقلیم چهارم وقتل وزحمت بزرکان در نهان وفساد نقود واضطراب احوال
خاندانهای قدیم ومزارعان وبیماریهای [illegible] مشتری آنجا بود یا
[illegible] طعام بود وخشکی هوا ونقصان [illegible] لشکرها
[illegible] نباتات وفساد دار الضرب [illegible] زنان
وسرما واکر [illegible] کاران
[illegible] هوا وسرما [illegible] بدر
فصل ومناسب کواکب دیکر با او [illegible] **مثلثه**
خاکی دلیل کند بر فساد حال [illegible]
فساد حال نباتات وخوردنیها [illegible] حیوانات وبدی حال غزاد
وسرما وتغیر هوا واکر مشتری آنجا بود یا ناظر باشد فساد کمتر بود وخراسان
خوش وهوا معتدل ومیوها ونباتها نیکو وفراخی باشد واکر مریخ بود خشکی
سال بود وفساد الطعمه ونبودن آب وخرابی کاریزها واکر زهره بود بیماریها باشد
در زنان وناسازکاری با شوهران ونباتات واشجار نیکو باشد وتغیر هوا و
سرما بود واکر عطارد بود بیماریها کی بود وفساد خوردنیها وخوف از سرما ومور
وملخ وبیم زلزله وخوف باشد واکر قمر بود بارندکی باشد ورنج مسافران وبیکاران
وآمدن اخبار وکار دوانیها **در مثلثه بادی** دلیل کند بر فتنه در ملوک واکابر
مغرب وعلما وبد کشتن هوا وبیماریها در خلایق ورفتن بادهای خوش وبودن

سرما

سرما وفساد اشجار واکر مشتری آنجا بود یا ناظر بادهای خوش وقویتر وزد و میوه
والطعمه نیکو [illegible] تر [illegible] اکر مریخ بود در زمین مغرب واقلیم سوم
تشو [illegible] بود زنان واهل طرب از بانی رسد [illegible] ها
کم [illegible] ا اشجار ونباتات باشد
نر [illegible] واج یا بد واه
ا [illegible] کر قمر بود بار [illegible]
حا [illegible] ا **در مثلثه آبی** دلیل
[illegible] حال مسافران بحر یا باشد
وبارندکی وسرما در [illegible] مشتری آنجا بود یا ناظر باشد
سفر دریا بهتر باشد وبازرکانیها [illegible] ها نافع واکر مریخ بود خوف باشد
از فتنها وقید وقتل وبر کشتن آبها وهوا واکر زهره بود بارندکی وسرما بود و
کشتن هوا از میغ وعلتها از ماده بلغم وسلامتی بزرکان واعتدال هوا و
خوبی حال مسافران دریا وبسیاری آبها وفراخی وقوت مردم سفله واکر مریخ
آنجا بود یا ناظر فساد کشتیها بود واکر عطارد بود بازارچها هوا آبی تیز تر کند وکاروانها
ترسند وتغیر حال هوا قویتر بود واکر قمر باشد سیلها آید خراب کننده وسرما
سخت تر بود وآمد وشد مسافران باشد **قسم دوم** در احتراق مشتری
در مثلثه آتشی دلیل کند بر قوت حال ملوک وسلاطین در مشرق واقلیم چهارم

ونکبت توانکران و ائمه و قضات بود در اقلیم دوم و فتنها پوشیده افتد و عزت
نقود و کرمی هوا بود و داد و عدل [illegible] فراخی طعا[illegible] آنجا بود یا ناظر
قتل افتد در مشرق و خراسان و اقلیم د[illegible] ملوک و
[illegible] او فساد دار الضرب [illegible] شد
[illegible] و غیوم بود و اکر ع[illegible]
[illegible] بار کردد و هوا متغیر [illegible] تمها و
ابرها باشد و هوا اعتدال کند [illegible] ملک
جنوب و انصاف و عدل نمودن [illegible]
قضات و فراخی طعام و شیر[illegible] ندی و خیانت و ظلم و خواست
بر بر آید و خشکی هوا بود و فساد [illegible] لشکرها و اکر زهره بود طعمه نیکو
باشد و غیوم و خوف سرما بود در وقت و اکر عطارد بود سرما سخت تر بود
و تغیر هوا قوی تر بود و تفاوت در نباتات و بودن بیع جواهر آبی و دواب و
اکر قمر باشد سرما و نم بود و فساد حیوانات و زحمت مسافران و انبوه عوام
در مثلثه بادی دلیل کند بر توسط حال ملوک مغرب و بکار داشتن ناموس
و وفاق در اکابر و فراخی معاش و نیکی اشجار و میوها و صحت خلایق و بودن
انصاف و میل بطاعت و حدوث بادهای خوش و حرارت هوا و اکر مریخ آنجا بود
یا ناظر باشد فساد اشجار بود و بیماری در مردم از باد کرم و علامات شهب افتد و تشویش

خیزد

خیزد و اکر زهره بود نکاح [illegible] بود و ارزانی کند خاصه میوها و تغیر هوا و تمها باشد
در وقت و اک[illegible] وز دو رونق کار اهل فضل باشد
و رونق [illegible] خاطرها و اکر قمر بود بارندکی بود در وقت
و [illegible] مثلثه [illegible] دلیل کند [illegible]
مل[illegible] و نقصان آب [illegible]
آب[illegible] اهر آبی ارزان [illegible]
[illegible] بیع بسیار بود و آمدن
[illegible] و اکر قمر بود سیلها اندک
خرابی کند و [illegible] مجل باشند شرح سوم احتراق
مریخ در مثلثه آتشی دلیل کند بر [illegible] ادن مقاتله در مشرق و اقلیم
سوم و چهارم و بودن حربهای پنهان و نکبت اکابر و اختلاف لشکرها و
شری کردن و بودن مرک حیوانات و فساد جواهر و دار الضرب و ضرابان و
اکر زهره آنجا بود یا ناظر نرخها ارزان باشد اما فساد حال زنان بود و اکر عطارد
بود رعد و برق باشد و رفتن آتشها در هوا و بیع جواهر و دواب بود و زدن
دمع و تیزی بازار سلاح و اکر قمر بود تمها و بخارها باشد و بیع مهرها و چیزی از
سلاحها در مثلثه خاکی دلیل نکبت ملوک بود و اکابر در جهت جنوب و قتلها
و فرو رفتن قومی و کشتن در نهان و باشد که لشکرها خلاف کنند و دزدی و

و دزدی و دروغ بر بر آید و خرابی مزرعها بود و جاهای عالی و اکر زهره آنجا بود
یا ناظر غیوم نیکو باشد و پنبه و کتان [illegible] انواع [illegible] بیتها و سرما شود
در وقت و قوت نباتات بود و آمد و [illegible] بود اختلاف
[illegible] سرما خشک [illegible] بیمار [illegible] نات و جو[illegible]
[illegible] و بارندکی باشد [illegible] قتلها
[illegible] مغرب بود [illegible] موی و
[illegible] باد و اختلاف هوا بود [illegible] لان
پادشاه و فرو رفتن بدکاران [illegible]
خوش و بارندکی بود و اعتدال [illegible] لایق و فراخی طعام و ارزانی
برده و انواع و بودن فتح [illegible] ساد بود اراجیف بسیار و تغیر هوا و
خشکی و بودن علامات شهب و رونق بازار برده و قوت دستکاران و لطا
و اکر قمر بود باران کیها باشد و بادهای مخالف و غلبه عوام در مثلثه آبی
دلیل فتنه بود و خلاف در جهت شمال و فتوح کردن سفلکان و شبیخون بردن
و فساد آبها و در ماندن خاینان و اکر زهره آنجا باشد یا ناظر ابرهای سیاه
بسیار بر آید و بارندکیها بود و سرما در وقت و نیکی نباتات و فراخی و اکر
عطارد بود نیکو باشد حال مسافران دریا و بارندکی بود و سرما و رونق
دستکاران و بد کشتن هوا و کساد بازارها و اکر قمر بود سیلها باشد و

بارانها

بارانهای تیز و از آبها زیان رسد شرح چهارم در احتراق زهره در مثلثه
آتشی دلیل [illegible] ان و بزرکان در جهت مشرق و اقلیم
پنجم و [illegible] اید و طرب در ملوک و لباسها برد و قیمتی
حا[illegible] بود [illegible] سکه باشد
کا[illegible] جواهر و دوا[illegible]
ه[illegible] مثلثه خاکی
نبا[illegible] جهت جنوب و اقلیم پنجم و بر [illegible]
[illegible] غیوم و شکوفه و اکر عطارد
آنجا بود تشویش [illegible] در نباتات و حیوانات سم
شکافته و تفاوت نرخها بود [illegible] و تمها بود و اکر قمر بود بارندکی
باشد و فراخی طعام و سرما در وقت و نیکی حال مسافران در مثلثه بادی
دلیل بیع خواتین و خدام بود و بیماریها در جهت مغرب و اقلیم پنجم و فساد برج
و رفتن بادهای خوش بسبب وقت و بسیاری نکاحها و اکر عطارد آنجا بود
بیع و شری برده بسیار شود و رونق کار فرامیر و اوتار بود و قوت حال حکما
و اهل فضل و دبیران و متصرفان و بیاعان و اکر قمر بود تمها باشد و هوا
خوش کند و فراخی بود و مسیرها نیکو باشد در مثلثه آبی دلیل
توالد و تناسل بسیار بود و بیع زنان حامله و اکر در برج عقرب بود فساد زنان

بزکار بود و نم در سرطان ادزانی جواهر آبی باشد و اگر حوت بود تنگاهای کان
و مستوران بود و کار سفر در یا نیکو [illegible] تر شمال و اگر عطارد
آنجا بود بارندگیها قوی‌تر باشد و امید ور [illegible] جواهر آبی
[illegible] خوب و ماننده [illegible] باشد و [illegible] بود که
[illegible] وقت **ثم پنج** [illegible] دلیل
[illegible] د و اوین و بها [illegible] چهارم
و رنج متصرفان و عمال و توش [illegible] در
طبقات عطارد و محاسبه و اگر [illegible]
و بیع جواهر بی قیمت و مهرها [illegible] **[illegible] خاکی** دلیل کند بر تغیر
حال هوا مناسب وقت و فساد [illegible] نباتات و رنج کار دوابها و بیماری دواب
و اهل قلم خاصه در جنوب و خشکی هوا و اگر قمر آنجا بود یا ناظر نم بود و سرما و تغیر
هوا مناسب وقت **در مثلثه بادی** دلیل قوة اکابر مغرب بود و قوة حال دیگر زرا
و تیزی بازارها و رونق کار تجار و رفتن بادهای سرد و عمل متصرفان و اهل
فضل و دبیران و شاعران و اگر قمر آنجا بود یا ناظر بارندگی بیشتر بود و میوها نیکو
باشد و اخبار خوش برسد و فراخی بود **در مثلثه آبی** دلیل فساد کشتیها
بود و غلبه آبها و ابرها و تغیر هوا و بیع جواهر آبی و آفت میوها در وقت و اگر
قمر آنجا بود یا ناظر سیلها آید و بسیاری آبها بود و نیکی نباتات بود و عمارتها

وابنها

و باغها و جویها کنند **ش[illegible]هم** در احکام مجاسدات شش اثمار زحل با راس
دلیل کند بر قوة حال [illegible] اهل [illegible] اقلیم و افزونی عز و جاه ایشان و تمام
شدن دوا [illegible] ان در کرامت و سختان غیبی و تسخیر و جمع
پریان [illegible] و زیع سیوانات بود و ما [illegible]
برها [illegible] اقلیم زحل با ذنب
آ[illegible] بیماریها در مشایخ [illegible]
[illegible] ها و رنج کودکان از دیو و
[illegible] بر بسیاری خیرات و طاعات
و قوة حال ادیان و میس[illegible] کعبه و اجابت دعاها باشد
و داد و عدل پادشاه و حاکمان و فضل [illegible] فراخی و ایمنی در اقلیم دوم و
خوشی عیش خلایق و فتادن صدقات مشتری با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه
گفته شد و بدکشتی هوا و کم دانی مردم و بیماریهای اکابر و نفاق و دو دی
کردن بزرگان و تزویر مفتیان و باطل کردن حقوق شرعی و محروم شدن
مستحقان **ثم سیوم** مریخ با راس دلیل کند بر توبه بدکاران و خاینان
و بدید آمدن پارسایان که علم ازترکان و لشکریان و مردم خوشی و شای
و رونق لشکریان و اطبا و بهتر شدن بیماران و رنجها در اقلیم سوم و
سوداها بر افتادن در دزد و مایگان و بدید آمدن عزیمت خوانان و جمع

آوردن پریان مریخ با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گف[illegible] دن خیانتها و قصد
بزرگان و بیماریهای سوداوی و دزدی [illegible] آمدن عیبها
و افتادن قتلها و ناایمنی و آفت در ترکا[illegible] **ثم** [illegible]
[illegible] دلیل کند بر [illegible] و عا[illegible] ال و
[illegible] و اهل ازکان [illegible]
[illegible] خاصه درا[illegible]
کند بر ضد آنچه گفته شد [illegible]
از مردم معیوب و ناکس و [illegible]
خرندگان **ثم پنجم** [illegible] حانونان و خادمان
و قوة اهل طرب و رونق دین [illegible] و عن اعتقاد و بیرون آمدن زنان
بکرامت و رونق بازار عطر و مروارید و برده و رفتن بادهای خوش و فراخی و
اجابت دعاها زهره با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و اسقاط حمل و
بیماریها در زنان از دمیدگی و رشتها و ابله و بیرون آمدن زنان ساحر
و افسون ساز و پری دار و فساد مغنیان و بدکشتی هوا **ثم ششم**
عطارد با راس دلیل کند بر قوة حال اصحاب دواوین و عمال و متصرفان و
تجار و اصحاب حرف و ظهور مردم فصیح و فاضل و رغبت خلایق بخواندن
اخبار و دانستن فتن احکام نجوم و طب و نیکی معاملات مردم و راستی دفترها

و محاسبات

و محاسبات و اما[illegible] قیمت کتاب و آلت کتابت عطارد با ذنب دلیل کند بر
ضد آنچه گفته [illegible] مردم منافق و دروغ گفتن خاصه میان اهل
دیوان و [illegible] و بیماریها از بادهای بد و فتن و وزیدن
دیو کو[illegible] کساد بازارها و زیان و
و دا[illegible] **[illegible] یازده**
ف[illegible] زحل در حمل دلیل کند بر
[illegible] زحمت بکرمان در ثور دلیل
کند بر [illegible] فساد نباتات و دواب
و سرما در جوزا و رفتن باد [illegible] مکروه مردم فاضل و مسافران
و عوام و سستی بازارها و تیرگی هوا در سرطان سرما بود در وقت و وبا زندگی
و مکروه بزرگان و بدی حال مسافران در یاها در اسد فرو بستن کار عوام و
مکروه بزرگان و بدی حال مسافران و جاسوسان در سنبله بلیه مسافران
بود و زحمت متصرفان و سرما در وقت و فساد طعام و اخبار در میزان
بادهای مخالف وزند و فرستادن رسولان جهت نکاح و بیع برده و بردم
بود در عقرب فروتر بن مسافران بود و در ماندن جاسوسان و بادها کشتیها
و سرما و گرفتار شدن بدکاران در قوس بیماری افتد در مردم و حیوانات و
مکروه بزرگان و ابرها و بخارها باشد در جدی بدی حال مسافران بود و

جاسوسان و فساد زرع و حیوانات دشت ... مردم عوام در دلو
بادها باشد و مکروه بزرگان و مشا... هراس عوام
در حوت ابرها و آمدن بخار و تار... دریا و

ثمر دویم

... او
و قوع ... ر
... بزرگاد...
در جوزا دلیل کند بر ...
نوشتن خطوط پیکد...
خلق و بیع جواهر آبی و آ... دلیل ارد اسد
دلیل کند بر عزت عوام و بیع ... صحبت کردن ملوک بر طاعت و دوا
شدن نقود در سنبله دلیل کند بر اتفاق بزرگان و اهل دیوان و حکما و جمع
و قدر او زراعتها و بودن بیع حوادثها و امن کاروان و مسافران در میزان
دلیل کند بر بادهای خوش و کثرت اثمار و اخبار و غلبه علما و اشراف در عقرب دلیل
بر آمدن بارانها و وقوع کار بزرگان و اعتدال هوا و آرامش مسافران در قوس
دلیل بر قوت احوال علما و ائمه و بیع دواب و فایده علوم و حرارت اندر هوا و رغبت
خلق بعلوم در جدی دلیل بر آمدن مسافران و اعتدال گشتن هوا و اجتماع
بزرگان بضرورت در دلو دلیل بر بودن بادها و قوت حال مشایخ و بودن طلسمات
و حال در

وخواندن عزیمت دو... منصب عوام باشد و جمعیتهای خیر در علما و قضات
و آمدن مسا... ثمر سیوم قران قمر و مریخ در حمل هوا گرم شود
و خصو... دو لشکریان و تشنیعها رود و وقف و اناث
بود... تشنیع ... دود و م...
و د... ار در وغ افت...
... در سرطان فو...
... در اسد فرستادن رسول
... لوک در سنبله اخبار دروغ
بود و ظلم بر اهل دیوان ... از لشکریان در میزان خطر
مسافران بود و رنج زنان و اهل طرب ... بادهای بد و تشنیع زنان و
شوهران در عقرب فساد مسافران و قتل و بند و برخواستن بخار در قوس
گرمی هوا بود و داغ دواب و خصومت میان اکابر و کردن کارهای آتشی و کاهلی
عوام در دین در جدی گرفتار شدن مکاران و جاسوسان بود و زحمت عوام
از لشکریان و خصومتها در دلو رغبت بلاها باشد و بیماری و بدی هوا و توقف
مسافران در حوت فساد کشتیها بود و حیوانات آبی و مسافران در دریا و اندوه
عوام و ابرها و بخارها و مکروه علما و اشراف ثمر چهارم قران قمر با آفتاب
در حمل تغیر هوا بود و اندوه ملوک و امرا و تشویش در عوام و غضب بزرگ در زمستان

در ثور فساد نباتات بود و حیوانات و مسا... بناها و زحمت
مطربان در جوزا بادها بود و نوشتن ... ار و میوها و
گرمی و تغیر هوا در سرطان بزرگی ک... هوا و
... در دریا در اسد بنیاد... ی
... قاصدان م...
... نامها و نوش...
در میزان اندوه ملوک ...
نکاحها و تاریکی و غم در ...
و مسافران و تیرگی هوا و ... هوا بود
و مکروه بزرگان و فقها و بیع ... و حیوانات و کارهای آتشی در
جدی دلیل سرما بود و در ماندن جاسوسان و پیکان و فساد حیوانات
و اندوه عوام در دلو اندوه ملوک باشد و اکابر و برادران و رفتن بادها
و سرما و غم و بدی حال مسافران و زحمت مشایخ و حکما در حوت باراندگی
بود و بزرگی طلب کردن عوام و رسیدن مسافران در دریا ثمر پنجم قران
قمر با زهره در حمل باراندگی بود و بیع پیرایه و زدن درمها و مهمانی و زفاف
و معاشرت در ثور دلیل قوت بزرگ زادگان و خاتونان و اهل طرب باشد
و اجتماع زنان و آمدن مسافران و سرما در وقت در جوزا بادهای خوش

دزد

و نرد و نوشتن خط... چون مهر و مانند این و آمدن نامها و خیر و نیکی
حال دبیران ... در سرطان فراوانی جواهر آبی بود و نیکی حال
مسافرا... و نیکی احوال کشتیها و سود و ...
درا... نکاحها و حرب در ملوک
ز... حال مسافران
... و اهل قلم و بیع
... نکاحها و فرح در زنان و در
... در ماندن مسافران و
مکروه زنان و اهل ... علما بود و میل عوام بزهد و
بیع برده و دواب و روایی دراهم و فتوح در جدی آمدن مسافران و در سختی
و خلاص از زحمت و خوف و بودن سرما در دلو بادها بود و غم و عشرت در
مشایخ و حکما و بر آمدن نکاحها و جهیزها در حوت باراندگی بود و سیلها و
جمعیت خواتین و طرب در بزرگان و اشراف و ائمه و قضات و فرح عوام
ثمر ششم قران قمر و عطارد در حمل بیع دواب و سلاحها و کشتن هوا
و بخارها و اخبار و غم در ثور سرما بود و بیع طعام و ستور و عمارت و کشت
و زرع و آمدن مسافران در جوزا رونق دبیران بود و نقاشان و نوشتن
خطوط و آمدن نامها و اخبار و رفتن بادها و بیع برده در سرطان فرستادن

رسولان بود و آمد و رفتن کشتیها و مسا [illegible] و جواهر آبی و تا دیگی
در وقت و ناخوشی عوام در اسفل حر [illegible] رود بسیون
قاصدان پادشاه و اخبار ملکی [illegible] طلب مال
[illegible] رفتن و آمدن [illegible] ارایشها
[illegible] انات عبیده [illegible]
[illegible] اخبار خوش و د [illegible]
ابرها بر آید و کدورت هوا [illegible]
ماندن جاسوسان در وق [illegible]
و خلاصی محبوسان و مناظ [illegible] دن بود و بیکاران
و بیع ستور و برده و اختلاف [illegible] در وقت و بحث حکمت در دلو باد
های مخالف و زدعی در عام خایف شوند از اخبار دروغ باشد و بحث علوم دقیق
و طلب طلسمات و نوشتن حرزها و هیکلها در حوت آمد و رفتن کشتیها
مسافران دریا بود و تیرگی هوا و باران گیرد رفتن صیادان دریا و بودن
کارهای شرعی و خلاصی از حبس قاضی **ثمره هفتم** بر بودن قمر با دو عقده
قمر با راس دلیل کند بر نیکی احوال عالم و بزرگ شدن عوام و یافتن تربیت
از ملوک و اکابر و اشراف و روایی کار روانها و بازرگانیها و اخبار خوش
و رفتن بمزارها و میل عوام بخیرات و طاعات و اجابت دعاها بود و قمر با ذنب

دلیل

دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بیماریها بود در کودکان و زنان حامله و کشکو در مردم
عوام و افشا [illegible] رها در وقت و غمز و تهمت و فساد مسافران
و بیکا [illegible] در چشم و زدن دبو **شعبه دوازدهم**
د [illegible] **اول** تثلیث
[illegible] فرزندان و پدران
[illegible] دان تربیع و مقـ
[illegible] افران و مکروه میان پدران و
[illegible] کودکان و تفاوت نرخها **ثمره**
تثلیث و تسدیس [illegible] بود بخیرات و طاعات و نیکی
احوال مسافران و عدل حکام انتر و ایمنی و فراخی و بر آمدن کارها با آسانی میان خلق
و پیش بزرگان تربیع و مقابله دلیل مکروه و خاطر ائمه و قضات از عوام الناس و
ظهور دعوی‌های شرعی و افتادن خصومتها و لزوم توانگران و اشراف و وزرا
ثمره سیوم تثلیث و تسدیس قمر با مریخ حرارت هوا بود و حرکت لشکرها و
فرح در اوباش و آشکار کردن و بکار داشتن انواع سلاح و خلاصی محبوسان
تربیع و مقابله دلیل مکروه عوام بود و ظلم لشکریان و خصومتهای رندان و عوام
و قصد یکدیگر و بیماری کودکان و بریدن راه و مقاتله و علاجها به داغ **ثمره چهارم**
تثلیث و تسدیس قمر با آفتاب دلیل عدل ملوک با رعیت و عنایت بزرگان با خودیان

وکرمی هوا و ناخوشی میان پدران و فرزندان و شوه [illegible] روایی کارها و
شکستن سرها و دو نوع خلفا تربیع و مقابله [illegible] کشتن بهلی
مردم خرد و مایه و تغیر هوا و بودن غمها **ثمره** [illegible] ازهم
[illegible] بعد مردم و مهمانیها [illegible] و
[illegible] سال هوا تربیع [illegible]
[illegible] خیانت و اعتدال [illegible]
دلیل تیزی بازار میوه بود و کا [illegible]
و املاک اخبار خوش و راست [illegible]
متصرفان و تجار و دبیران و اهل [illegible] بود و بار
دروغ و خیانت رسولان و جسیاد [illegible] بازار و محاسبه متصرفان و
صحراشدن خیانتهای ایشان و تغیر هوا و نوشتن خطهای دروغ اما اصلی دیگر
انست که چون امتزاج کواکب دافع تدبیر و قابل تدبیر و احوال اتصالات معلوم گشت
و وقت باشد که دو کوکب یا بیشتر با همدیگر جمع آیند یا در شکل نظر باشند از امتزاج
باید دادن چنانکه یاد کردیم در ثمره ششم از شعبه که شجره اول منسوب است و
سخن بر طبیعت آنکوکب باید گفتن که قوی‌تر باشد و آنچه در شرایط منجم گفته شد راست
از آنجا آرند و مانع و معطی را بشناسند و نظرهای قبول و رد و آنچه یاد کردیم نگاه
دارند و از آن میان حکمی بیرون آرند و باشد که جمیع اتصالات و مواضع و حالات

اربکس

هر ایشه در وقت تحویل سا [illegible] فصل بدارد و حکم طالع اجتماعات و استقبالات همین
باشد که در سال [illegible] لیکا اصلی دیگر انست که چون از اجتماع بیرون آید
بهر کوکب [illegible] و تا باستقبال نرسد همه احوال بر مزاج آن
کوکب [illegible] خیما و این همه بحسب نظرات
و [illegible] اجتماع و استقـ [illegible]
[illegible] احوال عالم و فصول [illegible]
[illegible] و احتر و دیگر اصناف خلایق
[illegible] عالم دوازده اثمار **ثمره اول**
در مقدمه این شعبه [illegible] عالم در همه زیجها استادان آورده اند
و ما نیز در زیج عمل بچند نوع یاد کردیم بسیح اما هر گاه که طالع سال برجی ثابت
افتد حکم همه سال از آن طالع کنند و اوضاع کواکب و دیگر دلایل او و اگر برج ذو
جسدین بود حکم دو فصل بهار و تابستان از آن طالع و بر تحویل سر میزان طالع
استخراج کنند و حکم دو فصل بهار و تابستان از آن طالع کنند و دلایل او و اگر
طالع برج منقلب افتد طالع سه فصل دیگر باید استخراج کردن تا هر فصلی را علیحده
طالعی باشد و حکم هر فصلی از طالع او کنند و اگر طالع برج ثابت باشد و جسدین نبود
حکم چهار فصل بچهار طالع کنند نیکوتر آید و اگر حکم هر یا نزده روز کنند از طالع
اجتماع و استقبال و انصراف قمر از اجتماع با استقبال و اتصال او با کواکب نظرها

مودت و عداوت چنانکه کفته شد در پیش و سا … را بآن ضم کنند و
استراج هیم طالع النهار الحکم بر بکیطرتی بود اه … شد یکی دیهری
طالع و باخوا و بیرون آورده باشند و … دوم
… منتصف … ب
… ام باشند ثمره …
… باشر بحر …
جهة کون و فساد و بناش …
آخر چیزی اهل دلیل طلب حار …
بود امتزاج چنانکه نموده ایم … بصورة طالع الا
برج بنکریند و صاحب و مستولی او … دلیل صنف آن مردم باشد احوال
پادشاه را از برج عاشر و صاحب و مستولی او نکرند و اکر طالع روزی بود آفتاب را
شریک آن کنند و اکر شبی بود قمر و مناسب سعادة و نحوسته هر یک نهند احوال وزرا
و ندیمان پادشاه و حال لشکریان او را از برج یازدهم نکرند و صاحب و مستولی و
مشتری و عطارد و مریخ را شرکای او کنند و رای و تدبیر و اعتقاد و عدل و ظلم او را
از سهم الغیب و صاحب و مستولی او نکرند و احوال رعیت را از درجه طالع و صاحب
و مستولی او و از ماه نکرند و احوال مال و کسب و معاش از برج دوم و صاحب و
مستولی بود و از سهم السعاده و صاحب و مستولی بری … از مشتری و صاحب

سهم

سهم المال نکرند و احوال … شرکت و خصومت و تهمت و دعوی ها از خانه هفتم و
صاحب و مستو … سهم التزویج و صاحب او نکرند و احوال
فرزندان … را از خانه پنجم و صاحب او و زهره و … دو
نکرند … ذهب از خانه نهم و …
… احوال ارتفاعات
… مستولی بروی
… دواب و قرض و صدا و تها از
… بروی و زحل نکرند و احوال
بیماریها و بندکان از خانه … زحل و عطارد و قمر و سهم هم
بل نکرند و احوال وبا و اندوه و موت … از خانه هشتم و دلایل وی و قوة و
ضعف او می نکرند و نظرهای سعد و نحس و قبول و رد را اعتبار میکنند پس هر
کدام خانه که دلایل او قوی بوند بقوتهای ذاتی و عرضی و بهم دیکر ناظر باشند خاص
ان او تاد حکم بر سعادة آن قوم کنند که بیان دلایل منسوب باشند و انچه مدلول او
باشد از اجناس و اکر بر خلاف این بود حکم بر طرف او ضد بود و اکر آفتاب در وقت
تحویل قوی حال بود و مشتری ناظر مودت دلیل عدل پادشاه بود و امانت و انصاف
و نیکی احوال خزاین و اکر نظر بعداوت بود عدل و انصاف او نماید اما موجود نباشد
و اکر بر زحل ناظر بود بمودت ظلم کند در صورة عدل و اکر نظر عداوت بود ظلم و جور

صریح باشد و چون طالع شبی باشد و الی قمر بود … اما کمتر از آفتاب و
اکر بر سهم الغیب سعد مستولی باشد پادشاه … نظر بر عدل و
مرحمت دارد و خیرات و اکر نحس مستو … حال بود
… بسیار شود و اکر … حال
… باشد قیاس کواکب …
… کدام که در بخانه …
کیرد و اکر بخانه یا حظوظ …
روی از جایهای نیک بجا …
سعادة مناسب جایکاه ام … متصل بود که بدیا شد
و نیز میان دو نحس دلیل امور سهم … برج اما انصراف و اتصال هر کوکبی را
از سعود و نحوس حکم همین باشد و اینهمه حالات را در وقت تحویل سال یا فصل
اعتبار کنند که اثرات عظیم باشد و ملاق او مدلیلتر ثمره سیوم در احکام
جزئیات احکام کوکبی را که راجع بود دلیل حیرة باشد و پشیمانی و فرو ماندن
کارها و رایهای خطا و کم ثباتی در منسوبات او و بزیان رفتن مدلولات او
ثمره چهارم اکر آفتاب در عاشر طالع سال یا فصل باشد قوة حال پادشاه
بود و اکر در خانه نهم بود سفری کند پادشاه و اکر در خانه چهارم بود ساکن باشد
در مملکت خود و اکر در خانه ساقط بود از رعیت دور افتد و هر خانه را قیاس همین است

داکر

و اکر طالع شبی باشد … بود ثمره پنجم اکر صاحب طالع در طالع بود
قوة حال مردم با … و قبول مردم در اکثر بلد خوشی باشند و اکر
نامقبول … هفتم بود بکریزند از خصمان و اکر در عاشر
بود … جاه و حرمة و اکر د …
خا … بیماریها حادث …
د … عاشر یا حادی عشر …
… یا مسعود باشند بلطف
رعیت … نحس باشد بعنف بستانند
و مال و معاش از ایشان بر … ثمره … اکر صاحب هفتم بصاحب
طالع پیوندد بنظر مودة سفر کنند بصلاح و خوشی و اکر نظر عداوة بود بکریزند
اما اکر انکوکب زحل بود از شدة و قحط و شکی بکریزند و اکر مریخ بود از لشکرها
و خواست و دزدی و فنا ایمنی بکریزند و اکر کوکب سعدان باشند سفرهای بادرجه
بود با خیر و نفع و مقامهای متبرک روند خاصه که نظر نیز سعد بود و هم چنین
اکر صاحب طالع بصاحب پنجم پیوندد مردم طلب فرزند کنند و اکر نظر مودت بود
فرزندان نیک زایند و بزیند و اکر صاحب پنجم بصاحب طالع پیوندد حکم همان باشد
و اکر از او تاد پیوندد دلیل بسیاری توالد و تناسل باشد خاصه که کوکب نیکو حال
بود و در بروج بسیار فرزند و اکر بر خلاف این بود حکم بر ضد نشیند ثمره

سلامتی صاحب ششم دلیل سلامتی مردم بود و اگر [illegible] یا نحس شرع بود بیماریها
بدیها آیدا انعزاج کوکب نحس یا نحس کسترم [illegible] امد صورة
طالع [illegible] حال بود خاصه عطارد و [illegible] ان علاج
نهم اگر صاحب [illegible] باشد
که صاحب [illegible]
بود و هر کو [illegible]
طبیعت آن کوکب حادث شود [illegible]
بیماریهای مزمن و دراز [illegible]
خونی و طاعون و اینجه مریخ [illegible] زهره بود بیشتر
مرگ زنان بود و حیوانات [illegible] بود مرگ کودکان بود و طبقات
عطارد و قلیس بروج دیگر همین است و اما اگر برج حمل باشد بیماریها در سر و
دماغ و اطراف او باشد و در گوسفندان بود و بزان و اگر ثور باشد بیماریها
در گلو بود و اطراف او و در گاو و گاومیش و اگر جوزا بود بیماریها در بغل باشد
و دستها و باقی بروج را قیاس همین است **ثمره دهم** در صورة طالع هر
کوکب که بقوتهای ذاتی و عرضی آراسته بود حکم همه سال یا فصل از طبیعت او
کنند و اگر بیشتر کواکب نیکو حال بود احوال عام در آن سال یا فصل همه بر سعادت
و ایمنی و شادی و رستی و فراخی و بسیاری کسب و مال و معاش و نیکی ارتفاعات و
میوها

میوها و بودن باد [illegible] بسیار کاری خلایق و توالد و تناسل و بودن فرزندان
متبل و افتادن [illegible] احوال کواکب ضد آن بود حکم برعکس باشد **ثمره
یازدهم** [illegible] امن و آرام عالم عظیم تر باشد اما بجهت
که مقر [illegible] اختلاف و دلخوشی [illegible]
[illegible] تر و ظاهر تر [illegible]
[illegible] **دوم** در احوال [illegible]
[illegible] و شکی از زحل باشد [illegible]
[illegible] که نیکحال بود و اثر
هر دو بوقت قران [illegible] بصاحب طالع اجتماع و
استقبال مقدم بر تحویل سال یا فصل [illegible] طالع و قمر اگر این سه دلیل مسعود
باشند و هر دو کوکب بجایگاه نیکو افتاده باشند و زاید باشند در سیر و صاعد
در افلاک خود نرخها گران کنند و اگر این دلایل بکوکبی ناظر باشند که در وسط
السما بود کار قوی تر بود و اگر احوال دلایل برخلاف این باشد نرخها ارزان گردد
ثمره سیزدهم در صورة طالع هر کوکب که بقوتهای ذاتی قوی بود منسوبات
او قیمت گیرد و منسوبات آن برج که کوکب در وی بود **ثمره چهاردهم** اگر
مستولی برج اجتماع و استقبال مقدم بر طالع سال یا فصل در ثالث بود یا
تاسع و قبول باشد آنچه برو منسوب بود ارزان گردد **ثمره پانزدهم** اگر مشتری را

در طالع مقدم بر تحویل حظی بود و صاحب طالع [illegible] با زهره و صاحب
ثانی نظر دارد در طالع یا بصاحب طالع [illegible] خاصه که صاحب
او سعد بود یا سعد شرع باشد [illegible] راجع
[illegible] باشد [illegible] ارضی
اگر قمر [illegible]
در فلک [illegible]
[illegible] زحل بود یا [illegible]
بود و موضع او یا عطارد [illegible]
زیاده بود و صاعد در [illegible] گران شود
ثمره زحل چون در سنبله [illegible] از طالع سال یا فصل گرانی خورد نیها
باشد و اگر زحل در میزان بود قوی تر باشد و بیشتر طلب کنند **ثمره نهم** که
صاحب طالع در دو تری بود و صاعد در افلاک و زاید در سیر و عدد و حساب
دلیل گرانی نرخها بود اما وقت بدید آمدن گرانی بدانند در سال چنانکه اگر
کوکب در طالع بود اول سال گرانی کند و اگر در وسط السما بود در تابستان گرانی
کند و اگر در سابع بود در تیرماه و اگر در رابع بود در زمستان و اگر در مایل الکو
انداث تفاوت کند **ثمره دهم** قوة دلیل که از صعود بود و مبشر و بودن در
اوتاد دلیل عزیز باشد و بودن او در حظوظ خود دلیل طلب باشد و بهمین اثر
که چون

که چون زحل بمیزان [illegible] معاش از خوف قحط و گران شود که صاعد است
در فلک خارج [illegible] گران [illegible] بکمال رسد که زاید بود در سیر اما صعود
دلیل که از [illegible] سیر و بودن او در وبال یا هبوط دلیل
کم [illegible] تا رسوی چهارده [illegible]
[illegible] مشتری و عطارد
[illegible] تحویل این [illegible]
[illegible] بجهت عرض و بارانها بارد
[illegible] بادها بود سخت باشد و
باسر خینها بود و اگر زحل [illegible] باشد و بارد و اگر زهره بود
بادها خوش وزد و معتدل باشد [illegible] و بانم و حکم قمر هم چنین و اگر با زحل
باد دلیلهای بادها بر آن بود باران آهسته آید و سرد شود و اگر مشتری با شد
بارانهای با نفع بود و بزرگ تر و هوا معتدل بود و بادهای خوش وزد و اگر
مریخ باشد بادها خیزد و رعد و برق باشد و مریخ در بروج بادی و آبی خاصه
آنجا بود و در تابستان سموم و بادها رود و اگر عطارد آنجا بود باد و باران باشد و
رعد و برق بود در وقت **ثمره دوازدهم** فتح الباب آنست که دو کوکب نیکو ند
که خانهاشان در مقابل همدیگر بود پس اگر فتح الباب از عطارد و مشتری بود
بادها وزد خوش و اگر یکی از ایشان در برج آبی بود باد و باران باشد و اگر در برج

خاکی باشد باد و سرما باشد و اگر در برج آتشی باشد [illegible] ان باشد و باد گرم
و تاریکی و گرفتگی هوا مناسب وقت اما [illegible] عم برج پیوندد
تغیر هوا باشد بهمان نسبت که گفته [illegible] نسب برجع
[illegible] تاب منصرب [illegible] آبی
[illegible] بود در [illegible] د
[illegible] ریکی بو [illegible]
[illegible] بود و باد و در ز [illegible]
و اگر در برج بادی بود [illegible]
و زود متلاشی شود و اگر [illegible] تابستان با اعتدال
شود اما اگر قمر در برج آبی بود [illegible] در برج خاکی سرمای خشک در وقت
و در برج بادی باد و در برج آتشی تاریکی و اینهمه احوال بجهت وقت و زمان بود
و از آن هر چیزی از باد و باران و سرما و گرما اما پیوستن قمر بزحل بقران در
برج آتشی دلیل تاریکی بود و دلیل سرما باشد در برج خاکی و در برج بادی باد
و در برج آبی باران بود و برد اما اگر کلایل دیگر درین میان افتد دلیل زیادت
کند مناسب طبیعت خود و اگر فتح الباب نزدیک اجتماع یا استقبال افتد یا نزدیک
دو تربیع قمر با شمس که آنرا مرکزها خوانند دلیل بر تغیر هوا بود و بارندگی بسیار خاصه
که در دو کوکب یکی صاحب طالع اجتماع یا استقبال بود و طالع برج آبی یا بادی و اگر

برج خاکی بود سرما [illegible] و اگر کوکب راجع بود تغیر و بارندگی بغایت بود اما
عطارد چون در [illegible] بود ابرها انگیزد و علتها در هوا قوی و زیادت
آبها دلیل [illegible] نزدیک بود باجتماع یا استقبال و غلبه
بود د [illegible] دیاب ب امقا [illegible]
با [illegible] یا فصل انها
[illegible] ب جمع باشند [illegible]
[illegible] بود در برج بادی دلیل باد
مخالف [illegible] دلیل باران بسیار بود
ثمره د صاحب طالع [illegible] استقبال چون از کواکب باران بود
و کواکب دیگر از بروج آبی بروناظر بوند دلیل باد انهای بسیار بود در وقت خاصه
که طالع برج آبی بود پس اگر آن کوکب قمر بود سیلها باشد و بادانهای تیز و اگر زهره
بود ابرهای سیاه بر آید و تاریکی و بارندگی باندازه بود و اگر عطارد باشد رعد و
برق بیشتر باشد و تاریکی شود و بارندگی بود کمتر و اگر زحل بود باران ریزه باشد
و اگر مشتری بود تغیر هوا بود و گرمی و بارندگی **ثمره چهارم** عطارد چون از
برجی ببرجی نقل کند هوا متغیر شود مناسب وقت و برج از گرما و سرما و باد و نم
اما هر کوکب را اثری بود در وقت تحویل بهر برجی ولیکن اثر عطارد ظاهرتر بود چون
در وقت تحویل سال زهره و عطارد و قمر در حوت باشند دمه و آبها و بادانها بسیار

بود در آن بهار و سال و سردی هوا باشد **ثمره** [illegible] تی قمر با زهره از
خانهای عطارد ابرها و بادانها باشد و باد [illegible] نظر سخت تر
باشد **ثمره ششم** اتصال عطارد [illegible] بندگی و
برق در هنگام [illegible] او
[illegible] **ثمره هـ** [illegible]
[illegible] بود زمستان [illegible]
مشرقی بود زود سرد [illegible]
اگر نزدیک آفتاب بسر [illegible]
علامات شهب افتد و اگر [illegible] هاب مشرقی یا مغربی
آن سرما بشکند **ثمره هـ** [illegible] برج آبی دلیل خشکی سال بود و در بروج
آتشی در تابستان دلیل سموم‌ها باشد و در زمستان دلیل شکستن سرما بود
و در بروج بادی حکم همین بود اما کمتر و در بروج خاکی دلیل شکستن سرما بود در وقت
سرما و خشکی و در تابستان دلیل شکستن گرما بود **ثمره نهم** نظر قران
با مشتری یا مریخ دلیل گرما بود خاصه در بروج آتشی یا بادی و شکستن سرما بود
و نظر مریخ با مشتری یا قمر این دو کوکب حکم همین دارد **ثمره دهم** اگر بوقت
تحویل سال یا فصل مشتری و زحل بجرم با هم بوند در برج هوایی بادها و زد و در برج
خاکی سرما شود و خشکی و در برج آبی سرما بود و بارندگی و در برج آتشی شکستن

سرما بود در وقت [illegible] گرمی هوا و گرفتگی و در تابستان گرما با اعتدال
بود **ثمره یا** [illegible] رابع طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال
دلیل خ [illegible] خاکی بود و اگر عطارد با قمر یا او بود با
هر [illegible] احتراق زحل در برو [illegible]
[illegible] **هم** مریخ در [illegible]
[illegible] بود یا آتشی و صحو [illegible]
[illegible] تر باشد و ذوذوابه بر آید
و [illegible] ساه کون یا سرخ نماید اثر
فتنه زودتر و قوی‌تر بو [illegible] مشرق بر آید فتنه و تشویش
از آن طرف ظاهر شود و زودتر در آن جهت عظیم کند و حکم جهت دیگر همین
باشد اما گفته‌اند ذوذنب در مغرب ظاهر شود اثر او دیرتر بر آید از هر جهت
کردم او بود آن جهت خراب گردد و لشکرهای بیگانه از آن طرف بر آیند و پادشاه
و سروران و اکابر و ولایتها را نکبت رسد و آبها در آن بلاد نقصان کند و قحط
شود و بیماریهای صعب بر آید و وبا افتد و مرگ فجاه و دزدیها و خیانتها
آشکارا شود و خرابیها شود چنانکه در پیش ذکر رفته است مریخ اما اثر او در
آن اقلیم و ناحیه و بلاد ظاهرتر بود که او بر سمت او بگذرد یا او را ببینند و در
شهرهایی که منسوب بود بدان برج که در وی طالع شده باشد و مثلثات

او بیاد در عاشر آن شهرها او اثرا و را عظیم باید دا [illegible] الم اما آن بزرک
که بمثرج بطلمیوس دا شرح کرده است غیر [illegible] که وقتی
[illegible] انه ابر نمود در مصر و قریب کیسا [illegible] دود
[illegible] ان کرد و [illegible]
[illegible] ب ضیا [illegible]
[illegible] سنین و [illegible]
از مطلع اسد در صبحی [illegible]
بود تحت الارض قریب پا [illegible]
دودی سر بالا کرده چنان [illegible] بود می کستر دو
مثلاشی میشد و حرکت او احسا [illegible] نوز غیر اینجا افتاب انعدد و در مشرق
وا بر زمین تبت و بلاد مشرق و اقلیم ترکستان و ختن و کاشغر و فرغانه و ما
ورا النهر و خراسان بکذشت و هر شب خورد تر می نمود و از طرف جنوب قبله
غایب کشت بیست و دوم ماه ذی الحجه و مدت مکث او هشتاد و پنج روز بود و چون
در اسد پیدا شده بود اثر او آن بود که در مشرق خلافها و حربها قوی شد و
پادشاها نزانکیتر رسید و هلاک شدند و قحط شد و بیماریها بر شد و آن
زمین چنان کشت که کفشد که کیاه در وی نمی رست از خشکی و از پادشاهان
آنچه زنده ماندند در مشرق روی بر ترکستان نهادند و کریختند و ماه بماه فرو
بر آمدند

شفقت
می آمد بر تا در شهر بخا [illegible] کشته و دودی آشکارا شد و دا مهها در بند آمد و
برخواست تا [illegible] زن [illegible] ری کرد و امکان نبود که کسی اندر و آن
شهر [illegible] مردم از ولایتها بخارا آمده بودند بعد
بخار [illegible] قحط [illegible]
آ [illegible] ک و لکا بر بقه
[illegible] سال ها و لح [illegible]
[illegible] شهرها غارت کرد و قتل و
بیر [illegible] ت بماورا النهر رسید بعل
اکله و فالج باطل کشت [illegible] ف افتاد چنانکه خشت از خشت
جدا شد و آب سیاه از زمین او بر آمد [illegible] شهر که اکنون نست از آن سوی نیشابور
بفرسنکی دو در تراز نو بنا کردند و بعد از سه سال که این حالات می رفت در ماورا
النهر مردم بلا اینجه در بخارا بودند لشکر از خراسان در آمد آدینه سلخ رجب سنه
احدی و سبعین و ستماه قتل عظیم کردند و همه عالمیان و بزرکان و جوانانرا
بکشتند و باقی خلایق را یکبار بیرون آوردند و بطرف صحرا روان کردند
و چون خلایق بسیار بود در ضبط نمیتوانستند آوردن از مردم نیکی بکریخت
و باز کشت اینجه را از صحرا بکشتند و سر زمین تبت دادند و از بیست کج
در خطا تا بخارا خلایق در بن ولایتها همه بخاری میخوانند و بعد از آن غارت بردند

چون مردم جمع شدند در بخارا سیزده کرت دیکر [illegible] ان شد که در وی
جز وحوش نمی باشند و قصیده کهشته ام [illegible] زند خود کرده
و چون او را بعد از دو سال در سنا [illegible] منبی
[illegible] قصیده دیکر در [illegible] ب
[illegible] زند و هر دو [illegible]
[illegible] که ساخته [illegible]
مانند این سبب است [illegible]
جمع نمی رسیم و آدام نمی یابیم [illegible]
واندیشه می شود و تمناه کر [illegible] چیست تدبیر
که تدبیر بدست کس نیست اللهم [illegible] لشدا ید و البلایا تمت

در تغیر حال الهوا و نسبت قرب و بعد کواکب از افتاب چون قمر از اجتماع بیرون آید تا
بتربیع آفتاب رسد تری کند و از تربیع تا استقبال کرمی کند و از اینجا تا تربیع دیکر
خشکی کند و از تربیع ثانی تا اجتماع سردی کند اما قمر از اجتماع تا استقبال زاید
النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص النور و قول دیکر آنست که قمر از تربیع
اول زاید النور است تا تربیع ثانی و از اینجا ناقص النور است تا تربیع اول بجهت
آنکه نور و ظلمت بوقت هر دو تربیع در جرم متساویست و چون از تربیع اول بکذرد
نور غالب شود بر ظلمت تا تربیع ثانی و از اینجا ظلمت غالب بود تا تربیع اول اما سیر کوکب
کرمی

ما
کرمی کنند و از اینجا [illegible] خشکی کنند و از اینجا تا احتراق سردی کنند مثل قمر
زهره و [illegible] ل تری کنند و چون راجع شوند باز تا احتراق
دوم [illegible] تیم شوند خشکی کنند اما اکر کوکب را
[illegible] و دیکری دلیل [illegible]
[illegible] ی و امتزاج [illegible]
[illegible] کواکب باید [illegible]
[illegible] باید داشت هوا و ناحیه
[illegible] کفته ایم و فصول سال را
تمت [illegible] باشد وقت طلوع و غروب
افتاب در دایرها نماید کرد از هر لونی [illegible] آتش ماند و یا شعاع او کشیده
نماید دلیل بادها بود و اکر سیاه لون نماید یا بسبزی زند یا در پیش او سپیدی نماید
یا کرد او دایره باشد دلیل باران کی بود و سردی هوا اما پیش از اجتماع یا استقبال
بسه روز بنکرند در موضع قمر و همان صفتها که در شمس یاد کرده شد در قمر طلب
دارند اکر موجود بود حکم همانست که در پیش کفته ایم و اکر کرد او دایره نماید و آن
دایره چنان نماید که پیدا ری حرکت میکند اثر او قویتر باشد اما اکر کواکب ثابته
از آنجه باشند بزرکتر نمایند دلیل بادها باشد و باران کی و اکر آتشهای در هوا
بینند که آنرا شهاب خوانند دلیل بادها بود و باران کی از انجهت که او برود و اکر

هر جهتی بینند بادهای مضطرب جهد و بی ترتیب اما [illegible] و قوس و قوس قزح در مغرب وقتی
که هوا صافی بود دلیل سرما بود و اگر هوا مستی [illegible] باشد و در مشرق
دلیل سرما بود در هوای صافی شعبه چها[رم] [illegible] اندا اثما
[illegible] اول حروب [illegible] زحل و
[illegible] لات نحس میان [illegible] فتا
[illegible] هست و مشتری [illegible]
پس اگر در وقت قران میان [illegible]
و فتنها پدید آید پس اگر مشتری [illegible]
و اگر مریخ وقت تحویل سال قران [illegible] مشتری باشد مدعی خارجی را
لشکر جمع آید اما وقت پدید آمدن این احوال آنگاه بود که انتهای طالع قران یا برج
انتهای قران بیکی از دو خانه مشتری رسد پس اگر مریخ در برج انتها با طالع سال بود
رعیت و عوام با مدعی خارجی باشند و اگر مشتری بمریخ ناظر بود قوت پیش کنند و مشتری
در عاشر طالع سال بود خارجی سخت مملکت رسد و اگر در دیگر خانها بود قوت نیابد
و اگر در خانه نهم بود بگریزد و اگر در چهارم بود در آن بلد یا ناحیت باشد و اگر در
دوازدهم بود درماند و بگیرندش و اگر در هشتم بود باطل گردد اما اگر مریخ در بیت
وقت نور مشتری نقل کند بزحل و عطارد بد حال بود و زهره ساقط فتنها عام گردد
و حرب و قتل افتد اما اگر مشتری ضعیف بوده باشد در وقت قران و مستعلی زحل

افتاده

افتاده مدعی نباشد [illegible] کاران و فرومایگان بود و زود باطل شوند اما اگر
مریخ در خانه [illegible] مدعی و خارجی باشد و باطل کنند مگر
در جه [illegible] خروج مدعی اگر زهره نیکو حال بود صلح شود
و [illegible] حال [illegible] بود و اگر [illegible]
[illegible] حال بود [illegible]
[illegible] یخ در وقت [illegible]
[illegible] د و این احوال وقتی [illegible]
[illegible] بو بثری از او تاد طالع
هر روز پنجاه و [illegible] قتاب بر توالی و بعد از آن
بود که بعد میان مریخ و زحل همان [illegible] ل و تدی بیخسی با بشعاع نحسی
توالی پس اگر چنین باشد بدان مدتی که تسییر مریخ بزحل رسد تسییر آن وتد نیز بدان
نحس رسیده باشد یا بشعاع نحس پس فساد و شر درین وقت ظاهرتر شود و اثر
قران نحسین زودتر ظاهر شود و دیرتر پاید خاصه در اول سال یا فصل و قوع
مدعیان و خوارج بود **نوع سوم** مریخ تحت الشعاع در ابتدای سال یا فصل
فتنها و حربها انگیزد و شبیخون رود و قتلها در نهان و اگر در وتدی بود و آن
وتد برج منقلب بود سخت تر بود خاصه که روتد بود و مریخ در شعاع و بدتر آنگاه
بود که این اتفاق در انتهای برج قران افتد **نوع چهارم** اگر مریخ در تربیع آفتاب

بود بوقت تحویل سال یا فصل قوی چون با پادشاه خلاف [illegible] و صداوت اندیشند و
اگر بمقابله آفتاب بود دشمنی و مخالفت آشکارا [illegible] قتلها و فتنها افتد
[illegible] اصه که برج مریخ برج منقلب بود و هوا [illegible] د پس اگر
[illegible] حمل بود و مریخ در [illegible]
[illegible] و چشیان [illegible]
[illegible] سال الحد [illegible]
نیز کند بر پادشاه خاصه [illegible]
مریخ بتربیع آفتاب از برج [illegible]
و سه جهت دیگر را حکم همین [illegible] خانه آفتاب بود قیاس
چنین دانند و هم چنین اگر از خانهای [illegible] خانه بعیدتر از جو زا نباشد چون از وبال
پیوند می آید روی بهبوط میدارد و هیچ خانه را از خانهای غریب بعیدتر از قوس نیست
از آنکه از خانه بیرون می آید و روی بشرف دارد فی الجمله آنست که ضعف مریخ
در ابتدای سال یا فصل اندر حال دلیل فتنها و تشویش و قتلها بود **نوع پنجم**
چون مریخ بوقت تحویل سال و فصل سهم السعاده یا سهم الغیب نگرد بعداوة
دلیل دزدیها و خیانت بود و کشتن و راه زدن و فتنه و حرب و اگر زحل بود بجای
مریخ و با افتد و شکی بود و خواسته و ظلم **نوع ششم** در تحویل سال و فصل بنگرند
در برج انتهای طالع ولادت پادشاه یا انتهای عاشر او یا انتهای طالع جلوس او

هر کدام

هر کدام از اینها [illegible] مریخ در وتدی بود ازین طالع خاصه در عاشر دلیل فتنه
و اضطراب [illegible] شد که آن وتد موافق او تاد طالع سال
افتاده [illegible] حرب در ربع مشرقی بود از طالع شاه
ظ[illegible]
[illegible] مشی بود و [illegible]
[illegible] و این قوا [illegible]
[illegible] یخ از ده در [illegible]
[illegible] ز اینجا تا ده درجه دلو [illegible]
[illegible] ربعی که بود ازین ارباع
ظفر لشکر [illegible] و ابو المحامد غزنوی
در کفایه آورده است **نوع هفتم** [illegible] مریخ دلیل فتنه و حرب خواهد کشت
در اول سال یا فصل سعدی بوی نگرد خاصه بنظر مودت فتنها بقوت بود اما
نپاید و اگر بفعل آید بلا انگیزد و اگر آن سعد مقبول بود و قوت دارد مانع او و طبیعت
آن سعد بود و موضع او و اگر مریخ در خانهای سعدی بود چون آن سعد راجع
گردد مفسدان از فساد باز مانند و اما ظاهر شود بر ایشان و اگر مستقیم
ماند ظاهر نشود و اگر شود بجائی نرسد **نوع نهم** در استخراج سهم بدانکه
دو سهم است که دلیل حرب بند یکی را بروز و شب از درجه آفتاب گیرند تا درجه هفتم
و از طالع بیفکنند و دوم را بروز و شب از درجه مریخ گیرند تا قمر و از موضع شمس بیفکنند

پس اکر مریخ با یکی ازین دو سهم بود یا بنکرد بنظر عداوت ... وحرب ظاهر شود خاصه
کە در وتد بود و آن وتد برج آتشی باشد قسم ... شمس با مریخ بود وقت
از حظوظ سعدان منصرف پادشاه باشد ... دلیل بسیار
... پادشاه بود و راستی ... سهم
... سهم الغیب دلیل ... راس
... ن
... اسما زیادتی د...
آن سال متبدل آید و باد ...
کە در نظر مشتری باشد قسم ...
بسعدی پیوندد دلیل خیر و ... ی بود خاصه کە نظر مودة بود
و مقبول و اکر بنحسی پیوندد حکم برضد ... باشد در آنسال یا فصل اما این عمل در هر
اجتماع و استقبال بکار دارند و حکم هر یا پانزده روز از کوکب کنند و سعادت و نحوست
نظر قمر با او چنانکه مذکور است در پیش اما پیوستن قمر با عطارد وقتیکه از آفتاب
منصرف شود بهر نظر کە باشد دلیل اراجیف بود و اخبار بد و کساد بازارها خاصه
کە نظر عطارد نحس بود و عطارد اکر از نحسی منصرف شود و قمر بعطارد پیوندد دلیل
شر بود در خلایق و تفاوت نرخها خاصه کە نظر نحس بود و اما اکر از سعد منصرف
شود و بعطارد پیوندد دلیل اخبار خوش بود و تیزی بازارها و فرح عوام و ارزانی نرخها
و دلخوشی خلایق **شعبه پنجم** در احکام اشهای طالع قران و برج قران پنج اشماد

نزه

قسم اول در د... دلایل قران اصل است و دلایل سال الفرع او و دلایل فصول
فرع سال او و دلایل ... ت فروع فصول او معظم ترین دلایل در
احکام سال ... صاحب او کە سالخدا است و صاحب دور
از این ... کرد ... بسند در د
در ... نوع بفعل آید
... قران بود ...
... کنند در انتهاات و سالخدا
و بعد ... لیات سال ازین دلایل کنند
وازین قران اصغر منحوس اصیم ... باشد چون این مقدمه معلوم
کشت در اول سال برج اشها معلوم کند آن برج کە بروی اعتماد بیش است و
سالخدا و صاحب دور اما اکر سالخدا کوکب مستعلی اتفاق افتد یا مستولی
جزو قران یا صاحب دور دلیل قوة حال پادشاه بود و اکابر و خداوندان دولت
و مضاعف شود سعادت پادشاه و عالمیان خاصه کە سعدان ناظر باشند
سالخدا و برج اشها یا صاحب دور خاصه کە مستعلی مشتری باشد یا مستولی
یا صاحب دور یا اشها ببرج قران رسیده بود اما اکر زحل مستعلی بوده باشد
و درین وقت مریخ بدو نکرد فساد ظاهر کردد از مقابله و محاربه خاصه کە نظر
عداوة بود و شکی بدید آید و شدة خلایق و اندوه پادشاه اما اکر در وقت قران

قوی بوده باشد و درین سال ضعیف نقصان ... صاحب دولتان بود و انچه
بدو منسوب بود بد کردد اما اکر در آن وقت ... باشد و درین وقت
قوی بود احوال پادشاه و خداوندان ... که اشها
... رسیده بود و ...
... کاه دارند
... و قیاس د...
چون اشهای طالع قر...
او تحت فلک صاحب ...
این دیکر باشد قیاس همین ... دوکب اول شود
پس اکر برج اشها دوم برج قران ... مسعود بود و سالخدا قوی حال و صاحب
دور سعد دلیل فراخی باشد در آنسال و بسیاری و تیزی بازار و معاش مردم
باهم دیکر و اکر این سه دلیل بدحال بوند حکم برضد بود اما چون اشها بخانه
سوم رسد و صاحب قوی حال بود و صاحب دور سعد دلیل سازکاری مردم
باشد با خویش و پیوند و بسیاری حرکتها و طلب علم و طاعات و نیکی اعتقاد
و بازرکانیهای با نفع و اکر دلایل بد حال باشند حکم برعکس بود و اشتغالات
افتد بی اختیار اما چون اشها بخانه چهارم رسد و سالخدا یا صاحب دور
سعد یا مسعود بوند دلیل آبادانیها بود و نیکی ضیاع و عقار و بسیاری کشت

وزرع

وتبع و بسیاری ... عواقب امور محمود بود و آسودکی خلایق در اوطان
و اکر دلایل بدحا... کنند با مید آبادانیها و خرابی بدید آید
و حال ... اما هر دوازده برج همین است
و س... برج معلوم شد ...
... و رسیده بود ...
... صلی رسد اما در ...
... شها در وقت قران قوی
بود ... ظاهر کند مناسب طبیعة خود
اما اکر مسعود بوده باشد ... بود فسادا افتد در منسوبات
او از مردم و اجناس و اکر سعد باشد و درین وقت نیز سعد بود سعادة و عزة
مدلولات او بکمال رسد اما اکر برجی منحوس باشد و درین وقت نیز نحس بود حال
منسوبات او بتر بود و اکر سعد بود درین وقت کار منسوبات او بهتر شود و
حکم کواکب بر همین باشد اما هر سال کە برج اشها مسعود بود و سالخدا دلیل
سعادت احوال خلایق بود و ایمنی و فراخی و تیزی بازارها و ارزانی بازرکانیها
اما اکر برج اشها کوکبی بود نحس فساد حال منسوبات او بود از طبیعة آن کوکب
از مردم و اجناس و احوال هوا هم چنین و اکر کوکب سعد بود عزة مدلولات آن
برج بود و آن کوکب و نیکی حال خلایق و هوا و نظرهای سعد و نحس کواکب در برج

اشها بوقت قران افتاده است نیکو اعتبار کنند [illegible] ثمره ٤ اگر برج
اشها موافقت کند با طالع پادشاه یا اشها کی [illegible] س لعیا یا طا
[illegible] دلیل قوت حال پادشاه [illegible] بعی
[illegible] و نظر [illegible] کی
[illegible] قران
[illegible] افتد
قران بحسین شود یا [illegible]
دولت و خوف مکروه [illegible]
پادشاه را نکبت رسد و قت [illegible] دشمنان و توانگران
باشد ثمره ٥ در هر برجی که سعد [illegible] بوده باشد در وقت قران یا نظر سعود
چون نوبت اشها بدان برج رسد سعادت بر بیاید از جوهر آن سعد و اگر نحسی
بوده باشد شقاوت رسد از جوهر آن نحس و حکم احوال پادشاه از آن برج همین بود
اما در برجی که یکی از دو نیر بوده باشد بوقت قران خاصه نیر اعظم چون اشها
بدان برج رسد زیادتی قوت حال پادشاه بود و نزدیکان و بزرگان و خواجگان
خاصه که آن برج موافق افتاد طالع پادشاه بود و حکم سهم السعاده همین است
و اگر سهم الغیب بود شر پیدا کند در کار ممالک و سعادة دلیل پایهای نیک باشد
و نحوست او دلیل پایهای بد بود بظلم فصل ششم در احکام کسوف و خسوف

الفصل

هشت ثمار ثمره [illegible] دلایل کلی کسوف را اثری عظیم باشد در احوال عالم خاصه
که از وسط [illegible] بنا [illegible] بود مضرت رسانند بخلفا و خاتونان
و خادما [illegible] بکان و کمیت مضرت کسوفات [illegible]
کس [illegible] باشد اثر او عظ [illegible]
کم [illegible] کوکب [illegible]
ک [illegible] پس [illegible]
[illegible] از ادر مزاج شریک او
[illegible] شایسته بود و فعل او ظاهر
تر باشد و بانقول [illegible] بود و کیفیت مضرت بر صفت مدبر
باشد اما کوکب ثابته شاید که مدبر باشد و کسوف یا خسوف در درجه طلوع
او اتفاق افتد یا در درجه ممر او اما اگر مدبر زحل بود مضرت از ظلم باشد و شکوه هراس
و فساد اشیا از مردم زحلیان مستولی شوند و از ایشان مضرت رسد اما اگر
مشتری مستولی بود مضرت از امر معروف بود و نهی منکر و انداز صدق و طلب
حقوق شرعی و ارزانی چیزها خاصه اطعمه و بستیجی و نزد و ارزان کنند و طبقات
مشتری مستولی کردند اما اگر این هر دو کوکب علوی مستولی باشند ظلم پدید
آید در صورت عدل و خوشی بر بر آید در صفت امن و قحطی مزاج خصب و قیاس
کواکب دیگر همین است اما اگر هیچ کوکب مستولی نبود کیفیت مضرت از مزاج او نیز

نیز بود و از ذات کسوف یا خسوف و امکان دارد که [illegible] و کلی باشد یا بیشتر
او منکسف گردد در برج آتشی از ذوات [illegible] و مضرت آن
کسوف با فراط کردد و فساد ها افت [illegible] کمتر رسید
[illegible] دولتها چنا [illegible]
[illegible] پادولتی [illegible]
[illegible] خسوفی بر [illegible]
شخص و بیم نقصان بص [illegible]
بدی احوال عمال و دولت [illegible]
حال اما ل باشد و معاش و خو [illegible] همین است
و اگر کسوف یا خسوف در موضع [illegible] سهم السعاده اتفاق افتد هول و درد
خوف و بیماری بود و علتهای مهلک و فساد ها از خارج و داخل و اگر در موضع
سهم الغیب افتد فساد قوتهای باطنی بود و رفتن عقل و نقصان رای و تدبیر
ثمره ٤ قابل مضرت در کسوفات برج او بود و طالع او و موضع مدبر و
هر دو برج پس اگر مدبر برجهای بادی بود مضرت او در مردم بود و در هوا و حیوانات
و انواع طیور و رفتن بادهای نا بهنگام و بودن قحطها و اگر در برج خاکی بود
مضرت در حیوانات سم شکافته بود و نباتات و عمارتها و خوردنیها و بیم زلزله
و خسف باشد و بیری راهها و اگر در برجهای آبی بود مضرت در آبها بود و مسافران

دریا

دریا و حیوانات آ[illegible] چنانکه خرابیها کند و اگر در برجهای آتشی بود مضرت
در معادن [illegible] و سیم و بودن گرما و شکستن سرما در
وقت [illegible] اسب و چهارپایان پس اگر مدبر در حمل
[illegible] و اگر در [illegible]
[illegible] افتد خرا[illegible]
[illegible] اگر مدبر زحل [illegible]
[illegible] در هوا سرما و ابرها
[illegible] ساد حال مشایخ و دهاقین
و خاندانهای قدیم [illegible] ری مدبر بود مردم را بر انگیزد
بطلب مال و معاش و حرمت و فراخی [illegible] سایر حیوانات حیات بود و هوا
با اعتدال گردد و نمها باشد و بادهای خوش وزد و اگر مریخ بود فساد پدید آید
از خشکی هوا و افتادن فتنها و بیماریها که بمریخ منسوب است چون تبهای دایم
و بر آوردن خون و اسقاط حمل و بودن دزدیها و خیانتها و خوف سموم در وقت
و نقصان باران کی و غمودن آتشها در هوا و فساد حال اشجار و تغیر حال لشکر
و بیماری در گوسفند و اسب و شکستن سرما در هنگام او و بودن ارا حیف
و اگر زهره مدبر بود فعل او مناسب فعل مشتری باشد و طلب تفریح و طرب و معاشرت
و شادی مستی مردم و دوری مضرت باشد مگر تسلیط شدن زنان و ارزانی بر ده

و ملبوسات و خوردنیها و اگر عطارد مدبر مزاج انکو کیه که ذکر بد و پیوسته باشد تا
مزاج موضع خود و ظاهر شود از وی فعل انکی ب [illegible] ا باشد و بادهای
[illegible] اب و مردم تیز خاطر شوند و حیلها [illegible] خطها و نامها
[illegible] ناشها کنند اما هم [illegible] بود
[illegible] یکرداند تاثیر [illegible]
[illegible] بد و اگر [illegible]
[illegible] باشد و اگر بنظر نحسان [illegible]
ثمره ه در تاثیر مکان [illegible]
باشند ببرج کسوف و خسوف [illegible] برج مثلثات هر یک و آنرا
نموده ایم در مقدمه پس بنگرند در برج کسوف و خسوف و طالع هر یک تا از کدام مثلثه است
و آن مثلثه دلیل کدام ربع است از ارباع عالم و بدانند که تاثیرات در کدام ربع بیشتر
بود و بلاد او یاد کنند با او و آن شهرها را که برج خسوف و کسوف و طالع هر یک منسوب
بود ثمره و در مدة تاثیر کسوف و خسوف مدة تاثیر کسوفات از ساعات تمام
هر یک معلوم شود یعنی از ساعات ابتدا تا انتهای او پس هر ساعتی را در کسوف شمس
یکسال حساب کنند و هر دقیقه را شش روز و در خسوف قمر هر ساعتی را ماهی حساب
کنند و هر دو دقیقه را روزی مثلا اگر ساعات تمام کسوف یکساعت بود و دو دقیقه
مدة تاثیر او یکسال بود و دوازده روز و در خسوف قمر یکماه بود و یک روز ثمره ز

در معظم

در معظم تاثیرات [illegible] است که اثر او در آن وقت قویتر است و دانستن
آن وجه عما [illegible] میان موضع کسوف و طالع کسوف است
اشا [illegible] طلوع میان موضع کسوف و طا[illegible]
[illegible] دوازده
[illegible] زده همان
[illegible] ضانی
[illegible] ما از گذشتن ربعی بود در
[illegible] ثمره رابع در احکام
طالعهای مو[illegible] ردات و مرکبات و عام و خاص
در سعادة و شقاوة خارجی و داخلی [illegible] هفده شعبه شعبه اول
در کیفیات احوال مولود پنج اثمار شعبه دوم در اخلاق مولود شش اثمار
شعبه ج در صورت مزاج مولود سه اثمار شعبه د در احوال حواس و قوتهای
نفسانی یازده اثمار شعبه ه در احوال عمر مولود هفت اثمار شعبه و در
احکام بیت طالع شانزده اثمار شعبه ز بیت ثانی شش اثمار شعبه ح در
احکام بیت ثالث چهار اثمار شعبه ط در احکام بیت رابع پنج اثمار شعبه ی
در احکام بیت خامس هشت اثمار شعبه یا در احکام بیت سادس پنج اثمار شعبه یب
در احکام بیت سابع شانزده اثمار شعبه یج در احکام بیت ثامن سیزده اثمار

شعبه ید در احکام بیت تاسع پانزده اثمار شعبه یه [illegible] احکام بیت عاشر هشت اثمار
شعبه یو در احکام بیت حادی عشر پنج اثمار ش[illegible] ام بیت ثانی عشر یازده
اثمار شعبه اول در کیفیة احکام موالید [illegible] در این شعبه
[illegible] عبارتست از ان برجست ک[illegible] در آن
[illegible] در جدا شود [illegible] آلتی
[illegible] لاب نیست تا ا[illegible]
ارتفاع کوکبی که بر اصطرلاب [illegible]
که بدان ارتفاع گیرند و [illegible]
کنند و ما عمل اینهمه را در زیج عمل [illegible] منجم حاضر نبود و آلتی
نبوده باشد و آن زمان فوت شود و در یافتن آن ممکن نبود پس استادان این
صناعت طریقها آورده اند و آنها را نمودار خوانند تا بدان عملها درجه طالع محقق
شود بوقتیکه منجم را خبر داده باشند از زمان ولادت پس آن زمان را منجم تخمین
کند و بگوید که اندر روز یا از شب چند ساعت گذشته باشد و از آن ساعت درجه
طالع و اوتاد ثبت کند و بر نمودار عرضه دارد اگر موافق افتد با طالع تخمین برای
طالع اعتماد نماید و الا بدان نمودار که خواهد طالع درست کند و باید که تفاوت
جزو او بیش از نیم ساعت و یا کم از نیم ساعت نبود و جز این اصلاح دشوار پذیرد
اما در طالع تخمین نمودارات چون میزان و معیار دیست و نمودارات بسیار است

انچه

انچه بروی اعتماد است نمودار مسقط النطفه است که منسوبست بهرمس حکیم و
در بیشتر روا[illegible] درین پیر است پس قول او آنست که موضع قمر
در وقت [illegible] د و طالع مسقط نطفه موضع قمر [illegible]
وقت [illegible] پس ملا او آنست [illegible]
ط[illegible] بر جزو مقا[illegible]
[illegible] یر است
[illegible] ما شاء الله مصری و [illegible]
و غیر [illegible] عمال را بجهة آن ثبت نکردیم
که مطلوب ازین مسو[illegible] در زیج هر یک را روش گفته ایم
و مثالها نموده و طالعها را ارتفاع [illegible] لیلی را بچه کار شود آورده چنانچه
بهیچ کتاب دیگر حاجت نباشد کسی را اگر آن زیج در نظر افتد ثمره دوم در کیفیة
احوال مولود قول بطلمیوس آنست که بنای آفرینش بر هفت قوتست هر قوتی
منسوبست بکوکبی ۱ قوة طبیعی است و او بقمر منسوبست ۲ قوة حیوانیست و او
بشمس منسوبست ۳ قوة شهوانیست و او بزهره منسوبست ۴ قوة تفکر و
تذکر است و او بعطارد منسوبست ۵ قوة غضبی است و او بمریخ منسوبست
۶ قوة نفسانیست و او بمشتری منسوبست ۷ قوة ماسکه است و او بزحل
منسوبست پس این هفت کوکب بر هفت آسمان بر مثال هفت چشمه اند بر دوی

زمین وچنانکه ثمره هفت چشمه زمین که در... ند زمین میرود واز انجا
باصل وعروق اشجار میرسد وهر شجری ... نمود میگیرد وان
آن رسیدن وقبول کردن نشود ... کلی هفت
... سوند بواسطه ...
... ل
... ید موجود ...
... زمان تولد ...
هریک در آن زمان وثمره ...
دروقت خویش بمقدار قو...
مولود است پس چون حقی... ده وسقاوه از ضعف
ومخالفت پس هرکدام کوکب که قوه ... ابتدا امخال اثر او در مولود ظاهرتر باشد
اما اگر مریخ در طالع مادر بود وآن برج مذکر بود وضع حمل او آسان بود واگر مولود
مذکر بود ونیرین در برج مذکر خاصه شمس آن فرزند بسلامت ماند واگر مولود مونث
ونیرین در برج مونث خاصه قمر حکم همانست اما اگر زحل در وتد طالع مادر بود
دلیل دشواری وضع حمل باشد وتباه شدن مولود واگر زحل در پنجم بود حکم همین
باشد واگر در ششم بود مادر بعد از وضع حمل بیمار شود وچه عجب که معلوم ماند
واگر در هشتم بود خوف مرگ باشد ومریخ وذنب درین سه بیت نیز بد باشند
ثمره ح در صحت طالع ولادت حکم هر مولودی از طالع اغاز وجود او کنند و اغاز
وجود

وجود مولود زمان ... نطفه باید که باشد ودر یافتن آن زمان در وسع منجم
نیاید واگر ... مه معلوم میشود اما اعتماد در طالع پیش باشد
وطال... او قتیکه مولود در رحم بود جو ... جود
کش...
... ست پس حکم
...
... دو
... م شد
... بوج در زمان ولاد
... یات وجهات وضعف وقوة
ثمره چهار ادر سو... ... الا انکه از مادر جدا شود بمنزله
عوام باشد از انجهت که آدمی بر مثال ... در وقتهای طبیعی پس چنانکه بر
عوام حکم انکوری نشوانکردن تا انکاه که در روی صفتهای وی تمام نشود بر مولود
نیز هیچ حکمی نشاید کردن تا وقتیکه در وی بیشتر خلقت انسانی تمام نشود چون
حرکات وسکنات وبرآمدن دندان ووقوع رجل وامثال این واین در مدت
چهار سال شمسی بود واین چهار سال را مدة تربیة خوانند اما دلیلهای تربیة مولود
درین مدة دو نوع است خاص وعام خاص دو جز طالع است وصاحب وی ومستولی
وارباب مثلثات طالع وعام شمس است وقمر از انجهة که بقای تن بقوة این دو نیراست
وقمر خود مخصوص است باحوال بچگان از آن روی که بچه مزاج قمر دارد که سریع التغیراست

خاصه که صاحب نوبه قمر باشد یعنی اگر مولود شبی ... به قمر باشد واگر
روزی صاحب نوبه شمس باشد اذ روزی ... صاحب او هر دو نیر
وارباب مثلثات طالع خاصه رب اول ... اصه که درداد تاد
... بدر جایکاه خود مق... از عمر
... شایر ومی...
... بند تربیة خود...
اما اگر وقت ولادت یکی ...
یا نجدا وند بیت ثامن یا ...
مولود زود میرد اما اگر صاحب ... محترق بود یا منحوس کرد دربخانه وتد
ثامن یا رابع خاصه که انکوکب نحس بود مولود زود میرد خاصه که صاحب ثامن یا رابع مریخ
بود اما اگر نحسی در دوم طالع باشد عندادشوار بزیرد واگر قمر پس از اجتماع یا استقبال
مقدم بر طالع یا بعد از ولادت منحوس کرد در ضربا وقوی باشد واگر مسعود بود
نفع او قوی بود اما اگر این دلایل یا بیشتر او در وبال باشند یا هبوط یا راجع یا ساقط
یا محترق مولود هیچ مربی ماند واگر قوتر بن یا قمر محصور بود میان دو نحس در یکبرج
یا دو برج خاصه که در وتد باشند مولود زود میرد یا بدست مربیان بدرماند و
معیوب کردد بدان برج که منسوب بود خاصه که برج قمر معوج الطلوع بود و بیت
انکه بیت ششم بود واما اگر قمر یا دلیل دیکر در میان سعدان افتد بسیار کسان
زیتر

تربیة او کنند ... ربیة تمام اما اگر زهره وقمر از طالع ساقط باشند
مولود از ما... ... بود که بیت عاشر یا رابع وصاحب هر دو بد حال
بوند ... ... معاز سه روز قمر...
سو... ... دا شیرد
غ... ... ر نقصا
... مدة چه...
... مدة یکسال ...
ود... ... چهار ماه است تا دو
سال و هشت ماه ورب ... ... آن بعد از دو سال و هشت
ماه است تا تمام چهار سال پس هر کدام ازین ارباب مثلثات قوی حال وسالم بود آن
مناحس مولود در نوبة تربیة او شد دست باشد وتربیة نیکو یابد واگر بد حال بود
حکم بضد نشیند خاصه که این کوکب صاحب سادس یا ثامن بود واگر واجع بود مادر
یا دایه ترک او کنند واما اگر این کوکب در عاشر بود یا نحس یا منحوس باشد یا هابط
بود در افلاک خود یا نحسی دیکر بود بدین صفة مولود از جایی بلند در افتد خاصه
که انکوکب زحل باشد واگر آن برج آبی بود در آب افتد یا چاه واگر بادی باشد از
دوزن خانه در افتد واگر برج آتشی بود در آتش جان افتد واگر خاکی بود از بام
خانه بیفتد واگر انکوکب صاحب ثامن بود مولود بمیرد واگر صاحب سادس بود عیبی

دروی پدید آید در آن عضو که بدان برج یا کوکب [illegible] دارد و آنرا نمودیم که حمل
دلیل سر است و اطراف او و برج طالع سر [illegible] اما اکر آن کوکب مسعود
[illegible] با بصاحب طالع ناظر بود [illegible] و اکر سعدی
[illegible] باشتم یا هشتم مو[illegible] مولود
[illegible] اول در دلا[illegible]
[illegible] هر یک خلا[illegible]
یکی عقل که منسوبست بع[illegible]
منسوبست بزهره و قو[illegible]
با یکدیکر و بودن ایشان در بر[illegible] رد با مشتری دلیل قوة
عقل باشد و رایهای خوب و طلب [illegible] م و نمودن دیانت و میل بانصاف و نظر
بحقایق اشیا و امور آخرتی و مانند این اما امتزاج عطارد با زحل دلیل رایهای بد
باشد و خطا و جستن علوم مطعون و در سخن بود بغور و معانی و باریک اندیشی را
درکارها اما اکر امتزاج با مریخ کند رایهای او بمکر و حیله باشد و طلب حروب کند و
خلل عقد و نیرنجات و سیمیا و مانند این و سخت دل بود و موذی باشد و بسیار غضب
اما اکر امتزاج با شمس کند رای او جبروتی بود و امارة و دانستن علم و فنون کننده
باشد و متکبر و نظر او بکارهای حکومت اما اکر امتزاج با زهره کند رای او بجمع
بود و میل او بطلب شعر و موسیقی و الحان و مزامیر و لوثار و لطف و خوش سخنی

نیکخواهی خلایق و نظر با مور دین اسلام دارد اما اکر امتزاج با قمر بود رای او بسفر
بود و حرکت و عا[illegible] و نظر بمور اسفار دارد اما اکر ممازج دو یا سه کوکب
اتفاق افت[illegible] بابد حادث چنانکه در اول کتاب نموده ایم
و [illegible] و بنای احکام بر آن [illegible]
ش[illegible] اما اکر عط[illegible]
بو[illegible] م برای و تدبیر [illegible]
[illegible] لود کم تدبیر بود و از شا[illegible]
یکی بسو[illegible] که باشد و بدان مشهور
کردد و محترم و با جاه و [illegible] دارد هر علمی که دارد منفعتها کیرد
و اکر منحوس بود بنحسی مضرت بیند از آنچه داند **ثمره دوم** در دلایل خاص و عام بر
اخلاق دلایل خاص و عام درین قضیه دو نوع است اما عام ادلیل کواکبست و
بروج کواکب عطارد است و زهره و مریخ و قمر شریک ایشان اما آن بروج جوزا
و سنبله و میزان دلیل فکر شد اما اسد و عقرب و جدی دلیل غم شد اما سنبله و
میزان و قوس دلیل عقلند و اما ثور و عقرب و حوت دلیل حمقند و دلایل خاص
طالع است و صاحب و مستولی او و کوکب مبتر و قابل تدبیر قمر و قویتر همه کوکب
مبتر است خاصه که در وتد طالع یا عاشر بود و آن موضع خانه یا شرف کوکبی در
صورت طالع مبتر بود و مدار خلق آن مولود بر مزاج آن مبتر باشد و موضع او

اما اکر مبتر نبود مدار خلق بر مزاج مستولی باشد [illegible] طالع و موضع او و اما اکر
مستولی نبود مدار خلق بر قابل تدبیر قمر [illegible] قابل تدبیر قمر هم
[illegible] خلق او بر طالع [illegible] و صاحب او [illegible] اکر دلیلها
[illegible] لند در برجی [illegible] پس
[illegible]
[illegible] بود از [illegible]
[illegible] و او [illegible]
بجمال باشد خاصه عط[illegible]
مولولات آن بکمال [illegible]
و عام هر کدام نبات قویتر [illegible] بود و آنکه ضعیف تر
باشد اثر او نهانتر بود **ثمره** د[illegible] بر اخلاق دلایل جزوی بر اخلاق
بسیار است آنچه قریبست آنست که اکر دلایل خلق یا بیشتر آن در برج ثابت باشند
مولود ساکن بود در کارها و با وقار و بر رای خود ایستاده و متواضع اما اکر بر
ذو جسدین بوند مولود رنک آمیز بود و خوش کننده در کارها اما اکر در بروج منقلب
افتد ملح و شادوست دارد و زیرکباش بود و بی التفات و خواهد که از هر علمی و
صنعتی چیزی بداند و امیز نرم بود بمردم اما اکر دلیلهای خلق یا بیشتر او در برج
بهیمی باشد مولود خلق جویه و مشغوف بود از خلایق یا بیشتر و اکر دلیل راجع بود
رای کردان باشد بر یکچیز قرار نکند و در کارها متحیر ماند اکر بر موضع دلایل خلق

نحسان مستولی بوند دلیل چیزهای بد بی طعم و بد مزه را دوست دارد و بوهای
ناخوش یا خوش [illegible] نا[illegible] یع را قبول کند اما اکر زهره و مریخ از طالع
ساقط بو[illegible] بوند مولود احمق باشد و بدکوی خلق و تهمت
نهنا[illegible] زهره [illegible] یا و مولود ما یا[illegible]
و[illegible] یر کننده اما ا[illegible]
د[illegible] ی اما اکر قو[illegible]
[illegible] خود باشد و بدان حجتها
و کد[illegible] یخ شریک او و مولود غمز کننده
و مزور و منافق بیشه [illegible] قوة زهره را بود و شریک او عطارد
مولود چون [illegible] غزل بود و حکمت و حو[illegible] متن و سخنان خوش و شیرین و شعر و دانسته
موسیقی و زدن سازا اما اکر قوة عطارد را بود و زهره شریک او مولود شاعر بود
و سخنان نیکو و خوش کوید و طرب انکیز باشد و با موسیقی آشنا و رقاص بود خاصه
که دلایل در برج میزان بود یا طالع برج میزان اما اکر عطارد در برج با آواز بود
مولود شعر خوان بود و اکر زهره در برج با آواز بود مولود قوال بود خاصه در میزان
اما این قوتها از روی ذاتی و عرضی تفاوت کند بسیار احتیاط باید کردن در
معارضه و تفریق آن و مستحضر بودن بوقت احکام **ثمره** ٤ در حکم مفردات
بباید دانستن که مهارت طبع در کارها از قوة دلایل خلق است و حماقت طبع از ضعف

دلایل خلق و منفعت از چیزهای سعادت دلیل است و مصـ[illegible] ستر او و شهرت یافتن
از وتد و رفعت از صعود در افلاک و خمول [illegible] نامی ا[illegible] نقص و عزت از
ذلت از هبوط و راحت و صحت از خانه [illegible] روایند وم
[illegible] طالع در بین بو[illegible] بای
[illegible] بود نادا[illegible]
[illegible] راهنـ[illegible]
[illegible] بودن خاصه [illegible]
و خسیس و بتر انکه دلایل [illegible]
ثمره ه اکر عطارد در خانه [illegible] ی صواب کند و طلب
علم و فلسفه و طلسمات و هندسه و [illegible] دارد اما اکر در خانهای مریخ بود مولود
دشنام دهنده بود و بداندیش خاصه در حمل و فتنه ساز و کید کننده و خدیعت دوست
دارد اما اکر در خانهای زهره بود خاصه در ثور مولود هزل کوی بود و دروغ و تهمت و هزل
و بیهوده معزور بود و عجب آورنده و در میزان لطیف طبع بود و زیرک و بسیار مزاح و اکر در
خانهای مشتری بود خاصه در قوس مولود دبیر بود و مدبر و مدرس و در حوت حکیم و
دانسته علوم دقیق و اکر در خانه قمر بود مولود معامله ساز بود میان عوام و کافی و اکر
در خانه افتاب بود مولود تیز خشم باشد و شد و بزرک باشد و اکر در سنبله بود صاحب
رای بود و پیش بزرکان و مستوفی و فاضل و دبیر و اکر در جوزا بود دانسته حکمت بود و کم

ثرا...

ثبات و زیرک و فاضل و نویسنده یا نقاش **ثمره و** هرکاه که طالع شخصی سنبله افتد
آن شخص مصالح [illegible] از وجه[illegible] که خود را بمرتبهای عالی رساند خود را بعقل
و کفایت [illegible] این و اکر طالع حوت بود حکم همین باشد و اکر
مو[illegible] اکر طالع جوزا بود [illegible]
کـ[illegible] و اکر طالع قو[illegible]
ا[illegible] بسبب خیانت و [illegible]
[illegible] و راندن شهوت اما اکر طا
ثور بود [illegible] را در زحمت اندازد و بسبب
بیماری و علت باشد و مکرو[illegible] طالع عقرب مثل او باشد و لکن بسبب
مبادرت و خیانت و مکروها و فساد و شر اما اکر طالع دلو بود مولود دشمن انکیز بود
و دوار دارد و مکار و رنجنده و اکر جدی بود مولود کاسب باشد و سخت کوشنده جمع
مال و نکاه دارنده بود و اما اکر طالع سرطان بود مولود در سالتر دوست دارد و
سیاحت و القرا کیرد با عوام و اکر طالع اسد بود مولود ریاست طلب کند و سروری و
پیشوایی و صحبت ملوک و اکابر و اما این مفردات طبیعی در مرکبات تفاوت کند
شعبه ج در صورت و مزاج مولود سه اثمار **ثمره اول** در نمودن دلایل صورت
و مزاج مولود از روی کلیات چنانکه بر آن اعتماد بود بر طبیعت ممتز بود و یا بر طبیعت
مستولی بر طالع یا مستولی بر موضع قمر یا بر صاحب طالع مبتز اکر صورت طالع کوکبی متبر

بود او قویترین دلیل بود برین احوال و اکر ممتز نبود [illegible] الهو مدبر این احوال باشد
ولیکن این هردو حاصل نباید حکم بر حسب و[illegible] اشد مدبر صاحب
اکر این هر چهار دلیل حاصل آیند ا[illegible] شریک
[illegible] نمودیم چون [illegible]
[illegible] د بد[illegible]
[illegible] بود یا [illegible]
باشد و برده بار و معتد[illegible]
مغربی باشد مولود کندم کو[illegible] ی
و غالب بر مزاج او سردی و خشـ[illegible] و مشرقی بود مولود
سپید اندام بود و پاکیزه و بسیار موی و بزرک چشم و دراز بالا و کم سخن و کم آزار
و غالب بر مزاج او کرمی و تری باشد اما اکر مغربی بود رنک او سپید بود و نیکولون باشد
و موی کمتر دارد و شهلا چشم و خورد اندام و غالب بر مزاج او تری باشد و اکر مریخ مدبر
بود و مشرقی باشد لون مولود سرخ سپید بود و ازرق چشم باشد و نیکو قامت و
لاغر تن و میانه موی و غالب بر مزاج او کرمی و خشکی باشد اما اکر مغربی بود خورد
اندام باشد و خورد چشم و سرخ موی و اندک موی و کوتاه کردن و خشکی بر مزاج او غالب
بود و اکر زهره مدبر باشد و او مشرقی باشد مولود پاکیزه روی و شیرین اندام و خوب
صورت و معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و دراز موی و اندام او تر نازک باشد

ومقبول

و مقبول بود و نیکو شکل [illegible] حرکات و سیاه چشم یا شهلا چشم و تیز شهوت بود
و مزاج او معتد[illegible] ا[illegible] مغربی باشد رنک او سپیدی بود که بزردی
زند و مو[illegible] دو نیکو قد و بسیار موی و سیاه چشم و مولع
برا[illegible] مدبر بود و مشـ[illegible]
[illegible] و دو باربا[illegible]
[illegible] فرجی بود [illegible]
[illegible] م او در مغاک و سر[illegible]
[illegible] و خشکی باشد و اکر شمس
[illegible] ص
مدبر بود مولود لاغر [illegible] سر بود و قوی بصر و معتدل
قامت و با شکوه و هیبت و غالب بر مزاج [illegible] خشکی بود و اکر قمر مدبر بود و مشرقی باشد
مولود سپید رنک بود که بسبزی زند و نیکو منظر بود و متحرک و پاکیزه اندام و غالب
بر مزاج او سردی بود اما اکر در مغرب بود فربه باشد و سست اندام و نیکو معیشت
و بسیار نازک بود رنک او مایل بود بزردی و در وش و دراز موی و اعضای او در حرکت و تیز
کام باشد و غالب بر مزاج او تری بود اما یاری دهنده تیرین نیز کواکب را چنانکه
آفتاب یاری دهد در هیات و جمال و فربهی و بزرکی قامت و در کرمی و خشکی مزاجها
اما قمر یاری دهد در اعتدال هر صفتی و تری مزاجها و حرکت **ثمره د** در احکام
بر حالات پنج کوکب متحیره چون در اول تشریق بوند مولود تن آور بود و توانا

وقوی جثه چون مقیم راجع بوند مولود قوی تن و معتدل القامت بود و چون
راجع بود مولود خورد و ضعیف و چون [illegible] باشد [illegible] مولود معتدل تن
باشد و چون در شعاع شمس بوند مولود ضعیف [illegible] نزار و آفتها
[illegible] اما اکر صاحب [illegible] باشد
[illegible] ی او قوة [illegible] شل
[illegible] بر وفا فیر او [illegible] دکی
[illegible] م مولود معتدل [illegible]
افتد که صاحب طالع در او [illegible]
باشد مولود از حد اعتدال بکذ [illegible] در حضیض افتد یا
او در غایت کوتاهی باشد اما اکر در جرم [illegible] اوایل برج باشد مولود دراز بالا بود
و اکر از اواخر افتد کوتاه بالا بود و اکر از اواسط باشد باعتدال بود اما اکر بیشتر
دلایل درازی یا کوتاهی و فربهی و لاغری و قوت و ضعف و رنک و مزاج چون با هم یکدیگر
موافقت کنند مولود از حد اعتدال بکذرد در آن صفت و هیئت و مزاج و رنک **شعبه ۶**
در احوال حواس و قوتهای نفسانی یازده اثمار **ثمره اول** در حواس ظاهر پنج حس است
آدمی را ۱ حاسه سمع است یعنی شنودن آوازها و الحانها بتوسط هوا و کلی و محل
آن از کوش است و تربیت کننده او زحل است بشرکة مریخ ۲ حاسه بصر است یعنی
دیدن الوان و اشکال و صور و محل آن از چشم است و تربیت کننده شمس است

بشرکة

بشرکة قمر ۳ حاسه شم است یعنی بوییدن چیزها و دانستن بوی خوش از ناخوش
بسبب هوا [illegible] و تربیت کننده آن زهره است بشرکة مریخ
۴ حا [illegible] طعامها و دانستن تلخ از شیرین و با [illegible]
[illegible] و تربیت کنن [illegible]
[illegible] درشت و [illegible]
[illegible] شناخت [illegible]
[illegible] دوازده خانه ششم و
[illegible] ضعیف بود یا در آن دو یکی
باشد یا بنحسی [illegible] دهم دلایل بکمال بوند از نحوس و
قوبجال باشند ایشان بهم [illegible] در اوتاد یا مایل الاوتاد باشند دلیل
سلامتی هر پنج حواس بود و بر ترقی بودن آن قوتها اما اکر دلیل قوت حسی از نحسی منصرف
شود و بسعدی متصل کردد یا از موضع بد بیرون آید آن حس که بدو منسوب
باشد قوت او زیاده شود و باشد و بهیچ چه نقصان نپذیرد اما اکر دلیل از سعدی
منصرف شود و بنحسی متصل کردد یا از موضع نیک بدی بموضع بد در آید و نزد
بحضیض یا راجع خواهد شد یا در شعاع خواهد رفت آن حس که بدو تعلق دارد خلل
خواهد پذیرفت و در نقصان افتد و اثر آن وقتی ظاهر شود یا قوت کیرد که نوبت
تربیت بنوعی از انواع بدو رسد و آن اثر بحسب قوت و ضعف آن دلیل باشد در وقت

تربیت او **ثمره ۲** در حواس باطن هم چنانکه حواس ظاهر پنج است حواس باطن نیز پنج است
و در اسم و صفت ایشان خلاف بسیار است پس آنچ [illegible] آنست که ۱ قوت
[illegible] و او را خاطر نیز خوانند ۲ قوت مصوره [illegible] خوانند ۳ قوت
[illegible] و او را [illegible] نیز خوا [illegible] خوانند
[illegible] ها و او را نا [illegible] فتی
[illegible] چنانکه حوا [illegible] کی
[illegible] حس نا تعلق نسازد [illegible]
و عقل و نفس بعالم محسوس [illegible] نسبت
که هر یکی ازین پنج حس بکوکبی منسو [illegible] چنانکه قوت وهم منسوب است
بمشتری و قوت مصوره منسوب است بمریخ و قوت متفکره منسوب است بزهره و قوت حافظه
منسوب است بزحل و قوت ناطقه منسوب است بعطارد پس هر کدام کوکب که قوی حال بود
ازین پنج کوکب بقوتهای ذاتی آن حس که بدو منسوب است بکمال باشد و اکر ضعیف
بود آن حس نیز ضعیف بود و چون کواکب بقوتهای ذاتی و عرضی آراسته باشند حواس
ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان مانند اما قوت و ضعف این حواس را بدان طریق استدلال
کنند که در حواس ظاهر کفته شد در اتصال و انصراف دلایل و حالات دیکر زیاده و نقصان
ثمره ۳ در دلیل عقل دو قوت دیکر است در آدمی یکی را عقل عملی خوانند و معاش
و دوم را عقل نظری و غریزی کویند پس آدمی بعقل عملی تواند شناختن نیکی از بدی و

ظلم

ظلم از عدل و [illegible] صفا [illegible] لوم او شود که مصلحت او در کدام امر بهتر است از امور دنیاوی
و عالم شاهد [illegible] ابل [illegible] را بنامهای دیکر نیز کفته اند و او منسوب است
بقمر [illegible] آدمی ذات و صفات خدای تعالی و بقای
اش [illegible] و سه قدیم و ارو [illegible]
[illegible] آفتاب پر [illegible]
[illegible] ای عرضی [illegible]
[illegible] نیز بود و اکر این هر
[illegible] یا بهر دو خاصه از اوتاد این
هر دو قوت در مو [illegible] دینی و دنیاوی زیرک بود و دانا
و هر مصلحت را در وقت او کذارد و بجای خود چنانکه باید عهد او نرم ناموس باشد و اکر
نظر عداوت بود کارها بضعف سازد و در علم سیاست نیک باشد و اکر هر دو ضعیف
باشند و از طالع و صاحب او ساقط مولود در کارهای دنیاوی و اخروی بی تدبیر بود
و جاهل و مجهول ماند **ثمره ۴** در نسبت قوتهای نفسانی بکواکب قوتهای
نفسانی بر سه قسمند که تربیت دهنده بوند اشخاص را ۱ روح طبیعی است که موضع
او جکر است نتیجه او سه قوت است ۲ قوت غذا دادن ۳ قوت بالیدن ۴ قوت توالد و
تناسل اما فعل این روح در چیزها کثرة طلب نفس و اشتها و تعطیل در کارها
و کاهلی و آرزو جستن و در نازو نعمت بودن و دل از ننکاه داشتن و تنهایی و صبوری

داوازتاثیرات قواست وبشرکت مشتری ۲ روح حیوانیست وموضع او در دل است ونتیجه او
دو قوتست ۳ فعل کردن ۴ دریافتن چیزها امام [illegible] دن وبغض وجدل
طمع وشجاعت وتفوق جستن وتحا [illegible] لق دارد دو او
بشرکت مریخ ۵ روح [illegible] وقول
[illegible] ضع او دما [illegible] راد ر
[illegible] محققان کا [illegible] جی
[illegible]
[illegible] بهت قوتهای دیگراست [illegible]
باری تعالی بخود اضافه کرده [illegible] روح من
امر ربی وهر چه طلب علم است و [illegible] اخرت وجستن نجات
از ضلالت ورستکاری طلب داشتن از عالم طبیعت تا پیوند دبعالم اخرت ومعاد
قصد وصفت اوست یاری عقل نظری وبعضی گفته اند که او همان فعل نظر دست
وتربیت کننده او عطارد است بشرکت زهره پس هرکدام ازین کواکب قوی حال
باشند بقوتهای ذاتی وسعود بدیشان ناظر ونحوس ساقط دمولودان روح
بکمال بود واثر او ظاهر تر باشد ونتیجه آن بغایت رسد وهرکدام ضعیف بود
اثر او پوشیده تر باشد اما اگر کواکب بهمدیگر ناظر بوند ودر اوتاد باشند این
همه قوتها عظیم بود ودر اثر اید ظاهر اما آن اصل را نیز این جایگاه دادند که
ثمره جواسر گفته شد در زیادت ونقصان بسبب اتصال وانصراف ودیگر حالات

دلایل

دلایل اما قوت دیگر [illegible] که آنرا خادج طبیعت خوانند وآن قوت سبب فساد مزاجست
وباطل ش [illegible] حل تعلق دارد وبعضی کسان گفته اند که شریک
او قمرا [illegible] کب است که دلیل موت باشد در صورت
طا [illegible] ی آفتهای نفسانی [illegible]
[illegible] توطهر د و [illegible]
[illegible] احمق بود [illegible]
[illegible] د مولود بیماریهای بدنی
[illegible] بی بود خاصه ور طالع
مولود را جنون بی [illegible] دیوانه ساکن بود وخاموش
وکم آزار واگر طالع شبی بود ومریخ بوس روتری خاصه در طالع الحکم همان بود که
مولود دیوانه شود ودیوانه مضر باشد ومتحرک وآن بدتر بود که قمر وعطارد
چنان بود که گفتیم ثمره ششم اگر مریخ بروز بر حاق وتد بود وزحل بشب خاصه که
یکی ازین دو نحس در سرطان باشند یا سنبله یا حوت یا بعضی ازین دلایل در طالع
بوند در سر ودماغ مولود رطوبت غلبه کند خاصه که آن نحس مستولی بود بر موضع
قمر وقمر منصرف از اجتماع یا استقبال خاصه که در عقده راس بود ودر عقده
ذنب بدتر بود پس مولود را دیوزده وپری زده خوانند وهر حاله که سبب غش
کردن وهذیان گفتن بود ظاهر شود وترس وبد دلی وهزیمت پدید آید خاصه

که مریخ در طالع بود وبد حال اما یا جو وبتر آن بود که سعود از وی ساقط باشند
یا او باذنب بود پس ممکن بود که مولو [illegible] حدا از [illegible] انگیختن باطل
از بیان برد ثمره د بودن شیرین د [illegible] در تذکیر مردان
[illegible] ه مایل کرد سدا ش [illegible] روج
[illegible] زداند ع [illegible]
[illegible] ه در برج [illegible]
[illegible] سه دو قران هم بوند [illegible]
مردانرا بفعل زنان برنه ثم [illegible] ر حص ند
ناظر مولود فعل زنان کند یا مجم [illegible] در ثور وطالع ثور باشد حکم
همان بود وزینت کننده باشد واگر ذنبه طالع برین صفت باشد از عقرب یا ثور آن
زن سعتری کند وعقرب قوی تر بود ولباس وروش وشکل مردان دارد ثمره ح
اگر عطارد وزهره ومریخ در بروج مونث باشند خاصه در سنبله یا حوت یا عقرب و
زحل بدیشان ناظر بعداوت خاصه بزهره یا عطارد مولود اگر مرد بود عنین باشد
واگر این دلایل در برج مذکر بوند ومولود زن باشد عقیم بود وبمردان بی رغبت
خاصه در سنبله یا میزان که هر دو برج عقیمند واگر این سه دلیل در برج مذکر ومونث
باشند وباهمدیگر ناظر ومنحوس بوند وبعضی در هفتم بود وبعضی در طالع وزحل
در هفتم بود یا صاحب طالع در هفتم بود مولود فاعل ومفعول باشد ثمره یا

چون

چون زهره ومریخ در [illegible] مونث وعطارد بهردو ناظر ویکی ازینها در ششم مولود
بغلامان وخا [illegible] دو [illegible] بیا د غیرت باشد در کسان خود خاصه که
دلایل ض [illegible] دا ز طالع مولود کم شهوت بود [illegible] دلایل
یا [illegible] ده سوشوند
[illegible] دعالی
[illegible] تند درین
[illegible] ط بود وامردار
[illegible] ح در خانهای مریخ یا هر دو
در خانهای یکدیگر [illegible] همه نوع بوی روا بود وحکم
طالع زن همین بود واگر صاحب صا [illegible] سم بود یا زهره وآن برج بهیمی بود مولود
با حیوان جمع آید وبعا [illegible] انزال کند ولذت از خود سازد خاصه که عطارد با زهره بود
یا نظر دارد شعبه پنجم در احوال عمر مولود پنج اثمار ثمره اول در عقل مرا این
اصول هیچ شبهه نیست که شناختن احوال اعمار عند الله تعالی است لیکن بزرگان این
صنعت شریف بتجربه وقیاس اصولی یاد کرده اند وآن دو دلیل است یکی هیلاج دوم
کدخدا وهیلاج دلیل روح است وکیفیت عمر وکدخدا دلیل جسم است وکمیت
عمر اما اول کسی که در کیفیت وکمیت عمر سخن گفت ابرخس بود وبعد از وی بطلمیوس
که تلمیذ اوست وبعد از آن بزرگان دیگر پس چون هیلاج دلیل روح است و

کدخدا دلیل تن نظر و موافقت هر دو با هم بقای شخص باشد و اما حکمای طبیعی گفته اند
که اعمار مردم هم چون نسبتست بمیراث شده و چند [illegible] جد و قبیله او با
عمر مولود نیز همان قدر باشد یا بچیزی بیشتر و کم [illegible] اعمار میگویند
[illegible] مادری اتفاق افتد بوقت [illegible] زحل با شد
[illegible] بود نهادی [illegible] کب
[illegible] بود در اوتاد [illegible] کوا
سالهای قران وسطی عمر [illegible]
این اتفاق بوقت تحویل [illegible] مستقیم
باشد که مولود سالهای قران [illegible] صد و هشتاد سال بود بتقریب
و عمر نوح با ستشهاد آورده است اما قول بعضی کسان آنست که چون آفتاب هیلاج
بود و در خانه یا شرف خود بود هم او کدخدا باشد عطیه کبری خود دهد و آن صد و
بیست سال باشد پس اگر قمر بدو ناظر بود بنظر مودت از و شش بیست و پنج سال ادر
افزاید و هم چنین زهره هشت سال و عطارد بیست سال و مشتری دوازده سال
مبلغ صد و هشتاد و پنج سال باشد و هر دو نحس ساقط بوند از کدخدا و اجب کند
مولود بدین عطیه برسد و ابو معشر هم برین قولست اما جمهور بر آنند که عمر مولود
از صد و بیست سال که عطیه کبری آفتابست در نگذرد و این وقتی شاید که آفتاب
هیلاج بود و در حظ خود باشد تا او هم کدخدا بود و سالم باشد از نحس طالع و کواکب

دیگر

دیگر قوی حال باشند اما اگر این احوال قمر را باشد با آن شرایط ممکن بود که مولود صد و
هشت سال عمر یابد که عطیه کبری قمر است فصل - در طلب هیلاج متقدمان پنج اصل
یاد کرده اند [illegible] اند نیر اعظم است که چشمه قوة نسب
وما [illegible]
[illegible] مایه کوا
[illegible] عاد
[illegible] زی بر
[illegible] نهم پس او شایسته
[illegible] و نیز در طالع بود یا دهم یا
[illegible] هم یا سیم هیلاجیرا شایسته بود و
الا نزل او نیز گشته و بنتایج هر دو بنگرند پس اگر طالع اجتماعی بود در روزی یا شبی اول
بجزو اجتماع بنگرند اگر در اوتاد بود یا مایل الاوتاد شایسته بود بهیلاجی و الا
بسهم السعاده بنگرند اگر او نیز در اوتاد بود یا مایل الاوتاد شایسته بود بهیلاجی
و الا نزل او نیز گویند اما اگر طالع استقبالی بود در روزی یا شبی نخست بسهم السعاده
بنگرند اگر نشاید بجزو استقبال نظر کنند و اگر این هر دو نتیجه نیرین در اوتاد
یا مایل الاوتاد نبوند و نیرین شایسته نبوند پس هیلاجیه بر درجه طالع ثابت
شود که او بطبع هیلاجست اما در طالع شبی قمر مقدم بود بر شمس اگر او در اوتاد
یا مایل الاوتاد نبود بنتایج هر دو بنگرند بهمان صفت و ترتیب که یاد کردیم و اجتماع

و اجتماع و استقبال مقدم مراد در روز و شب اعتبار کنند اگر این چهار اصل نیز نشاید
در درجه طالع هیلاج باشد و اگر درجه طالع [illegible] نباید مولود را عمر نباشد اما قول متقدمان
آنست که در طالع روزی و شبی اگر آفتاب در [illegible] بود شایسته بود
[illegible] لا در خانه [illegible] زمین اگر
[illegible] مونث [illegible]
[illegible] آفتاب نیز در نهم [illegible]
بروز و شب که فرح اوست [illegible]
در بیت هفتم نشاید که هیلاج [illegible]
برج مذکر بود و یاد کرده ایم در شجره اول [illegible] درجه طالع است تا درجه
و آن ربع که در مقابله اوست اما از درجه عاشر تا سابع ربع مونث است و آن ربع
که در مقابله اوست و بدانند که بسیار است اختلاف اقاویل درین عمل پس آنچه
پسندیده تر است و محقق اینست اما شایستگی و ناشایستگی هیلاج از دو وجه
باشد یکی بمواضع چنانکه گفته شد دوم بکدخدا چنانکه اگر هیلاج بموضع شایسته
بود چون او را کدخدا نباشد هم چون روحی بود بی بدن اما از روی حقیقة
هیلاج و کدخدا دو مبشر اند در صورت طالع جهة بقای مولود از نیرین و غیر
نیرین چنانکه نموده شد پس این اقاویل را در زایچه طالع نمودیم و ترتیب هیلاجات
نهادیم در مواضع شایسته روزی و شبی از آنچه در پیش گفتیم تا مثالی باشد و سطر

اول



اول زایچه طالع که بسرخی نوشته شده است طالع روزیست و سطر دوم که بسیاهی
نوشته است طالع شبی است و [illegible] عمل زایچها بسیار کشیده اند ازین مختصر تر
نبود و معانی [illegible] طالع اینست
فصل [illegible]
[illegible] یکی
از [illegible] ند
وکد [illegible] لاج
از [illegible]
[illegible] سیم
جایز بود [illegible]
اند اما اگر شمس یا قمر هیلاج [illegible] شایسته بوند در خانه
یا شرف خود او لیتر بوند بکدخدایی اما وقت باشد که
در صورت طالع هر پنج اصل هیلاج باشند بموضع و کدخدا پس حکم بر آن نهند که او
همه قویتر باشد بمحل و کدخدا و کثرة هیلاج دلیل قوة جانست و سلامتی مزاج و
بسیاری کدخدا دلیل طول عمر است و کثرة عیش فصل چهارم در کمیة عمر هر کوکبی را
چهار عطیه است ۱ عظمی ۲ کبری ۳ وسطی ۴ صغری اما عطیه عظمی را در دولتها
و ملتها بکار دارند و باقی را در موالید و کدخدا عطیه عمر بحسب موضع خود دهد
چنانکه اگر بر حقیقة وتدی از اوتاد سالهای کبری خود عطیه کنند و اگر بر حقیقة
مایل الوتد بود سالهای وسطی عطا کنند و اگر بحقیقة زایل الوتد بود سالها

صغری عطا کند اما اگر سعدی بکدخدا ناظر بود از درجه و تری سالهای صغری خود عطا
کند در عطیه کدخدا چنانکه گفتیم و بنظر عداوت بهمان نسبت کم کند از عطیه کدخدا
[illegible] کدخدا انکر دارد [illegible] او کم کند بهمان
[illegible] ان ندر
[illegible] اماد را [illegible] ال
[illegible] حکم نکند [illegible]
[illegible] روزی و تربیتهای نیک [illegible]
و اگر ضعیف باشد مولود [illegible] تواند
کرد اما اگر کدخدا محترق بود بکدخدائی [illegible] درد و سعود بدو ناظر
اما اگر آنکه و سعد بکدخدا ناظر بوند و نظر قبول باشد از مایل الوتد چهار دانگ سالها
صغری خود زیاده کند در زایل الوتد دو دانک چنانکه گفته ایم و همه تمام کرد اما اگر
ضعیف بود و نا مقبول ماه و روز زیاده کند اما حکم نحس که کم کند همین باشد اگر
ضعیف بود و از جاهای نیک نکرد ماه و روز کم کند اما ابو معشر آورده است در
مو الید کبیر که اگر موضع هیلاج یا کدخدا پیش از مرکز و تدی بود تا غایت پنج درجه آنرا
هم از حساب آن وتد دارند اگر از آن برج بود نه از برج پیش از وی اما بسیار طالع
مولودها در نظر آمد عمل استادان معروف در استخراج هیلاج و کدخدا و دیگر
دلایل که تسویه البیوت را اعتبار نکرده اند و برجیه را نگاه داشته و در بعضی

طالعها

طالعها دیده شد که حکم او از صاحب او کرده بودند اگر چه درجه طالع او آخر برج افتاده
بود و التفات نکرده اند بدان پنج درجه که پیش از مرکز هر بیت است که از درجه
مردار خوانند و [illegible] دیده شد که چون درجه طالع بعد از پانزده درجه
برج او [illegible] کرده بو[illegible] حکم از صاح[illegible]
هر د[illegible] نا یتر آورده
و اگر [illegible] تولی او کنند و [illegible]
که بخل[illegible] شد چنانکه گفتیم بحیر
آرند و دعو[illegible] درجه بود بیت کز شتر از وی به
باهم بود و چون هنوز به[illegible] دیگر نرسیده بود آن بیت از وی نصیبت نیافته
باشد چون این پنج درجه نه از پیخانه نسبت دارد نه از آنخانه پیش او را ضعیف
دانسته و مردار خوانده اند و بعضی کسان درجات حشو گفته و میگویند چون
کوکب درین حد ضعیف بود اما بعضی از اصحاب احکام گفته اند که طالع هر درجه
که خواهی گو باش قوت طالع از اول برج بود و بعضی گفته که اغاز قوت طالع پیش از
درجه او بود به پنج درجه و نهایت قوت پنج درجه بیت دیگر باشد بعد از وی و بعضی
گفته قوت طالع بود تا درجه بیت دیگر اما اصح انست که آغاز قوت طالع از او
برجست و غایت قوت او بر درجه طالع و نهایت قوت آخر برج اگر چه درجه طالع آخر
برج افتاده باشد جهت انکه قوت طبیعی هر دو برجی بیکی نسبت ندارد پس کوکب

چون بطالع در آید آغاز کند از مزاج خود قوت دادن طالع را بامتزاج طبیعت طالع
چون بدرجه طالع رسد قوت او بتمام [illegible] رسیده بود چون از آن درجه بگذرد
[illegible] بنقصان شد تا در آخر برج منط[illegible] بکر اشتغال کند
خود ر[illegible] آ برج
[illegible] ماند طا[illegible] همان
[illegible] گفته [illegible] ید
[illegible] حکم بر حالهای ظاهر مولو[illegible] باز هم
و قتیکه حکم بر حالهای باطن [illegible] هیلاج
واجب بود اعتبار تسویه البیوت جهة [illegible] بیست و بروج خارج
بدان تعلق دارد اما در استخراج کدخدا بعضی گفته که برجیت را اعتبار کنیم که او
دلیل عمر است و عمر از جمله قوتهای باطنیست اینست حقیقة عمل باقاویل بزرگان
تمه • در معرفت صورتهای طالع و مواضع کواکب طالعها که واقع شود از سه نوع
بیرون نباشد یا قایم بود یا مایل یا زایل و علت این تفاوت از عروض بلدان باشد اما
قایم آن بود که طالع برجی افتد و مرکز دوم از آن برج که بعد از وی بود و سوم همچنین
تا دوازده خانه اما مایل چنان بود که طالع برجی بود و مرکز دوم او از برج سوم و مرکز
سوم او از برج چهارم پس مرکز عاشر او از برج یازدهم بود اما زایل چنان بود که
طالع برجی افتد و مرکز دوم او از همین برج افتد و مرکز سوم او از دوم باشد و مرکز

چهارم

چهارم از سوم پس مرکز عاشر او از برج نهم بود مثال طالع قایم طالع میزان سیزده
درجه و عاشر او سرطان پانزده درجه مشتری در پنجم بیست و پنج درجه و پنجاه و پنج دقیقه
و زحل در پنج [illegible] مشتری در اخر قسمت چهارم است بتسویه
و برج[illegible] حکم مشتری از [illegible]
و [illegible] بصاحب [illegible]
د[illegible] مشتری قوس [illegible]
د[illegible] درجه پس مریخ در نیصورت
طالع [illegible] تسویه البیوت را اعتبار کنند
و زحل در پنج[illegible] مثال طالع زایل طالع سرطان افتد
با اول برج و مرکز دوم از سرطان باشد در بیست و سه درجه پس عاشر او حمل بود
از حوت یا اوایل برج و مشتری در بیست و پنج درجه سرطان بود و افتاب در اواسط
حوت پس حکم مشتری از دوم طالع کنند بتسویه و حکم آفتاب از دهم طالع پس از ینجا
معلوم شد که کوکبی وقتی باشد که از یکبرج در پنج برج مضر بود چنانکه مریخ در
مثال طالع مایل بجدی بیست که طالع است اما بتسویه در یازدهم است پس اگر مریخ
در نیصورت با اول حوت بودی در طالع بودی بتسویه چون مرکز ثانی از پنج درجه
حوت فرض کرده ایم اما چون طالع قایم افتد مولود با وقار بود و بالای او در اعتدال
و مزاج او معتدل باشد جهة انکه وتد دلیل چهار طبع اند پس راستی او نادر دلیل اعتدال

مزاج بود اما اگر طالع مایل افتد مولود کاهل بود و در از بالا و گران کار
در کیفیت سه عطیه کواکب گفته اند عطیه کبری اقتاب مقدار درجات یک ثلث است
فلک و آن صد و سی [illegible] درجه است [illegible] اکنون عطیه کبری
سالست [illegible] ث و چون
در محاق [illegible] بند با نخ
بعد دهر [illegible] ست
[illegible] عطیه صغری آفتاب مقد[illegible]
اما عطیه وسطی از مجموع ربع [illegible] وان سی و نه
سال و نیم باشد و بقول دیگر عطیه وسطی [illegible] نصف صغری است و آن
شصت و نه سال و نیم باشد اما عطیه صغری او بیست و پنج سالست بقلد اخیر
او در هر جزوی که باجتماع بوند بیست و پنج سال دیگر ماند تا در همان جزو مجتمع
شود اما عطیه وسطی او مجموع ربع عطیه کبری و نصف صغری اوست چنانکه در
اقتاب گفته شد پس مبلغ این نیز سی و نه سال باشد و نیم مثل اقتاب و بقول دیگر
نصف هر عطیه است و آن شصت و شش سال و نیم باشد اما پنج کوکب دیگر را عطیه
کبری مثل درجات حد و در هر یکست از حدود مصریان بهر درجه سالی اما ذهره در
هر جزوی که محترق شود بعد از هشت سال باز بهمان جزو رسد با حتراق پس عطیه
صغری او بعدد این سالها گرفته اند و مریخ را در پانزده سال احتراق افتد و مشتری را
در

				صغری
			لط ل	لط
	[illegible]		لط ل	الو
نخعی	٣٦٥	نز	مح ل	ل
مریخ	٤٢٧	عط	له ل ١٥ ل	له نو
[illegible]	٢٨٤	سو	مح	ه
زهره	٥٨٤	ص	هه	ح
عطارد	٤٢٠	عو	ع	ف

در دوازده سال و زحل یا در سی سال و عطارد را در بیست سال بر آن مقدار سالهای
عطیه وسطی هر یکست [illegible] عط[illegible] ی کواکب اما عطیه وسطی کواکب نصف کبری
و نصف صغ[illegible] فوبینی [illegible] وسطی آن کسان که
خلا[illegible] بعول [illegible]
[illegible] گفته شد ک[illegible]
[illegible] لوتد بود عطیه[illegible]
[illegible] درجه و تد گذشته باشد
وا[illegible] عطیه او باید کردن و حکم
مایل و زایل [illegible] همین باشد و این عمل را الفضل
المقسط خوانند و خلافها هست در این عمل انچه پسندیده تر است آن است
اما اگر کدخدا میان وتد و مایل الوتد افتاده بود بعد کیرند از درجه وتد تا درجه
کدخدا برج سوا و آن را مسافت نام نهند باز نقصان کنند عطیه وسطی او از کبری و
آن باقی را تفاوت نام نهند باز درجه وتد از مایل الوتد کم کنند و باقی را اساس نهند پس
مسافت را در تفاوت ضرب کنند و بر اساس قسمت کنند قسط بعد کدخدا از وتد
حاصل آید سال و ماه و روز و ساعات و دقایق آن قسط را از تمام عطیه کبری
کدخدا کم کنند آنچه ماند عطیه معطل بود بحسب بعد او از درجات و تد مثال طالع
قوس بچندین ح نز مرکز مایل الوتد انجینی این سلط و مشتری که کدخدا در قوس بچندین

دبعد از وی کم کردیم باقی مسافت این ح ه مجنس او بدقایق ٢٦٥ سالهای وسطی او
از کبری کم کردیم باقی ماند تفاوت این لو و این سی و سه سال باشد و شش ماه
[illegible] در دوازده ضرب کردیم و شش ماه با آن [illegible] شد هر ماه این ٤٠٢
[illegible] درجه مایل کردیم [illegible] درجه و دقیقه
[illegible] ابق [illegible] شت
[illegible] ٩٨٣ ایزا [illegible] و این
[illegible] دکو ماند این ٢٤ [illegible] ل آمد
چهار سال و آن کسور را در این [illegible] ب این ٦٩٨٦١
هم بر آن اساس قسمت کردیم شد خارج این [illegible] این هم ایام بود دکو ماند این
٦٤٦ ایام را بر سی قسمت کردیم حاصل آمد ماه چنین ١ و روز چندین ر پس
آن کسور را در بیست و چهار ساعات شبانروز ضرب کردیم شد مضروب این ١٠٧٥٤
بر همان مقسوم علیه قسمت کردیم خارج این ٥ و این ساعات بود دکو ماند این ٦٤٣
در شصت ضرب کردیم و هم بر آن مقسوم قسمت کردیم حاصل شد این لط دقایق
پس مبلغ این عمل باشد چندین د یا ره لط و این چهار سال بود و یازده ماه و هفده
روز و پنج ساعت و پانزده دقیقه پس این تعدیل را از تمام عطیه کبری مشتری که هشت
چندین عط کم کردیم باقی ماند این عه سع نا و این هفتاد و چهار سال باشد و شمسی
و دوازده روز و چهل ساعت و یازده دقیقه پس این مقدار عمر طبیعی مولود باشد

اما بعضی کسان مسافت را از کدخدا گیرند با مایل الوتد و همین اعمال کنند انچه حاصل
آید از تعدیل آن را بر عطیه وسطی افزایند اگر کدخدا میان مایل الوتد و زایل الوتد
باشد عمل همین است [illegible] صغری از وسطی کم کنند تا تفاوت حاصل آید ا[illegible]
اگر کدخ[illegible] عمل همان باشد لکن تا[illegible]
تفاو[illegible] کنند اما زایل[illegible]
ونحو[illegible] پس اگر سعد یا نحس
همین[illegible] سال درجه زایل این ٧ ر ال
تقویم زهره[illegible] ماند این له ا ح و این مسافت
باشد مجنس او بدقایق این [illegible] چون بتسویه در مایل الوتد است درین وقت
عطیه صغری او که هشت سال و هشت ماه بود بقول بعضی و در زایل هشت روز
پس عطیه زایل او را که هشت روز است از هشت ماه کم کردیم باقی ماند تفاوت این
د اله هفت ماه و بیست و دو روز و مجنس این ٢٣٣ و اینهمه روزها پس درجه مایل
الوتد که هست این طسالط از زایل که هست این ٧ ر ال کم کردیم ماند اساس این اع غ
مجنس او بدقایق این ٢٥٩٨ پس تفاوت را در مسافت ضرب کردیم گشت مضروب
این ٢١٥٠٢٩ این را بر اساس قسمت کردیم گشت خارج این ١٠٢ ایام و کسری ماند
این ١٠٦٣ از این کسور ساعات و دقایق بیرون آوردیم چنانکه نموده ایم حاصل آمد
این سحر پس آن ایام را باه بردیم و با هم یکی جمع کردیم شد چندین د س س و این

سه ماه و دوازده روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه چون زهره میان مایل وتا بلست
بتسویر این تعدیل بر عطیه بیت نایل که هشت [illegible] روز است زیاده کردیم شد چندین
سه و این سه ماه و بیست روز و [illegible] دقیقه و این قسط
[illegible] اده که [illegible] مسافر
[illegible] بر نایل [illegible]
[illegible] با دو روز [illegible]
[illegible] چندین در ا کو درجه عا [illegible] کم
کردیم باقی ماند مسافر این [illegible] ست سی
درو تر نصیب بیت نایل سی روز [illegible] این الط ما و این
بیست و نه سال بود و یازده ماه سالها را در دوازده ضرب کردیم تا ماه شد و یازده
ماه را با او جمع کردیم شد مبلغ چندین ۳۵۹ و اینهمه ماه بود پس در جر بیت نایل
از عاشر کم کردیم باقی ماند اساس چندین ۴۲۱ مجنس او بر دقایق این ۲۰۳۸ پس
مسافر را در تفاوت ضرب کردیم کشت این ۳۴۶۷۶ بر اساس قسمت کردیم شد
خارج این ۱۴۸ و این همه ماه بود که ماند این ۵۹۲ پس ماهها را اجمال بردیم یعنی
بر دوازده قسمت کردیم حاصل آمد این سه دوازده سال و چهار ماه و از آن
کسور ماه و روز و ساعات و دقایق حاصل کردیم چندین ح د ط نو با آن سالها
و ماه جمع کردیم مبلغ چندین سه ح ط نو این دوازده سال است و هفت ماه و سی

روز

روز و چهارده ساعت و پنجاه و شش دقیقه این مبلغ را از عطیه صغری او کم کردیم که
نحل میان زایل و میان وتد است باقی ماند این ح و ط ع سال و ماه و روز و دقایق
و ساعات [illegible] شصان کند از عطیه که خدا چون در [illegible] ندا
دفتم [illegible] جای مشر [illegible]
شد [illegible] اول در [illegible]
چو [illegible] محکم تر دکا [illegible]
انا د [illegible] متولی نباشد حکم بر
طالع نشی [illegible] مستولی از یکی زیاده بود قوی تر
مقدم دارند و دیگر [illegible] در صورت طالع کوکب مبشر باشد حکم
کلیات مولود از مبشر کنند و اگر یکی بیشتر باشد قوی تر را مقدم دارند و دیگران
شریک او و دلیلهای خاص و عام انگو اعتبار کنند و این اصول در هر دوازده خانه
واجب باشد اما ارباب مثلثات طالع و بروج دیگر را نگرند و بدانند که رب اول
دلیل است بر ثلث اول عمر مولود و رب دوم دلیل وسط عمر است و رب سوم دلیل است
بر ثلث آخر عمر پس هر کدام کوکب که ازین سه دلیل قوی تر بود احوال مولود در ایام تربیت
او ظاهر تر باشد اما رب سوم شریک رب اول و دوم بود در خیر و شر و چون نوبت
بر دو رسد این دو شریک او نباشند مگر ناظر بوند که معاونت کنند و ارباب مثلثات
هر دوازده خانه را حکم همین است اما مردم که در اول عمر کم سعادة و در میانه عمر

با اخر توانگر شوند و سعید باید را اول عمر توانگر بوند و محترم و در میانه یا اخر درویش
و بی حرمت کردند و چند نوع دیگر کرد [illegible] حوال اتفاق افتد یکی سبب این از ارباب
مثلثات بوند از جملا [illegible] نار و حکم و عمل و عزل و سفر [illegible] انجم بر دوازده خانه
[illegible] همین [illegible] مستولی بر طالع
[illegible] مایل بود [illegible] صبور
[illegible] ردار و محب نزدکا [illegible] مایل بلمرق
بزراعت و عمارة و اگر ضعیف [illegible] جار و
سقیم کار و دو همت [illegible] واند رول
دار و شهها باش و کننده کارهای سخت [illegible] مشفق بود بر آبا و اصحاب و ذو قبیله
و استادان و اگر مشتری بود یا ناظر بود مولود مطیع مشایخ بود و علما و اهل تحقیق
و زاهدان و اهل ورع و خیر کننده باشد و عزیز مردم و نیک رای و خوش خلق
و درشتکوی و راست قول و غلیظ و با ادب و اگر مشتری ضعیف حال بود مولود
معالج بود و عزیمت خوان و نا آمیزنده و بد اختیار و بار رسایند دروغ و مزور و با طمع
و اگر مریخ با زحل بود یا ناظر بود مولود بی تمیز بود و محنت کش و بد دل و بد معامله
و بی رحمت و بد محضر و مانع خیرات و مقصر در کارها و غلبه کننده و متعصب
دشمن مردم نیک و سخت کوش بود اما حاجت بر آرنده باشد و اگر مریخ ضعیف حال
بود مولود زیان کننده بود و راه زن و کسب او از خیانت و ظلم و آزار و رضا نا ترس

باشد

باشد و از شر و جور باک ندارد و بی شرم و بی نام و ننگ باشد و او را دوستی نبود و کود
شکاف و مرده کش باشد خاصه که زحل [illegible] نیک حال باشد و از سعادة دنیا و آخرة
بی بهره بود و ا [illegible] او با زنان خدا او خوش نبود و کار [illegible]
نیک دو [illegible] ب ففر کا [illegible]
و منا [illegible] هم برج [illegible]
باشد [illegible] صحبت دارد و [illegible]
مردم [illegible] مولود طلبنده نیکی و
خیرات باشد [illegible] و تلخ سخن باشد و عاقل
بود و علم فلسفه و [illegible] ست نیک بر الله و عالم دوست بود
و اگر عطارد بد حال بود مولود را حقیر کردانند و دشمن دار اقربا و ساحر بود و کاهن
و تقویم نویس و فریبنده و عقل دزد خلا یق حاجات از وی روا نشود و بخیل بود
و عزیمت خوان و اما اگر مشتری مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود صاحب
منصب بود و ولایت دار و نیکو کار و عابد و آسان کیرنده کارها و معتدل الخوی
عالم و مدرس و مفتی و امام و بارع و دانسته قواعد ادیان و آباد انی دوست دارد
و عبادتها ساز و اسباب تحصیل علم مهیا کند و کریم طبع و دوست دار مردم
باشد و با حیا و عفیف بود و آزادمرد و عادل و رحیم و محب استادان و مربیان و بر اهل
و قبیله مشفق بود و اگر ضعیف حال بود ریاست و بزرگی جوید و حکومت بر مردم

وسبکسار باشد ومتلون وشادوست ونمام وکم اعتقاد ومعجب وکاهل در کار دین

وخویشتن بین وکم ضرر وآنچه کند بروی نم کند وبا نفاق وبد دل وترسنده وکم عا

... شفق در حق استادان ومربیان ومردم ... نفس وزهد بریا کند وبو شنده

... ناظر ... کو وحق کو

... بود وخ ... وحرب

... شفوق حلم ... و تمام

جو بنده وقصاص خواهند ... پیوسته

اشفته وپشیمان شونده وپ ... ومخلف جوی

ومضطرب احوال وکم تمیز باشد ومنت ... در خوف باشد ورغبت کند

بتسخیر کواکب وجن وعلم سیمیا ومانند این واگر زهره با مشتری بود یا ناظر بدو بسیار

خیر باشد وبرهیزکار بود دوست دارنده اقربا وسلیم دل وراست کار باشد وپاکیزه

سیرت بود وباد پاشد ودر دین با اعتقاد وتوانگری وپیوسته متبسم باشد وطایب

کننده واگر زهره برحال بود مولود نازک مزاج وخوش عیش وحریص بزنان وتکثیر کننده

مال وفعل زنان کند وهزل دوست دارد وبا طاعت ودوست دارنده مردم بود واگر

عطارد با مشتری بود یا ناظر بدو مولود عالم بود وامام وواعظ بود وتیز خاطر وخوب

تدبیر ونیکو ظن وباد پاشد وبا ادب ونیکو اخلاق وروا کننده حاجات بزودی و

مصنف علوم خصوصا علوم الهی وشرایع واگر عطارد برحال بود مولود بد زبان

باشد

باشد مولود بد زبان باشد وحقیر در نظر خلایق وبجود کمان حکمت واهلیت برد ومضطرب

حال وتلخ سخن باشد وحیله ساز ودر ... دار بود ونویسنده هیکل ونفاق کننده

اما اگر مریخ مستولی ... قوی حال باشد مولود لشکرکش باشد وامیر ودلیر و

مردانه و ... حتر ...

وبخشا ... مولود ...

وبی حم ... دوست ترس

خواد ود ... یا ناظر بدو مولود شادمان

زنده وخوش عیش ... دو با تمیز وکریم طبع وشاهد باز و

آنچه کند در سر کند واگر ... مولود بسیار آمیزد با زنان وکودکان و

ستیزه کار بود وتیز شهوت ودروغ زن وخاین ومفسد وملول وکاسد عقل باشد

وبا پارسا ودلیر بر حرام وهزل واگر عطارد با مریخ بود یا ناظر بدو مولود علم سلاح

نیکو داند ومبارز ولشکردار باشد وحیله ساز وحاضر جواب وصاحب طبع وضبط

کننده چیزها وبد فعل باشد وزود فهم وفریبنده بود وبد کننده با دشمنان ونیکی

کننده با دوستان وجوینده قصاص باشد وحاجات بوفا رساند واگر عطارد بد

حال بود مولود زود ستیزه باشد وپشیمان وداننده حیله وفریب خلایق وشتاب

کار وپلید شلوار با امردان ومعروف بشر انگیختن وراه زدن ودزدی وقمار وشعوذه

وساختن طلسمات وتسخیر وداننده سحر وخواننده عزیمت پری وطالع اگر زهره مستولی

بود واو قوی حال باشد مولود مشعر بود وبا ذینه وطرب دوست دارد وبکار دارنده عطرها

ونیکوکار بود داننده کارهای عجیب ونساکر ... شد وسخت غیرت بر اهل بیت وغذاها

... الد وخوشخوان بود ودشمن دارد بد ... دارد نیکیها وبسیار خیر

بکار ود ... وت وفرمان

... ات وا ... تکلفهای

... کات و ... خواهان

وامور با وبندکان وصلب ... معاشر باشد

ومایل بفسق وعشق وشاه ... لکوی وقیادت

دوست دارد وبا عطر ساز بود وراعب ... ان ومسخرگی کند وفضل همت

مطربان وترازو داری ودیاحین فروشی ومراد دار آزادی ونامهربان بر اقارب وبد

کمان باشد بر مردم واهل بیت وغذاهای بد خورد واگر عطارد با زهره بود یا ناظر

بدو مولود صناعتگر ونیکو باشد وزیرک وشاعر وحاضر جواب ونیکو مجالست و

ممیز وشیرین سخن وحیله ساز بود وحسن وحکیم باشد ونیکوظن وخوش الفاظ

وجوینده دوستی وبذات نیکو باشد وعاقل ومعلم وصحبت با اهل فضل وبا امردان

درآمیزد وعنود بود واگر عطارد بد حال بود مولود پلید باطن باشد ومکار و

فاحش سخن وکم حیا ودو زبان ونمام وفریبنده بدروغ وبد رای باشد وبد اندیش

وبد سیرت وخداوند تشنیع وسالوس باشد وبی عاقبت ودشنام خوردن اما

اگر

اگر عطارد مستولی بود واو قوی حال بود مولود عاقل وعالم ومیز ودبیر ونقاش وداننده

فلسفه واحکام نجوم وطب ومناظره وشعر دان وسخن ساز وصناعات باشد

یا وزیر وصاحب ... ومعامله دان ووفا دهنده ونیکو ظن ...

دان وبا ... دوست دا ...

خواهرا ... مولود ...

ودروغ ... واوخطا افتد وکار ...

بجود غیر ... دود کارها چندان تمیز ندارد

ودزد بود ود ... ومکار دهنده بود وبیشتر آن

خلاف کند ودشمن براد ... ان واقربا وبیگانه دوست وکم ثبات و

هیچکس را نیک نخواهد خاصه که در خانه زهره بود وبد حال یا راجع اما اگر شمس مستولی

بود بر طالع واو قوی حال بود مولود پادشاهی طلبد وخود را باشکوه ودفعه دارد و

بزرگ جوید ودلیر وبا وقار بود وتوانگر نماید وعالی همت بود وکم التفات وعادل

ومایل بکارهای آنجهانی ومنصف بود وتقویت کننده ضعفا وبخشاینده بود

وتربیت کننده فرومانندگان ومشفق در حق آبا واجداد وخویشان واستادان

وکریم طبع بود وحق کذار ویاد دارنده نیکیهای مردم واگر بد حال بود مولود

خویشتن بین بود وخودرای وسخن بزرگان کوش ننهد وجاهل وخیره کار

باشد ومال دوست وبی رحم ونامراد ونامشفق بر آبا واجداد واستادان وظالم

دوست بود و دنیا دوست و کاهل در کارِ دین اگر زحل با شمس بود یا ناظر بود مولود

سخت جبار بود و کبر عظیم دارد و سخت کوش باشد و ستانندهٔ انصاف بحجت و زور

[illegible] درست [illegible] اورد و عمارت [illegible] سازد و اگر زحل بد حال

[illegible] رنج بس [illegible] ایها کند

عروس [illegible] باشد بجای

[illegible] کند انچه [illegible] بود

دیلو خواه و جا اغر د و حیله [illegible] نجسته باشد

و توانگر و نکاه دارندهٔ نظیر [illegible] بد حال بود

مولود ظلم کند بصورت عدل و بخل بصورت [illegible] داست کار و مشفق

نمایند و نفاق کننده باشد و دهنده و صله و کارهای او نه بجای خود بود و اگر مریخ

با شمس بود یا ناظر بود مولود قاهر بود و با سیاست و مظفر بر اعدا و جمع آورندهٔ لشکر

و خداوند طبل و علم و کلاه تیز کمر باشد و امر و نهی او در موقع بود و کرم و بخل او بجای

خود و اگر مولود بد حال بود مریخ خانهای بسیار کند و یاران با او خلاف کنند و

ترسنده باشد و دزدی و خیانت کند و خدا ترس و بدکار و جاهل و اگر زهره با شمس

بود مولود پاکدین بود و متعبد و عادل و با لهو و زینت و عطر دوست دارد و

با غیرت با ان و خوش زندگانی و دوست دار مردم و توانگر و کریم طبع و مقبول

دلها و سازنده صورتها از چیزها و نماینده عجایبها و شناسنده در صنعت حیلها

وشوش

وشوش بدیع کردن و اگر زهره بد حال بود دشمنی دار زنان و تنهایی جوید و معشقه

او او را ماش وار ماشد و باشد که صورت او چندان خوب نبود و اگر زهره محترق بود جور

کنند و بود [illegible] بسیار ناک بود و با [illegible] ستا و هلا [illegible]

کد را [illegible]

[illegible] لود [illegible] وعا [illegible]

بعا [illegible] بود و [illegible]

بید [illegible] دم و نهشله فو [illegible]

تا زا [illegible]

[illegible] مقبول بود در دلها و پیوسته

اسباب [illegible] بود مولود غدار و مکار بود و

ظالم و بسنجش مردم [illegible] عطارد محترق بود مولود بیمارناک باشد و

ظالم و اگر در صمیمین باشد قوتش باشد مگر که راجع بود و مولود دای کردان بود

و باشد که در کارها عاجز بود و اگر قمر با شمس بود یا ناظر بود مولود کاهل باشد در

کارها و در کارها ناپیکر دوست و سفر دوست باشد و حاکم کردد اما هم صحبت پادشاه

و در کارهای دینی و دنیایی نیکوتر باشد و تجربهای او پسندیده بود و اگر قمر

بد حال بود مولود خسیس باشد و صحبت عوام جوید و سفرهای ناستوده کند و

خدمتکاران ما اگر قمر مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود بحکومت رسد

و دانندهٔ مصاحبت و علم طب و سواری و صنعتهای لطیف و دانندهٔ خواص اشیا

و صاحب تجربه و زیرک باشد در معاملات و شتاب کار بود و دانا و مقبول عوام باشد

و مشفق بر اقارب و سبک روح باشد و اگر ضعیف حال بود مولود کم خرد باشد و کاهل

و مجهول و بی صنعت و کذاب و فال کوی و صیاد و جاسوس و قواد و آبکار و چاه کن و

[illegible] در حق اقارب بود [illegible] و بسیار ناک و کم معیشت [illegible] با او بود یا ناظر بود

[illegible] بود و بوستار [illegible] فروش و بنا

[illegible] دکو بیر منظر [illegible] و کم خرد باشد

[illegible] نشین بود و اگر [illegible] بود یا زیر

و حاکم و کارکن علما باشد و [illegible] بعلم شود

و طبیب و زیرک باشد و مشفق بر [illegible] ان و اگر مشتری

بد حال بود خادم مسجد شود و خانقاه و کا [illegible] حاو شرویر کننده و سالوس

و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود مولود لشکری بود یا پیشرو سپاه یا جاسوس و رسول

لشکر و سلاح ساز و سواری چلد بود و بی دقه کار روان شود و زیرک بود و حیله ساز

و اگر مریخ بد حال بود مولود چاربایان دارد و باد زدان بدرآمیزد و خیانت کند و شاگرد

مسافران و تجار بود و حمامی باشد یا طباخ یا آهنگر یا قصاب و اگر زهره با او بود

یا ناظر بود مولود امیر مطربان شود یا سازندهٔ سازها یا مطرب و رقاص بود و عطاری

کند یا مشاطگی و مقبول بود در کار باغ و بستان و اگر زهره بد حال بود شاگرد

مطربان شود و رسول کار کن ایشان یا جولاه بود یا حلاج یا حصیر باف یا دریا

فروشنده آلات زینت زنان سازد و اگر عطارد با او بود یا ناظر بود مولود بی

شوم

شود یا جدل و قبالها نویسد یا نایب دیوان یا مهتر صناعت و دان بود و بزرگ

اهل بازار و کاغذگری کند یا نقاش جامه و کتاب شود و علم خط و مساحت بداند

و باشد که دلال [illegible] اگر عطارد بد حال بود مولود پس تاب شود و [illegible]

کا زربا [illegible] چیزها سازد یا خراط

اما زم [illegible] سعادة او

عقل [illegible] احکام مستولیان

مایل بقا [illegible] ول و در دو مودت و عداوت

چون عمر دیم [illegible] وقت امتزاج نیک احتیاط کند و غافل

نباشد از اینجا بارها یاد [illegible] حافظ بجا آرند تا اغلب احکام راست بود تمم

در احکام کلیات طالع ببباید دانستن که اگر در صدر طالع مستولی بر وی و صاحب

طالع و ارباب مثلثات و نیرین و اوتاد و سهم السعاده و صاحب وی قوی حال بوند

و نحوس از ایشان ساقط مولود در بیشتر اوقات تندرست بود و قوی حال و محتشم

و آسوده و محترم و توانگر و مقبول خلایق اما اگر ازین دلایل ضد آن باشد حکم بر

ضد آن شود و اگر بعضی ازین دلایل قوی و بعضی ضعیف باشند حکم بر حسب آن کنند

اما اگر صاحب طالع یا قمر یا یکی ازین دو از سعدی باز کردد و بسعدی پیوندد مولود

از اول عمر تا آخر خوش کذراند از انجهت که انصراف دلیل از کوکبی دلیل اوایل عمر است و

اتصال بکوکبی دلیل اواخر عمر و هر مزاج که میان اتصال و انصراف افتد دلیل اواسط

عمر بود و اگر صاحب طالع یا قمر از نحس منصرف شود و بنحس دیگر متصل گردد او اخر عمرش خوش
باشد و اگر از نحس منصرف شود و بسعد متصل گردد او اخر عمرش خوشتر باشد و این
دوازده خانه … نگاه باید داشت … ها را در مولود دولت
… نست که
… بدرجه
… زیاد
… تمره …
… دوا
… صه که
… بجه نیرین
… ستاره
… کوکب نحس بود اما از بود … اهیم اگر
عرض دارد و از بودن او بد … جز اگر چنین
فهم کنند که درجه تقویم باید کرد … در طالع مولود موافق
طالع قران افتد یا با اوتاد او یا موافق جزو قران یا مثلثات او مولود بسعادتهای
بزرگ برسد از مزاج آن قران و آن دولت و آن ملت مولود از حاکمان آن مملکت
گردد خاصه که مولود از قبیله آن قوم میباشد ثمره و اگر درجه طالع مولودی
شمس بود از طالع دولتی یا ملتی یا موافق درجه قمر افتد بسبب از آن دولت یا ملت
و یا موافق درجه سهم السعاده او مولود سعادتهای قوت یابد مناسب آن دولت
و ملت ثمره ی اگر طالع مولودی اتفاق افتد در سال قران و دلایل او را اندک
قوت بود مولود سعادتهای بزرگ یابد و عطاهای قوی از مزاج آن قران و
معاوضه روی اما اگر قوتهای دلایل بیشتر بود مولود صاحب منصب شود و حاکم
گردد

گردد در آن قران و آن دولت پس از دوازده خانه طالع مولود از آن برج و دلایل و
کم قوت داشته باشند سعادت و دولت مولود از آن خانه ظاهر شود بر طبیعت آن
کوکب دلیل و آن … ان باشد و حکم مولود زنان همین …
سعا … بعقب … در سال قران …
حکم … بنده کایر …
بو … بشکند قو …
پس … افتاده بود و او نیکو حال
و با دولت … در جای او بجهة دلیل است اما اگر طالع
قوی افتاده بود … چون در سال قران نحسین زاینده بود
هم ندانند که آن از کجاست و بجهة دلیل است ثمره ح اگر درجه طالع مولودی
موافق درجه سعدی افتد از طالع قران یا برج قران یا از طالع مولود صاحب دولتی
یا درجه عاشر او موافق آن سعد افتد مولود از طبیعت آن سعد عطیها نیکو یابد
از دولت آن صاحب دولت و اگر بجای سعد نحس باشد حکم بر عکس افتد ثمره ط
اگر طالع مولود اجتماع کواکب بود مولود دولتهای عظیم برسد و قوتهای داخلی
و خارجی او بکمال باشد و هر چند کوکب بیشتر بوند حال قویتر باشد و صفات
حمیده او بر طبیعت کوکب سعد بود یا کوکب مقبول در طالع و صفات ذمیمه او بر
مزاج کواکب نحس بود یا کوکب نامقبل اما در هر خانه که کواکب در وی جمع آیند از

دوازده خانه طالع مردم بمولود در غبت جهة آنخانه نمایند و هر کوکب که قویتر بود و مقبول
رغبت کنند کان از منسوبات او باشند مثلا اگر کواکب در طالع جمع آمده بوند و عطارد
… باشد و مسعود هم در مان دبیر و حکما و فضلا … عطارد منسوبند بیش
… عمر … این اما اگر
… افتد … دوران و
… ماشن
… ن بزرگان … شد و
… ین و قیاس همین است … و انیکو
اعتبار کنند اما اگر در طالع قران … مریخ و عطارد
و زهره باشند و مقبول باشند مولود دعوی … کند و چه عجب که دعوی
نبوت دارد خاصه که صاحب نهم عطارد بود یا یکی از انکواکب که در طالع آید یا طالع
یکی از خانهای علویین انگاه دعوی او بجای خود بود و یا دعوی ولایت کند پس اگر
مریخ مقبول بود حق بپا قایم گردد و اگر مشتری و زهره و مریخ نیکو حال باشند حصول
دولت او باسانترین وجه بود و بیشتر اقالیم عالم منقاد شوند و اگر مریخ نا
مقبول بود دنیا کند و خیانت و جاها بسیار خراب گردد و حرب و مقابله افتد
ثمره ی اگر آفتاب بروز در طالع بود مولود حاکم و ملک و ولایت شود خاصه که
مقبول بود و صاعد در فلك خود و صورت مولود با هیبت بود اما اگر قمر بشب در
طالع بود اگر سعد بود در عرض شمالی و زاید النور صورت مولود با سرا و منحرف
باشد

باشد و باشد که حاکم یا ملک دار یا خلیفه یا نایب شود و حکم در آن شهر کند و نایب داند که
بموضع آفتاب یا قمر منسوب باشد اما اگر آفتاب بروز در عاشر سهم السعاده افتد و
بطالع یا صاحب … باشد مولود حاکم گردد بحسب موضع
اگر طال … حکم … بود و اگر
باس … ت و سخن …
… ثمره …
… کند یا نزدیك بر …
در … بود و خصومت کننده و صورت
بندگان … صلاح نیکو دانند و اگر نامقبول بود
ترسنده باشد و م … میت که باشد از صورت طالع چون ضعیف
بود مولود ترسنده بود و فسق و فجور کننده و اما اگر زحل در طالع بود بر روی
مولود خالها بود و پیوسته ترش روی باشد و هکین و زشت صورت خاصه که نا
مقبول بود اما اگر عرض کوکبی که در طالع بود شمالی باشد مولود فربه اندام بود و
اگر جنوبی باشد لاغر اندام بود ثمره س اگر در طالع مولودی سعدان بد حال یا
ساقط باشند و نحسان نامقبول مولود احمق باشد و اگر کوکب در برج بهیمی باشد
قویتر بود مولود خسیس بود و جاهل ثمره ع چون در طالع بنوت نگرند اگر
سفلیان قوی حال بوند و قمر نیك بقوت بود مولود دعوی نبوت در کودکی و جوانی
کند و اگر آفتاب قوی حال بود و علویان مقوی او دعوی در سن وقوف کند و کهولت

ودرمیری و قبولیت او از قبولیت دلایل باشد و پاکی و لباس و خوی او از زهره و طاعات
و خزانه و عدل او از مشتری و لشکر و نصرت او از مریخ و وصیت و حرکت و همت او از قمر و حکم
[illegible] لابد و سا[illegible] از آفتاب و نکبت و شقاوت او از زحل و قواعد و رسوم
و سر [illegible] و او [illegible] که گفته شده است
[illegible] عاقا [illegible] ر دولت آن
حکم او و [illegible] صل ثمره
اگر مولود را مشتری در طالع بو[illegible] باشد کنا
و خوش صورت و اگر صاحب طالع بر[illegible] پیشوا گردد و اگر
مشتری مقبول بود خلایق بر و رغبت نمایند [illegible] بود کم اعتقاد بود در
طاعت خاصه که عطارد ساقط بود ثمره یه اگر زهره در طالع بود مولود ملبس باشد و
پاکیزه خو و زنان دوست و خوب صورت خاصه که بر درجه طالع بود و راغب باشد بزنان و اگر
مقبول بود زنان بر و رغبت نمایند و با اعتقاد بود و دانندهٔ موسیقی خاصه که در خانها
خود باشد یا خانهای مشتری و اگر در خانهای زحل بود داننده موسیقی بود و نیز
سازنده در دلو قویتر باشد خاصه دلو خانه سوم یا نهم افتد و اگر بد منظر بود و فاسق
فاجر بود و در خانهای مریخ غالبتر بود بهزل و بازی و طرب و خوش صورت بود و در
خانهای عطارد طالب کودکان دارد و این معانی در علم اخلاق مشروح گفته ایم
و اگر صاحب طالع بد و ناظر بود حکم قویتر بود و مشهور گردد در داش ثمره یو اگر
عطارد

عطارد در طالع بود مولود فصیح باشد و زیرک خاصه که مقبول بود و اگر راجع باشد رای
گردان بود خاصه که برج منقلب بود و اگر در خانهای زحل بود مولود حکیم و منجم خاصه
که زحل با او بود یا [illegible] و اگر عطارد در برجها [illegible] بود مولود دعا [illegible]
و راه نشـ [illegible] باشد منجم و عالم
نمایند [illegible] مریخ بود
منحوس [illegible] مریخ با او بود یا
شود و ا[illegible] عطارد و دروغ گوید و دزد بود و نیز
باشد و اگر زهر[illegible] مقبول باشد و خوش سخن و اگر عطارد راجع
بود رای گردان باشد و [illegible] و اگر در خانه خود بود خاصه سنبله مولود بزرگ قدر
بود و وزیر پادشاه و دبیر و عاقل و عالم و منصف در هر علمی که افتد و دستوری بغور چیزها
و با تدبیر و ساکن باشد و اگر در جوزا بود خط و بلاغت او بکمال رسد و در اشیا و علوم
دقیق نیکو داند و در فلسفه مصنف شود و اگر در سرطان بود دلیل قوت [illegible] ل
معاش باشد و صاحب رای بود در امور دنیایی و اگر قمر در اینجا با او بود یا ناظر بود و
حاضر جواب بود و عاقل و عالم و اگر در اسد بود تیز بود و با غیرت و ممسک و اگر
آفتاب با او بود حاکم ولایت گردد و صاحب رای بود و سیاست کننده و اگر راجع بود
مفسد باشد و بد تدبیر و ظالم اما اگر عطارد از طالع ساقط بود و منحوس باشد
مولود کند گردد خاصه که در خانهای زحل یا مشتری یا مریخ بود یا عیبی در اعضای او

بو بر آید پس اگر زحل منحوس بود یا در خانه او سبب لنگی یا عیب او در آب بود یا افتادن
از جایها و بیماریها و اگر مشتری بود سبب لنگی و عیب او آماسها بود و حرارت و رطوبت و
[illegible] سبب لنگی و [illegible] ریشها بود یا آ [illegible] عطارد از طالع ساقط بود
[illegible] کند [illegible] خلل باشد و
[illegible] بشد [illegible] قوی از شجاع
[illegible] ایر و عطارد [illegible] لو نیکو بود
و اگر در برجهای گنگ باشد بتر [illegible] و باد لو و
زحل منحوس و عطارد ساقط یا منحوس [illegible] اما اگر صاحب
طالع در طالع بود و هیچ کوکب بد و ناظر نبود [illegible] دو مزاج طالع باشد و
اما اگر کوکبی دیگر بود حکم همین است ولیکن ضعیفتر باشد و هر کوکب که در طالع باشد
اگر راجع بود مولود رای گردان بود و تدبیر او صواب نبود و اگر مستولی بر طالع که
ناظر باشد بطالع راجع بود یا صاحب طالع حکم همین بود خاصه که نحس بود اما بودن راس
در طالع دلیل اجابت دعاها بود و طلب زهد و تقوی و طاعات و شناختن ذات
و صفات باری تعالی و کرامات فروشی و گفتن سخنان غیبی خاصه که با سهم الغیب باشد
و دلیل صحت و سلامتی مولود بود اما حکم ذنب در طالع خلاف این باشد و مولود
بیمارناک بود و زرد چهره و یا عیب در زبان و یا بر اعضای او یا چشم او خلل باشد
شعبه هفتم در احکام بیت ثانی از طالع شش اثمار ثمره اول در احکام کلیات
دلیل

دلایل او همین خانه است و مستولی بر وی و سهم المال و سهم الغیب و سهم السعادة
و صاحب هر دو و مشتری و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل
یا بیشتر قوی حال بود [illegible] و از [illegible] دور و بهم دیگر ناظر و بصاحب طالع ناظر
و فراخ [illegible] دو از ما
یا بد [illegible] بر خلاف
اما [illegible] المال و صاحب
باشد [illegible] بود و مشتری دلیل
بود با آسا[illegible] و قات توانگری و درویشی و اگر
کوکبی در اینجا بود [illegible] بودن دلیل در او تا دلیل بسیاری
مال بود و باقی مانده او در مایل الوتد کمتر از وی و در زایل دلیل فقر بود و در
دوازدهم و ششم دلیل حرص بود ثمره در حکم جزویات اگر صاحب دوم در طالع
بود مولود را مال و معاش بی رنج و مشقت حاصل آید و اگر مقبول بود مال او پای
ماند و اگر نامقبول بود نعمت از دست او بیرون رود خاصه که راجع باشد و اگر
در وبال یا هبوط بود مال از خیانت بدست آید و کارهای بد و دروغ و اگر برجی
ثابت بود ممسک باشد و اگر ذو جسدین بود معامله کننده بود و گر خدای
خرج کند و اگر برج منقلب بود در خرج اسراف کند و اگر صاحب طالع در دوم بود
مولود پیوسته در طلب مال بود و کاسب باشد و مال و معاش بی رنج حاصل

کند و اکر میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر مودت بود مال و معاش او آسان
بدست آید و اکر نظر عداوة بود برنج و سختی حاصل شود و اکر کوکبی که در طالع بود یا صاحب
[illegible] نوبهر کوکبی که دهد اکر مولود با آن قوم بود که [illegible] کوکب منسوب بود
[illegible] وجه خاص [illegible] باشد و مغنی
[illegible] حنطا [illegible] مولود ممسک
[illegible] وکسب او از [illegible] دتا نومید
کود دحاصل نباید بوقتیکه [illegible] طالع و این
بیت و دیکر کواکب بر حال در کسب [illegible] در بازی کرد
هم چنین و حکم آن مناسب کواکب باشد [illegible] نکوند حکم بر فرق بود و
رسیدن رزق روزه **ثمره ۶** بودن مشتری درین بیت مولود کریم بود و توانکر
و غذاهای پاك خورد و مال حلال حاصل آرد و کرم او در وقت خود باشد و اکر
مشتری با سهم السعاده بود حال قویتر باشد و اکر نیری بر وی ناظر بود موکدتر باشد
خاصه که نظر مودت و قبول باشد پس مال او از پادشاه و بزرکان حاصل آید و
خورندم و خورا شدم باشد و اکر میان مشتری و صاحب طالع یا صاحب این بیت
نظر مودت بود مولود توانکر شود بی رنج و اکر نظر عداوة بود توانکر شود برنج
و خواری و در عاقبت مال او تلف شود و اکر بیشتر کواکب بمشتری ناظر باشند مال
او از هر نوع بدست آید و اکر عطارد بمشتری ناظر بود کسب او از بازرکانی باشد

ودیر

و دیری یا بنایتر و و کالت اکر مریخ برو ناظر بود از امارت و غزات و اکر نظر عداوة بود
و مریخ و مشتری بد حال بوند مال و از دزدی باشد و راه زدن **ثمره ۵** بودن مریخ
درین بیت مولود [illegible] و اکر میان [illegible] طالع یا صاحب بیت
نظر مودت [illegible] بود کسب [illegible]
و اکر بد حا[illegible] و اکر نیکو[illegible]
از امارت [illegible] بود باشد که مال [illegible]
داری بدست [illegible] حرب و اکر زهره برو ناظر باشد
مال آسانتر بدست [illegible] در پادشاه حاصل آید و از دار
الضرب و اکر زحل ناظر بود [illegible] شوار حاصل کند و باشد که دزد از وی ببرد
خاصه که نظر نحس بود و اکر علویان برو نکرند مال از بزرکان بدست آرد و اکر سفلیان
نکرند از فرودستان بدست آرد **ثمره ۶** اکر آفتاب درین بیت بود یا ناظر بود
بصاحب طالع مولود توانکر شود و بقدر جمع آرد و کریم بود و سخت کوشش در کسب مال
و مال او از حکومت بود یا کارهائی که بمعادن تعلق دارد و اکر مقبول بود کار
قویتر باشد و پادشاه او را توانکر کند و اکر میان او و صاحب این بیت نظر مودت
باشد مال بی زحمت حاصل آید و اکر نظر عداوة بود توانکر شود اما بسختی و اکر
زحل برو ناظر بود مال و از ضیاع داری بود و از سرودی و اکر هرم و بد حال بوند
مال از ریاست دیر باشد و اکر مشتری برو ناظر بود مال از امارت داری حاصل کند و

از خزانه داری و اکر عطارد با او بود مال از علم و سی حاصل کند و دبیری و سپاهی و اکر زهره
با او بود مال از سرود و اسب سازی بدست آید یا تسبیح بافی یا عطر فروشی و خاتونان با طرب
و اکر [illegible] برو ناظر بود مال از ریاست بود و رسولی و از فرستادن کسان بتجارت و از
[illegible] دن [illegible] ن بود در خلاف
[illegible] اقوة [illegible] در اول عمر و قوة
[illegible] لیل توانکری [illegible] توانکری بود
در اواخر عمر و اکر میانه این عادة [illegible] اول عمر تا آخر توانکر
شود و اکر بر خلاف این بود حکم بر [illegible] احکام بیت ثالث از
طالع چهار ثمره اثمار **ثمره اول** در احکام کلیات او [illegible] های او همین خانه است و صاحب او
و مستولی بر وی و سهم اقربا و صاحب وی و زحل و قمر و زهره و آنکو کب که در وی بود و
ارباب مثلثات او پس اکر دلایل مسعود بوند یا بیشتر ایشان دلیل کند بر سعادت
احوال برادران و خواهران و اقربا و اکر بهمدیکر ناظر باشند بنظر مودت دلیل سازکاری
بود میان ایشان و رسانیدن منافع بهم و اکر دلایل در اوتاد بوند دلیل
سعادت و کثرت برادران و خواهران باشد اما اکر دلایل منحوس بوند و میان ایشان
نظر عداوة دلیل رنج و مشقت ایشان بود و خصومتها و اکر میان صاحب طالع
و این دلایل نظر مودت بود مولود با این جماعت دوست بود و اکر نظر عداوة بود
دشمنی افتد در میان و اکر در خانهای ساقط بوند با همدیکر نیامیزند اما بودن صاحب

طالع

طالع درین بیت مولود مطیع ایشان بود و اکر درین خانه مقبول نبود مطیع ایشان بضرورت
بود و اکر صاحب این بیت در طالع باشد خویشان منقاد او باشند و اکر نامقبول بود
باکراه باشد و اکر میان صاحب طالع و زحل نظر مودت بود مولود با خویشان دوست
بود و از هر یک [illegible] اشد [illegible] صد این با[illegible]
صاحب طالع [illegible] هران خورد[illegible]
عداوة [illegible] وان بر جهامذ بود
برادران عد[illegible] ند **ثمره ۲** در احکام جزئیات
بودن یکی ازین دو [illegible] عمر کند دلیل موت و مشقة خویشان
باشد خاصه که بد حال بود [illegible] این بیت و بال یا هبوط او بود مشقة زیاده بود
مناسب آن نحس و حکم ذنب همین باشد **ثمره ۳** بودن مشتری درین بیت دلیل
سعادت خویشان بود و شرف و رستی و صلاح هر یك و نیکی اشتغال مولود با طرف
و اکر صاحب طالع بمشتری ناظر بود حال قویتر بود و اکر قمر و زهره بمشتری نکرند احوال
خویشان خورد تر نیکوتر باشد و مولود اشتغال بسیار کند و مساحت یا موسیقی
بداند و اکر آفتاب بمشتری ناظر بود یا زحل احوال خویشان بزرکتر نیکوتر باشد **ثمره ۴**
بودن عطارد درین بیت دلیل رای و تدبیر خویشان کند و مولود از علم حکمت چیزی
بیاموزد و بجا آرد کند و معلم بود بر خویشان اما بودن راس درین بیت دلیل کثرت
برادران و خواهران بود و صلاح حال ایشان و حکم ذنب خلاف این باشد اما حکم

ارباب مثلثات چنانست که کفته شده است هر کدام قویتر بود احوال خویشان در
انوقت نیکوتر بود شعبه نهم در احکام بیت رابع پنج اثمار ثمره ۱ در احکام کلیات
[illegible] همین خانه است صاحب و مستولی او و [illegible] اقتاب و زحل و زهره و قمر و
[illegible] ان مسعود
[illegible] مادر او و
[illegible] ترتیب [illegible] و اکر دلایل
[illegible] بوند نیادتی دو [illegible] حصول
املاک و مقامهای عالی و [illegible] این دلایل بطالع
یا بصاحب طالع ناظر بوند مولود ترتیب [illegible] و از ضیاع خیر یابد و
اکر صاحب طالع برین دلایل یا برین خانه ناظر بود بمودت دلیل سعادت والدین
باشد از قبل مولود و اکر نظر عداوت بود مولود با کراه خدمت ایشان کند و بی
رحمتی کند و از ایشان ترتیب نیابد و اکر دلایل انحد یکر ساقط باشند جدایی افتد
میان مولود و والدین اما اکر مریخ بر مرکز این بیت افتد و بد حال بود دلیل موت
پدران باشد اکر برج مذکر باشد و اکر برج مونث بود موت مادران و حکم ذنب
همین باشد و اکر زحل بود دلیل شفقت ایشان بود و رنج و اکر مقبول بود دلیل
کشت و زرع بود و عمارت نیکو ثمره ۲ در احکام جزئیات بودن مشتری در این
بیت دلیل عمارتهای خوش باشد و ساختن مسجد و صومعه و توانکری پدران

مادران

مادران و مبارک بودن قدم مولود بر ایشان و سعادت حال مولود از ایشان و
یافتن ترتیب و خیر از املاک و نیکی عواقب امور اکر صاحب طالع بود و ناظر باشد با ایشان دلالی
کند و موافقت بود میان مولود و پدران و اکر عداوت باشد نیکی کمتر کند و اکر
مشتری مقبول [illegible] اه ضیر [illegible] دفن
عمر پدران [illegible] درین بیت
و نیکی حال [illegible] املاک و سعادت
اقتاب مقبول [illegible] ول مولود در مقام پادشاه نشیند
و چون این بیت [illegible] شود کار او قویتر کردد ثمره ۶
بودن زهره درین بیت دلیل [illegible] و منافع پدر باشد خاصه با اقتاب بود یا با زحل
خاصه که قمر درین میان بود و دلیل سعادت یافتن مولود از پدر و مادر و از تفاعات
و اکر زهره و زحل درین بیت محترق شوند موت پدر و مادر باشد خاصه که قمر با شمس
یا زحل بد حال بود و اکر زهره قوی حال بود مادر مولود مسلط کردد و اکر مریخ در این
بیت محترق شود پدر مولود را افت رسد و املاک را از آتش خوف بود و اکر صاحب
طالع درین بیت منحوس بود مولود در جایی در ماند با ناکام و اکر طاعن و بال یا هبوط
او بود محبوس شود بسیار ثمره ۵ بودن عطارد درین بیت مقبول و زهره ناظر
مولود جاههای منقش سازد و اکر قمر با او بود جوی و حوض بیرون آرد خاصه که برج
آبی بود و دلیل بای و قبر پدران و مادران باشد و بیشتر اندیشهای مولود در

عاقبت کارها باشد و بیع املاک و ساختن باغ و مل و سرو کنا نجانه و اکر زحل بد
ناظر بود خانقاه سازد و جاهای خراب آبادان کند و اکر زحل در بیت هشتم بود یا بد حال
بود که خانه سازد و در بزرکی عمارت بیش کند و جاهای حصین سازد و اکر مشتری بدو
[illegible] باشد [illegible] و ناظر بود در
[illegible] تی کا [illegible] ند و اکر
[illegible] سرای ز [illegible] او جاهای
[illegible] ان باشد پس هر کد [illegible] بود و هر
کدام که ضعیف باشد او در انجام [illegible] دلایل دیکر و
نظرهای مودت و عداوت هم چنین [illegible] بود تا انچه کفتیم سرای
و دولت و جاهای عالی سازد و باقی بر همین است چون منسوبات هر یک در حال
قوت و ضعف نموده ایم اما اکر آن برج خاکی بود مولود در عمارت و زراعت باشد و اکر
برج آبی بود حوض و کاریز و یخدان سازد و اکر برج بادی بود قصرهای باد کیر سازد و
و اکر اتشی بود حمام و دکانهای طباخی کند و اکر صاحب رابع در برج زایل بود مولود از
وطن اصلی دور افتد و در شهری ساکن شود که بدان ربع منسوب بود خاصه که
مقبول بود و اکر در بیت سوم نهم بود مولود سفر کند و کار او قویتر باشد و او در ان
شهر ساکن شود که بدان کوکب تعلق دارد و موضع او اما اکر صاحب طالع درین بیت
بود مولود در وطن خود ساکن شود و اکر حرکت کند مناسب قابل بر پدر او کند و اکر مقبول

برج

بود درین بیت بر کشی باشد اما بودن قمر یا عطارد درین بیت مولود از مسکن بیرون
برد و بجای دیکر بنا سازد که منسوب صاحب چهارم بود از جهات عالم یا انجا بود که صاحب
طالع بود یا بجای برد که صاحب نهم بود یا بجای که [illegible] قمر یا عطارد بود یعنی
بدان مواض [illegible] از اقلیم [illegible] بیت و شر
ازین دلا [illegible] خاصه در [illegible]
اکر هر یکی [illegible] ار کمتر از دو در دیکر
اوایل کتاب [illegible] درجه عاشر دلیل ایام طفولیت باشد و
از درجه عاشر تا [illegible] درجه سابع تا رابع دلیل ایام کهولیت و از درجه
رابع تا طالع دلیل ایام پیری پس هر کدام ازین چهار ارباع که نحس درو بود یا سعود
احوال مولود در آن سن قویتر باشد از طبیعت انکوکب و موضع او اما اکر شرایط سعی
قایم باشند مولود در آن سن سفر بیش کند که بدان اقلیم و ناحیت شهر که بدان
کوکب منسوب بود و این اصل با معتبر دانند که در وی تجربه بسیار دفته است
اما بودن راس درین بیت دلیل کثرت املاک بود و صلاح پدر و مادر و بودن ذنب
خلاف این باشد اما نظر صاحب طالع بر رب مثلثه اول بمودت دلیل ترتیب یافتن مولود
بود از پدر و مادر و دلیل سعادتی که برین بیت تعلق دارد و اکر نظر عداوت
بود حکم بر عکس بود و اکر نظر برب مثلثه ثانی بود این احوال در اوایل عمر بود و اکر
برب ثالث بود در اواخر عمر بود باعتبار نظر و مقبولیه شعبه دهم در احکام بیت خامس

طالع هشتاد ثمار ثمره ۱ در احکام کلیات او و دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی
بروی و سهم الاولاد و صاحب وی و آفتاب و زهره و قمر و ارباب مثلثات وی و کوکبی که
دروی بود پس اگر این دلایل یا بیشتر ... یا بکرنا ناظر بنظر مودت
... بود ... ایشان و اگر
... ندان
... باشد ... فرزند
... بوند
... د صفقه خاد ... فرزندان
اما اگر سهم الاولاد در حظوظ ... پسر یا شش
ومقبل خاصه که در اوتاد بوند ... بسک و با دولت
قیاس کواکب دیگر همین است ... اما اگر خانه پنجم برج بسیار
فرزند بود و آن مثلثه آبیست فرزند بسیار شود و اگر برج عقیم بود و آن اسد
و سنبله است فرزند کم باشد اما موانع فرزند شمس است و مریخ و زحل و عطارد و ذنب
پس بودن این دلایل درین برج عقیم دلیل نقصان فرزند بود و اگر این دلایل بصاحب
پنجم نگرند بنظر عداوت یا درین خانه افتند فرزندان کم زیند اما زحل دلیل موت و
رنج فرزند بود و اگر بد حال بود و مریخ دلیل اسقاط و قتل باشد و اگر آفتاب بد حال بود
حکم او همین باشد و عطارد اگر نحس بود بدیکی اند و نحس فعل او بر طبع نحس بود و ذنب
دلیل بر زیان رفتن فرزند بود و اگر نحسان بنظر عداوت بسهم الولد نگرند حکم همین
باشد اما اگر صاحب طالع درین خانه بود پسر مطیع فرزندان بود و اگر نامقبول بود

باکراه

باکراه و اگر صاحب پنجم در طالع بود حکم همین باشد از طرف فرزندان و اگر میان دلایل
پدر و فرزندان نظر مودت بود با همدیگر سازگار باشند و مطیع و اگر نظر عداوت بود
خلاف این باشد و اگر از همدیگر ساقط بوند در میان فراق افتد و از طرف فرزند
که دلیل او در ... صاحب
یا کوکبی ... یا اگر
بود ... در احکام جزویات
زهره ... طالع معاضد کند فرزندان
معشوقه ... با صاحب یازدهم این دلایل
ناظر باشد یا درین ... میان عاشر و طالع بوند مولود را فرزند نیک
در خوردی شود و اگر میان عاشر و سابع بوند فرزند در سن وقوف شود و اگر میان
سابع و رابع بود فرزند در کهولیت شود و اگر میان طالع و رابع بوند فرزند در پیری
شود و روا است که پسر و دختر را از برای ارباع است و دلایل که بوند و از بروج دلایل و
کواکب ثمره ح در طرب و عشقبازی اگر زهره درین بیت باشد یا ناظر بدو یا بصاحب
او مولود بسیار طرب باشد و با فرح و بازی و مزاح کننده و عاشق شوند خاصه که
عطارد با زهره بود یا ناظر بود میان ایشان و اگر مریخ بود فسق و فجور کننده و بسیار
و عشقبازی فاش کند و دلیرانه ثمره ی اگر علویان درین بیت بوند یا ناظر بدو یا
بصاحب این بیت طرب با بزرگان کند در سن پیری و اگر سفلیان بوند طرب با فرو

مایکان در سن جوانی و اگر بعضی علوی و بعضی سفلی بوند از جوانی تا به پیری در طرب
بود خاصه که زهره درین میان بود یا ناظر بدین دلایل ثمره ه اگر مشتری درین بیت بود
یا ناظر برو یا بصاحب او مولود با علما و اهل ادیان دوستی دارد و اگر این بیت از خانها
ی ... اعشر ... رقص دوس ... بود ثمره و
... مقبول بود و اگر
... بود قوی تر ... دهد کسان
بر مولود عاشق شوند و از ... مولود
عاشق شوند بود ثمره ر بودن ... اگر قمر بمشتری نکرد
توسط کارها کند میان مردم براستی و اگر ... خانه باشد دلالی کند و خط
نویسی و اگر قمر و زهره درین بیت بد حال باشند یا بدین بیت ناظر بوند و ثقل بود از صاحب
طالع بکواکب دیگر کنند بالجمع نور کنند مولود قیادت کند حکم عطارد همین باشد خاصه
که نحس بود ثمره ح حکم ارباب مثلثات آنست که در سیوت دیگر گفته ایم و اوقات تربیت
نموده و اگر ارباب مثلثات این بیت از بن کواکب افتاده باشند در مولود زیاده کند و
اثر او در وقت تربیت او ظاهر تر باشد اما بودن راس درین بیت دلیل کثرت اولاد
باشد و حکم ذنب خلاف این بود و بری حال عشق و اولاد و در رسالت خیاشر رود
ثمره نهم در احکام بیت سادس پنج اثمار ثمره اول در احکام کلیات او و دلایل
او همین خانه است و صاحب و مستولی وی و سهم مرض و صاحب وی و قمر و انکو کب که

درین

درین بیت بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل یا بیشتر ایشان مسعود باشند
و قوی حال و بیهم ناظر و نحسان ساقط دلیل صحت مولود باشد و اگر نحس و بد حال بوند حکم
بر ضد باشد اما اگر این دلایل بر حالی ... باشند بیماری از طبیعت زحل بود از انجمن متسس ... و
و اگر مریخ نحس ... بد حال و
در آن ... اگر کو
آن ... همین است
برج ... سردی و خشکی و در برج بادی
از کو ... بود و اعتبار کنند مزاج دلایل را بالعراج
بروج در موافقت و مخالفت ... صاحب طالع درین بیت بود مولود خود سبب رنج و
بیماری خود شود خاصه که طالع ثور یا عقرب بود و اگر صاحب این بیت در طالع باشد
مولود بیشتر وقت تندرست باشد و اگر میان این دو صاحب نظر مودت بود دلیل
سلامتی مولود باشد و اگر نظر عداوت بود مولود بیمارناک باشد و اگر قمر در موضع نحسی
بود یا ناظر بنحسی مولود بیمارناک باشد خاصه که در طالع یا درین بیت بود و اگر نظر
آفتاب با نظر سعدی بود مولود پیوسته سلامت باشد ثمره - در حکم جزویات
بودن نحسان درین بیت مولود بیمارناک بود از طبیعت آن نحس و اگر سعدان بوند
تندرست بود و بی عیب و اگر سعد در نظر مودت نحسی افتد مولود با بیماری بود
اما مشقت نباشد و اگر نظر عداوت بود بیماری او با نفرت بود ثمره ح اگر آفتاب

درین بیت بود یا کواکب سحابی و در درجه طلوع او مولود نابینا شود و اگر در احتراق
یکی از دو نحس باشد حکم همین بود اما اینجا سبب درد چشم بود و چاره ها پس اگر زحل محترق
شد فساد چشم او از ... ملغم بود و فرود آمدن آب سیاه و اگر مریخ محترق باشد
... یا ان ... درین بیت باشد
... نابینا شو ... کسوف نباشد
... درد چشم بر آید و اگر ... هر دو عقده
همین بود اما کمتر از آفتاب اما اگر ... د و اگر قمر در
آن وقت ناقص النور بود نقصان بصر ... قران مریخ بود
دردهای سرخ بر آید چون سبل و ناخنه و مانند این و محتاج شود با آهن بچشم بردن
و اگر در عقده ذنب بود و مریخ با او یا ناظر بود زخم رسد بر چشم او و باطل گردد و نظر
آفتاب با نحوس بود نیز آب در چشم بر آید یعنی احول شود خاصه که در برج معوج الطلوع بود
و آن از اول جدی است تا اول سرطان و اگر نظر آفتاب با نحوس بعداوة باشد دلیل نقصان
بصر بود چنانکه تا چشم را اشک نکند چیزی را نبیند و اگر این دلایل بد حال بوند فساد
زیاده شود در بصر خاصه در چشم راست و اگر این احوال قمر را بود نقصان در چشم چپ
بود ثمره ۶ اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود خود را در خدمت اندازد و یا
بندگی یا اسیر شود و اگر مقبول بود بسعادت رسد و الا رنج کشد پس اگر مریخ نحس شود
اسیر گردد و اگر زحل نحس گردد در بندگی افتد اما اگر این بیت طبیعی بود مولود کله ...

کنذ

کند اگر این بیت خانهای عطارد بود یا عطارد درین بیتها افتاده باشد و نحس بود
بمریخ مولود بیطاری کند و اگر برج آتشی بود و صاحب طالع مقبول در وی و عطارد و مشتری
ناظر بدین بیت ... خانهای عطارد یا ... بود طبیب شود ...
یکی از این ...
حجام ش...
یا زهره ... بیت پنجم یا ...
یا عطارد ... ها سازد و یا شاعر ...
ثمره ۵ در ... نظر صاحب ششم بود بمودت و قوة
سهم بندگان و صاحب ... باشد و اگر این قوة از خانهای نحس بود
بندگان او رنج کش باشند و اگر از سعد بود بندگان او با اعتقاد باشند و از ایشان
خیر آید و دلیل بندگان سیاه زحل است و بندگان ترک مریخ و بندگان سپید زهره و
عطارد اما اگر دلایل بندگان زهره و عطارد و قمر بوند غلام و کنیزان او جوان بوند و خوب
صورة و سپید پوست خاصه که مشرقی بوند و اگر خانه ششم از خانهای عطارد بود یا
زهره کار قوی‌تر بود و از بیع و شری ایشان ضرر و نفع حاصل بود خاصه که یکی از ین دلایل
صاحب ثانی باشد یا صاحب ثانی ناظر بود بمودت و حکم سهم نیز همین باشد و اگر دلایل
بندگان مشتری باشد و مریخ و زحل بندگان او کلان سال بوند خاصه که مغربی باشند و اگر
دلایل بندگان یا مشتری در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد بندگان کاتب بسیار بوند و معروف گردند

و در زایل و ساقط ضد این بود و اگر دلایل بندگان در برج مذکر بوند و ربع مذکر غلامان
باشد خاصه که برج ششم مذکر بود و اگر در برج مونث و ربع مونث باشد کنیزکان دارد
و اگر بعضی در برج و ربع مذکر و بعضی مونث بوند از هر دو نوع بندگان دارد خا...
... توحید ... دلایل ... اما اگر زحل و
... بوند و با ... بعداوة با
... مولود در تعب کوی ... کان مولود
داشت کار و با وفا بوند اما اگر ... کان او خرد
سال بوند و خوش طبع و دلیل کس ... دلایل با هم خاصه بمودت
پس اگر این دلایل در خانهای مریخ بوند و ناظر ... خاصه بمقابله دلیل بودن خلاف مال
بود و اگر دلایل در خانهای زحل بوند و در نظر حکم همین باشد و اگر دلایل مریخ
نگرند و مریخ بد حال بود حکم همین باشد و اگر دلایل در خانهای عطارد و زهره و
قمر بوند و مریخ با زحل بنظر مودت حکم همین باشد و دلیل غلامان دست آمیز
بود خاصه که از دلایل یکی صاحب هفتم بود و حکم خدمتکار همین است اما اگر آفتاب
و اسد دلیل بندگان بوند و گردنکش افتد که اصل ایشان بزرگ باشد یا با نسل
که بر مالک خود حاکم شوند و حکم ارباب مثلثات همانست که گفته‌ایم بارها و
راس درین بیت دلیل شد دستی است و افزونی بندگان و ذنب دلیل بیماری
و بودن عیبها و چیزی از انواع صرع و گریختن شعبه دوازدهم در احکام بیت سابع

شانزده

شانزده اثمار ثمره اول در احکام کلیات دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی
او و سهم تزویج و صاحبش و زهره و مرد ارباب مثلثات او و کوکبی که درین بیت
باشد اما دلیل زنان اثبات ... باشند بجای زهره ... سهم تزویج ...
و صاحب ...
دلایل طا...
موافقه ... باشد و مد...
کثرة نکاح ... حظوظ خود باشند ...
شرکت همین بو ... حکم بر طرف ضد افتد اما اگر
صاحب هفتم یا مستولی ... ناظر باشد یا دو تدم بنظر او زنان بمولود
رغبت کنند و اگر دلایل طالع و ... بود بر دلایل هفتم یا دلایل دلایل پیوسته باشند
مولود بزنان مایل بود و بنظرهای مودت موافقه باشد و در نظرهای عداوة
مخالفه و اگر دلایل زن در طالع مرد افتد زنان مطیع او بوند و اگر دلایل مرد در
هفتم بود مرد مطیع زنان باشد و در خصومتها حکم همین باشد ثمره ۲ در
حکم جز و یا بت اگر زحل درین خانه بود مولود زن پیر کند خاصه که در آخر برج باشد و
مغربی چه زن زشت صورة باشد و اگر مشتری بود مولود زن میانه سال خواهد خاصه
که در میانه برج بود عفیفه و شیرین صورة و اگر مریخ باشد زن بی شرم بود و یا ترک
باشد محبوب صورة و اگر در آخر برج بود و مغربی چه زن پیر بود و اگر زهره درین خانه بود

زن جوان خواهد خاصه که در اول برج بود و خوش صورت بود و خوش حرکات و اگر
عطارد بود زن با فرهنگ خواهد و کدبانو و زیرک و سخن گوی و دانا و اگر آفتاب
بود زن سرکش و آفت و حاکم و سلیطه و از بزرگان و هیبت صورت باشد و اگر
[illegible] عوام الناس بند و اما اگر [illegible] صورت بود زنان
[illegible] خاصه که [illegible] باشد چون مشتری
[illegible] بود عفیفه بود و [illegible] کب دیگر ضمیر با بیت
اما اگر دلیل زن در حظوظ خو[illegible] از معروفان
و در مایل اوتاد متوسط حال و [illegible] دلیلها در اوتاد
بود زن بسیار کند خاصه که برج هفتم منقلب بود و در مایل کمتر خواهد خاصه
که برج ذوجسدین بود و در زایل زن اندک خواهد یا نخواهد خاصه که برج ثابت بود
اما اگر دلایل در اول برج بود زن اندک خواهد و اگر در اواخر برج بود زن بسیار
کند اما اگر در این بیت کواکب جمع آمده باشد زن بسیار خواهد و اگر صاحب
استولی این بیت یا کوکبی که در این بیت افتاده بود به بسیار کواکب ناظر بود زن
بسیار کند و حکم شرکت همین باشد ثمره د اگر صاحب هفتم محترق بود زن
مولود بمیرد یا بیمار ناک بود و اگر راجع بود جدا شود و اگر در مقام اول بود شوی را
نخواهد بدل و اگر در مقام ثانی بود قرار کند اگر چه ناخواه باشد خاصه که بصاحب
طالع ناظر بود و اگر نظر عداوت بود دشمنی دارد شوهر را و اگر منصرف باشد جدا

کند

کند حکم دلیل مرد همین باشد ثمره ه اگر سعدی در این خانه بود یا وابل برج و مشتری باشد
و از نحسان پاک زن او خود در سال افتد و بی عیب خاصه که آن زهره بود و خوش صورت
باشد و اگر بجای سعد نحس باشد حکم بر ضد این افتد خاصه که آن مریخ بود اما اگر صاحب
هفتم در مقام ثا[illegible] نحس و بصاحب طا[illegible]
زن را شوهر د[illegible] و اینکه بر[illegible]
سعد باشد [illegible] نحس باشد حکم بر عکس [illegible]
یکی نحس و دیگر [illegible] ثمره و اگر میان صاحب طالع و هفتم
نظر باشد و زهره در [illegible] در این میان باشد خاصه که در طالع باشد
مولود تیز شهوت باشد و عشق باز و باشد که زن مطربه خواهد و اگر این احوال
زن را باشد حکم همین است و اگر برج هفتم بود بهیمی و صاحب طالع در وی مولود با دواب
جمع آید و اگر زهره با عطارد بود مولود نوع زمین لچبر کند و بود که زن از انطاکی
بربایی رفته باشد و اگر زهره در این بیت با زحل بود یا زحل ناظر باشد حکم همان باشد
و اگر مریخ بود دیده باشد و زن در حرام دلیر باشد ثمره ز اگر صاحب هفتم در ششم
بود یا دوازدهم جفت او عیب دار باشد یا بنده یا غریب یا کسی سفله خاصه که از خانهای
زحل بود یا مریخ یا عطارد بد حال باشد ثمره ح اگر صاحب هفتم در نهم بود یا صاحب
طالع در نهم باشد و صاحب هفتم یا کوکبی که در هفتم بود در سفر بود جفت مولود غریب
باشد و اگر صاحب نهم در نهم باشد و بصاحب هفتم ناظر باشد یا کوکبی که در هفتم باشد

مولود در غربت زن خواهد و اگر هفتم برج منقلب بود زن کم ثبات بود ثمره ط اگر صاحب
هفتم یا کوکبی که در وی بود بصاحب سوم ناظر بود و صاحب سوم بطالع یا بصاحب
طالع ناظر بود مولود [illegible] خویشان کند ثمره ی اگر صاحب عاشر بصاحب هفتم
[illegible] اجمع کند مولود را
[illegible] ثمره یا [illegible] ر احکام بر
[illegible] سهم بیرون [illegible] ی جفت او
آفتاب و زحل بود باقی احکام همین [illegible] میان اجتماع و
استقبال بود مولود در جوانی زن کند [illegible] استقبال افتاده بود
در پیری زن کند اما در طالع زنان اگر آفتاب بالای زمین بود در جوانی شوهر کند و اگر
در زیر زمین بود در پیری ثمره یب اگر صاحب هفتم سعد بود یا کوکبی که در وی باشد
و صاحب طالع از وی منصرف شود و بسعدی متصل گردد مولود زن اول بگذارد و دیگری
خواهد و اگر بنحسی متصل شود زن دوم بد افتد و اگر صاحب هفتم نحس باشد
و صاحب طالع از وی منصرف شود و بسعد پیوندد از بد خلاصی یابد و بنیک پیوندد
و این اتصالات و انصرافات نیز بمودت و عداوت نظر کند اما دلایل حالات پیری
و جوانی را نیز اعتبار کند اما جمع المنود در هفت دلیل بسیاری زن خواستن باشد
و در طالع زنان حکم زنان همین باشد خاصه که دلایل در بروج بسیار نکاح باشد
ثمره یج اگر دلایل جوانی زنان بدلایل مردان پیوندد و دلیلهای مردان فوق

الارض

الارض باشد از طالع مولود در جوانی زن جوان کند و اگر دلایل تحت الارض باشد
مولود در پیری زن جوان کند خاصه که دلیل مرد زحل افتاده بود و او در اول برج و
دلیل زن زهره باشد و او نیز در اول برج و با هم یکی [illegible] باشد و قیاس طالع زن همین
باشد ثمره ید [illegible] اول [illegible] بیت نکاح
احوال مولود [illegible] ثالث افتاد
باشد و حکم [illegible] در مخاصمات اگر صاحب
خانه هفتم [illegible] بودن مولود را خصومت کم افتد
خاصه که سعدان بو[illegible] خصومات بسیار افتد خاصه که دلایل نحسان
باشند پس هر کدام ازین دلایل در حظوظ خود بوند ظفر از آنجانب بود و اگر دلایل هفتم
در طالع بوند یا در دوم طالع خصمان یا مال خصمان بدست مولود افتد اما اگر دلایل
طالع در هفتم یا هشتم افتد مولود بدست خصمان افتد و مال و یاران او اما
بهر طرف که نحسان باشند یا ناظر بوند با طالع نحس بود خصومت از آن طرف خیزد که
و بهر طرف که سعدان بوند صلح از آن طرف خیزد و حکم زن با شوهر همین باشد اما
بودن راس در این بیت دلیل کثرت زنان و عفت ایشان و صبر خصمان و ذنب دلیل
قلت زنان و عیب ایشان و بلا دیدن از ایشان و حکم حرب و لشکرها همین باشد و
ظفر مریخ و سعدان و کواکب مستقیم با بود خاصه که در حرب شعبه سیزدهم در احکام
بیت تاسع و در وی سیزده ثمره است ثمره اول در احکام کلیات بود دلایل او همین

غارب
خانه است و صاحب و مستولی بروی و سهم موت و صاحب وی و قابل تن بر هر یک و مرکز
و کوکبی که درین بیت بود پس اگر این دلایل یا بیشتر ایشان نیکو حال باشند و بهم دیگر ناظر
... و از نحوس خالی مرگ مولود طبیعی باشد یعنی بتمام عطیه که خدای خود برسد و
[illegible] بود و اگر [illegible] از طبیعت ان نحس
[illegible] منسوب جل
[illegible] شوند
[illegible] بیماریهای خون [illegible] نحوس شد
موت از ان بیماریها باشد که با [illegible] از ان عضو با
که بروج و کواکب منسوب باشند چنانکه [illegible] کواکب نحس باشد خاصه
که در موضع نحس باشند مرگ مولود در صورتی ناسوده بود و اگر سعدان بوند در صورتی
ستوده **ثمره ۰** در احکام جزویات احتراق صاحب هشتم بر مرکز هشتم یا بر مرکز غارب
یا بر درجه طالع دلیل موت باشد از ماده حرارتی یا از آتش یا از سموم یا از غضب ملوک خاصه
که از برج آتشی باشد **ثمره ۰** صاحب طالع بقران مریخ یا صاحب ثامن و سعدان ساقط
از ایشان و ازین خانه دلیل موت باشد بآهن یا بآتش خاصه که برج آتشی باشد **ثمره ۰**
اگر صاحب طالع در هشتم بصاحب هفتم نحس شود و سعدان ساقط باشند مولود
بدست خصمان هلاک شود از طبیعت آن کوکب نحس و آن برج **ثمره ۰** مریخ چون
با راس الغول بود و تسییر درجه طالع یا هیلاج یا کدخدا بقاطعی رسیده بود خاصه راس
الغول و این بیت طالع یا دوم طالع بود و سعدان ساقط مولود را بکشند و اگر زحل

در انوقت بر مرکز عاشر افتاده بود و با آفتاب منحوس خاصه با حتراق موت او از دار باشد و اگر
زحل در رابع بود و بمقابله آفتاب و بیت رابع خاکی بود موت از زیر ماندن دیوار بود و اگر
برج بادی بود از خون کردن و گرفتن دم باشد [illegible] وبال بود و با مریخ [illegible]
عداوت باشد [illegible] از آتش [illegible]
حاضر شوند [illegible] او یا تسییر
نحسان [illegible] یا سعد بوند بسلامت [illegible]
ازین هر [illegible] باشند بمریخ و مریخ در طالع یا ثامن و بد حال
بود مولود در [illegible] برج اسد یا جدی ثامن باشد **ثمره ۰**
اگر قمر در هفتم باشد و زحل در چهارم و عطارد در هفتم منحوس بمریخ و صاحب طالع نحس
باشد مولود بدست غوغا هلاک شود خاصه که زحل در وبال یا هبوط باشد یا در خانه
غریب **ثمره ۰** اگر طالع حمل بود و مریخ در سرطان و قمر در عقرب و زحل در طالع مولود
خود را بدست هلاک کند یا بکشند و اگر مریخ در عقرب بود یا ذنب و زحل در سرطان
و آفتاب در میزان مولود در حرب کشته شود و اگر مریخ در میزان بود بدست خصمان
گرفتار شود و اگر مریخ در میزان تحت الشعاع بود یا در عقرب مولود کشته شود بدان
شرایط که گفته شد **ثمره ۰** اگر طالع میزان بود و زهره بر مرکز غارب محترق شود و
زحل در هشتم باشد و مریخ بر درجه طالع مولود خود را هلاک کند بسبب دزدان و شهوت
و خصمان و اگر زهره در عقرب بود یا طالع حمل و مریخ در ثور و سعدان ساقط و طالع

میزان و مریخ در طالع و طالع حمل و زحل در طالع مولود بسبب بندی هلاک شود **ثمره ۰**
اگر نحسی در دهم باشد بد حال بود و بنحسی دیگر منحوس گردد و عطارد منحوس بود خاصه که
... خاکی بود یا آبی باشد و خانه هشتم و صاحب او بد حال بود موت مولود از دار و یا شل
[illegible] میزان اگر [illegible] مضرت کند خاصه
[illegible] صاحب هشتم
[illegible] زحل منحوس [illegible] در زندان
بود و صدق اگر آن بیت چهارم [illegible] صاحب طالع بر زحل
منحوس و قمر بصاحب طالع ناظر بعداوت [illegible] شکنجه باشد اما
اگر دلایل موت از وجه کلیات رسید و تسییر هیلاج است و کدخدا و اوتاد را بعد از آن صنع
مخرج هند در صورت طالع از اصل و فرع و بکواکب ثوابت که قاطع اند و آن در عمل تسهیلات
نموده شود **ثمره ۰** در مکروهات در مقدمه رفته است که اگر سعدی بر مواضع
مستولی شود مکروه از کسانی رسد که توقع آن نباشد و اگر نحسی مستولی شود از
کسانی مکروه رسد که توقع باشد چه این خانه بیت غم و نکبت است پس هر کوکبی که
درین خانه باشد از طبیعت خود غم رساند از منسوبات خود مثلا اگر صاحب هفتم درین
بیت بود مکروه از جفت و ضدان رسد و اگر صاحب یازدهم درین بیت بود مکروه
از دوستان رسد و آنچه رسد مناسب طبع آن کوکب باشد و آن برج و اگر کوکبی دیگر
نظر بدان کوکب کند و موضع او نیز اثر باشد بحسب نظر و سعادت و نحوست و قبول

وردرا اعتبار کند **ثمره ۰** در میراث و مال بجهت آنکه این خانه بیت المال ازواج است و ضدان
و شرکا و بیت المال آن موضع که مسافر روی بدانجا آرد پس اگر صاحب یا مستولی او در دوم
طالع بود یا پیوندد بصاحب دوم مولود از مال شرکا [illegible] ان و خصمان مال روزی
و اگر صاحب ثامن [illegible] در میراث
مادران و [illegible] میراث کو
رابع نکو [illegible] بس بروج دیگر همین است پس
نظرهای [illegible] شوادی رسد اما اجناس میراث را
از جوهر برج طلبند [illegible] آتشی باشند میراث از انواع معادن بود
و اگر در برج خاکی بوند از نوع نباتی و ضیاع و اگر در برج بادی بود از نوع برده و حیوان
و اگر در برج آبی بود از نوع کاریز و حوض و آبگیرها اما اگر در برج بهیمی بود از نوع بهایم
بود و آنچه در منسوبات بروج و کواکب یاد کرده ایم و کواکب را با بروج امتزاج دهند
و حکم اجناس از ان میان بیرون آرند اما راس دلیل بقا بود و کثرت میراث حلال
و ذنب خلاف این بود **شعبه چهاردهم** در احکام بیت تاسع یازده اثمار **ثمره اول**
در احکام کلیات او دلیل او همین خانه است و صاحب و مستولی او و سهم سفر
و صاحب او و مریخ و قمر و عطارد و مشتری و ارباب مثلثات او و کوکبی که درین بیت
بود پس اگر این دلایل همه نیکو حال بوند و بهم دیگر ناظر دلیل کند بر سفرهای نیکو و نافع
و رغبت مولود با آموختن علوم و پاکی مذهب و دین و خوابهای نیکو و راستی تعبیر

و بودن علم و عمل معقود و اکر احوال دلایل بر خلاف این بود حکم او بر عکس باشد و اکر
صاحب این بیت بود مولود سفر بسیار کند بمراد دل و اکر بسعدی مسعود بود و
سنبوله تمو بسیار کیرد [illegible] و اکر در طالع بود حکم [illegible] بود و آموختن علوم
[illegible] که [illegible] و مذهب
صاحب [illegible] بسیار کند
[illegible] رحمت بیند [illegible] بلیتر باشد
و اکر مقبول بود سفر [illegible] بود جهة
کسان دیکر سفرها کند و نفع بیند [illegible] فرمایند اما اکر نحسی
بود ناظر بود حکم بر خلاف افتد از نوع مشقت و جاهل و بی حاصل ماند اما
اکر میان صاحب طالع و صاحب این بیت اتصال بود سفرهای بسیار کند و
و نیکی یابد خاصه که نظر مودت بود و اکر این هر دو دلیل در برجهای شرقی بوند سفر
او بجانب مشرق بود خاصه که بروج شرقی بوند و حکم سه جهت دیکر همین است و
اکر هر یکی در جهتی باشند از بروج و ربع سفر او در میان آن دو جهة شود و از
هر دو دلیل هر کدام که مقبول بود سفر بدان طرف شود و اکر هر دو بقوت برابر باشند
بهر دو طرف رفته شود و حکم ارباب طالع همین باشد و بپوستن قمر با این دو
دلیل موجب سفرهای بسیار باشد و ورد - در احکام جزئیات اکر صاحب
این بیت زحل بود و او درین بیت باشد مولود جهة چارپای ‌دادی بود خاصه که برج
بهیمی

بهیمی بود و اکر برج آتشی بود علوم دارد از علوم دقیق و برده خرد و فروشد و در
دین مطعون باشد و کم عبادت بود و خوابهای زشت بیند و در دین بهبود بیامیزد
ثمره ح اکر مشتری درین بیت بود یا صاحب بیت باشد سفر مولود جهة بازرکانی
و بارهای نف [illegible] دو اکر نامقبول [illegible]
در شیر [illegible] بود و اب سفر [illegible]
و آنچه غد [illegible] بیند کند علما سیما او در
علم جهد نماید [illegible] عابر و عالم و پاکیزه ثمره ی اکر
مریخ صاحب این [illegible] مولود سفر کننده بود براههای مخوف
و در میان لشکریان و ترکان سفر کند و اکر مقبول باشد امیر لشکر بود و اکر در
برج بهیمی بود چارپایان آرد و اکر در برج آتشی بود و نامقبول بود راه دار و
علم سلاح و سواری بداند و اکر برج آتشی بود نقاط بود و آتش کار و بیشتر سفر او
بسبب کریختن بود و در دین سست بود و خوابهای آشفته بیند ثمره ی اکر
آفتاب درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرها کند جهة ملوک یا صحبت
ملوک و اکابر و بازرکانیهای باخیر کند و دولت و نیکی بیند و بیاموزد علم کلام
و ارواح و معقولات و صنعت کیمیا و خواص جواهر خاصه که با آتشی بود و اکر نامقبول
بود سفر بدخل متکاری کند با مردم فرومایه و جاهل ماند و در دین ضعیف بود
و خوابهای نیک بیند و با نصاری در آمیزد ثمره و اکر زهره درین بیت بود یا صاحب

این بیت بود مولود سفرهای خوش کند و در عشرت باشد و سفر او بیشتر با زنان بود
و بازرکانی او با انواع لباسها باشد یا عطرها و کنیزکان و بیاموزد علم دین اسلام و
نیکو اعتقاد باشد و اکر [illegible] بود این صفتها در وی کمتر باشد و اکر برج آتشی بود
[illegible] الفی و صفا دری و [illegible] اکر عطارد درین بیت
باشد [illegible] بازرکانی فوائد
[illegible] بیع و شری کاردان [illegible] کند و اکر در
خانهای زحل بود کار قویتر باشد [illegible] شود در کمی علم
داند و اعتقاد او بیشتر حکما بود و اکر در [illegible] پیر کردد و منشی و کتاب
فقه و تفسیر نویسد و مانند این و اکر در خانهای مریخ بود سفرهای او با خوف
باشد و همراه دزدان کردد و خیانت کار باشد و قمار باز و اکر بدحال بود تسخیر پری کند
طالب علم سیمیا و کم اعتقاد و جراح و بیطار کردد و اکر در خانهای زهره بود سفرها که
او خوش بود و بیاموزد علم دین اسلام و خواندن شعر و اکر در میزان باشد کار قویتر
کند و اکر در سنبله بود سفرهای نیکو کند و با اکابر صحبت دارد و عالم کردد و در همه علم
خوض کند اما امة قومی کند و در معرفت اشیا بنهایت رسد و اکر در جوزا بود از
همه علوم آکاه باشد و نویسنده و نقاش کردد و فصیح و سفرهای نیکو کند و اکر
در خانهای قمر بود سفرهای بسیار کند و بیاموزد علم غواصی و می و ادویه سقفی
و ساختن انواع مهرها و شراب و با عقل معاش بود و اکر زحل منحوس شود بلا باشد
یا مهرها

یا مهرهای کلیس سازد یا آسیابان بود یا کاریز کن یا کوزه کری کند و اکر عطارد منحوس کردد
آبکینه سازد یا زنجیرها یا قفل و حمایل و دست بندها کند و اکر در خانهای آفتاب بود
جوهر شناس بود یا صراف یا درم زن و مانند این و [illegible] برحسب نظرهای سعد
و نحس باشد ثمره [illegible] صاحب [illegible]
خاصه از [illegible]
و حکم او [illegible] انست که [illegible]
متصل شود [illegible] منسوب بدان کوکب بود و بنظر
مودت کار آسان [illegible] و اکر صاحب این بیت متصل بود
بکوکبی که درین بیت بود بنظر مودت مولود آن علمی که بدان کوکب منسوب بود بکمال
رساند و اکر نظر عداوة بود بیاموزد برنج و ناخوشی و معلوم نکند ثمره ط اکر صاحب
این بیت سعدی بود و رب مثلثه اول ناظر شود مولود در اوایل سال سفرها کند و
در تحصیل باشد و اکر رب ثانی نظر کند در اواسط عمر سفر کند و علم بیاموزد و اکر
رب ثالث نظر کند این احوال را در آخر عمر ظاهر شود و بسیاری و اندکی علم را از قبول
و رد دلیل دانستن و برج آتشی و قمع و ضر را از نظر مودة و عداوة ثمره ی اکر صاحب
این بیت بصاحب ثانی نظر دارد سفر مولود جهة مال باشد و اکر بصاحب ثالث نظر
دارد جهة خویشان بود و طلب علم و اکر بصاحب چهارم نظر دارد جهة املاک و پدر
و مادر و اکر بصاحب پنجم نظر دارد جهة فرزند بود و عشق و رسالة و اکر بصاحب ششم

نظر دارد جهت رنج و بیماری بود و اگر بصاحب هفتم نظر دارد جهت جفت و شرکت و خصام
و طلب دزدیدن بود و اگر بصاحب هشتم نظر بود جهت خوفی یا میراث یا مال زنان و ابناز
و اگر بصاحب دهم نظر دارد جهت عمل بود یا کار سلطان و یا بسبب صناعتی و اگر بصاحب
[illegible] ارد جهت دوستان با طلب [illegible] احب دوازدهم نظر دارد
[illegible] دواب [illegible] صاحب رابع منصرف
[illegible] صاحب سابع متصل [illegible] رابع نحس و کو دارا
انجا که رود بهتر باشد و اگر صاحب [illegible] نحس باشد سکون
بهتر بود از حرکت و اگر هر دو نحس باشند [illegible] باشد و اگر هر دو سعد بوند
سفر و حضر هر دو خوب بوند اما اگر کوکبی در هشتم بود و با او چنین حالت افتد حکم
همین باشد و اگر کوکبی سعد بود متصل بهتر باشد و اگر نحس بود سکون بهتر باشد
اما صاحب این بیت بصاحب هر بیتی که ناظر بود سفر بر مزاج آنکوکب باشد و آن بیح
چنانکه گفته شد ثمره ٣ اگر صاحب این بیت در رابع بود مولود سفر نکند حکم
صاحب طالع همین باشد و اگر صاحب نهم یا قمر در ربع مریخ بود و مریخ تحت الارض یا
تحت الشعاع بود مولود گریخته رود از کارهای سلطان یا خیانت کند و اگر در ربع
زحل بود از سلطان گریزد و اگر زحل صاحب هشتم بود یا در بیت هشتم یا صاحب هشتم را
نحس کرده باشد مولود در غربت بسختی کشته شود و در غربت بمیرد ثمره ٤ اگر کواکب در
بیت جمع آمده باشند مولود را اسباب سفر بسیار بود و بجاهای دور و دراز هم

علم

علمی چیزی بداند و نیز آن باشد پس هر کدام کوکب که مقبول باشد مذهب او بدان مایل بود
و اگر کوکب بصاحب نهم ناظر بود و او در این بیت باشد حکم همین بود و مولود از هر
مذهبی چیزی بداند اما در مذهب خود ثابت بود ثمره [illegible] صاحب هفتم در نهم یا
ناظر بصاحب او [illegible] بد [illegible] و حره
جهت زنا [illegible] احب
کسانی [illegible] بود و اگر ناظر به
بر ضا بود [illegible] ثمره ٥ سفر مولود در آن جهت
بود بیشتر که به [illegible] جد و یاد از آن جهت که صاحب نهم بود یا
قایل تر بیر قمر اما از این دلایل هر چه قویتر بود مولود را در آن جهت سفر بیشتر بود و اگر ربع
طالع را نیز حکم همین باشد چنانکه اگر دلایل سفر در دو ربع زایل باشند سفرهای
بسیار شود و اگر در دو ربع مایل بوند سفر نشود و اگر بشود از آن شود و باز گردد یک
شود هر ربع زایل از طالع است تا رابع و از سابع تا عاشر و دو ربع دیگر مایلند اما
حکم راس در این بیت مثل مشتری باشد و مولود با طاعت بود و خوابهای راست بیند
و در سفر علم الهی بیاموزد و دعای او زود باجابت رسد و اما ذنب خلاف این باشد
و اگر راس با کوکبی بود در این بیت در عمل او زیاده کند و ذنب کم کند شعبه ٥
در احکام بیت عاشر هشت ثمره است ثمره اول دلایل کلیات او همین خانه و صاحب
مستولی بروی و سهم عمل و سهم سلطان و صاحب هر دو بروز آفتاب و بشب قمر و عطارد

و مریخ شریکان این دلایل و ارباب مثلثات و کوکبی که در این بیت باشد پس اگر این دلایل
قوی حال بوند و بهتر یکی ناظر مولود با دولت بود و حرمت و جاه و ملک و حاکم گردد بر
سر قومی و کامران بود و معروف شود و آنچه بر این ماند اما بعض کسان گفته اند که اگر این
وی در زهر [illegible] ادر بند پس اگر این دلایل
[illegible] سعود ما در [illegible] و اگر این دلایل
[illegible] این بدر ناظر باشند [illegible] دو مولود [illegible]
نیکو باید و اگر نظر عداوت بود در [illegible] ساقط بوند در
میان طلاق افتد و نکر این حال در بیت [illegible] ما اگر دلایل این بیت
در خلاف آن باشد که در پیش رفت حکم این بیت بر ضد افتد اما اگر صاحب طالع
بدین دلایل ناظر بمودت بود این اسباب حاصل آید با آسان تر و وجهی و اگر
نظر عداوت بود خلاف آن باشد یا چیزی حاصل آید برنج و مشقت اما اگر بعض
دلایل نیکو حال بوند امتزاج دهند پس هر کدام دلیل که قویتر بود سعادت از آنجا
رسد و از منسوبات آنکوکب هر کدام که بد حال بود از وی زحمت رسد ثمره -
در صناعت مولود اگر دلایل صناعت در حمل افتاده بوند صناعتی کند که بسر و روی
تعلق دارد و اگر در ثور افتاده بوند صناعتی کند که بگردن و حوالی آن تعلق دارد
و قیاس بروج دیگر همین است و نفس صناعت از طبیعت کوکب دلیل بود و موضع او
پس اگر دلیل در آن برج بود مقبول و مسعود بنظرهای سعد مولود صناعتهای

شریف

شریف کند و قبول یابد و اگر نامقبول بود و منحوس صناعت خسیس کند و آن از دست و
نیک بیرون آید و مردود بود پیش خلایق مثلا اگر آفتاب دلیل صناعت بود و او در حمل
بود مولود تاج سازد و اگر دلیل زهره بود و در حمل افتاده [illegible] دوزی یا کحالی کند یا [illegible]
دار بود و اگر عطارد [illegible] بوزده [illegible]
یا سبح اسب [illegible] از [illegible]
و اگر مشتری [illegible] بد قیمتی و اگر [illegible]
و امثال این [illegible] اری کند و مشاطگی و اگر زحل
نگرد مولود مقنعه [illegible] و دستارها سازد از ابریشم و قیمتی
اما اگر عطارد بزحل نگرد مولود دستارهای صوف سازد و اگر مشتری نگرد صوفهای
قیمتی سازد و نقابها اما اگر قمر بمشتری نگرد یا بزهره چیزهای لطیف سازد جهت
بزرگان و مقبول افتد و اگر بزحل نگرد یا بمریخ چیزها که سازد بد سازد و لایق عوام
بود اما اگر مشتری و آفتاب با زهره بود مولود تاج یا پیرایه سازد زین کرده و قلب
کار بود و عنبرینهای حد و عین سازد اما وجه دیگر آنست که اگر دلایل صناعت در
برج آتشی بود مولود صناعتها کند که بآدمیان تعلق دارد چون ساختن انواع
جامها و دوختن الوان و ترکیب سلاحها و امثال این و اگر دلایل در برج بهیمی بود
مولود آنچه سازد بدوات و چهارپایان تعلق دارد چون زین و لگام و قلادهها
و پالانها و آنچه بدین ماند و باشد که شتربان و خربنده بود اما اگر بعض دلایل در

برج انسی بود و بعضی در برج بهیمی امتزاج دهند و مولود صناعتی کند که بمردم تعلق
دارد و آلات آن از حیوان بود چون ساختن جامدان و زیلو و مونه و نمد و کرد
و مانند این اما هر کدام کوکب که بر دلیلهای صنعت نکرد چیزی از طبیعت خود بدو دهد
[illegible] سعد بود شکل وهیأت [illegible] داند و با قیمت تر و اکر
[illegible] باشد [illegible] ساختن آلات
[illegible]یم و پوست و استخوان [illegible] ما قوه بکار برد
و اکر مریخ برو نکرد آنچه زیلو و [illegible] ـمان می دوخت
یا پوش سازد و آنچه شطرنج می ساخت [illegible] یا برد و قیاس دیکرها
همین است اما اکر دلایل صنعت مریخ و زحل باشند و در خانهای عطارد بوند
مولود درود کر بود و کل کن و بنا و کوزه کر و مانند این و اکر عطارد در خانهای
یکی ازین دو کوکب بود حکم او مانند این بود اما اکر مریخ و زحل در خانهای زهره
بوند مولود سازنده سازها بود از موسیقی یا خراط یا ترازو کر بود و امثال این
و اکر زهره در یکی از خانهای ایشان بود حکم او بدین نزدیک بود و در وقت احکام
باید چیزهای مناسب از آنچه کفتیم بخاطر آوردن و استنباط کردن و اکر مریخ
و زحل در خانهای مشتری بوند مولود کتابها جلد کند و کمان سازد و کشتی و
منبر تراشد و اکر مشتری در یکی از خانهای ایشان بود قیاس همین باشد اما
اکر این هر دو نحس در اسد باشند مولود آبکینه سازد و هوس کیمیا دارد یا [illegible]

یاسر

یا مسکر شود و در برج آتشی دیکر نسبت همین باشد مکر در قوس که دلیل ضرابی و صرافی باشد
اکر مریخ و زحل در خانه قمر بوند مولود آبکش بود و اما اکر عطارد صاحب نهم یا سوم افتد و
بصاحب طالع ناظر بود و صاحب شرف عاشر در عاشر بود مولود واعظ کردد و معروف شود
خاصه که طالع برج بادی [illegible] خود بود با آن
بود یا نایب [illegible] برج بی آ[illegible]
در طالع بر[illegible] شد و او واعظ [illegible]
و فصاحت او [illegible] و در خانهای مشتری باشد سخن
او از تفسیر بود و صـ[illegible] سخن او از حکمت باشد اما اکر
قمر بر مرکز عاشر بود و در نقطه اوج کوکبی از زهره و عطارد نکرد مولود بر دار بازی کند یا
بر رسن خاصه که برج بادی باشد فصل در حکم جزئیات اکر زحل درین بیت بود و صاحب
طالع نکرد مولود حرفت دهقانی کند خاصه که این برج آبی یا خاکی بود یا پیشه کاری
کند کاری که بزحل منسوب بود و اکر مشتری درینجا نه بود و صاحب طالع برو نکرد مولود
قاضی شود یا حاکم یا نایب خاصه که برج آتشی بود و امام شود و کاری کند که منسوب بمشتری
بود و اکر مریخ چنین باشد امیر لشکر شود و سازنده انواع سلاحها خاصه که برج آتشی
بود و علم سواری نیکو داند و اکر آفتاب بود مولود والی شود یا از نزدیکان پادشاه
بود یا ضرابی یا جوهر شناسی کند و اکر زهره بود مولود بزازی یا عطاری کند یا بزم
سازها بود یا خدمت خاتونان کند خاصه که برج بادی یا خاکی بود و اکر عطارد بود مولود

مستوفی شود یا نایب دیوان یا مشرف یا وکیل خاصه که برج بادی بود و یا خاکی و [illegible] کند
یا دبیری بود و اکر قمر باشد ولی عهد شود یا حاکم کردد یا نیابت خاتونان کند و کودکان
خاصه که برج آبی بود یا خاکی اما درین اتصالات حکم مناسب نظر و قبول و رد بود اما مودت
[illegible] و سعادت [illegible] تر کوکب دلیل اما اکر کوکب [illegible] از یکی بود امتزاج دهند
[illegible] دل او تر و اکر [illegible] کوکبی که درین بیت
باشد خاصه که نظر قبول باشد [illegible] نحس بود یا کوکب نا
مقبول مولود مشغول بود از آن [illegible] مولود امیر ایشان
بماند و مثال آنست که اکر زحل درین بیت [illegible] صاحب طالع یا صاحب این بیت بدو
ناظر بود بمودت مولود نایب خاندانهای قدیم کردد و سرور قومی کردد و کار زراعت و
عمارت نیکو داند و اکر نامقبول بود و صاحب طالع برو منحوس مولود مزدور و کل کار یا
یا حمال و اکر در هبوط بود چاه کن شود یا کود کن و هر یکی ازین عمل بطبیعت برجی تعلق
دارد چنانکه اکر برج آتشی بود و منحوس کردد مولود فالکوی بود و اکر زحل در برج آبی
بود و بر حال و صاحب هشتم برو منحوس مولود خادم کرمابه شود و اکر برج بهیمی بود
چرم سازد یا دوزد و [illegible] بود و مانند این اما اکر بجای زحل مریخ باشد و نامقبول
بود و صاحب هشتم از وی منحوس و برج بهیمی باشد مولود قصاب شود و اکر برج انسی
بود جلاد شود یا جراح و در برج آتشی بریان کر شود و در برج آبی ماهی کیر و یا کشتی
بانی کند و در برج خاکی صیاد شود و قیاس کواکب دیکر همین است و این اصل را نیک

نکاه

نکاه دارند اکر کوکب قوی حال بود و در نظر سعدان حکم بر نیکی مدلول او کنند و اکر ضعیف
بود و در نظر نحوس حکم بر بدی مولود کنند مثلا اکر مشتری قوی حال بود مولود وزیر یا قاضی
شود و اکر ضعیف باشد مولود خادم پاکان بود یا و[illegible] متکار مسجد یا مدرسه
و پیدا کرده ایم قوت و ضـ[illegible] فصل اکر مدلول صاحب طالع و صاحب آن[illegible]
بمودت مولود [illegible] بود و اکر [illegible]
و اکر از هر دو یکی [illegible] نیابد و کم نام بود مکر دلایل دیکر
قوی افتاده بوند [illegible] طالع با کواکب کفته شد در سهم سوم این
شعبه حکم قمر در صورت طالع [illegible] برج چون ناظر بود همان طریق بود اما وجود
هر عملی و صنعتی با شخصی دیکر سبب شود غیر مولود چنانکه کسی دیکر فرماید او را تا جهت
دیکر کس دران افتد فصل و اکر مستولی بر سهم سلطان آفتاب بود مولود از پادشاه
دولتها یابد و از نزدیکان او شود و حکم قمر همین بود اکر طالع شبی بود و قمر قوی حال
بود اما اکر مستولی زحل باشد مولود فراش یا دربان پادشاه شود و امثال این
و اکر مستولی مشتری باشد مولود امین و معتمد پادشاه شود و مانند این و اکر مستولی
مریخ باشد امیر لشکر شود یا مطبخی و اکر زهره بود میر مجلس شود یا جامه دار و آنچه بزم را
مناسب باشد و اکر عطارد باشد وزیر یا مستوفی یا مداح بزرکان و پادشاه شود پس
احوال هر کوکبی بقدر قوت و ضعف او باشد و اکر دو سه کوکب مستولی باشد امتزاج دهند
و قوی تر را مقدم دارند و اکر سهم در وتد بود قوی و تمام باشد و اکر در مایل الوتد وسط

بود حکم مستولیان او همین باشد ثمره در احکام مشتری اگر کوکب مبشر در بیتخانه بود
همه احوال مولود که بر بیتخانه نسبت دارد بر طبیعت کوکب بود و صنعت مولود از مزاج کوکب
مبشر بود مثلا اگر آفتاب مبشر بود مولود معروف گردد با اعمال پادشاه و قوی شود و
[illegible] نیکو داند و [illegible] بود که بیتی برج
[illegible] قیاس با [illegible] نیکو باید کرد هم
[illegible] از آن غافل نباید [illegible] نولی نبود و
بیشتر کواکب از طالع ساقط [illegible] پیکار دور کار
کرد اند و در طبع در جهت طالع دود [illegible] بود به برج مثلثه اول این
بیت بنظر مودت بود و مسعود باشند و مقبول جاه مولود در اوایل عمر پدید آید
خاصه که این کواکب سفلی باشند مولود در صنعت نیکو اشد مناسب کوکب قوی تر موضع
او پس اگر این حال با رب مثلثه ثانی بود این صفات در میانه عمر پدید آید و اگر با رب ثالث
بود آخرهای عمر پدید آید خاصه که کواکب علوی باشند و اگر هر سه ارباب قوی افتاده بودند
احوال مولود در همه یکی بود از اول عمر تا آخر عمر و بر یک نسق گردد و از طبیعت هر کوکبی
متاثر شود اما اگر هر سه ضعیف بوند حکم بر خلاف این باشد اما اگر راس در بیتخانه بود
در پرستش خدای تعالی بکمال بود و مستجاب الدعوه بود و از این سبب کار او بالا گیرد
و جاه او بر ترقی باشد و شریف نفس بود و حاکم بود بر ملوک و سلاطین و اگر مشتری
در نهم افتاده بود حضرت باری تعالی را بخواب بیند و دلست قبول باشد اما اگر ذنب درین
خانه

بود مولود خوار و بی قدر شود و صنعتی و علمی نداند که نیکو باشد و معروف شود به بعد و
خسته شعبه نو در احکام بیت حادی عشر پنج اثمار ثمره اول در احکام کلیات
دلیل او همین خانه است و صاحب و مستولی بر وی و سهم دوستان و صاحب وی و مشتری و
و زهره و او با رب مثلثه [illegible] خانه باشد پس اگر این دلایل
بوند و بهمه یکی [illegible] دلیل با فیض [illegible]
دوستان صا[illegible] دو اگر احوال دلایل بر خلاف این بود
حکم بر عکس [illegible] دلیل ناظر بود بعودت این همه اسباب حاصل
شود با آسانی و اگر نظر [illegible] چیزی حاصل آید برنج و اگر این دلایل از نحسان
دور بوند دلیل پیوستن بود بمطلوب و سعادت بها روی نماید و مراد حاصل شود و
اگر نحسان ناظر بوند حکم بر خلاف این بود اما اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود
پیوسته در طلب امیدهای خود بود و طماع بود و مطیع دوستان و در دوستی زیرک
بود و اگر صاحب این بیت در طالع باشد دوستان فرمان بردار مولود بوند و امید
های او بی رنج بر آید و نیز دوست دارد و اگر بیت المال با پادشاه با روزی بود و اگر
میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر بود بمودت مولود از دوستان و دوستان
از مولود شکر گویند و اگر نظر عداوت بود حکم بر عکس باشد و اگر از همدیگر ساقط
افتاده بوند مولود را دوستان کم بود اما اگر صاحب طالع ازین بیت و صاحب او
ساقط بود بی وفایی از مولود خیزد و اگر صاحب این بیت در دوازدهم بود دوستان

با مولود دشمنی کنند و اگر در هشتم بود قصد مولود دارند و اگر در ششم بود مولود را
دشمن دارند و اگر در دوم بود قصد مال مولود دارند ثمره در احکام جزئیات اگر
سعدان در بیتخانه [illegible] مولود را دوستان با وفا بود و معتقد او و نیکیها از
[illegible] پس اگر آن سعد [illegible] امانت دارند و انجه
[illegible] اپیند [illegible] شند و اگر زحل
بود سعادت او از وجه معا[illegible] منسوب بوند
اما اگر زحل در بیتخانه بود مکر [illegible] ایشان و
دوستان او از منسوبان زحل باشد [illegible] از بد اعتقادی دوستان
در سر و قصدهای بد بود و دروغ و دوستان او از منسوبان مریخ بود و نباشد
که مولود در مال سلطان خیانت کند خاصه که بد حال بود یا نامقبول و اگر عطارد
درین بیت بود و مسعود باشد مولود در کتوبها پیش از دوستان و معامله
نیک و مکتوبات اشد و دوستان و اگر مولود بر زحل یا مریخ نسبت دارد یا مریخ
ناظر بود باین بیت حظ مریخ باشد مولود بتعویل نوشتن دوستان انگیزد
و ساختن حیله و اگر عطارد منحوس بود مولود در حیله غلو کند و مکروه بیند و
دوستان و تهمت کشد از منسوبات عطارد و در مال بزرگان خیانت اندیشد
و اگر قمر درین بیت بود مولود غم از بی ثباتی دوستان بیند و سفر ایشان و
اگر آفتاب درین بیت بود مولود را دوستان بزرگان باشند و توانگران و او
از نسب

از سبب دوستان شهرت یابد و پیش پادشاه معروف شود و درین صورت قبول
کواکب را درین بیت عظیم اختیار باید کردن و نظرهای هر یکی را از سعد و نحس
اما اگر راس درین بیت بود فضل مشتری کند و در دوستی بیفزاید و امیدها بر ساید
و ذنب فعل زحل کند [illegible] دوستان نقصان رسد و دشوار [illegible]
امید دارد و [illegible] بی وفایی از ایشان
جنس مولود [illegible] منسوبات کوکبی بود که درین بیت
باشد و از صا[illegible] اما خوبی و زشتی و لطافت و خوش
طبعی و معاشرت و محاو[illegible] مجالست و امثال این را از زهره و مریخ
و عطارد نگرند پس اگر هیچ کوکب درین بیت نبود صاحب بیت و قابل تدبیر وی نگرند
و اگر قابل تدبیر نبود حکم از صاحب بیت بکنند پس اگر صاحب بیت در او تاد بود دوستانش
بسیار باشند و اگر در مایل الوتد در وسط و در زایل خیری نباشد اما وجهی دیگر
آنست که صاحب بیتی برین بیت نظر کند یا بصاحب وی ناظر باشد بمودت دوستان
مولود از منسوبان آن کوکب بوند مثلا اگر دلایل بیت سوم ناظر باشند بدین بیت
یا صاحب وی خویشان او را دوست دارند قیاس بیوت دیگر همین است بنظر
مودت و عداوت اما قومی که بمثلثات این بیت منسوب باشند مولود را دوست
دارند و آن بیت هفتم است و سوم و حکم مثلثات طالع همین است و آن نهم است
و پنجم ثمره اگر مستولی بر سهم دوستان سعدان باشند از دوستان سعادت

واگر نحسان باشند شقاوت پیوند سعادت و نحوست و نفع و ضر از طبیعت آن سعد یا نحس بود
یا آن نحس و بودن سهم در اوتاد دلیل بسیاری دوستان باشد و وقوع سهم و صاحب او
دلیل سعادت ایشان ... دوستان مولود از منسوبات کواکب مستولی بوند بر
سعادت و نحوست ایشان [illegible] احوال او بود ثمره ه
[illegible] مثلثه او [illegible] دوستان [illegible] عمر دو
باشند بسیار و اگر رب مثلث [illegible] اگر رب
ثالث نظر دارد در آخر عمرش دو[illegible] دوستان در
برجهای منقلب بود دوستان بسیار [illegible] و اگر در برجهای
ثابت باشند در دوستی وفادار باشند و در برجهای ذوجسدین حکم بر توسط بود
و کم اعتبار باشند اما اگر قمر یکی از دلیل دوستان افتد دوستان بسیار شوند
و متغیر حال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود اما اگر زحل دلیل یکی از دوستان افتد
دوستانش رنج کش باشند و در دوستی پایدار بوند خاصه که در برج ثابت بود و قیاس
کواکب دیگر همین است شعبه بر در احکام بیت ثانی عشر باید دانست ثمره ا
در احکام کلیات دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی بر وی و سهم دوستان
و صاحب وی و زحل و ارباب مثلثات این بیت و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلایل
مسعود باشند و قوی حال دلیل سعادت حال دشمنان بود و فراغت مولود از دشمنان
و سلامتی و اگر حال بر خلاف این باشد حکم بر عکس بود و اگر دلایل در اوتاد بوند یا مایل

اوتاد

اوتاد دلیل کثرت دشمنان بود و احترام ایشان و اگر در زایل و ساقط بوند حکم بر عکس افتد
اما اگر این دلایل بصاحب طالع ناظر بوند یا بطالع بعداوت مولود را دشمنان بسیار باشند
و اگر صاحب طالع درین بیت بود حکم همین است و مولود بدست دشمنان گرفتار آید
و بیشتر آن بود که او [illegible] طالع [illegible] و اگر صاحب طالع بصاحب این
شود [illegible] کی رسد و اگر صاحب
طالع نحس شود [illegible] نحسان درین بیت باشند مولود
دشمنان بسیار باشند [illegible] ایشان ایمن نباید بود و اگر سعدان
بوند کسانی باشند که او [illegible] دشمنی نباشد و باشد که از ایشان ضرری رسد
و توقع نفع باشد بی اختیار ایشان ثمره ا در احکام جزئیات بودن صاحب یازدهم
درین بیت دلیل دشمنی باشد از دوستان و بودن صاحب این بیت در یازدهم دلیل
دوستی کردن دشمنان بود با مولود پس اگر کوکب مقبول بود برغبت بود و اگر نامقبول
بود بضرورت باشد ثمره ب نظر دوستی میان صاحب یازدهم و صاحب دوازدهم دلیل
محبت بود میان دوستان و دشمنان مولود پس اگر صاحب یازدهم بدو پیوندد محبت
از طرف دوستان مولود خیزد و اگر صاحب دوازدهم بصاحب یازدهم پیوندد دوستی
از جانب دشمنان باشد و اگر نظر عداوت بود حکم بر عکس باشد و این حکم با صاحب
هر بیتی همین واجب کند چنانکه اگر این اتفاق با صاحب پنجم افتد دوستی و دشمنی
با فرزندان مولود کنند بحسب نظر سعد و نحس ثمره ج هر کوکب که درین بیت باشد

بنگرند تا او صاحب کدام خانه است از طالع آن قوم دشمن مولود شوند و آن دشمنان
از منسوبات آن کوکب و بیت او باشند مثلا صاحب بیت سوم درین خانه بود خویشان
دشمن شوند و اگر آنکو [illegible] زحل بود پیران باشند و آنان که بزحل نسبت دارند قیاس
کواکب دیگر همین است ثمره [illegible] [illegible] دشمنان مستولی بوند
[illegible] ان مضرت رسد [illegible] دلایل در
اوتاد باشند یا مایل اوتاد د[illegible] ضعیف باشند
ثمره و صاحب این بیت در دهم [illegible] انگیزد چنانکه
اگر در خانه دهم بود پادشاه دشمن سر[illegible] برج دیگر همین است
ثمره ز اگر صاحب و مستولی این خانه تحت الشعاع بوند دشمنان مولود را از پادشاه
نکبت رسد و اگر بنحوس منحوس بوند شقی باشند و رنج ایشان از طبیعت آن کوکب نحس
باشد و اگر در وبال یا هبوط بوند بدبخت باشند و در مانند و اگر در شرف یا خانه
خود قوی حال و با دولت باشند ثمره ح دلایل مختلف دوستی و دشمنی را از طالع
دو شخص فکر بتوان چنان باشد که اگر طالع دو مولود یک برج بود آن هر دو
با همدیگر دوستی دارند و اگر یکی دوازدهم دیگری افتد دشمن آن باشد و اگر دو
طالع مولود را صاحب یکجا افتد با همدیگر دوست باشند و اگر خداوندان دو طالع
مولود با همدیگر بنظر عداوت نگرند میان ایشان دشمنی افتد و این احکام در
اوایل تنجیم چهارم دوشش رفته است ثمره ط در حبس و قبض اگر طالع ثور یا عقرب

بود و صاحب طالع در دوازدهم باشد مولود محبوس ماند و در دست دشمنان افتد
و اگر صاحب طالع بصاحب ثانی منحوس شود در برج دوازدهم سبب حبس او مال بود
و قرض و اگر بصاحب دهم منحوس شود سبب کار پادشاه شود و عملهای اکابر قیاس
بروج دیگر همین [illegible] دوازدهم منحوس بود مال مولود [illegible]
دادن و د[illegible] باشد مال زیاده کرد[illegible]
و معاش [illegible]
[illegible] ظر بود یا دلیل در خانه مریخ بود
مال او بوجه [illegible] شد از وجه رخصت شریعت [illegible]
کرد و اگر این کوکب [illegible] دو سعد هر دو ناظر باشد مال از حرام
در صورت حلال گیرد و اگر آن نحس زحل باشد و او در بیت ثانی حظ بود یا بصاحب ثانی
نگرد مولود مال از پشت دواب بدست آرد در برج وحشی خاصه که نظر عداوت بود و مشقت
بیش باشد و اگر زحل بود مقبول درین بیت فایده بیش دهد و رنج کمتر باشد و اگر سعدی
برو ناظر بود کار قویتر باشد خاصه که درین بیت فرح دارد ثمره ی در حکم چهارپایان
بودن زحل درین بیت دلیل بودن دواب بارکش باشد و از وحوش آنچه در قید آیند
و مشتری دلیل بودن حیوانات شریف بود چون گوسفند و آنچه در منسوبات او
ذکر رفته است و بودن مریخ دلیل تر باشد و آفتاب دلیل اسبان و زهره دلیل گاو
و مرغ خانگی و عطارد دلیل استر و طیور چنانکه گفته‌ایم و قوی‌تر آنگاه باشد که این
برج بهیمی بود پس از این کواکب هر کدام که درین بیت بود یا صاحب او باشد یا صاحب ثانی

متصل بود وجه معاش مولود از آن حیوانات باشد خاصه که برو نسبت دارد و اگر نظر مودت
بود خیر بیشتر باشد و حصول او آسانتر بود و اگر نظر عداوت بود حکم بر خلاف این باشد
و اگر صاحب ثانی خود و تری بود خیر بسیار تر باید خاصه که مقبول باشد و اگر این دلایل
طالع ناظر باشد کار بهتر بود اما باقی ماند [illegible] انکه دین دلیلها اگر
[illegible]ت بود مال خود را [illegible] جمع کند و اگر در
برج ذو جسدین باشد کار بر تو[illegible] جمع داشته کند
وجه دیگر انست که اوتاد دلیل باقی [illegible] دلیل توسط حال
و زایل الاوتاد دلیل نابودن مال و ساقط [illegible] امامانی و نامانی مال
بکوکب سعد و نحس تعلق دارد و راجع و مستقیم **ثمره ۸** حکم ارباب مثلثات در
هر بیت دفته است پس هر کدام ازین سه ارباب که قوی حال تر بود آثار او ایام تربیت
او ظاهر تر شود در سعادت اما اگر در رب اول و در رب دوم مستولی بوند در بیت
و مسعود باشند احوال مولود این بیت بر یک نسق کرده از اول تا آخر در سعادت
خاصه که هر دو با سهم ناظر باشند عودت و اگر منحوس بوند در شقاوت بر یک نسق
بود **شعبه پنجم** در اعمال تسییرات و احکام مدبر و قاسم و احکام هفت فرمان
مولود و چگونگی عمل فردارات و اصحاب آن و نمودن مثالها از طالع خود و
حالهای گذشته و ذکر علم موسیقی در ضمن کتاب در پنج شعبات **شعبه اول** در
کیفیت تسییرات شش اثمار **شعبه ب** در اعمال تسییرات چهار اثمار **شعبه ج** در

تسییرات اعظم سه اثمار **شعبه د** در احکام مدبرات و قاسم شش اثمار **شعبه ه** در
احکام زمانها و صاحب دور و فردارات چهار اثمار **شعبه اول** در کیفیت تسییرات شش
اثمار **ثمره اول** در اقسام تسییرات دشوار ترین عمل [illegible] در علم نجوم و چرکار او
تصور نیست [illegible] اسب و اگر حقیقه طلب [illegible]
دلیل اول [illegible]
[illegible] و دلیل بفعل آید
مثل وجود [illegible]
[illegible] تسییرات بر پنج نوع است **ا**
تسییر اعظم است [illegible] بود و هر ماه پنج دقیقه و هر
روز یک دقیقه شش [illegible] هیلاج و کدخدا دلایل اصلی را بدین تسییر
اعتبار کنند تا احوال عمر معلوم کرده اند سیر او بر لیلهای قاطع و غیر آن **ب**
تسییر اکبر است که هر یکسال شمسی یک برج رود و هر ماه دو درجه و بیست و هشت
دقیقه و هر روز پنج دقیقه شش پس برج انتها عبارت ازین تسییر است و اورا
تسییر سنوی نیز خوانند و حکم یکسال ازوی کنند **ج** تسییر اوسط است که هر یکسال
شمسی سیزده برج رود و بدین برج انتها و دوازده برج طالع و هر یکماه یک برج و دو درجه
و سه دقیقه و هر روز یک درجه و چهل دقیقه و اورا تسییر شهوری گویند و حکم هر ماه
ازوی کنند و این سه تسییر را جدولها ساخته اند و ما نیز در پنج عمل آورده ایم
تسییر اصغر است که انرا درجه برج انتها دانند هر ماه سیزده برج و کسری و هر روز
سیزده درجه و کسری پس در اول ساعت تحویل سال درجه برج انتها را مثل درجه طالع

کنند و حصه ماه و روز از تسییر شهوری هر دوازده ماه را تا تمام سال این هر دو تسییر هم
بدان درجه و دقیقه طالع رسیده باشد در برجی که بعد ازین برج انتها بود بر توالی
مثال طالع میزان بسیزده درجه و بیست دقیقه و سال سیزدهم انتها بطالع رسید و
[illegible] درین درجه و دقیقه طالع و حصه [illegible] و هشت دقیقه و باید
کو[illegible] هر روز پنج دقیقه از تسییر [illegible] ماه و روز از تسییر
شهوری هر یکماه یک برج رود و د[illegible] و چهار دقیقه از
زمان تحویل سال چون سیصد [illegible] بگذشت این هر دو
تسییر بعقرب رسیده بهمان سیزده درجه [illegible] پس تسییر سنوی یک برج رفته
باشد و تسییر شهوری یک برج انتها و دوازده خانه طالع بر میان بود و بر کل دلایل اصلی و
فرعی گذشته و حکم تسییر یومی همین باشد اما بسبب سرعت وی اهل روزگار او را کمتر در
عمل آورند و بروی چندان اعتمادی نکنند آنست که او را هر روز پنجاه و سه دقیقه و
هشت ثانیه رانند مثل حرکت وسط آفتاب و طالع تحویل را بدین تسییر عمل کنند تا تمام
سال را دور کرده بود و بر همه دلایل اصلی و فرعی گذشته و بوقت تحویل سال باز بهمان جزو
باز رسیده و طریق عمل ما آنست که گفتیم درین تسییر و حصه ماه و روز را او از جدول
حرکت شهور و ایام آفتاب برگیرند **ثمره ب** در معرفه درجات نحس و قاطع و کواکب قواطع
اجزای قطع کنند عمر و کوکب بر دو قسمند اصلی و فرعی اصلی آنست که در وقت ولادت
اتفاق افتاده باشد چون موضع نحسین در صورت طالع و شعاع تربیعات و مقابلات

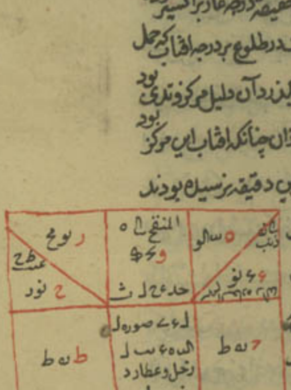
هر دو و موضع آفتاب و شعاع دو تربیع و مقابله او و ماه و عقده ذنب و موضع عطارد اگر
نحس بود و شعاع تربیع و مقابله او و مرکز و تری که در و تر نحسی افتاده بود و اول حد
نحسان و موضع سهم موت و درجه هشتم و ششم و موضع صاحب هشتم اگر نحس باشد
و مرکز سابع و مواض[illegible] طلوع و درجات غروب
مر کواکب ثا[illegible] ت که بعد از ولادت
چون جزو ق[illegible] لات و طالعهای هر یک
جزو مقارنات [illegible] با ذنب و جزو احتراقات کواکب
جزو کسوف و خسوف [illegible] موضع مدبر کسوفات و جزو مجاسده نیرین
با ذنب و دو تربیع آفتاب و ماه و مقابله هر دو در وقت تحویل سال مولود و همچنین
مواضع و شعاعات هر دو نحس اما یکسهم فتنه است قاطع ترین دلایل قطع طریق
او آنست که بروز بکیرند بعد از بیج بر زحل و از طالع بیفکنند و شب بخلاف این **ثمره ج**
در معرفه دلایل موت و آن دوازده است **۱** رسیدن تسییر هیلاج است بدان دلیلهای
قاطع **۲** رسیدن تسییر کدخدا است بدان دلایل **۳** رسیدن تسییر درجه طالع است
۴ رسیدن تسییر و تد رابع است **۵** رسیدن تسییر وتد سابع است **۶** رسیدن
تسییر برج انتها است **۷** تسییر درجه صاحب برج انتها **۸** تسییر درجه طالع تحویل است
۹ تسییر صاحب اوست **۱۰** تسییر درجه هشتم است **۱۱** تسییر صاحب اوست **۱۲** تسییر
مستولیست بر طالع تحویل اصل پس اگر تسییر یکی ازین دلایل خاصه هیلاج یا کدخدا

خدا
بمواضع قاطع رسد اما انچه نموده‌ایم خوف قطع عمر مولود باشد خاصه که در اصل هیلاج باکد
بمواضع قاطع رسد یا عطیه کدخدا بثلث رسیده باشد یا بنصف یا بثلثان اما اگر
سعدی ناظر باشد در وقت رسیدن تسییر عمر بدین مواضع یا برج انتها بجایی که سعد
[illegible] باشد از دوازده برج طالع خاصه که [illegible] موضع یکی از دو نیر رسیده
[illegible] در اصل و سال‌الخداه او قو[illegible] افتاده بود و ضا
او با سعدی در یکی ازین سه طا[illegible] ازا و تا دو نحوس
ساقط بودند از هر سه طالع یا طالع [illegible] سعدی مستولی
شده باشد بر هیلاج یا کدخدا یا بموضع [illegible] انواع یا تسییر دلایل اصل
بیشترین تسییرات در حدود سعود باشد یا صاحب فردار و شریک او سعد با شد
دفع آن فساد کنند و مانع آن گردند خاصه که در اصل دلایل امر قوی افتاده باشد
اما چون دلیل دافع و مانع قایم افتاده باشد در آن وقت عارض افتد که زندگی مناسب
دلیل مفسد و تسییر او از اعظم و اکبر و اوسط و دفع آن مضرت مناسب دلیل دافع
باشد و طبیعت او و اما اگر تسییر دلایل اصلی بموضع سعود رسد و برج انتها و سال‌الخدا
سعد بودند و طالع تحویل و صاحب او هم چنین و پاک باشند از نحوس دلیل خوشی عیش باشد
وصحت و سلامتی نفس و سعادت احوال او از داخلی و خارجی **ثمره ۶** در معرفت قاسم
و مدبر قول بطلمیوس آنست که تسییر مجدد هر کوکبی برسد آن عدد درجه را در جه قسمت خوانند
و صاحب حد را قاسم از حدود مصریان و حکم آن تسییر بخیر و شر از طبیعت قاسم بود یا تسییر
درحد

درحد او باشد و گفته شده است که اثر تسییر اعظم بود در حکم اعمال و کلیات طالع و اثر
تسییر اکبر کمتر از وی بود در احوال عمرها و جزئیات طالع و حکم هر ماه از وی کنند و اثر
تسییر اوسط کمتر از اکبر بود در جزئیات طالع و حکم هر ماه از وی کنند و حکم تسییر اصغر
روز بروز باشد و اما [illegible] قسمت بنگرند و قاسم اگر سعد باشد حکم
بر سعادت [illegible] ند و باشد حالات او [illegible]
ذالحی [illegible] چه نسبت دارد بطالع اصل و
برج انتها و [illegible] اگر قاسم نحس باشد بقوتهای ذاتی
یا عرضی و آن نسبت [illegible] نسبت او کنند و اگر بعضی سعد و بعضی
نحس افتاده باشند احکام بطریق تمزیج کنند اما در تسییر سنوی حکم بر سال‌الخدای برج
تسییر باشد و چون تسییر شعاع یا جرم کوکبی رسد در آن برج انکوکب مدبر باشد بر
احوال آن برج و حکم از وی کنند تا بوقتی که تسییر با شعاع از جرم او بگذرد باز حکم بر
سال‌الخدا افتد پس چنانکه بتصفح جرمین را در اتصالات نگاه دارند رسیدن تسییر را
درین وقت نگاه دارند بنصف شعاع یا جرم کوکب و همان نسبتها که گفته شد بکار
برند **ثمره ۵** در استخراج ساعات جهة مطرح شعاعات اجزای ساعات کوکب
بحسب موضع او باشد پس اگر کوکب بر درجه عاشر بود یا بر درجه رابع اجزای ساعات
او پانزده باشد راست و اگر بر درجه طالع بود یا هفتم اجزای ساعات بحسب موضع
او بود اما اگر کوکب میان عاشر و رابع افتاده باشد فصل بگیرند میان پانزده درجه و

چهارم
اجزای ساعات درجه انکوکب و آنرا ضرب کنند در ساعات بعد کوکب آن و تد و هم با
و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فصل پانزده را بود بر اجزای ساعات
کوکب و کوکب میان عاشر و طالع باشد یا رابع مقابل او تعدیل را از پانزده کم کنند و اگر
فصل اجزای ساعات کوکب را بود تعدیل بر پانزده افزایند انچه حاصل آید اجزای ساعات
کوکب بود بحسب موضع او **ثمره ۷** [illegible] کب مطرح شعاعات
بر دو قسم است یکی بر درج سوا[illegible] مقابله معلوم است
اما قسم دوم بدرجات مطلوب [illegible] عروض کواکب وجه
عمل آنست که ضرب کنند اجزای درجه کوکب [illegible] چهار آنچه بر آید آنرا از درجه
انکوکب بخط استوا من اول الحمل کم کنند انچه بماند قوس او بگیرند بمطالع خط استوا آنچه
حاصل آید موضع تسدیس ایسر کوکب باشد و نظیر او موضع تثلیث ایمن باشد باز
ضرب کنند اجزای ساعات را در شش و مضروب را کم کنند از مطالع کوکب و قوس باقی بگیرند
بمطالع خط استوا موضع تربیع ایسر حاصل آید و نظیر او تربیع ایمن بود باز کم کنند
اجزای ساعات را از سی انچه ماند نظیر اجزای ساعات کوکب باشد پس ضرب کنند او را در
چهار و مضروب بر ابر مطالع خط استوا زیاده کنند و قوس او بگیرند بمطالع خط استوا
تسدیس ایمن حاصل آید نظیر او تثلیث ایسر باشد و درجه مقابله نظیر درجه کوکب
باشد و آفتاب را این عمل حاجت نبود چه او عرض ندارد **شعبه دویم** در اعمال التسییرات
چهار اثمار **ثمره اول** در مقدمه این اعمال و اصطلاحات او هر کوکب که دلیل گیرند او را تسییر
خواهند

خواهند اگر بر درجه طالع بود و او را عرض باشد عمل بر درجه طلوع او باید کردن در درجه بر
طالع و اگر بر درجه هفتم بود عمل بر درجه غروب او باید کرد و اگر در درجه ممر او مثل درجه
عاشر یا رابع بود بر درجه ممر او عمل باید کرد و اگر عرض ندارد مثل سهمی از سهامات عمل
بدرجه او باید کرد که میان درجه ممر یا درجه طلوع یا غروب او بود و اعتبار نکنند در جر
تقویم او چنانکه چه [illegible] سیالی و مقدم آنچه میخواهیم که از افق
اول طالع شود و [illegible] چنانکه در نصوصات طالع آفتاب را تسییر
میکنیم بر درجه غا[illegible] اما در حقیقت درجه غادر را تسییر کرده
میشود بموضع آفتاب که [illegible] درجه غادر مقدم است در طلوع بر درجه آفتاب که حمل
پیش از نور طالع میشود اما چون دلیل را تسییر کنند اگر بگیرند آن دلیل مرکوز تدریج بود
آن دلیل را اول تا بدان مرکوز باشد بر قاعده او بعد از آن چنانکه آفتاب این مرکوز بود
بر آنسو دیدیم بعضی از اعمال معروف آن این عمل که بر این دقیقه رسیده بودند



ثمره در تسییر دلیلی که ما بین وتد سابع و عاشر باشد
چون خواهند که دلیلی را که میان سابع و عاشر باشد
بدرجه سابع تسییر کنند بر قول بطلمیوس وجه عمل آنست که
شش برج بر جرم کوکب غادر زیاده کنند و مطالع او بگیرند ببلد
و در حقیقت آن مطالع طالع باشد و او را مقدم خوانند
باز شش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند و مطالع او بگیرند

ببلد و او را تالی گویند و آن مطالع نظیر او بود پس مقدم را از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه
سالی بود و هر دقیقه شش روز بترتیب و سبب شش برج افزون آنست که مطالع هر درجه
از برجی مغارب او برابر است چنانکه طالع میزانست سیزده درجه مطالع او با مطالع
سیزده درجه حمل برابر است جهة آنکه هر درجه که از فلک البروج بر آید نظیر او فرو
رود و از معدل النهار هم چنین … ب حمل بچند بین
وح افتاب در ثور بچند بین … شش چند بین
وکح مطالع او ببلد این قص … مقدم خواستند با
شش برج بر موضع افتاب زیاده کرد … طالع او ببلد این رلح
و این را تالی خواستند پس مقدم از تالی کم کردیم ماند چندین لح ند پس درجات
او را سی و سه سال حساب کردیم و پنجاه و چهار دقیقه را در شش ضرب کردیم و
بر سی قسمت کردیم شد خارج این یا الد و این دو ماه بود و بیست و چهار روز بترتیب
یعنی این مدت تسییر مرکز غارب بموضع افتاب خواهد رسید اگر چه قول بطلمیوس
چنانست لما خواستاو در حقیقة چنین است جهة آنکه این عمل بعکس اعمال
دیگر است تمرین د در زیاده و نقصان عطیه کواکب اگر نحسی یکی از خط بعد او
ناظر باشد چیزی از عطیه او نقصان کند و آن بقدر اجزای ساعات آن نحس باشد
فوق الارض یا تحت الارض و بقدر بعد از آن طالع یا غارب و وجه عمل آنست که مطالع
طالع ببلد از مطالع کوکب نحس ببلد کم کنند اگر فوق الارض باشد و ما بین الطالع

براجزای

براجزای ساعات درجه طالع قسمت ساعات بعد کوکب بود از طالع نصف سدس
از تمام نقصان اصل نحس کنند آنچه ماند حصه نقصان آن نحس باشد از عطیه عمر آنرا
وضع کنند باقی عطیه معدل ماند مثاله در این صورة طالع موضع زحل این ز ه ط
اجزای ساعات او این س ط اگر زحل بر درجه طالع بودی مقدار اجزای ساعات
خود کم کردی چون … قدر ساعات بعد او از طالع چیزی
کم شود از حصه … طالع طالع چندین قصو لط مطالع
موضع زحل این … کا بر اجزای ساعات درجه طالع که هست
این لدی قسمت کردیم شد خارج این ح س و این ساعات بعد زحل است از
طالع پس بقدر هر ساعتی نصف سدس بعد از نقصان اصل زحل که هست این سط
کم کردیم طریق عمل آنست که ساعات بعد را در نقصان اصل زحل ضرب کنند و بر
دوازده قسمت کنند که نصف سدس بعد است آنچه خارج شود حصه نقصان باشد
از نقصان اصل زحل کم کنند باقی که ماند نقصان زحل باشد آنرا از تمام عطیه معدل
ماند چنانکه ما را ساعات بعد هست چندین ح ش در نقصان اصل زحل که هست
این س ط ضرب کردیم مضروب این ۸ ع ۱ ۳ ۹ ۳ را بر دوازده که نصف سدس
بعد است قسمت کردیم شد خارج این ح و از نقصان اصل زحل که هست کم
کردیم باقی ماند این س ط و این حصه نقصان زحل است بقدر بعد او از طالع
اینرا از عطیه شمس کم کردیم باقی عطیه معدل ماند این لح و این مدت سی سال باشد و

هفت ماه و هجده روز بترتیب در زیاده کردن سعدان طریق همین است اگر چه ذکری
رفته است ازین عمل در شعبه هیلاج و کدخدا اینجا اصلاح دیدیم یاد کردن بدین
وجه که مناسبست و اگر دلیل تحت الارض باشد بعد از مرکز غارب گیرند و بر اجزای
ساعات کوکب عمل کنند تمرین ی در … طول خواهند تا بزمانی معلوم
بدانند که تسییر اوسط بکجا رس… سالهای تام بر برج طالع
بر افزایند اگر از دو زیاده شود د… تسییر بود در مبدا
سال ناقصه و اگر با سالها ماه و رو… ند و با آن موضع
تسییر جمع کنند آنچه شود موضع تسییر بود مثاله طالع این و ح بر طالع چهارده سال
فرض کنیم که گذشته است شمسی و دو ماه و ده روز پس چهارده سال تامه را چهارده برج
بر طالع زیاده کردیم و دو برج انداختیم ماند این ح ر ح و این تسییر بود در مبدا سال
ناقصه حصه دو ماه این ح را حصه ده روز این ط مبلغ این ه اینرا بر موضع تسییر زیاد
کردیم شد چندین ح ط ه و این موضع تسییر باشد در زمان معلوم اما اگر زمان مجهول
باشد و مسیر الیه معلوم پس این عمل عکس اول بود و چون خواهند تا بدانند که بچند مدت
این تسییر بدان موضع رسد طالع وضع کنند از موضع مسیر الیه و اگر نتوانستند بدانچه
مانده هر برجی سالی بود و هر دو درجه و بیست و هشت دقیقه ماهی و هر پنج دقیقه یک
روز چنانکه نموده ایم آنچه جمع شود مدت رسیدن زمان تسییر بود از درجه طالع بموضع
معلوم مثاله طالع این و ح موضع مسیر الیه این ا ح وضع کردیم طالع از وی و تفکیک

دور

دو ماه ندیم ماند این و ا ح از حصه وری ماه و سال بدادیم حاصل آمد شش سال
طالع شش سال از شش برج وانبیست هفت درجه و هشت دقیقه یازده ماه معلوم
شد که این مدت را تسییر درجه طالع بموضع افتاب خواهد رسید شعبه ح دو عطیه تسییر
نه تمار تمرین ا در تسییر مرکز غا… خواهند که تسییر و تدی کنند ازین دو
وتد بموضع سه… مین ربع بود بگیرند مطالع درجه
عاشر بخط است… طالع آن دلیل بخط استوا و این
تالی بود پس مقد… درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز
و این رسیدن تسییر … سالی اما اگر تسییر یکی ازین دو مرکز کنند بکوکبی که
او را عرض باشد اول عرض او بدانند و درجه ممر او استخراج کنند و مطالع درجه ممر بگیرند
بخط استوا و این تالی باشد مطالع وتد عاشر یا رابع که مقدم است از تالی کم کنند باقی
درجات تسییر بود هر درجه سالی هر دقیقه شش روز مثال فرض کردیم مرکز عاشر
این ح ر ط مطالع او بخط استوا این قسر و که مقدم است موضع سهم سعادت
این و ر له مطالع او بخط استوا این قمر م که تالی است پس مقدم از تالی کم
کردیم باقی ماند این لد یه و این مدت رسیدن وتد عاشر است بسهم السعادة
و طریق مرکز رابع همین است تمرین ب در تسییر درجه طالع و غارب چون خواهند
که تسییر و تدی کنند ازین دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی که عرض ندارد مطالع طالع بگیرند
ببلد و آن مقدم باشد و بگیرند مطالع آن دلیل ببلد و آن تالی باشد و اگر بکوکبی را

کداو را عرض باشد عرض او بیابند و درجه طلوع او استخراج کنند و مطالع درجه طلوع او
بگیرند آن تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالی بود چنانکه
گفته ایم اما تسییر درجه غارب کنند بگیرند مطالع نظیر او ببلد یعنی مطالع الطالع آن مقدم
باشد و مطالع نظیر دلیل دیگر که تسییر بدو می رسانند ببلد آن تالی بود و اگر مسیر السیط
عرض بود درجه غروب او استخراج [illegible] او بگیرند درجه غروب
تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند با [illegible] در استخراج ساعات
بعد دلیل از او تاد پیش از آنکه تقریر [illegible] میشود و آن چنانست
که معلوم است بتحقیق که هر ربعی از ارباع معدل النهار شش ساعت معوج طالع
میشود و طلوعات ارباع فلک البروج بیش و کم این باشد بعلت عروض البلدان پس چون
اجزای دلیل را که مقدم گفته ایم تسییر خواهند کرد مثل اجزای وتدی یعنی بحاق آن
وتد باشد تسییر او چنان کنند اما اگر مقدم از وتد دور افتاده بود اینجا واجب کند معرفة
ساعات بعد او از آن وتد جهة آنکه گفته ایم که اگر مقدم بر وتد عاشر یا رابع بود اجزای
ساعات او پانزده درجه باشد راست و چون فرض کردیم که دور از همه است لازم آید که
اجزای ساعات او بعادت کرده بود تفاوت کرده بود پس ساعات معوج از وتد تا
دلیل معلوم نباشد و از دلیل تا وتد بعد از وی همه معلوم نبود پس ضرورتی باشد معرفة
ساعات بعد دلیل از وتد و نسبت او بشش و معرفة اجزای ساعات او بحسب تا این بین دو
نسبت مطالع الطالع که او را مقدم خوانده ایم معدل شود و در هر ربعی که باشد و مطالع

کلا

تالی که مسیر الیه است هم معدل گردد بدان ساعات بعد مقدم از وتد لما شبهتی
محتاج باین عمل و آن چنانست که اگر مطالع مقدم را ساعات بعد او از وتد معدل کنند
بعلت دوری او از وتد و تفاوت اجزای ساعات او واجب کند مطالع تالی را بدان ساعات
بعد مقدم معدل کردند چون بعد تالی از آن وتد زیاده از بعد مقدم باشد و نسبت
ساعات او بیش [illegible] اجزای ساعات تالی او اجزای ساعات
مقدم اما آن [illegible] ساعات بعد تالی هم معلوم کشتی و
نسبت اجزای [illegible] نسبتها معدل کردندی لما دانستن
اجزای ساعات چنان باشد [illegible] دلیل را بر دوازده قسمت کنند اجزای ساعات
او حاصل آید اینها از سی کم کنند باقی اجزای ساعات نظیر او ماند چون این مقدمات
معلوم شد و خواهند که بدانند که ساعات بعد دلیل که میان دو وتد افتاده باشد
بعد بگیرند از وتد تا دلیل و اجزای ساعات او استخراج کنند و آن بعد را بر این اجزای
ساعات قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود از وتد چنانکه اگر دلیل از وتد
عاشر در گذشته بود مطالع او بگیرند بخط استوا من اول الحمل و مطالع عاشر هم بخط
استوا از وی کم کنند آنچه ماند بعد او بود از وتد عاشر و چون آن بعد را از نود کم
کنند باقی بعد ماند از دلیل تا وتد طالع پس آن بعد از وتد عاشر تا دلیل چون این ساعات
بعد را از شش کم کنند ساعات بعد ماند از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل ما بین سابع و
رابع افتاده بود مطالع وتد رابع بخط استوا از مطالع دلیل کم کنند باقی بعد دلیل ما تا

تا وتد رابع از ابر اجزای ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود
از وتد رابع اما اگر ما بین طالع و رابع افتاده بود مطالع طالع ببلد از مطالع طالع ببلد
کم کنند باقی بعد دلیل بود تا وتد طالع از ابر اجزای ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج
قسمت ساعات بعد بود از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل ما بین سابع و عاشر افتاده
بود مطالع نظیر وتد سابع ببلد [illegible] نظیر دلیل کم کنند باقی
بعد دلیل بود از وتد سابع تمرین [illegible] و طالع افتاده بود
بدلیلی که هم درین ربع بود گفته شد [illegible] تسییر میکنیم مقدم میخواهیم
و مسیر الیه تالی پس چون عاشر مقدم میان عاشر و طالع افتاده بود و تالی هم درین ربع بود
بگیرند مطالع مقدم بخط استوا و ببلد و تفاضل بدانند میان هر دو مطالع و آن
در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه حاصل آید
تعدیل باشد پس اگر فضل مطالع خط استوا را بود بر مطالع ببلد تعدیل بر مطالع
خط استوا زیاده کنند تا در هر دو حال مطالع خط استوا معدل کردد و هم چنین
مطالع تالی بگیرند بخط استوا و ببلد و تفاضل بدانند و هم در ساعات بعد مقدم از
وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه خارج شود تعدیل بود پس اگر فضل
مطالع خط استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع ببلد را باشد تعدیل
بر مطالع خط استوا زیاده کنند تا بدین هر دو عمل مطالع خط استوا معدل کردد
پس مطالع معدل مقدم بخط استوا از مطالع معدل تالی بخط استوا کم کنند باقی که

ماند

ماند هر درجه سالی حساب کنند و هر دقیقه را شش روز یعنی این مدة تسییر مقدم
بتالی رسد و این عمل تسییر جزو [illegible] است بحق و معلوم تمرین ه در تسییر دلیلی که
ما بین سابع و رابع افتاده بود بدلیلی که هم درین ربع بود و اگر مقدم میان سابع و
رابع افتاده بود و تالی نیز درین ربع بود بگیرند مطالع نظیر مقدم بخط استوا و ببلد
و تفاضل میان [illegible] مقدم از وتد رابع ضرب کنند و بر شش
قسمت کنند تعدیل [illegible] نظیر خط استوا را بود تعدیل از وی
کم کردیم و اگر فضل [illegible] بر مطالع نظیر استوا افزایند تا
مطالع خط استوا معدل شود [illegible] نظیر تالی بخط استوا و ببلد بگیرند و تفاضل
ما بین دو مطالع را هم در ساعات بعد مقدم ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل
بیرون آید چنانکه گفتیم از مطالع نظیر تالی بخط استوا کم کنند اگر فضل او را بود و بر
وی زیاده کنند اگر فضل ببلد را بود مطالع نظیر مقدم بخط استوا وضع کنند باقی
درجات تسییر ماند تمرین و در تسییر دلیلی که ما بین وتد طالع و رابع بود و دلیل دیگر هم
درین ربع بود اگر مقدم میان وتد طالع و رابع باشد و هم تالی درین ربع بود بگیرند
مطالع طالع ببلد و خط استوا و تفاضل میان هر دو را در ساعات بعد مقدم از
وتد طالع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع بلد را
بود بر مطالع خط استوا تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع خط استوا بود تعدیل
بر مطالع بلد افزایند تا مطالع بلد معدل کردد و با مطالع تالی همین عمل کنند پس مطالع معدل

مقدم ببلد از مطالع معدل تالی ببلد کم کنند باقی درجات تسیر ماند **ثمره د** در تسیر دلیلی که
مابین سابع و عاشر افتاده بود بدلیلی که هم ... ربع اگر مقدم میان سابع و عاشر
افتاده بود مطالع نظیر او بگیرند ببلد و خط استوا و تفاضل هر دو در ساعات تعدیل
مقدم از وتد طالع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع
بلد را بود بر مطالع خط استوا ... و اگر فضل مطالع خط استوا
بود تعدیل بر مطالع بلد افزایند تا ... یا مطالع تالی همین عمل کنند
پس مطالع معدل مقدم ببلد از مطا... کنند باقی درجات تسیر ماند
ثمره ح در تسیر دلیلی که مابین سابع و عاشر افتاده بود بدلیلی که هم درین ربع اگر
مقدم میان سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر با و بگیرند ببلد و خط استوا و
تفاضل هر دو را در ساعات تعدیل مقدم از وتد سابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند
تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل از وی کم کنند و الا
بروی افزایند تا مطالع نظیر بلد معدل شود و با مطالع نظیر تالی ببلد همین عمل کنند
پس مطالع نظیر مقدم ببلد از مطالع معدل نظیر تالی ببلد کم کنند باقی درجات تسیر ماند
ثمره ط در تسیر او تاد و بعد عملی که پیش ازین کردیم تسیر جزو معلوم بود بجزو معلوم
و این تسیر جزو معلوم است بجزو مجهول و وجه عمل آنست که تسیر و تد معلوم کنند
تا دلیل را بر حقیقة وتد باشد بعد هر یکسال یکدرجه بر مطالع طالع زیاده کنند
یا بر مطالع دلیلی که بر درجه طالع افتد و او را مطالع معدل خوانند و نظیر او بگیرند

بمطالع

بمطالع بلد موضع تسیر درجه طالع یا موضع تسیر آن دلیل حاصل آید پس صاحب حد
آن درجه را قاسم خوانند و حکم او را طبیعت قاسم کنند چنانکه ذکر رفته است و نظیر
این تسیر موضع تسیر درجه غارب بود و صاحب حد قاسم باشد اما اگر بر مولود سالها
گذشته باشد و خواهند که در وقت معین بدانند که درجه وتد بکجا رسیده است
مثلا خواهند که تا موضع تسیر د... ... سالهای تا مدت گذشته را بر مطالع
طالع زیاده کنند و اگر با سالها ماه ... ... بر آنجا افزایند تا مطالع
باشد قوس او بگیرند بمطالع بلد ... شود و نظیر او موضع تسیر وتد
غارب باشد اما همین مطالع معدل را قوس کنند در جدول مطالع خط استوا از
اول الجدی موضع تسیر وتد عاشر حاصل آید و نظیر او موضع تسیر وتد رابع بود پس
احکام هر یک از قاسم کنند و حکم دلیل بر او تاد افتاده باشد همین است **ثمره ی**
در تسیر دلیلی که مابین الوتدین افتاده بود بجزو مجهول بدین عمل شبیه آنست
و آن چنانست که ما هر دلیل را که میان دو وتد است بجزو تسیر معلوم کنند و جهت
مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد چنانکه در پیش رفت اینجا این عمل
حاجت نیست چون تسیر او بجزو معلوم راندن نمیشود اما از روی قیاس آنست
که مطالع را معدل کردن مطالع جهت بعد اوست از وتد نه جهت مسیر الیه که تعدیل مسیر الیه
تبع اوست و ذکر رفته است که تعدیل مطالع مقدم مناسب ساعات بعد او بود از وتد
و مناسب اجزای ساعات او بحسب موضع و این هر دو علت اینجا موجود است پس واجب کند مطالع

او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد اگر مسیر الیه مجهول است گو باش چون مطالع دلیل
معدل کنند تسیر او بحسب ربع او برانند چنانکه هر یکی را نموده ایم **شعبه ند** در احکام مدبرات
و قواسم شش اثمار **ثمره ا** در احکام مدبران در پیش گفته ایم که مدبران کواکبی باشند که
تسیر شعاع بجرم او رسد و حکم آن هیج از مدبر کنند تا تسیر در شعاع او باشد یا بجرم او
پس اگر مدبر سعد بود و در اصل ... او را در طالع حظی نباشد باید در موضع
شعاع خود دلیل کند بر سعادت حال ... ای روحانی مولود و صحت بدن بود و دوری
از مکروهات و اگر در بیت المال مدبر حظی دارد دلیل حصول مال بود و معاونت هر کس
اگر در بیت السلطان حظی دارد دلیل سعادت بود از قبل سلطان و بود در عمل نیک
و رواج کارها و وقع جاه و شهرت در شهر و سعادت حال مادر و آنچه بدین بیت تعلق
دارد و اگر در بیت سابع حظی دارد دلیل مناکحت بود و سعادت از زنان و خصمان و
شریکان و موضعی که مولود قصد آن دارد و اگر در بیت رابع حظی دارد دلیل نیکی حال
املاک و ارتفاعات و خوشی عیش در مسکن و پدران و مادران و عاقبت کارها
حکم هر دوازده برج همین است اما اگر مدبر نحسی باشد باید حکم نحسی بود حکم بر عکس بود
و هر بیتی را که فسادی افتد از طبیعت آن نحس بود خصوصا در اصل یا محترق یا منحوس
بکسوف یا خسوف و مانند این اما اگر مدبر نحس یا منحوس صاحب دوازدهم بود باید در دوازدهم
بود دلیل پریشانی بود و غلبه دشمن و حبس و فساد دواب و انواع از قرض و اگر
مدبر نحس یا منحوس صاحب ششم بود دلیل بیماری بود و گرانی اندام و نقصان شهوت خاصه

در ایام

در ایام کهولت و مکروه رسد از نبات و مردم فرومایه مثال آنست که اگر مدبر زهره بود
و منحوس شده در اصل باید وقت پس مضرت رسد از بسیار خوردن و راندن شهوت
و مانند این و اگر زهره بمریخ منحوس بود مضرت از فسق باشد و طلب حرام و خیانت
با زنان و خواهران و قتل و بیماریها از ماده صفرا و بلغم و مکروه از لشکریان و تهمت
خوارج و دروغ گوی و مانند ... منحوس بود مضرت از شهوت زنان پیر
و تنگی معاش و فضیحت کارهای نا... ... و بیخودی از ماده برودت و مکروه
از مشایخ و بندگان و ماننده ... مشتری بود و منحوس بمریخ در اصل یا وقت
پس مضرت از غذاهای چرب و شیرین خاصه گوشت و طلب مال حرام بر خصت شرع و
دم و ابخره و دروغ و نفاق و سوگند خوردن و مکروه رسد از حاکمان و دربونی بود
از سبب حرارت و دمیدن بعضی از اعضا و اگر مدبر مشتری بود و بزحل منحوس در اصل
یا در وقت مضرت از دعویهای کهن بود و شر از پادشاهان و اهل صحرا و خلل متکال
و مکروه رسد از خویشان و درویشان با دیانت و بی علم و مردم منافق و بیماریها
بود از سبب اندیشه اما اثر خیر و شر مدبر تا وقتی بود که تسیر در شعاع او بود یا بجرم
او باشد چنانکه یاد کرده ایم اما اگر مدبر عطارد بود با هر کوکبی که باشد فعل او کنند
از سعد و نحس یا در بیت هر کوکبی که بود اما اگر بذات مسعود بود دلیل قوت رای و تدبیر
و نکو ساختن بنیاد و هدایت و نکاح و مکروه رسد از بی خردی مردم فرومایه و عاجز شدن
بسبب افترا و نفاق کردن ایشان اما وجه دیگر آنست که مدبر در هر بیت که باشد چون

نحس شود در وقت تدبیر و مضرت بموضع او رسد از طبیعت نحس و منسوبات او بصاحب طالع
و از نسبت نحس بطالع و مثال طالع ثور باشد و زهره در یازدهم محجوب شود و مدبر بود در ونی
و متصل در پنجم و زهره و سنبله در مقابله او مولود را از دوستانی که دل بسته بود بجمال
ایشان خاصه زنان شریف باشند مکروه رسد یا چنین کسانرا مضرت رسد از
بزرگان مولود یا از سفر مولود [illegible] لود و آن قوم مردم حکیم بوند یا از
خاندان قدیم باشند یا فرزند مولود [illegible] ضرت رسد یا فرزند مولود سبب فساد شود
یا اخبار بر مولود را رنجوری بدید آید [illegible] ده بلغم یا از عشق یا از سوداهای فاسد
اما اگر مدبر بسعدی مسعود شود حکم بر سعادت باشد از طبیعت آن سعد و موضع
بیت او و آن سعادت مناسب آن سعد باشد با طالع چنانکه اگر آن سعد مشتری بود
او صاحب بیت المال بود سعادت مالی دهد و اگر در خانه پنجم بود مال از وجه فرزند
دهد یا از کند فرزند یا از طرف و این طریق تمزیج دقیق است تامل نیکو واجب داند
و موضع مدبر و نظرهای قبول و رد و مودت و عداوت را اعتبار کیرد قسم -
در احکام تسییر اعظم اول مقدمه کفته میشود که در قسم اول یاد کرده ایم که تسییر اعظم
جهت راندن هیلاج و کدخدا است تا و تا دار ربعیه بهر دلایل اصل است بموضع
سعود و نحوس و دلایل قاطع تا از انجا استدلال کنند ببقا و فنای موالید و سعادت
و شقاوت او و اما پس چون تسییر دلایل عمر بمواضع نحوس رسد از انچه نموده ایم دلیل
قطع عمر باشد از طبیعت آن قاطع و مواضع او و نسبت مسیر و مسیر الیه با طالع و اصل

دلیل

و تحویل برج انتها و کلیات اعتماد بر این اصول باشد و حکم کلیات سعادت و نحوست
قوتهای ظاهری و باطنی اما اگر تسییر اوتاد یا تسییر نیرین یا تسییر شایح هر دو یا تسییر
دلیل دیگر که بر درج و تری افتاده بود یا ما بین الوتدین باشد بموضع نحسی رسد دلیل
فساد مزاج بود و نقصان حواس ظاهر و قوتهای باطنی بحسب دلیل و موضع تسییر و
موضع مسیر الیه اما اگر تسییر دلایلی [illegible] بموضع سعدی رسد استدلال کنند
بسعادت حال آن قوتها اگر کفته [illegible] و سلامتی و سعادتهای داخلی و خارجی
اما اگر تسییر بعض دلایل بسعود و بعضی بنحوس رسد حکم بر غلبه دلیل کنند و قبول و رد
هر یک در اصل و در وقت و اعتبار نظرها کنند چنانکه کفته ایم و تمیز کنند میان
مانع و معطی بفکرت تمام پس ما از احکام هر یک چیزی یاد کردیم بحسب قاسم مفرد تا
از انجا قیاس کنند اما اگر قاسم درجات تسییرات از دلایل کلیات سعد باشد خاصه
در اصل مسعود بوده دلیل طول عمر بود و خوشی عیش از داخلی و خارجی و اگر قاسم نحس
باشد حکم او بر عکس ضد اما اگر بر موضع تسییر در بعد طالع قاسم مشتری باشد دلیل
کند بر پاکی مولود و راستی و مشغول بودن بطاعات و طلب مال و تحصیل علوم
دینی و حکومت و رونق بوجه احسن و مجالست با وزرا و مردم سعتمد و معروف
و شهرت یافتن بنام نیک و پوشیدن لباسهای کبود و کرم نمودن و اعتدال
مزاج مایل بحرارت و سلامتی قوتها و همه احوال مناسب سال عمر باشد و این اصل را
نیکو اعتبار کنند در جمیع احکام اگر قاسم زهره بود دلیل کند بر طلب لذات و غذاها

چوب شیرین و راندن شهوت و صحبت خوبان و اصحاب طرب و زنان و کودکان و بوهای
خوش و پوشیدن لباسهای سفید و زنانه و لطیف و ساختن زینت و اعتدال مزاج
مایل برطوبت و تندرستی و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر کوفتگی اندام و تعویق در کارها
بسبب سال عمر و دلتنگی و صبر و کم همتی و طمع داشتن و نا امید نیستن و کشیدن جور از مردم
فرومایه و پریشانی خاطر و افتا [illegible] ته دل شدن و پوشیدن لباسهای
کهن و خوردن غذاهای بد [illegible] ردم جاهل و مایل شدن مزاج ببرودت
و بدید آمدن امراض مزمنه و [illegible] قاسم مریخ باشد دلیل کند بر شدت و شتاب
زدگی و عیاری و دلیری و ظفر جستن و راندن امر و نهی و کوشیدن در آزار خلق و
تلف کردن مال و اختلاط جستن با ارباب سلاح و ترکان و رندان و حرب و خصومت
کردن و کار بستن انواع سلاحها و مفسد شدن در امور آخرت و فسق و ریختن
خون حیوانات و پوشیدن لباسهای سرخ و جامهای حریر و میل مزاج بصفرا و
رنجوریهای دموی مناسب سال عمر و اگر قاسم عطارد بود دلیل کند بر قوت رای و تدبیر و
فصاحت و بلاغت و عقل و خواندن اخبار و صحبت ارباب قلم و مردم عالم و حکیم و میل
بعلوم دقیق و بیع و شری غلامان و دلخوشی از مستوفیان و وکیلان و خوش زبانی
و لطیفه کفتن و رغبت بشعر و دبیری و معلمی و نقاشی و لعب و پوشیدن لباسهای
ملون و مزاج مایل باشد بمزاج برج عطارد و در بعد قسمت قسم ٧ در احکام تسییر وتد
رابع اگر وتد رابع قاسم مشتری باشد دلیل کند بر زیادتی اسباب و املاک و مساجد و عمارت

جز

خیر و نیکی عواقب امور و ساکن شدن در مقامهای عالی و یافتن مال خاصه مدفون و
نیکی ارتفاعات و فراخ دستی و نیکی احوال پدران و مادران و قوت حرص و اختلاط
با علما و یافتن سعادت از بزرکان اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر کرم و میل کند
بصحبت اهل طرب و لذات و رغبت بطعامهای خوش و شهرت یابد در شهر بحسن سیرت
و عمارت باغ و بستان و سرداب و حو [illegible] اهای با نزهت و سعادت پدران و
مادران و نیکی ارتفاعات و شیرینیها [illegible] منتقل شاید اگر قاسم زحل باشد دلیل کند
بر رفتن در سفر و متشکی شدن از پدران و مادران و انقلاب احوال ایشان و اعتراف بیماری
و موت ایشان و میل بزراعت و عمارت کوه و خانه و کاروانسرا و نیکی یابد از ارتفاعات
خاصه حبوبات و شدت پیدا از دهقنت و خلاف بندکان و دوستان و طلب عزلت و
دلتنگ باشد و ترشروی و بیچارکی و در مقامها ساکن شود که راضی نبود و فقا فقر
اندیشی باشد اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر خرابی خاندان و پریشانی املاک و ساختن
مسکن در میان لشکریان و ترکان و کریختن و خوف از بندکان و قتل و مایل شود
بشر و راه زدن و مکر و حیل و آزار پدران و مادران و بیماریهای خفی و دلیل سوختن
جاها و بیدادی کردن و بیعاقبت شدن در کارهای آن جهان اگر قاسم عطارد باشد
دلیل کند بر نقاش خانها و جاهای با شکوه و کوشکها و خان و دکانها و بیع و شری
املاک و معماری کردن و بزرک شدن بر سر اصحاب حرف و صناعت و دلال و اهل
بازار و اشتغال از وطن بتجارت و بنا بر آمیختن با اهل دیوان و اهل فضل و دبیران

و رغبت او بعلم مساحت و بنایی و قوت تدبیرهای پدران و مادران **ثمره** در احکام تسییر
وتد سابع اگر بر وتد غارب قاسم مشتری بود دلیل کند بر فراغت از خصمان و مصالحه
و شادی و رستی مولود و خوشی عیش و رای و تدبیر و مصیب بودن در ورع و صلاح حال
اهل بیت و یافتن منفعت از شرکا و عیال و فخر کردن این طایفه بدو و سلطانی کردن
ایشان و افتادن کارهای شرعی […] مال و توانگری خاصه بالبیع بر خود و ساختن
معاملات و نیک بودن فرزندان خاصه پسران و مبارکی عقد و نکاح و شرکت و سفر
و حضور غایب و قدر دیدن و کم شدن اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر قبولیت از طرف
زنان و شریکان و خادمان و خصمان و یافتن شهرت و نام نیک و معرفت از کنار
این قوم و افزونی محبت با اهل بیت و اصحاب طرب و زنان و عشق و یافتن نشاط
و لذات و رغبت بنکاح و شرکت و حصول جفت خوب صورت و بسیاری فتح از روی
زنان و بمراد ایشان رفتن و تسلط ایشان و فریب و شادمانی کردن و افتادن سفر
با خیر و یافتن مال خاصه از اهل و عیال و نیکی و شرکت و مناکحت و نیاد شدن دوستان
و فرزندان خاصه دختران و رایهای صایب و صحت و سلامتی مولود و اهل بیت و یافتن
لذات و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر شرکت میان مولود و خصمان و شریکان
و طمع کردن دزدان بخانها و مال او و قصد خصمان بر زیان و خوف از دعوهای کهن و نا
سازکاری اهل بیت و انبازان و بودن خیانت ایشان و افتادن بغربت و رنج و مشقت
و شکستگی ایشان و بیماری یا موت اهل و عیال و ضدان و افتادن طلاق و فراق

دلیل توانگری از مال زنان و باشد که ما بین زنان و خصمان شود از ضعف و مولود را
بیم بود از بیماریهای مزمن و سوداهای بد و ضعف قوت شهوانی و نشاط و بدی
مناکحت و شرکت از خوف و موت بود و اهل بیت با خصمان قصد و حیله و کید اندیشند
و بدی بیند از فعل خویش و بد باشد سفر و معامله و اگر قاسم مریخ باشد دلیل خیانت
زن و انبازان باشد و خصمی او بود […] شاید در این وقت امانت نهادن و باز
گفتن و سفر کردن و زن خواستن و انبازی کردن بود و سستی با زرگان و لشکریان
و شناختن اهل بیت با غیری و افتادن خصومت و بخشم رفتن او و بچیزی عهد بدم دادن
و قصد کردن و خیانت این قبیل و باشد که بر دست مولود خطایی رود و با خوف
و اندیشهای خطا کند و خصومت کند و شود و زنان بروی غضب باشند و او بدیشان
و فحش و لواطه مشهور شود و خود را در فتنه اندازد و بی باکی و بد اعتقادی خاصه
در دین و مذهب و اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر بسیاری بیع و شری و افتادن
بغربت و آموختن علوم از طب و نجوم و احکام دلیل قوت رای و تدبیر بود و معیشت و
حیله سازی و دلیل فراست و شناختن مزاج مردم و مایل شدن با مردان و اگر نکاح کند
دختر بزرگ و شریفه بدست آرد عاقل و هوشیار و کدبانو و زبان آور و مولود
بسیار فهم و دروغ او بر گوید خاصه زنی و انبازش و بروی نفاق و غلبه کنند و او را
بسبب زنان خصومتها افتد و مال او بطراری برند و نبوشتن تعویذ و مکر و قید
آرند **ثمره** در احکام تسییر وتد عاشر اگر بر موضع تسییر وتد عاشر قاسم مشتری باشد دلیل

کند بر شغل و عمل خیر و پیش آمدن کارهای نیک با نفع و دلیل تواضع و قبول بزرگان و
خداوندان دولت و میل بامور آخرت و صحبت ملوک و وزرا و قضات و دلیل راندن حکم
بود و افزونی جاه و پیش رفتن بازرگانیهای با سود و نمودن کرم و توانگر شدن و شهرت
یافتن بنام نیک و دوستی کردن با اهل طاعت و علما و رغبت کردن بعلوم دینی و تدبیر
و پوشیده داشتن اسرار و نفا[…] احوال مادر بود و پارسایی و صحت و
خوشی مولود بمال و جاه اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر عمل بزازی و عطاری و امیری
مطربان و زینت سازی و بیع و شری برده و انواع پیرایه و ملازمت خاتونان و جا
و معامله با این طبقه و افزونی جاه و خرمی از کنار اصحاب طرب و پیش رفتن امور و مشهور
شدن بعاشقی و یافتن منفعت از طبقات زهره و از بزرگان و مردم خوب صورت و نیکو
سیرت و لطیف طبع و دلیل دیدن سعادتها و لذتها و نشاط و خوشی زندگانی و تلطف و
با مادران و خواهران و دوستان و توانگر شدن و بمراد رسیدن بهر حیلهای این
جهانی باشد اگر قاسم زحل بود دلیل کند بر بسته شدن کارها و خوف از سلطان و
نزدیکان سلطان بسبب دعوهای دیرینه و افتادن از چشم بزرگان و از شغل و
عمل و حرمت و در بیم و هراس ماندن و اندیشهای محال و پیش آمدن کارهای درشت
و خوفناک و رسانیدن شدت بمردم و خوض کردن بکارهای دشوار و بیم افتادن
از بلندیها و خوف از جاهای تاریک و صحراهای هولناک و مشغول شدن بکار عمارت
و زراعت و آبادانی زمینهای خراب و توانگر شدن و شهرت یافتن و خوف موت مادر

بود یا بیماری صعب و اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر رغبت کردن بسلاح و خدمت
سلطان و لشکریان و طلب داشتن حکومت و امر و نهی و جستن حرب و مکر و خصومت
و کارهای با خوف و بیم باشد از زخم و مایل شدن بقتل و رنجانیدن خلایق و خیانت
کردن و بدکاری و ظلم و ضلالت و هر بدی که بکند زود بروی باز گردد و سبب هلاک و قتل او
شود و از افتادن یا آتش بیم بود و […] بود و یار شدن با دزدان و مادر او را
خوف باشد از قتل یا بیماری اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر صحبت سلطان و اکا
ارکان دبیری و شعر و منطق و فصاحت و بلاغت و یافتن شغل و عمل چون نیابت و وکالت
و منجمی و طبیبی و کارهای دیوانی و صناعت باریکی یا خواندن کتب و دلیل شهرت باشد در
شهر و دلیل توانگری و تصرف جاها و باشد که بازرگانی کند و بیع و شری متاعهای
نفیس و رغبت کند با اختلاط ارباب عقل و اهل فضل اما حکم نیرین اینست که
اگر آفتاب در اصل یا در وقت مدبر یا قاسم که سعد باشد ناظر بود بمودت نماید در کتب
طلب صحبت ملوک و توانگری و شهرت و جاه و قوت عقل عزیزی و پیش رفتن کارهای
آخرت و نیکورایی و رسانیدن حکومت و سروری قوم و آثار و مانند آن شرف نیست اما اگر
مدبر یا قاسم نحس ناظر بود از نحوست او کم کند و مانع تفاوت او شود اما اگر این احوال
قمر را باشد همچنین چنان اثرها کند اما کمتر از آفتاب و زیاده کند قوت عمل و کسب و
کارهای این جهانی پیش رود و بزرگی یابد بر عوام الناس و اقربا اما اگر مدبر یا قاسم نحس
بود بکاهد از نحوست او بقدر قوت و قبولیت اما اگر نظر نیرین بعداوت بود مضرت رسد

چنانکه یاد کرده‌ایم در تمرین دوم از شعبهٔ اول و اگر محترق باشد خوف موت بود اما احکام
استیلای کواکب یا بودن با ایشان در اوتاد حاصله در دین و تدین باشد و یا دهها گفته‌ایم
که احکام بمناسب شخص باشد و شرف و خسته او و مناسب حال عمر او و قبول و در صغر و کبر
و احوال هر یک تمرین و در تمزیج قاسم با دلایل اصلی بوقت احکام و مثال از طالع خود
شرط در این صورت آنست که بنگرند [illegible] کام بقاسم تا در اصل قوی بوده است
بقوتهای ذاتی یا عرضی یا ضعیف بوده اگر قوی بوده است بقدر قوت در سال تسییر
سعادت زیاده کند انا بخبر گفته‌ایم و از شقاوت بکاهد و اگر ضعیف بوده است از
سعادت کم کند و در شقاوت بیفزاید اما در سعادت و شقاوت با دلایل طالع در
اصل نسبت دهند بدان طریق که بنگرند تا قاسم را و برج تسییر را با طالع نسبت است
یعنی قاسم صاحب ضمیر بیت است از طالع و برج تسییر هم ضمیر و قاسم در موضع تسییر
غیر حد هیچ حظی دارد یا این برج او را جایگاه بد است و با بدان از قوت و در و شهادت
احکام نهند و در آمیزند قاسم را با دلایل اصلی در اتصالات و انصرافات بنگرند قول
و در هر یک او در موضع خود در اصل و در وقت هم چنانکه تسییر ابتدا اعتبار است سیر
کواکب و حالات هر یکرا اعتبار است که هر یک به وقتی دوری تمام کنند در دوازده خانه
طالع پس واجب باشد تسییر کواکب هفتگانه و نظرهای هر یکرا با قاسم امتزاج دادن و هم
طرق اضایع نگذاشتن و بسی هم رسیدن بقدر قوت و احکام بر دلیلهای قوی‌تر
نهادن که اثر آن ظاهرتر بود و مثال تمام این شعبه آنست که کل دلایل اصلی از کواکب

و از

می‌کنیم بودن و سهامات تسییر اعظم باشد هر سال طالع تحویل کنند و برج انتها بدانند
تا معلوم شود که تسییر کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده است و حکم سعادت و نحوست
مولود از آنجا کنند و نسبت دهند قواسم و بروج با طالع چنانکه نموده‌ایم اما از تسییرات
تسییر طالع سنوی و شهوری و تسییر طالع تحویل به هر دو شخص و شعاعات هر یک
از اصلی و فرعی حکم آن سال و شهور و ماه او کنند و نیک تامل کنند که این تسییرات با
تسییرات دلایل اصل موافقند یا مخالف در قوت و ضعف و سعادت و نحوست و احکام
بر مقتضای او نهند پس اگر تسییر سنوی از جسد سعدی بنحسی نقل کند فساد او در آن ماهها
باشد و اگر تسییر شهوری یا تسییر طالع تحویل از جسد سعدی بنحسی نقل کند جهت او روزها
بود اما اگر تسییرات از جسد نحسان بجسد سعدان نقل کنند مضرت هر یک
بمنفعت بدل شود چنانکه از برج برآمدن بجای رسیدن و ماننده این و کیفیت
منفعت و مضرت مناسب طبیعت تسییر و موضع او و قاسم بود و مناسب موضع قاسم و
خانه‌های او با طالع اصل شعبه پنجم در احکام زمانها و صاحب دور و فردارات چهار
اثمار تمرین ۱ در احکام زمانها و صاحب دور حکمای یونان احکام بجو من واشان
گفته‌اند و اهل بابل از آن رموز خبر داده‌اند و اهل فارس شرح آن با ضبار کردند و از
آن جمله یکی زمانهای مولود است و این عمل با بابل نسبت کنند و فردارات مغرب خوانند
و اصل این عمل بر عطیهٔ کبری آفتاب نهاده‌اند که صد و بیست سال است و از آن بر هفت
کوکب قسمت کرده‌اند مختلف قسم قمر از ولادت تا مدت عم سال شمسی و بعد از آن

قسمت عطارد است ی سال و قسم زهره ح سال و قسم آفتاب یط سال و قسم مریخ یه
سال و قسم مشتری یب سال و باقی قسم زحل است تا آخر عمر پس هر کدام کوکب که در صورت
طالع قوی‌تر بود مولود در زمان استیلای و تربیت او نیکو حال و با دولت بود مناسب
کوکب با طالع اما در [illegible] سال تربیت قمر مولود در غذا فزا بود و هر لحظه از حال بحال بگردد
چنانکه قمر و غذاهای او بهتر باشد چون انواع میوه‌ها و لبنیات و امثال آن
بعد از عم سال عطارد مستولی شود تا تمام چهارده سال قوت فهم در وی ترقی نهد
و آغاز دانستن چیزها و دریافتن معانی و تعلیم در وی موثر باشد و بدین برابد قوت
اخلاق و خاصیتهای اعمال و دانستن علم و نیک و بد بعد از چهارده سال زهره
مستولی شود تا تمام بیست و دو سال آغاز کند در وی حرکت منی و جنبیدن شهوت
و آرزو بردن بر جفت و خوردن و پوشیدن و خو بفتن مردم و آنچه تصرفات
حیوانیست و بی‌عافیتی کردن بعد از بیست و دو سال آفتاب مستولی گردد تا تمام
چهل و یکسال مزاج مولود قوت گیرد و استیلا جوید و فراغ بر چیزها دادن از هزل و لعب
دوری بصیانت آورد و میل کند بامور آنجهانی و ترحم پیش گیرد و سروری طلب کند
بعد از چهل و یکسال تا تمام پنجاه و شش سال مریخ مستولی شود آغاز بر بدن اندک
بخل و حرص و سخت کوشیدن و آثار خلاف و کسب مال و اندیشه کردن بسیار در امور
و آگاه شدن بضعف قوتهای بدن و حواس و پوشیدن اسرار و عاقبت اندیشی
و کمی شهوات و لذات بعد از پنجاه و شش سال تا تمام شصت و هشت سال مشتری

مستولی

مستولی گردد طلب نام نیک دارد و جهد در کارهای دینی کند و عفو و مانند این خو گیرد
و کمتر کشیدن رنج و مشقت در کار دنیاوی و خود را مستعد امور دینی کردن بعد
از شصت و هشت سال تا تمام عمر زحل مستولی شود پس پدید آید سوادی حرکات در وی
و شهوات و لذات نماند و مزاج سرد گردد و سبکی خواب و بیهوشی [illegible] و از این
جهان روی بر آنجهان آرد و امسال بغایت رسد و علیل شود و مثال آنست که بعد
از چهار سال [illegible] را به دبیرستان فرستادند [illegible] قرآن بیاموخت و تربیت یافت
از استادان [illegible] و در سال ده بمکتب رفته شد اما هر روز بر اشعار بود حظ
اندر دست نیکو بیاموخت و [illegible] علم استیفا کامل بود و در [illegible] مغول بتجارت مشغول
شد و [illegible] گرد و چند گرت بخراسان و [illegible] رفت این کودک متوجه ترکستان گشت
چون سال بر چهارده رسید و [illegible] شد در بخارا [illegible] اتفاق افتاد که دعوی
پادشاهی کرده بود با او یار شدند چهارده روز برداشت آن دولت او را گشت
و در آن وقت قران نحسین بود در سرطان پس اهل بخارا او را از شهر بیرون آوردند و
خواستند که قتل و غارت کنند و اسیر برند اما بعنایت محمود یلواج خوارزمی که وزیر حضرت
خان کریم عادل بود نجات حاصل آمد مردم را از آن بلا و این واقعه مذکور است و شرح
در تاریخ جهانگشای تمرین ب در قسمت فرداران عمل فرداران قدیم است و آن منسوب با هل
فارس است و آغاز این فردار در طالع روزی آفتاب و در طالع شبی آغاز از قمر و اصل
این عمل بر هفتاد سال شمسی نهاده‌اند بدان طریق که قسمت کرده‌اند هفتاد را بر هفت

کوکب مختلف چنانکه آفتاب را ی سالست و ماه را ۹ سال و زحل را یا سال و مشتری را

یب سال و مریخ را ز سال و زهره را هشت سال و عطارد را یج سال اگر طالع روزی

باشد از وقت ولادت تا تمام ی سال مولود در تربیت آفتاب بود و چون ده سال

بر هفت قسمت کنند نصیب هر کوکبی یکسال و پنج ماه و چهارده روز و هفت ساعت بود

پس نصیب خود را بعد از ولادت آفتاب تنها تربیت کند تا نصیب زهره تمام بگذرد بعد

ازین مدت شریک عطارد شود و آفتاب هر دو تربیت کنند تا نصیب عطارد نیز تمام بگذرد

بعد از عطارد شریک قمر شود بعد قمر زحل باز مشتری و باز مریخ و بی شرکت مریخ ده سال

تمام شود بعد از ده سال نوبت فرداریت بزهره رسد از اول سال یازدهم تا کسور نصیب

خود تنها تربیت کند بعد از آن شریک زهره عطارد شود و هر دو تربیت بعد از آن شریک

زهره قمر شود بعد از قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ فرداریت زهره بشرکت آفتاب تمام

شود و بعد از زهره فرداریت عطارد رسد و چون نوبت او با شریکان تمام شود نوبت

بقمر رسد برین قیاس تا تمام هفتاد سال اما اگر طالع شبی بود از وقت ولادت تا تمام

سال صاحب فردار قمر باشد و چون نه را بر هفت کوکب قسمت کنند هر یکی را سالی

و سه ماه و دوازده روز و بیست و یکساعت بود پس این مدت قمر تنها تربیت کند بعد

ازین مدت زحل شریک قمر شود و هر دو تربیت کنند و بعد از آن مشتری شریک شود

و باز مریخ و باز آفتاب و باز زهره و بی شرکت عطارد تمام شود فرداریت قمر بعد از نه

سال نوبت فرداریت بزحل رسد چون نوبت او با شریکان بگذرد نوبت مشتری رسد

و باز

و باز بمریخ با شریکان تا هفتاد سال بر عطارد تمام شود و ما جدولی نهادیم و مدت

فرداریت هر کوکبی را بر هفت قسمت کرده و نصیب هر یک در وی بنهاده تا وقت

عمل محتاج نشوند بقسمت کردن و جدول اینست

الکواکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شمس	ی	ا	ه	[illegible]	ر
زهره	ح	ا	ا	کا	ی
عطارد	یج	ا	ی	ح	ند
قمر	ط	ا	ح	س	کا
زحل	یا	ا	و	له	س
مشتری	س	ا	ح	س	ع
مریخ	ر	ا	ع	ع	ع

پس از هر کواکب هر کدام که قوی حال بوده باشد در اصل

چون نوبت فرداریت باشد که بدو رسد سعادت دهد

از طبیعت خود و شریک مناسب تربیت خود با طالع و اگر

هر هفت نحس بوده باشد اثر نکند اما اگر صاحب فردار قوی

گردد و شریک او هم قوی گردد شر که دران ساعت بیفزاید

از طبیعت خود و اگر شریک ضعیف بود چیزی زیاده کند

قسم د در قسمت ادوار اما صاحب دور نزدیک اهل فارس صاحب طالع است یک

سال اول بعد از ولادت و صاحب دور سال دوم آن کوکب که فلک او تحت فلک صاحب

طالع بود و سال سوم هم چنین تا آنکه عمر باشد دور میکند برین ترتیب اما نزدیک

اهل بابل سال اول صاحب ساعت ولادت بود صاحب دور بود از ساعات معوجه و

سال دوم کوکبی باشد که صاحب دوم ساعت شود از ولادت بر همان ترتیب که

گفته شد پس هر کدام کوکب که قوی حال بود در نوبت دور او احوال مولود نیکو باشد

مناسب طبیعت آن کوکب چنانکه یاد کردیم قسم چهارم در ختم کتاب پیشوای اصحاب

احکام بطلمیوس این علم را بلفظ صنعت خوانده است جهة آنکه احکام هر طالعی بجد

باید ساختن که هیچ طالع در اوضاع دلایل او بر یکدیگر نماند پس احتیاط کند که در صورت

هر طالع فکر و تامل نیکو بجا آوری و بخاطر تیز و ذهن صافی بیرون آرد و احکام سازد

بر اصول و قوانین این صنعت تا حق او کرده باشد و شرایطی که در دیباجه آمدست

از سوء اعتقاد و اما شرایط کار داریم اما آنچه این حقیر درین کتاب یاد کرده آنست که

از آن اقاویل استادان متبحر و درستی است تا کلمه چند از محصول و تجارب خود

چون پیوسته صورة طالعهای سلاطین و اکابر و مخدومان در نظر بود و از هر

یک تجربه و فایده حاصل شده بقدر حال هر شخص و طالع او پس جهد در آن نمود تا آنچه

بر مبتدی دانستن آن آسان تر و بفهم نزدیکتر باشد ثبت شود و در عبارت سهل

آورد و در شرح تطویل کرد و آنچه دور تر بود ترک آن واجب دید و اگر چه خود را

در صدد مصنفان ندانست فشانه ساخت و از حق تعالی توفیق خواست در

اتمام آن وهو ولی التوفیق وهو خیر الرفیق

حسب الفرموده عالیحضرت گرامی منزلت ستوده خصلت مصطفوی نسبت

مرتضوی منقبت فضیلت و کمالات منتسب مستغنی الالقاب والاوصاف

اقا میر عبد الباقی خلف صدق السید الحسیب اللبیب الادیب النجیب

شهاب الانام ملاذ الخواص والعوام ذخیرة المساکین والفقراء والایتام خدام

ذوی العز والاحترام اقا میر محمد حسینا ادام الله تعالی دولته وعمره فی الدنیا والایام تمام

سید فانیه جانبه مخلص دعا گوی محمد حسین بن الحاج محمد خضر سمت اختتام یافت فی

شهر شوال المکرم سنه ثمانین وماته بعد الالف ۱۱۸۰

	ا	ب	ج	د	ه		و	ز	ح	ط	ي	
ا	٤ ا	٤ ب	٤ ج	٤ د	٤ ه	ا	٤ و	٤ ز	٤ ح	٤ ط	٤ ي	ا
ب	ب	د	و	ح	ي	ب	يب	يد	يو	يح	ك	ب
ج	ج	و	ط	يب	يه	ج	يح	كا	كد	كز	ل	ج
د	د	ح	يب	يو	ك	د	كد	كح	لب	لو	م	د
ه	ه	ي	يه	ك	كه	ه	ل	له	م	مه	ن	ه
و	و	يب	يح	كد	ل	و	لو	مب	مح	ند	ا ٤	و
ز	ز	يد	كا	كح	له	ز	مب	مط	نو	ا ج	ا ي	ز
ح	ح	يو	كد	لب	م	ح	مح	نو	ا د	ا يب	ا ك	ح
ط	ط	يح	كز	لو	مه	ط	ند	ا ج	ا يب	ا كا	ا ل	ط
ي	ي	ك	ل	م	ن	ي	ا ٤	ا ي	ا ك	ا ل	ا م	ي
يا	يا	كب	لج	مد	نه	يا	ا و	ا يز	ا كح	ا لط	ا ن	يا
يب	يب	كد	لو	مح	ا ٤	يب	ا يب	ا كد	ا لو	ا مح	ب ٤	يب
يج	يج	كو	لط	نب	ا ه	يج	ا يح	ا لا	ا مد	ا نز	ب ي	يج
يد	يد	كح	مب	نو	ا ي	يد	ا كد	ا لح	ا نب	ب و	ب ك	يد
يه	يه	ل	مه	ا ٤	ا يه	يه	ا ل	ا مه	ب ٤	ب يه	ب ل	يه
يو	يو	لب	مح	ا د	ا ك	يو	ا لو	ا نب	ب ح	ب كد	ب م	يو
يز	يز	لد	نا	ا ح	ا كه	يز	ا مب	ا نط	ب يو	ب لج	ب ن	يز
يح	يح	لو	ند	ا يب	ا ل	يح	ا مح	ب و	ب كد	ب مب	ج ٤	يح
يط	يط	لح	نز	ا يو	ا له	يط	ا ند	ب يج	ب لب	ب نا	ج ي	يط
ك	ك	م	ا ٤	ا ك	ا م	ك	ب ٤	ب ك	ب م	ج ٤	ج ك	ك
كا	كا	مب	ا ج	ا كد	ا مه	كا	ب و	ب كز	ب مح	ج ط	ج ل	كا
كب	كب	مد	ا و	ا كح	ا ن	كب	ب يب	ب لد	ب نو	ج يح	ج م	كب
كج	كج	مو	ا ط	ا لب	ا نه	كج	ب يح	ب ما	ج د	ج كز	ج ن	كج
كد	كد	مح	ا يب	ا لو	ب ٤	كد	ب كد	ب مح	ج يب	ج لو	د ٤	كد
كه	كه	ن	ا يه	ا م	ب ه	كه	ب ل	ب نه	ج ك	ج مه	د ي	كه
كو	كو	نب	ا يح	ا مد	ب ي	كو	ب لو	ج ب	ج كح	ج ند	د ك	كو
كز	كز	ند	ا كا	ا مح	ب يه	كز	ب مب	ج ط	ج لو	د ج	د ل	كز
كح	كح	نو	ا كد	ا نب	ب ك	كح	ب مح	ج يو	ج مد	د يب	د م	كح
كط	كط	نح	ا كز	ا نو	ب كه	كط	ب ند	ج كج	ج نب	د كا	د ن	كط
ل	٤ ل	ا ٤	ا ل	ب ٤	ب ل	ل	ج ٤	ج ل	د ٤	د ل	ه ٤	ل

	ا	ب	ج	د	ه		و	ز	ح	ط	ي	
لا	٤ لا	ا ب	ا لج	ب د	ب له	لا	ج و	ج لز	د ح	د لط	ه ي	لا
لب	لب	ا د	ا لو	ب ح	ب م	لب	ج يب	ج مد	د يو	د مح	ه ك	لب
لج	لج	ا و	ا لط	ب يب	ب مه	لج	ج يح	ج نا	د كد	د نز	ه ل	لج
لد	لد	ا ح	ا مب	ب يو	ب ن	لد	ج كد	ج نح	د لب	ه و	ه م	لد
له	له	ا ي	ا مه	ب ك	ب نه	له	ج ل	د ه	د م	ه يه	ه ن	له
لو	لو	ا يب	ا مح	ب كد	ج ٤	لو	ج لو	د يب	د مح	ه كد	و ٤	لو
لز	لز	ا يد	ا نا	ب كح	ج ه	لز	ج مب	د يط	د نو	ه لج	و ي	لز
لح	لح	ا يو	ا ند	ب لب	ج ي	لح	ج مح	د كو	ه د	ه مب	و ك	لح
لط	لط	ا يح	ا نز	ب لو	ج يه	لط	ج ند	د لج	ه يب	ه نا	و ل	لط
م	م	ا ك	ب ٤	ب م	ج ك	م	د ٤	د م	ه ك	و ٤	و م	م
ما	ما	ا كب	ب ج	ب مد	ج كه	ما	د و	د مز	ه كح	و ط	و ن	ما
مب	مب	ا كد	ب و	ب مح	ج ل	مب	د يب	د ند	ه لو	و يح	ز ٤	مب
مج	مج	ا كو	ب ط	ب نب	ج له	مج	د يح	ه ا	ه مد	و كز	ز ي	مج
مد	مد	ا كح	ب يب	ب نو	ج م	مد	د كد	ه ح	ه نب	و لو	ز ك	مد
مه	مه	ا ل	ب يه	ج ٤	ج مه	مه	د ل	ه يه	و ٤	و مه	ز ل	مه
مو	مو	ا لب	ب يح	ج د	ج ن	مو	د لو	ه كب	و ح	و ند	ز م	مو
مز	مز	ا لد	ب كا	ج ح	ج نه	مز	د مب	ه كط	و يو	ز ج	ز ن	مز
مح	مح	ا لو	ب كد	ج يب	د ٤	مح	د مح	ه لو	و كد	ز يب	ح ٤	مح
مط	مط	ا لح	ب كز	ج يو	د ه	مط	د ند	ه مج	و لب	ز كا	ح ي	مط
ن	ن	ا م	ب ل	ج ك	د ي	ن	ه ٤	ه ن	و م	ز ل	ح ك	ن
نا	نا	ا مب	ب لج	ج كد	د يه	نا	ه و	ه نز	و مح	ز لط	ح ل	نا
نب	نب	ا مد	ب لو	ج كح	د ك	نب	ه يب	و د	و نو	ز مح	ح م	نب
نج	نج	ا مو	ب لط	ج لب	د كه	نج	ه يح	و يا	ز د	ز نز	ح ن	نج
ند	ند	ا مح	ب مب	ج لو	د ل	ند	ه كد	و يح	ز يب	ح و	ط ٤	ند
نه	نه	ا ن	ب مه	ج م	د له	نه	ه ل	و كه	ز ك	ح يه	ط ي	نه
نو	نو	ا نب	ب مح	ج مد	د م	نو	ه لو	و لب	ز كح	ح كد	ط ك	نو
نز	نز	ا ند	ب نا	ج مح	د مه	نز	ه مب	و لط	ز لو	ح لج	ط ل	نز
نح	نح	ا نو	ب ند	ج نب	د ن	نح	ه مح	و مو	ز مد	ح مب	ط م	نح
نط	نط	ا نح	ب نز	ج نو	د نه	نط	ه ند	و نج	ز نب	ح نا	ط ن	نط
س	س	ب ٤	ج ٤	د ٤	ه ٤	س	و ٤	ز ٤	ح ٤	ط ٤	ي ٤	س

	لا	لب	لج	لد	له		لو	لز	لح	لط	م	
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ب
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ج
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	د
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	و
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ز
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ي
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يا
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يب
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يج
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يد
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يه
يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يو
يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يز
يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يح
يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يط
ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ك
كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كا
كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كب
كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كج
كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كد
كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كه
كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كو
كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كز
كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كح
كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كط
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل

	لا	لب	لج	لد	له		لو	لز	لح	لط	م	
لا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لا
لب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لب
لج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لج
لد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لد
له	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	له	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	له
لو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لو
لز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لز
لح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لح
لط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لط
م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م
ما	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ما	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ما
مب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مب
مج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مج
مد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مد
مه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مه
مو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مو
مز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مز
مح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مح
مط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مط
ن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ن
نا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نا
نب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نب
نج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نج
ند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ند
نه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نه
نو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نو
نز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نز
نح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نح
نط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نط
س	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	س	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	س

	ما	مب	مج	مد	مه		مو	مز	مح	مط	ن	
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ب
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ج
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	د
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	و
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ز
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ي
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يا
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يب
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يج
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يد
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يه
يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يو
يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يز
يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يح
يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	يط
ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ك
كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كا
كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كب
كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كج
كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كد
كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كه
كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كو
كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كز
كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كح
كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كط
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل

	ما	مب	مج	مد	مه		مو	مز	مح	مط	ن	
لا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لا
لب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لب
لج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لج
لد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لد
له	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	له	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	له
لو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لو
لز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لز
لح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لح
لط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لط
م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م
ما	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ما	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ما
مب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مب
مج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مج
مد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مد
مه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مه
مو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مو
مز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مز
مح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مح
مط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مط
ن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ن
نا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نا
نب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نب
نج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نج
ند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ند
نه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نه
نو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نو
نز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نز
نح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نح
نط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نط
س	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	س	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	س

	نا	ش	نح	نا	نه		ح	ش	ع	نط	سر	
ا	ح نا	ح ش	ح نح	ح ند	ح نه	ا	ح نو	ح نز	ح [illegible]	[illegible]	ا ح	ا
ب	ا ص	ا صد	ا صو	ا مح	ا هه	ب	ا ش	ا ند	ا [illegible]	ا مح	- ح	ب
ج	لج	- لو	- لط	- س	- سه	ج	- ع	- نا	[illegible]	- نر	ح	ج
د	ج الد	ج لج	ج لس	ج لو	ج م	د	ج ند	ج مح	ج س	ج نی	ح	د
ه	د نه	د يه	د اله	د ل	د له	ه	د م	د سه	د ه	د نه	ه ح	ه
و	ه و	ه س	ه مح	ه الد	ه ل	و	ه لو	ه ص	ه مح	و ند	ح	و
ز	ه نز	و ی	و ما	و مع	و اله	ز	و لد	و لط	و صو	ح ر	ح	ز
ح	و مع	و نو	ر ی	ر س	ر يه	ح	ر لح	ر لو	ر صد	[illegible] ت	ح ح	ح
ط	ر لط	ر مع	ر نح	ح و	ح لد	ط	ح الد	ح لج	ح صد	ح نا	ط ح	ط
ی	ح ل	ح م	ح ه	ح ط	ط ی	ی	ط يه	ط ل	ط م	ط ه	ی ح	ی
یا	ط کا	ط لط	ط مح	ط ند	ی ه	یا	ی نو	ی الر	ی لح	ی حط	ما ح	یا
یب	ی س	ی الد	ی لو	ی مح	یا ح	یب	یا س	یا الد	یا لو	یا مع	س ح	یب
یج	یا ح	یا لو	یا الط	یا ص	یا نه	یج	س ح	س کا	س لد	س مر	نو ح	یج
ید	یا ند	س ح	س الس	س لو	س ه	ید	نح ی	نح مع	نح ل	نح صو	ید	ید
یه	س سه	نح ی	نح نه	نح ل	نح سه	یه	ید ح	ید نه	ید ند	ید سه	ح	یه
یو	نح لو	نح ش	ید ح	ید الد	ید م	یو	ید نو	ید سه	ید الح	ید صد	نو ح	یو
یز	ید الر	ید صد	ید نه	ید ا	ید له	یز	یه ش	یه لو	یه ط	یو الو	س ح	یز
یح	یه ع	یه لو	یه ند	یو س	یو ل	یح	یو مع	یو ر	یو الدر	یو صد	ح ح	یح